



فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی - دوره ۱۶، شماره ۴، تابستان ۱۴۰۳
پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی



چالش‌ها و موانع فرهنگی نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای در ایران
علی‌اکبر علیخانی

بازاندیشی (عمیقاً) رابطه‌ی دانش از منظر هستی‌شناسی مسطح؛ چارچوبی شناخت‌شناسانه و
روش‌شناختی همکاری‌رشته‌ای و دلالت‌هایی برای انتظام برنامه‌ریزی فضایی
راضیه موسوی خورشیدی، محمدحسین شریف‌زادگان

تحلیل جامعه‌شناختی بسترها و زمینه‌های خشونت اقتصادی علیه زنان؛ مورد مطالعه، زنان شهر مشهد
زهرامیرحسینی، لیلا باقری‌نسب

مطالعه کیفی عوامل زمینه‌ساز مهاجرت زنان به آمریکا؛ مورد مطالعه، مهاجرین زن ایرانی در دانشگاه‌های
شهر بوستون آمریکا
خورشید پاداشی اصل، محمدعباس‌زاده، توکل آقاییاری

تحلیل تطبیقی کیفی توسعه اقتصادی در کارگاه‌های تولید صنایع دستی با رویکرد صنایع خلاق
عارفه فدایی، اصغر فهیمی‌فر، حسنعلی پورمند، مهدی کشاورز افشار

مطالعه تطبیقی تابلوی «خیانت تصاویر» رنم‌گریت با نظریه «واسازی» ژاک دریدا
مجید اخشاب، سیدجلال میرزایی فدیهه





فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی | پیاپی ۶۳، دوره ۱۶، شماره ۳، تابستان ۱۴۰۳
امتیاز: ۳/۱۱/۱۴۵۲ کمیسیون نشریات وزارت عتف
۱۳۸۸/۰۹/۰۳

هیئت تحریریه

حسین ابراهیم‌آبادی، دانشیار مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ عباس اشرفی، دانشیار علوم قرآن و حدیث، دانشگاه علامه طباطبایی؛ اکارت اهلرز، استاد جغرافیا دانشگاه بن؛ مرتضی بحرانی، دانشیار اندیشه سیاسی مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ سعید بهشتی، استاد فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی؛ دانشگاه تربیت مدرس؛ هادی خانیکی، استاد علوم ارتباطات دانشگاه علامه طباطبایی؛ داریوش رحمانیان، دانشیار تاریخ دانشگاه تهران؛ محمد روشن، دانشیار حقوق خصوصی، مدرسه عالی شهید مطهری؛ محمدتقی رهنمایی، استاد جغرافیا دانشگاه تهران؛ محمدهادی زاهدی‌وفا، دانشیار اقتصاد دانشگاه امام صادق (ع)؛ احمدحسین شریفی، استاد فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی؛ مقصود فراستخواه، استاد برنامه‌ریزی توسعه آموزش عالی مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی؛ مایکل کوک، استاد اسلام‌شناسی دانشگاه پرینستون؛ رضا ماحوزی، دانشیار فلسفه علم مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ فتح‌الله مجتبابی، استاد ادیان و عرفان دانشگاه تهران؛ مهدی محمدزاده، استاد هنر دانشگاه هنر تبریز؛ محمدعلی مظاهری، استاد روانشناسی دانشگاه شهیدبهشتی؛ عباس منوچهری، استاد علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس؛ محمود مهرمحمدی، استاد برنامه‌ریزی درسی، دانشگاه تربیت مدرس؛ حسین میرزایی، دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه تهران.

داوران این شماره

حسین ابراهیم‌آبادی، دانشیار فلسفه تعلیم و تربیت، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی؛ فیروزه اصغری، دکتری آموزش عالی، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی؛ محمد اصغری، استاد فلسفه، دانشگاه تبریز؛ سعیده امینی، دانشیار جامعه‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبایی؛ فرهاد بیانی، استادیار جامعه‌شناسی، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی؛ علی خورسندی طاسکوه، استادیار برنامه‌ریزی درسی، دانشگاه علامه طباطبایی؛ قاسم درزی، استادیار الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه شهید بهشتی؛ رضا صمیم، دانشیار جامعه‌شناسی، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی؛ عباس عرب‌مازاز، دانشیار اقتصاد دانشگاه شهید بهشتی؛ اسماعیل قادری‌فر، استادیار مدیریت تکنولوژی، دانشگاه علامه طباطبایی؛ محمدرضا کلاهی، استادیار جامعه‌شناسی، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی؛ لیلا فلاحتی، دانشیار مطالعات زنان، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی؛ ابوعلی و دادهیر، ابوعلی، دانشیار علوم اجتماعی دانشگاه تهران

صاحب امتیاز

پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

مدیر مسئول

دکتر سعید غیاثی ندوشن

سرمدبیر

دکتر حسین ابراهیم‌آبادی

مدیر اجرایی

مهناز شاه‌علی‌زاده

چاپ و صحافی

چاپ ایران‌کهن

« مقالات منتشرشده در فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی صرفاً بیانگر نظرات نویسندگان آن است و ضرورتاً مورد تأیید پژوهشگاه نیست.

« دریافت مقاله صرفاً از طریق سایت (www.isih.ir) امکان‌پذیر است.

پایگاه‌های نمایه‌کننده



نشانی: تهران، خیابان پاسداران، خیابان شهید مؤمن‌نژاد (گلستان یکم) شماره ۱۲۴، تلفن: ۲۲۵۷۰۷۱۹

پست الکترونیکی: info@isih.ir / journalsoffice@iscs.ac.ir وب‌گاه: www.isih.ir

قیمت: ۵۰۰,۰۰۰ ریال

شیوه‌نامه نگارش و شرایط پذیرش مقاله

۱. مقاله، میان‌رشته‌ای و دارای ویژگی‌های پژوهشی باشد و میان‌رشته‌نگی، در چکیده و متن مقاله به‌خوبی تبیین و توضیح داده شود؛
۲. در راستای اولویت‌های پژوهشی فصلنامه باشد و پیش‌تر در نشریه‌های داخلی و خارجی یا مجموعه مقالات سمینارها و مجامع علمی چاپ نشده یا به‌طور همزمان برای انتشار به جایی دیگر واگذار نشده باشند؛
۳. نثر مقاله و شیوایی نگارش از جمله معیارهای مهم داوری مقاله است.
۴. چکیده فارسی و انگلیسی مقاله بین ۲۰۰ تا ۲۵۰ کلمه باشد که در آن خلاصه‌ای از موضوع مقاله، روش تحقیق و مهم‌ترین یافته‌های مقاله قید شود.
۵. کل مقاله بین ۷ هزار تا ۹ هزار کلمه باشد و دارای نوآوری باشد.
۶. مشخصات نویسندگان به این ترتیب ذکر شود: مرتبه علمی، رشته تحصیلی، گروه، دانشکده، دانشگاه و یا سازمان (پژوهشکده، پژوهشگاه) و پست الکترونیکی آکادمیک.
۷. معادل غیرفارسی اسامی و مفاهیم مهم در پاورقی هر صفحه آورده شود.
۸. ارجاعات درون‌متنی به صورت (نام مؤلف، سال انتشار، شماره صفحه) نگارش شود. برای مثال: (علوی و عبدالله‌زاده، ۲۰۰۳، ۲۵).
۹. تهیه چکیده گسترده به زبان انگلیسی برای مقاله‌های پذیرفته شده ضروری است.
۱۰. مقاله دارای فهرست منابع و مأخذ مستند و کامل و اطلاعات کتاب‌شناختی معتبر باشند و به سبک APA نگارش شود؛ برخی موارد در ذیل آمده است. برای دریافت کامل شیوه‌نامه به سایت مراجعه نمایید.

الگوی کلی: نام‌خانوادگی، نام (سال انتشار). عنوان کتاب (شماره چاپ). محل انتشار: نام انتشارات.	کتاب
آقاگل‌زاده، فردوس (۱۳۸۵). تحلیل‌گفتمان انتقادی (چاپ اول). تهران: انتشارات علمی _ فرهنگی. Morreale, S. P., Spitzberg, B. H., & Barge, J. K. (2007). Human communication: Motivation, knowledge and skills (2nd ed). Belmont, CA: Thomson Wadsworth.	
الگوی کلی: نام‌خانوادگی، نام (سال انتشار). عنوان مقاله. نام نشریه، دوره یا سال (شماره)، صفحه پایان-صفحه آغاز.	مقاله در نشریه
ایمان، محمدتقی (۱۳۸۰). نقد روش‌های کمی و لزوم توجه به روش‌های کیفی در پژوهش رسانه‌ها در ایران. مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، ۱۶(۲)، ۱۴۷-۱۳۱. Lynch, J. (2006). It's not easy being interdisciplinary. <i>International Journal of Epidemiology</i> , 35, 1119-1122.	
الگوی کلی: نام‌خانوادگی، نام (سال). عنوان مقاله. نام و نام‌خانوادگی (ویراستار)، نام اثری که مقاله در آن چاپ شده است. مقاله منتشر شده در عنوان کنفرانس، محل برگزاری (صفحه پایان - صفحه آغاز). محل نشر: نام ناشر.	
جمالی، حمیدرضا (۱۳۹۰). تولید علم ایران. در محمدصادق حسینی (ویراستار)، مجموعه مقالات علم در ایران. مقاله منتشر شده در کنفرانس علوم اجتماعی ایران، تالار قدس (صص ۲۸-۲۵). تهران: انجمن جیحون. Rowling, L. (1993, September). Schools and grief: how does Australia compare to the United States. In Wandarna coowar: Hidden grief. paper presented at the proceedings of the 8th National Conference of the National Association for Loss and Grief (Australia). Yeppoon, Queensland (pp. 196-201). Turrumurra, NSW: National Association for Loss and Grief.	مقاله در کنفرانس
الگوی کلی: نام‌خانوادگی نویسنده، نام (تاریخ). عنوان پایان‌نامه (پایان‌نامه منتشر نشده ...). دانشکده، دانشگاه، شهر، کشور.	پایان‌نامه
جهانگشای رضایی، مصطفی (۱۳۸۴). طراحی و بکارگیری نرم‌افزار ارزیابی عملکرد واحدهای خودروسازی (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه تهران، تهران، ایران. Kassover, A. (1987). Treatment of abusive males: Voluntary vs. court-mandated referrals (Unpublished doctoral dissertation). Nova University, Fort Lauderdale, FL.	

۱۰. دریافت مقاله به صورت الکترونیکی و از طریق سایت www.isih.ir می‌باشد.
۱۱. مقاله‌های ارسالی مورد ارزیابی داوران تعیین‌شده از طرف هیئت تحریریه قرار خواهند گرفت و پذیرش نهایی آنها منوط به تأیید هیئت تحریریه است؛
۱۲. مسئولیت مطالب، نظریات و اطلاعات ارائه شده در مقاله‌ها و صحت و سقم آنها برعهده مؤلف یا مؤلفان است.

فهرست مقالات

چالش‌ها و موانع فرهنگی نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای در ایران
علی‌اکبر علیخانی / ۵

بازاندیشی (عمیقاً) رابطه‌ای دانش از منظر هستی‌شناسی مسطح؛ چارچوبی
شناخت‌شناسانه و روش‌شناختی همکاری رشته‌ای و دلالت‌هایی برای انتظام
برنامه‌ریزی فضایی

راضیه موسوی خورشیدی، محمدحسین شریف‌زادگان / ۲۹

تحلیل جامعه‌شناختی بسترها و زمینه‌های خشونت اقتصادی علیه زنان؛ مورد مطالعه،
زنان شهر مشهد

زهرا میرحسینی، لیلا باقری‌نسب / ۷۵

مطالعه کیفی عوامل زمینه‌ساز مهاجرت زنان به آمریکا؛ مورد مطالعه، مهاجرین زن
ایرانی در دانشگاه‌های شهر بوستون آمریکا

خورشید پاداشی اصل، محمدعباس‌زاده، توکل آقایی / ۱۰۹

تحلیل تطبیقی کیفی توسعه اقتصادی در کارگاه‌های تولید صنایع دستی با رویکرد
صنایع خلاق

عارفه فدایی، اصغر فهیمی‌فر، حسنعلی پورمند، مهدی کشاورز افشار / ۱۳۷

مطالعه تطبیقی تابلوی «خیانت تصاویر» رنه‌مگریت با نظریه «واسازی» ژاک دریدا

مجید اخشایی، سیدجلال میرزایی فدیه / ۱۵۹



مقاله پژوهشی

چالش‌ها و موانع فرهنگی نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای در ایران

علی‌اکبر علیخانی^۱

دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۱۸؛ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۱۵

چکیده

کارویژه علوم انسانی و اجتماعی، فهم و حل مسئله‌ها و مشکلات جامعه است و این کارویژه را در سطح پیچیده‌تر و تخصصی‌تر مطالعات و حوزه‌های میان‌رشته‌ای انجام می‌دهد. حتی در مواردی که تخصص‌های رشته‌ای از فهم و حل مسئله‌ها و مشکلات عاجز می‌شوند میان‌رشته‌ای‌ها با توان و قابلیت مضاعف و با مبانی روش‌شناسی و معرفت‌شناسی چندبُعدی و چندسطحی به ایفای نقش می‌پردازند. مفروض مقاله این است که در ایران امروز در حد قابل قبول و در تراز بین‌المللی، نظریه‌ها و نظریه‌پردازی در حوزه مطالعات میان‌رشته‌ای نداریم. مسئله این مقاله شناخت چرایی نبود نظریه و نظریه‌پرداز برجسته و در تراز بین‌المللی در ایران امروز در حوزه‌های میان‌رشته‌ای علوم انسانی و اجتماعی است. این چرایی علل متعددی در سطوح مختلف دارد و این مقاله به دنبال فهم برخی علل اصلی و کلی است که به فرهنگ حاکم بر این حوزه بازمی‌گردند. پرسش اصلی این است که چالش‌ها و موانع فرهنگی نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای در حوزه علوم انسانی و اجتماعی در ایران کدام‌اند؟ مقاله شش چالش و مانع کلان فرهنگی را در حوزه نظریه‌پردازی علوم انسانی و اجتماعی و به ویژه مطالعات میان‌رشته‌ای شناسایی و بحث کرده است که عبارت‌اند از: عوام‌زدگی، سیاست‌زدگی، مهندسی‌زدگی، غرب‌زدگی، سنت‌زدگی و حیرت‌زدگی. در این تحقیق هم‌زمان از دور روش پدیدارشناسی و روش تحقیق پایه استفاده شده است.

کلیدواژه‌ها: ایران، علوم انسانی، علوم اجتماعی، میان‌رشته‌ای، نظریه‌پردازی

۱. مقدمه و بیان مسئله

امروزه چرا در ایران در عرصه علوم انسانی و اجتماعی عموماً و حوزه‌های میان‌رشته‌ای این علوم به خصوص در حد قابل قبولی نظریه و نظریه‌پرداز نداریم؟ چرا نویسندگان، نظریه‌ها و نظریه‌پردازانی از ایران در تراز بین‌المللی دیده نمی‌شوند؟ چرا استادان و پژوهشگران دانشگاه‌های ایران در مجامع علمی و دانشگاهی جهان حضور ندارند و مطرح نیستند؟ چرا علوم انسانی و اجتماعی در ایران ضعیف و نحیف شده و دچار امور بدوی و روزمرگی است؟ چرا پروژه‌های پژوهشی کلان و گسترده در ایران انجام نمی‌شود؟ و چراهای دیگر از این قبیل مسئله این مقاله است. پرسش اصلی این است که چالش‌ها و موانع کلان فرهنگی نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای در حوزه علوم انسانی و اجتماعی در ایران کدام‌اند؟

برای پاسخ به پرسش اصلی، این مقاله شش چالش و مانع کلان فرهنگی را در حوزه نظریه‌پردازی ایرانی علوم انسانی و اجتماعی و به ویژه مطالعات میان‌رشته‌ای بحث کرده است که عبارت‌اند از: عوام‌زدگی، سیاست‌زدگی، مهندسی‌زدگی، غرب‌زدگی، سنت‌زدگی و حیرت‌زدگی. ابتدا بحث کوتاهی درباره مبانی و مفاهیم مطرح‌شده در مقاله آمده است و ادامه هر کدام از چالش‌ها و موانع بحث شده‌اند. طبیعی است که می‌توان از منظرهای مختلف چالش‌ها و موانع بسیاری را شناسایی و دسته‌بندی کرد، اما نگارنده در این مقاله فقط به چالش‌های اصلی و کلان فرهنگ حاکم بر این حوزه اشاره کرده است.

۲. پیشینه

مقالات متعددی درباره چالش‌ها، فرصت‌ها و مشکلات میان‌رشته‌ای در ایران منتشر شده‌اند و هر کدام از یک منظر این موضوع را بحث کرده‌اند. البته هیچ‌کدام به بحث نظریه‌پردازی آن هم از منظر کلان فرهنگی نپرداخته‌اند. علی خورسندی طاسکوه (۱۳۸۸) در مقاله «میان‌رشته‌ای و مسائل آن در آموزش عالی» با تأکید بر اهمیت علوم انسانی میان‌رشته‌ای، عمده‌ترین موانع و چالش‌هایی را که مطالعات میان‌رشته‌ای در سه دهه اخیر در ایران با آن مواجه بوده‌اند در قالب سه دسته موانع و چالش‌های «سازمانی»، «حرفه‌ای» و «فرهنگی» بررسی و تبیین کرده است (خورسندی، ۱۳۸۸). مقصود فراستخواه (۱۳۹۱) در



مقاله «برنامه‌ریزی آموزش عالی و چالش‌های میان‌رشته‌ای شدن» به شناخت زمینه‌های پیدایش، پیشران‌ها، ظرفیت‌ها، محدودیت‌ها و آسیب‌های میان‌رشته‌ای اشاره می‌کند و هشت دسته عوامل مؤثر بر آن را شرح می‌دهد (ر.ک: فراستخواه، ۱۳۹۱، ۵۵-۷۹). رضا مهدی (۱۳۹۲) در مقاله‌ای به شکل‌گیری و توسعه میان‌رشته‌ای‌ها در آموزش عالی می‌پردازد و بر عوامل و الزامات آن تأکید دارد. جواد افشارکهن (۱۳۹۰) فرصت‌ها، چالش‌ها و تهدیدهای بین‌رشته‌ای شدن جامعه‌شناسی در ایران را بررسی کرده است. عطاءاله حشمتی و همکارانش (۱۳۹۵) موضوع «چالش‌های پیش روی پژوهش و آموزش میان‌رشته‌ای در نظام آموزش عالی ایران» را در کنگره ملی آموزش عالی ایران ارائه داده‌اند و عمدتاً بر چالش‌های سازمانی، ساختاری و مدیریتی متمرکز شده‌اند. محمدعلی و فروغ تصدیقی (۱۳۸۹) در مقاله «چالش‌های پژوهش و تحقیقات میان‌رشته‌ای در نظام آموزش عالی»، برخی چالش‌های سازمانی، ساختاری، قانونی، و فرهنگی را بحث کرده‌اند. مقاله حاضر به هیچ‌کدام از مباحثی که مقالات پیش‌گفته پرداخته‌اند متعرض نشده، و نگارنده بر مبنای تجربه زیسته و مشاهدات خود، شش چالش بنیادین را شناسایی و بحث کرده است. حتماً می‌توان چالش‌ها و موانع بیشتری را از منظرهای مختلف تحلیل و دسته‌بندی کرد که امید می‌رود پژوهشگران دیگری به این مهم مبادرت ورزند.

۳. روش

در این تحقیق هم‌زمان از دو روش استفاده شده است. روش نخست پدیدارشناسی است. در این روش پژوهشگر به شناخت مستقیم ویژگی‌های یک پدیده بر اساس تجربه انسانی می‌پردازد، پدیده را با توجه به تجربه‌ها توصیف می‌کند و سپس به «نحوه بروز» و «معناسازی حاصل از تجربه» با یک «رویکرد نظام‌مند» اقدام می‌کند. تجربه‌ها می‌توانند هم از نوع «عینی یا تجربه مادی و ملموس» باشند و هم در امور و پدیده‌های «ذهنی و انتزاعی» فهم و صورت‌بندی شوند (ر.ک: قاسمی، ۱۴۰۰، ۳۸۸). در این روش پژوهشگر کنش‌های انسانی را به عنوان یک واقعیت ساخت علمی می‌دهد. به نظر آلفرد شوتز، ساخت واقعیت در دو سطح اتفاق می‌افتد؛ در سطح نخست کنشگران اجتماعی رفتارهای روزمره خود را در بستر و زمینه





معینی بر مبنای مقتضیات و شرایطی که در آن زندگی می‌کنند تفسیر می‌نمایند. در سطح دوم اندیشمندان تلاش می‌کنند دریابند که کنشگران چگونه این کار را انجام می‌دهند. در چنین حالتی پژوهشگر در فرایند تفسیر و تشخیص معانی مورد نظر خود از مشاهدات انجام‌شده قرار می‌گیرد. معنایی که از سوی پژوهشگر به تجربه الصاق می‌شود بسیار مهم است و این بدان معناست که از تجربه چیزی می‌سازد. آنچه در این فرایند ساخته می‌شود یک پدیدار یا واقعیت است. در پدیدارشناسی تفسیری، در یک فرایند چهار مرحله‌ای، محوریت تفسیر تجربه زیسته انسان است و تجربه زیسته همان پدیده‌ای است که به صورت نوشته و متن بیرون می‌آید (ر. ک: ایمان، ۱۳۹۷، ۱۹-۲۴).

اگر روش پدیدارشناسی را یک روش تحقیق حرفه‌ای بدانیم روش دوم که در این تحقیق استفاده شده روش تحقیق پایه است که طی سه مرحله انجام می‌شود: مرحله اول طراحی تحقیق بر اساس برخی اصول و استانداردهاست. مرحله دوم گردآوری اطلاعات را شامل می‌شود. در مرحله سوم نگارش تحقیق در قالب برخی اصول علمی انجام می‌شود (ر. ک: علیخانی، ۱۴۰۱، ۲۹-۳۰).

۴. برخی مباحث نظری

اگر وظیفه علوم انسانی و اجتماعی فهم و حل مسئله‌ها و مشکلات جامعه است این وظیفه در سطح پیچیده‌تر و تخصصی‌تر به عهده مطالعات و حوزه‌های میان‌رشته‌ای گذاشته شده است. در مواردی که تخصص‌های رشته‌ای از فهم و حل مسئله‌ها و مشکلات عاجز می‌مانند، میان‌رشته‌ای‌ها با توان و قابلیت مضاعف به میدان می‌آیند و با مبانی روش‌شناسی و معرفت‌شناسی چندبعدی و چندسطحی بهتر و بیشتر می‌توانند ایفای نقش کنند. پس از چندین دهه که از ظهور میان‌رشته‌گی می‌گذرد، اکنون میان‌رشته‌ای‌ها خود به تخصص‌ها و دیسپلین‌های مستقل و گستره با اقتضائات خودشان تبدیل شده‌اند (ر. ک: فرودمن، تامپسون کلاین و میچام^۱ (ویراستاران)، ۱۳۹۸؛ رپکو^۲، ۱۳۹۴؛ خورسندی طاسکوه،

1. Frodeman, Thompson Klein & Mitcham

2. Repko

۱۳۹۶؛ مورن^۱، ۱۳۹۶). هر چه میان‌رشته‌ای‌ها در نظام علمی یک کشور قوی‌تر باشند و با نظام اداری و سیاسی و نهادی‌های اجتماعی ارتباط نظام‌مندتری داشته باشند آن جامعه در حل مسائل و مشکلات خود و طی کردن مسیر پیشرفت موفق‌تر خواهد بود. در ایران پدیده میان‌رشته‌گی و رشته‌های این حوزه دچار چالش‌ها و موانع متعددی هستند و این چالش‌ها در عرصه‌های مختلف مطالعات میان‌رشته‌گی از آموزش و پژوهش گرفته تا برنامه‌ریزی و انتشار خود را نشان داده است که یکی از آن‌ها نظریه‌پردازی است. مقصود از «چالش» وضعیتی است که مسیر طبیعی پدیده یا جامعه ذریبط را مورد هجوم قرار داده، تعادل آن را مختل کرده، و مستلزم تلاشی سخت برای بازگرداندن وضعیت به جای مطلوب خود است (ر.ک: ذوعلم، ۱۳۸۴، ۳۴-۳۷). «نظریه‌پردازی» در حوزه علوم انسانی و اجتماعی به ویژه میان‌رشته‌ای‌ها یکی از مهم‌ترین شیوه‌های فهم تحولات جوامع انسانی و خلق دانش و اندیشه است. نظریه‌پردازی به معنای رایج امروزی میراث اثبات‌گرایی^۲ است و در آن پارادایم درک می‌شود. با این حال سایر پارادایم‌های علمی مثل تفسیری، انتقادی و پست‌مدرن، و از جمله پارادایم‌های میان‌رشته‌گی، «نظریه‌پردازی» را از آنچه مد نظر اثبات‌گرایی بود تغییر دادند و از شدت اثبات‌گرایانه آن کاستند. در باره چیستی نظریه (کریپ^۳، ۱۳۸۱، ۴۰-۱۱) و تعریف آن آثار متعددی منتشر شده است (دانایی‌فرد، ۱۳۸۶، ۱۵۸)، برخی آثار نیز به ویژگی‌های خاص نظریه‌ها و تفاوت آن‌ها با سایر متون علمی اشاره کرده‌اند (ر.ک: رفیع‌پور، ۱۳۸۹، ۹۳-۹۵؛ ون دی ون، ۱۳۹۲، ۴۴-۴۵) که موضوع بحث این مقاله نیست.

در این مقاله فقط چالش‌ها و موانع فرهنگی بحث شده‌اند. تعاریف متعددی از فرهنگ ارائه شده است. از نظر نگارنده: «فرهنگ مجموعه‌ای پیچیده، گسترده و عمیق از باورها، بینش‌ها، ارزش‌ها، نگرش‌ها، عادت‌ها، و آداب افراد و گروه‌های انسانی است که شخصیت آشکار و پنهان و رفتارهای آنها را شکل می‌دهد» (علیخانی، ۱۴۰۱، ۱۰۳).

1. Moran
2. Positivism
3. Krayep





۵. یافته‌ها؛ چالش‌ها و موانع نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای

اینکه چرا در ایران نظریه‌پردازی در حد تأثیرگذار در حل مسائل و مشکلات سیاسی اجتماعی شکل نگرفته به دلیل وجود آفات و موانع متعددی از منظرهای مختلف بوده است. آفات و موانع نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای را باید ذیل وضعیت کلی علوم انسانی و اجتماعی در ایران فهمید. آفات، موانع، آسیب‌ها، و چالش‌های علوم انسانی و اجتماعی و به تبع آن نظریه‌پردازی در حوزه میان‌رشته‌ای بسیارند. در اینجا به اجمال به شش آفت کلی شامل عوام‌زدگی، سیاست‌زدگی، مهندسی‌زدگی، غرب‌زدگی، سنت‌زدگی و حیرت‌زدگی پرداخته می‌شود. وقتی پسوند «زده» بر سر یک کلمه می‌آید یعنی اینکه مردمان و جامعه ذریب‌ط دچار مصیبت و بلای بزرگی شده‌اند که خارج از قاعده است. در پسوند «زده» یا «زدگی»، امری به نادرستی از بیرون وارد می‌شود، نظام و تعادل آن حوزه را به هم می‌زند، و منشأ بدبختی‌های بسیاری می‌شود؛ مثل سیل‌زده، زلزله‌زده، جنگ‌زده، طوفان‌زده، طاعون‌زده، وبازده، قحطی‌زده، سرمازده، گرم‌زده، آفت‌زده، مارزده، عقرب‌زده، جن‌زده و بخش اول هر کدام از این اصطلاحات در جای خود بخشی از نظام طبیعت و جوامع انسانی است. سیل، زلزله، جنگ، طوفان، طاعون، وبا، قحطی، سرما، گرما، آفت گیاهی، مار، عقرب، جن و ... هر کدام در جای خود وجود دارند و علل و کارویژه و کارکرد خاص خودشان را دارند. وقتی به حیظه‌ها و عرصه‌هایی که نباید وارد شوند وارد می‌شوند یا طغیان می‌کنند و بیش از حد مجاز و طبیعی گسترده می‌شوند مصیبت و عقب‌ماندگی و انحطاط و نابودی می‌آفرینند و امور را از مجاری خود خارج می‌کنند. حیرت نیز در جای خود یک واکنش انسانی است اما اگر تداوم و تعمیق یابد آثار زیان‌باری خواهد داشت.

۵-۱. عوام‌زدگی^۱

معمولاً در جوامع بشری یک مرز نسبتاً شفاف بین دانشمندان و عوام، متخصصان و غیرمتخصصان، کارشناسان و غیرکارشناسان، لایقان و کم‌تر لایقان، شایستگان و

۱. برخی عوام‌گرایی و عوام‌زدگی را معادل پوپولیسم در انگلیسی می‌دانند. به نظر نگارنده این مفاهیم در فرهنگ ایرانی ویژگی‌های خاص خودش را دارد. با این حال مشابهت‌های بسیاری با پوپولیسم نیز دارد (ر. ک: مولر، ۱۳۹۶؛ لاکلانو، ۱۴۰۰؛ علوی‌تبار، ۱۳۸۷؛ حسینی، ۱۳۸۶).

کمتر شایستگیان، کارآمدان و ناکارآمدان، خلاقان و غیرخلاقان، کارآفرینان و غیرکارآفرینان، و... وجود داشته است و معیارها و شاخص‌هایی آن‌ها را از هم جدا می‌کند. عقلانیت بشری این مرزها و معیارها را همچنان در بسیاری از کشورهای جهان حفظ کرده و مبنای عمل قرار می‌دهد. در ایران این مرزها و معیارها در بسیاری از موارد عملاً از بین رفته‌اند یا در حد قابل قبول رعایت نمی‌شوند که یکی از علت‌های آن را می‌توان ظهور گونه‌های جدیدی از عوام‌زدگی و به تبع آن عوام‌گرایی دانست که جای تخصص‌گرایی و شایسته‌سالاری را گرفته است. عوام‌زدگی در علوم انسانی و اجتماعی و به‌ویژه در حوزه میان‌رشته‌ای بحث پیچیده‌تری است (کانانو و تیلن^۱، ۲۰۲۲). در گونه‌های جدید عوام‌زدگی و عوام‌گرایی ایرانی، افراد مدارک بالایی دانشگاهی در دست دارند یا گاهی مقاله و کتاب منتشر شده‌ای برای خود دست‌وپا کرده‌اند ولی سطح، درک و تحلیل، تعهد و احساس مسئولیت، تهذیب و خودساختگی شخصیتی، خردمندی و جهان‌دیدگی، بزرگ‌منشی و سعه صدر و در مجموع فرهیختگی و نخبگی آن‌ها بسیار پایین است. به عبارت دیگر «عوامیت در لباس فرهیختگی» ظهور کرده است. به همین دلیل گاهی دیده می‌شود که مثلاً یک نماینده مجلس یا یک قاضی به‌گونه‌ای رفتار می‌کند یا سخنانی می‌گوید یا دیگران را مورد توهین و تحقیر قرار می‌دهد که از شأن یک انسان تربیت‌یافته به دور است، یا یک مدیر و رئیس رفتارهایی دارد یا تصمیم‌هایی می‌گیرد که کارمندان معمولی و زیردستانش نیز نادرستی آن‌ها را متوجه می‌شوند. در تعریفی که نگارنده از این مفهوم در حوزه علوم انسانی و اجتماعی دهد:

«عوام‌زدگی علوم انسانی و اجتماعی عبارت است از سیاست‌گذاری، تصمیم‌گیری، و تأثیرگذاری در برنامه‌ها و فرایندهای مربوط به این علوم، توسط افرادی که نگاه ساده‌انگارانه و غیرتخصصی به علوم انسانی و اجتماعی دارند و بنیان‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی آن را درک نکرده‌اند یا نادیده می‌گیرند، یا بی‌محابا در مورد کلیت این علوم یا مباحث و موضوعات آن اظهار نظر می‌کنند».





عامل اصلی عوام‌زدگی علوم انسانی و اجتماعی در ایران عمدتاً دو گروه هستند: نخست کسانی که صرفاً مدارک بالای دانشگاهی در این علوم دارند بدون اینکه خوب درس خوانده و پژوهش کرده باشند یا ماهیت و بنیان‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی علوم انسانی و اجتماعی را درک کرده باشند. دوم، متخصصان در غیر علوم انسانی و اجتماعی که در مورد این علوم اظهار نظر یا تصمیم‌گیری می‌کنند؛ مثلاً یک استاد بزرگ علوم سیاسی، روابط بین‌الملل، جامعه‌شناسی یا روان‌شناسی در علوم پزشکی یا علوم نظامی «عامی» است، و یک پزشک برجسته در حوزه‌های علوم سیاسی، روابط بین‌الملل، جامعه‌شناسی یا روان‌شناسی عامی است، همچنانکه یک خلبان در تمام آن حوزه‌ها عامی است، یا نظامیان در امور نظامی و امنیتی متخصص هستند ولی در امور فرهنگ، رسانه، سیاست، روابط بین‌الملل و سایر حوزه‌های علوم انسانی و اجتماعی عامی محسوب می‌شوند. هر کس در یک حوزه رشته‌ای یا میان‌رشته‌ای تخصص دارد و در بقیه حوزه‌ها عام است و برخی نیز در هیچ حوزه‌ای تخصص ندارند. در مثال‌های فوق افراد در حوزه‌هایی که تخصص ندارند عامی هستند ولی عوام‌زده و عوام‌گرا نیستند. یک فرد «عامی» بالقوه عوام است، یعنی با وارد شدن در امور تخصصی که در حیطه تخصص او نیست عوامیت او فعلیت می‌یابد. عامی و عوام بودن در جای خود بد نیست، بلکه یک وضعیت و جایگاه طبیعی است ولی وقتی پا از حریم خود فراتر می‌گذارد و وارد عرصه‌های تخصصی که به آن مربوط نیست می‌شود ناخواسته و ناخودآگاه قواعد، اصول، هنجارها، چارچوب‌ها و رویه‌های موجود در آن حوزه تخصصی را تضعیف یا دچار اختلال می‌کند که در این صورت آن حوزه تخصصی دچار «عوام‌زدگی» می‌شود و باید منتظر فاجعه‌های پایان‌ناپذیر بعدی بود.

عوام‌زدگی علوم انسانی و اجتماعی از طریق ورود گسترده غیر متخصصان در علوم انسانی و اجتماعی به‌ویژه غیر متخصصان فلسفه سیاسی، اندیشه سیاسی، علم سیاست، روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل به عرصه‌های تخصصی سیاست و حکمرانی و سایر عرصه‌های تخصصی در نظام اداری و نظام سیاسی دامن‌گیر ایران شده است. همچنان که متخصصان شاخه‌های مختلف جامعه‌شناسی، اقتصاد، حقوق، مدیریت، تعلیم و تربیت، روان‌شناسی و ... در جایگاه‌های مربوط به خود برای سیاست‌گذاری، قانونگذاری و تصمیم‌گیری حضور ندارند.

نتیجه عوام‌زدگی در دانشگاه‌ها و مجامع علمی پژوهشی ایران، تنزل علمی، رکود اندیشه، فقدان نشاط علمی، عدم ظهور اندیشمندان و نظریه‌پردازان بزرگ، حاشیه‌نشینی استادان بزرگ و مواردی از این قبیل بوده است. نتیجه عوام‌زدگی در داخل نظام اداری، نظام سیاسی و نهادها و ساختارهای تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری این بوده که همانند موریانه از درون آن‌ها پوک و تهی کرده و قواعد و اصول مربوط به آن‌ها را زیر پا نهاده و نظامی ضعیف و ناکارآمد ایجاد کرده است. از سوی دیگر، با ظاهرسازی و فضاسازی هیجانی و عوام‌گرایانه و تکیه بر اهرم مردمان عوام، می‌خواهد همه چیز را خوب و موفق جلوه دهد، در صورتی که این‌گونه رفتارها در دنیای امروز ضربه‌های مهلکی بر روند رشد و توسعه و جامعه ایران وارد می‌کند، به‌گونه‌ای که نسل‌هایی را قربانی خواهد کرد و اگر تصمیم بر جبران باشد دهه‌ها بلکه قرن‌ها به طول خواهد می‌انجامد.^۱ برای جبران نقص و جبران عدم مشروعیت ناشی از بی‌تخصصی، عوام‌سالاری، ضعف عقلانیت و ناکارآمدی، ممکن است توده مردم و جوانان کم‌سواد و کم‌تجربه به عنوان حامی و پشتیبان وارد عرصه شوند که این امر به طور تصاعدی و زنجیره‌ای هیجان، احساسات، سطحی‌گرایی و عوام‌گرایی بیشتری را به دنبال دارد و خود سم مهلکی برای نظام سیاسی، نظام اداری و نهادهای اجتماعی به شمار می‌رود و طی چند دهه جامعه را به انحطاط، عقب‌ماندگی، فقر و استیصال می‌کشاند.

۲-۵. سیاست‌زدگی

دومین آسیب و آفت بزرگ علوم انسانی و اجتماعی در ایران «سیاست‌زدگی»^۲ است که این علوم را از مجاری خود خارج کرده، جایگاه آن را تنزل داده، کارکردهای آن را دچار اختلال کرده، و آن را به ضعف و انحطاط کشانده است. در مقام تعریف:

«سیاست‌زدگی علوم انسانی و اجتماعی عبارت است از دخالت منفی یا مثبت دولت یا گروه‌های سیاسی دارای نفوذ و قدرت در برنامه‌ها، مقررات و فرایندهای مربوط به مجامع

۱. البته گاهی افرادی وجود دارند که در دانش سیاست و روابط بین‌الملل مدرک و تحصیلات دانشگاهی ندارند اما از هوش و عقلانیت بالایی برخوردارند، تجربه‌های بین‌المللی عمیق و گسترده دارند، به زبان‌های خارجی مسلط هستند، فرهنگ‌های سایر کشورها را می‌شناسند، در دانشگاه‌های مهم و معتبر تحصیل کرده‌اند، در مدیریت و اجرا به اصول و قواعد علمی و اخلاقی پایبند هستند، دغدغه منافع ملی و مردمان جامعه را دارند، و... این‌ها از شمول بحث ما خارج‌اند و پس از سنجش با شاخص‌های شایسته‌سالاری استحقاق ریاست و مدیریت را دارند.

2. politicization





علمی و دانشگاهی با هر هدف و انگیزه‌ای. در دخالت منفی برای آن‌ها تعیین تکلیف یا مانع ایجاد می‌شود و در دخالت مثبت خدمات و تسهیلات اداری، مالی و قانونی لازم برای پیشرفت و رقابت با مجامع علمی جهانی به آن‌ها داده نمی‌شود».

جامعه علوم انسانی و اجتماعی ایران با عاملیت دانشگاه‌ها، مؤسسه‌های پژوهشی، انجمن‌های علمی، و... باید دارای استقلال بوده، و برنامه، راهبرد و چشم‌اندازهای پنجاه‌ساله و صدساله برای خود و جامعه ایران داشته باشند و بدون محدودیت‌های اداری و قانونی و دخالت‌های امنیتی، از بودجه و امکانات کافی برای انجام پژوهش و شرکت در مجامع علمی جهانی برخوردار باشند، درحالی‌که دولت‌ها، گروه‌ها و فعالان سیاسی و سیاستمداران در ایران دچار روزمرگی هستند و در بهترین حالت بیش از چهار سال و حداکثر هشت سال آینده را نمی‌توانند ببینند. دخالت منفی یا مثبت سیاست‌ورزان و حتی مدیران تکنوکرات در امور و مسائل علوم انسانی و اجتماعی کشور موجب سیاست‌زدگی آن شده که تبعات منفی زیادی در پی دارد.

وظیفه نهاد دانشگاه و مؤسسه‌های پژوهشی تولید دانش و تربیت متخصص در حوزه علوم انسانی و اجتماعی است. سیاست‌زدگی که طی چند دهه در نهاد دانش و پژوهش ایران تداوم داشته است، از سال ۱۳۸۴ به بعد بسیار تشدید شد و از سال ۱۴۰۰ تا ۱۴۰۳ به اوج خود رسید؛ به‌گونه‌ای که روح علوم انسانی و اجتماعی را آزد، آن را از خود تهی کرد، کارکردش را مختل ساخت، و دانش و پژوهش در این حوزه را به نزول و افول کشاند. سیاست‌زدگی دانشگاه آن را از یک نهاد مرجع علمی خارج، و به یک نهاد ایدئولوژیک و در مواردی بی تفاوت تبدیل کرده که به جای خلق دانش و دانشمند، شبه‌دانش و شبه‌دانشمند تولید می‌کند. عالم‌نمایان جاهلی که به فرمایش امام علی (ع) «دانش بیهوده‌ای اندوخته و دلیر شده‌اند، در میان مردم به داوری می‌نشینند و خود را عهده‌دار حل مشکل دیگری می‌بینند و ترهاتی به هم می‌بافند در حالی که نه راه صدور حکم را می‌دانند و نه در منصبی که نشسته‌اند شایسته‌اند، آنچه را خود نپذیرند علم به حساب نیارند و جز مذهب خویش هیچ مذهبی را حق نشمارند» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷، ۱۹).

در حالی که دانشگاه‌های دنیا وارد نسل چهارم و پنجم (ر.ک: جی وایسما، اترکوویتز و گیب، ۱۳۹۵؛ یدالهی، سیادت و رجایی پور، ۱۴۰۰، ۳۱-۵۷؛ نبی پور، ۱۳۹۸) شده‌اند دانشگاه‌های ایران از نسل دوم و تاحدی سوم، به نسل اول برگشته‌اند که تمرکز آن‌ها فقط بر آموزش است آن هم آموزش‌هایی که سطح آن نسبت به گذشته نزول کرده و غیرکاربردی است. نگاه امنیتی به دانشگاه و مؤسسات پژوهشی، نگاه ایزاری به دانشگاه و نهاد دانش و پژوهش، سهمیه‌های غیرعلمی و رانت‌محور، درخواست‌های خارج از قاعده برخی مقامات سیاسی و مدیران از این نهاد، خارج شدن گزینش استاد از دست گروه‌های علمی و پیشکسوتان علوم انسانی و اجتماعی، حاکمیت ضوابط غیرعلمی و خارج از دانشگاه برای گزینش استاد و دانشجو، دخالت نهادهای بیرونی در امور دانشگاه، غلبه شاخص‌ها و ملاحظات سیاسی و امنیتی بر شاخص‌ها و ملاحظات علمی، تبدیل بالاترین و تخصصی‌ترین نهاد علم و نظریه‌پردازی به مؤسسه فرهنگی و تبلیغی، کمبود بودجه و امکانات علمی و رفاهی، ضعف ارتباط با مجامع علمی دنیا، نظام اداری و کارمندی ضعیف و ناکارآمد، وضعیت فلاکت‌بار مادی استادان و اعضای هیئت علمی با میانگین درآمد کمتر از هزار دلار در ماه و مواردی از این قبیل، از جمله شاخص‌ها و نتایج سیاست‌زدگی نهاد دانش و پژوهش در ایران است که بیش از همه نظریه‌پردازی در حوزه میان‌رشته‌ای را به ضعف و افول کشانده است.

۳-۵. مهندسی‌زدگی

مدیریت دانش، آموزش عالی، برنامه‌ریزی آموزشی، سیاست‌گذاری علمی و پژوهشی و ... از جمله رشته‌ها و تخصص‌های مهم علوم انسانی و اجتماعی هستند ولی طی دهه‌های متوالی تا کنون سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری در مورد علوم انسانی و اجتماعی عمدتاً بر مبنای و در چارچوب شاخص‌های فنی مهندسی یا علوم پایه انجام شده است. اغلب وزرای علوم، تحقیقات و فناوری و عمده معاونان و مدیران کل این وزارتخانه در این دوره، متخصصان غیرعلوم انسانی و اجتماعی و اغلب فنی‌مهندسی، علوم پایه یا پزشک بوده‌اند. همچنین در سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی (سازمان برنامه و بودجه سابق)، کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس، وزارت آموزش و پرورش و ... عمدتاً طبق شاخص‌های فنی مهندسی برای علوم انسانی و اجتماعی تعیین تکلیف و سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری شده





و این علوم با همان شاخص‌ها دیده و ارزیابی شده‌اند. آئین‌نامه‌های ترفیع و ارتقاء، مقررات و فرایندهای طرح‌های پژوهشی ملی، آئین‌نامه و قواعد جشنواره‌ها و جوایز ملی و بین‌المللی در ایران، و ... اغلب با رویکردها، شاخص‌ها و سنجه‌های علوم تجربی و فنی مهندسی نوشته شده است. نتیجه این که سیطره و سایه سنگین چارچوب‌ها، شاخص‌ها، و فضای گفتمانی فنی مهندسی و علوم پایه بر علوم انسانی و اجتماعی در دهه‌های متمادی، موجب شده این علوم ضعیف و نحیف و در حاشیه باقی بمانند و تاوان آن را کل جامعه ایران با عقب ماندگی و انواع مشکلات، مسئله‌ها و بحران‌ها پس بدهد. این مفهوم را می‌توان چنین تعریف کرد:

«مهندسی‌زدگی علوم انسانی و اجتماعی عبارت است از سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و ارزیابی علوم انسانی و اجتماعی بر اساس شاخص‌ها و در چارچوب فضای علوم پایه و فنی مهندسی».

در پایان گفتنی است استادان و پژوهشگران حوزه‌های فنی، مهندسی، پزشکی و ... را که به طور تخصصی و آکادمیک سال‌ها در حوزه علوم انسانی و اجتماعی مطالعه و تحقیق کرده‌اند می‌توان از این قاعده مستثنی دانست.

۴-۵. غرب‌زدگی

مقصود نگارنده از غرب‌زدگی معنایی نیست که در فرهنگ سیاسی اجتماعی و رسانه‌ای ایران رایج است و جلال آل‌احمد درباره آن کتاب نوشت (آل‌احمد، ۱۴۰۳). مفهوم غرب‌زدگی معمولاً یک مفهوم هیجانی و ارزشی است که در جهت تحقیر و تخفیف دیگران اغلب با اهداف سیاسی به کار می‌رود بدون اینکه تعریف و شاخص‌های آن روشن شده باشد. به کشورهای غربی مسافرت کردن، در غرب زندگی و تحصیل و کار کردن، از دستاوردهای مثبت غرب تعریف و تمجید کردن، از تجربه‌ها و الگوهای غرب بهره بردن و ... هیچ‌کدام دلیلی بر غرب‌زدگی نیست. اگر تعریف و شاخص‌های غرب‌زدگی روشن شود چه بسا کسانی که مخالف غرب هستند و دیگران را غرب‌زده می‌نامند خودشان غرب‌زده‌تر از بقیه باشند. جلال آل‌احمد همانند اغلب ایرانیان مخالف غرب، خود یک غرب‌زده سوسیال و غرب‌زده چپ بود ولی غرب‌زدگی سوسیال آن‌چنان در روح و جان و فرهنگ اسلامی و

جامعه ایرانی رسوخ کرده که آن را خودی و جزئی از خود پنداشتند. به همین دلیل معمولاً کسی غرب‌زدگی چپ و سوسیال را نمی‌بیند و حس نمی‌کند تا بخواهد آن را تقبیح کند. از سوی دیگر، امروز غرب لیبرال در تمام بخش‌های تفکر و زندگی ایرانیان حتی افراد مخالف غرب و دشمن غرب حضور دارد. اینکه غرب در تمام اجزای زندگی و تفکر ما حضور دارد به حدی بدیهی است که نیازی به دلیل و شاهد ندارد؛ باید بگردیم و نشان دهیم که غرب در کجای زندگی امروز ما نیست. پس شایسته است بدون حُب و بغض چشمان خود را باز کنیم، بیندیشیم، بینیم ما کجائیم و غرب کجاست و چه نسبتی بین ما و او برقرار است. مقصودم غرب امروز است، نه غرب دوره استعمار و نه غرب قبل از جنگ جهانی دوم و نه غرب دوره جنگ سرد. وقتی مخالفان و دشمنان غرب با دستاوردهای غرب زندگی می‌کنند و با ابزارهایی که غرب درست کرده و در فضا و شرایطی که غرب فراهم کرده به مخالفت با او می‌پردازند باید در تعریف «غرب» و «غیر غرب» و تعریفی که از «خود» داریم بازنگری کنیم.

اما بحث ما در اینجا غرب‌زدگی به عنوان یکی از موانع بالندگی علوم انسانی و اجتماعی و نظریه‌پردازی در ایران است. دانش و اندیشه، مرز، نژاد، مذهب، جغرافیا، ملیت، فرهنگ و قید و بندهایی از این قبیل نمی‌شناسد. تمدن اسلامی بر پایه تمدن ایران باستان شکل گرفت و تمدن امروز غرب از تمدن اسلامی ایرانی متأثر بوده است (ر. ک: هابسون، ۱۳۸۹؛ وات، ۱۳۶۱؛ حیدری، ۱۳۹۷). دانش و اندیشه دائماً رونده و پوینده است و ذهن کنجکاو انسان‌ها را در هر نقطه‌ای که باشند در می‌نوردد. اما نکته مهم این است که دانش و اندیشه وارد هر منطقه و کشوری می‌شود باید بتواند شرایط و مسئله‌های آن کشور را بشناسد و در کاهش مسئله‌ها و مشکلات و رشد و پیشرفت آن منطقه، رسالت و کارکرد خودش را به انجام برساند، و این امر نشدنی است مگر اینکه صبغه بومی به خود بگیرد. امروز ما از دانش و اندیشه و تجربیات غرب به هیچ وجه بی‌نیاز نیستیم همچنان که نمی‌توانیم بدون دستاوردهای صنعتی، پزشکی، مهندسی و رفاهی غرب به آسانی زندگی کنیم، اما نکته مهم نحوه مواجهه، تعامل و بهره‌گیری از دانش و اندیشه غرب در حوزه علوم انسانی و اجتماعی است.

طی سال‌های گذشته در سفرهای خود به غرب بسیار تأمل و دقت و تلاش کردم تا بفهمم مهم‌ترین ویژگی دنیای غرب چیست؟ آنچه را تا کنون دریافته‌ام اینکه مهم‌ترین





خصوصیت غرب، یکی «جدّیت در کار» و دیگری «خلاقیت و نوآوری» است که در تمام عرصه‌ها اعم از خوب و بد، مثبت و منفی، فضیلت و رذیلت و... بروز و ظهور دارد. علوم انسانی و اجتماعی در ایران عمدتاً مصرف‌کننده یافته‌ها و دستاوردهای علوم انسانی و اجتماعی غرب است.^۱ بحث این نیست که علوم انسانی و اجتماعی غرب خوب یا بد است و البته که بد نیست، ولی در هر حال برای ما «علم تقلیدی» محسوب می‌شود نه «علم تحقیقی». ضمن اینکه علوم انسانی و اجتماعی غرب برای حل مسئله‌های آن جامعه ساخته و پرداخته شده و مسائل جامعه ما متفاوت با آن‌هاست و بر فرض یکی بودن برخی مسئله‌ها، در اغلب موارد راه‌حل‌های متفاوت مورد نیاز است. «خلاقیت و نوآوری» از جهات مختلف دشوار است، از جمله اینکه زحمت و تلاش سخت می‌خواهد و به بودجه، امکانات، زیرساخت‌ها، قوانین و شرایط مناسب نیاز دارد. دانشگاه‌ها و مؤسسه‌های پژوهشی غرب شروط و شرایط بسیار دیگری را فراهم کرده‌اند تا به مرحله گسترده و عمیقی از خلق انواع دانش و نظریه در علوم انسانی و اجتماعی رسیده‌اند و مرجعیت جهانی پیدا کرده‌اند. برای ما ترجمه و استفاده از این دستاوردها بسیار آسان و مفید است ولی در نهایت همان تقلید است که کورکننده خلاقیت و نوآوری است. بدتر از آن این تفکر است که هر آنچه گفتنی بوده و هر راهی رفتنی بوده غرب بهتر از ما گفته و رفته است و ما هر چه بگوئیم و بنویسیم بهتر از آن‌ها نخواهد بود. اگر بخواهیم غرب‌زدگی را به عنوان یکی از موانع پیشرفت علوم انسانی و اجتماعی و نظریه‌پردازی تعریف کنیم:

«غرب‌زدگی عبارت است از برگرفتن محتوا و یافته‌های علوم انسانی و اجتماعی غرب با باور به کامل یا کافی دانستن آن‌ها، به گونه‌ای که خلق علوم انسانی و اجتماعی بومی (ر. ک: علیخانی، ۱۳۹۳، ۲۳۵-۲۴۷) غیرضروری یا غیرممکن تلقی شود».

از آنجا که وظیفه و کارکرد علوم انسانی و اجتماعی حل مشکلات و مسئله‌های جوامع است حل مشکلات و مسئله‌های پیچیده‌تر و سخت‌تر که رشته‌های علوم انسانی و

۱. به جز دانش‌هایی مثل الهیات و معارف اسلامی، ادبیات، فارسی، تا حدی تاریخ، و... که خاستگاه آن‌ها ایران است.
۲. نگارنده پیش‌تر علوم انسانی و اجتماعی بومی را ممکن و ضروری، و علوم انسانی و اجتماعی اسلامی را نادرست دانسته، و آن را در دل علوم انسانی و اجتماعی بومی دیده است.

اجتماعی در آن درمی‌ماند به حوزه مطالعات میان‌رشته‌ای واگذار می‌شود. غرب‌زدگی به معنایی که گفتیم افت و مانع بزرگی بر سر راه نظریه‌پردازی در مطالعات میان‌رشته‌ای خواهد بود.

۵-۵. سنت‌زدگی

سنت^۱ مفهوم گسترده‌ای است که ریشه‌های صدها و هزاران‌ساله فرهنگ، باورها، نگرش‌ها، اعتقادات، منش‌ها، روش‌ها، دانش‌ها، خُلق و خوهای انسان‌ها و جوامع به آن باز می‌گردد. انسان‌ها در خلاء نمی‌بالند، هر انسان و جامعه‌ای خواسته یا ناخواسته و آگاه یا ناخودآگاه، خوب یا بد، منفی یا مثبت، هزاران باور، نگرش، اعتقاد، منش، روش، دانش، خُلق و خو، و ... در خود دارد که فرهنگ نیز بخشی از آن است. تمام این‌ها از کم تا زیاد به نوعی در یک سنت در طول قرن‌ها شکل گرفته‌اند و تعریف می‌شوند. سنت مملو از ویژگی‌ها و مؤلفه‌های مثبت و منفی، سازنده و مخرب، متعالی و منحط، گشاینده و بازدارنده، بخردانه و نابخردانه، و درست و غلط است. خلاصی و رهایی کامل جامعه از سنت در کوتاه‌مدت ناممکن و نامطلوب است، باقی ماندن در سنت ممکن و نامطلوب است و نجات تدریجی از بخش‌های منفی و ویرانگر سنت هم ممکن و هم مطلوب است. امروزه سنت را در مقابل تجدد می‌گذارند در حالی که می‌توان خود تجدد را نوعی سنت جهش‌یافته دانست. عجالتاً برای به بن‌بست نرسیدن بحث این دوگانگی را می‌پذیریم. در باب سنت و مدرنیته پیش‌تر به نکاتی اشاره کرده‌ام (علیخانی، ۱۴۰۲، ص ۳۹-۴۰). بحث ما در اینجا عمدتاً سنت علمی و فکری است که با دانش و فرهنگ اسلامی ایرانی عجین است. فرهنگ اسلامی پدیده‌ای به غیر از دین اسلام است (علیخانی، ۱۴۰۳، ۲۲۹-۲۳۳).^۲ سنت علمی و فکری ایرانی عمدتاً در دانش‌های بومی مثل الهیات و معارف اسلامی، اخلاق، ادبیات فارسی،

۱. مقصود ما از سنت در این بحث کلا سنت نبوی یا سنت معصوم نیست. همچنین جریان فلسفی سنت‌گرایی مد نظر ما نیست. از جمله منادیان این جریان عبارت‌اند از: سیدحسین نصر (زاده ۱۳۱۲)، رنه گنون (۱۹۵۱-۱۸۸۶ م)، کومارا سوامی (۱۸۷۷-۱۹۴۷ م)، فریتوف شوآن (۱۹۸۸-۱۹۰۷)، ویلیام چیتیک (زاده ۱۹۴۳) و ... (خندق‌آبادی، ۱۳۸۱) درخصوص تعریف سنت در این جریان ر. ک: گنون، ۱۳۷۸، ۴۹؛ نصر، ۱۳۸۹، ۱۱۶؛

۲. یک تعریف ایدئال و انتزاعی و یک تعریف انضمامی از دین اسلام در این منبع ارائه داده‌ام، همچنین بین اسلام و فرهنگ اسلامی تمایز قائل شده‌ام.





عرفان، فلسفه اسلامی، هنر، معماری و مواردی از این قبیل بروز و ظهور دارد و در علوم جدیدی که از غرب وارد ایران شده‌اند کمتر دیده می‌شود مگر اینکه علوم جدید با دانش‌های قدیم ایرانی به صورت میان‌رشته‌ای تلفیق شده باشند. در مقام تعریف:

«سنت علمی و فکری ایرانی عبارت است از مجموعه آموزه‌ها، آثار، اندیشه‌ها، نگرش‌ها و منش‌های دانشمندان از ایران باستان تا به امروز در گستره تمدن ایرانی اسلامی، که به مثابه یک میراث معنوی بخشی از جامعه علوم انسانی و اجتماعی و علوم و معارف اسلامی در ایران را در ابعاد مثبت و منفی تحت تأثیر قرار داده است».

سنت علمی و فکری ایرانی قله‌های رفیع و نقاط درخشانی دارد که عمدتاً مربوط به گذشته است و امروز ارزش تاریخی دارد. با این حال برخی مؤلفه‌ها و فضای کلی سنت علمی و فکری ایرانی همچنان در دانش‌های بومی و اسلامی جاری است. این سنت علمی و فکری نقاط قوت و ضعف بسیاری دارد که هم سازنده است و هم ویرانگر، هم پیش‌رونده و هم بازدارنده، هم دارای عوامل رشد اندیشه است و هم عوامل رکود اندیشه. بخش‌های مخرب، بازدارنده و محدودکننده سنت امروز موجب سنت‌زدگی علوم انسانی و اجتماعی شده و آن را از خلاقیت و نوآوری از جمله نظریه‌پردازی به خصوص در مطالعات میان‌رشته‌ای باز داشته است. سنت‌زدگی به معنای مانع بر سر راه رشد و توسعه علوم انسانی و اجتماعی و نظریه‌پردازی، مجموعه‌ای از دانش‌های موجود در فرهنگ و تمدن ایرانی اسلامی است که به مثابه غل و زنجیره‌های معرفت‌شناختی دست‌وپای تفکر و اندیشه و نوآوری را بسته و آن را مقلدوار منجمد و بی‌روح در گذشته نگه داشته است؛ درحالی‌که صاحبان این تفکر و اندیشه خوشحال و راضی‌اند چون فکر می‌کنند تمام دانش و اندیشه درست همین است و گاهی دانش خود را اهم و اکمل و اشرف علوم می‌دانند. از جمله این دانش‌ها علم فقه^۱ است که در جهان اسلام بسیار فربه شده و سایر دانش‌ها مثل فلسفه اسلامی، اخلاق اسلامی، عرفان اسلامی و اندیشه‌های اسلامی در حوزه‌های مختلف را به حاشیه رانده یا تضعیف کرده است. تأثیرات تفکر و رویکرد فقهی در مواردی پا را از علوم

۱. در خصوص در گذشته ماندن فقه ر.ک: رشاد، ۱۳۸۴، ۵۶؛ درخصوص آسیب‌شناسی فقه ر.ک: وندنوروز، ۱۳۹۹، ۲۰۱-۲۲۷؛ باقری، ۱۳۸۸، ۴۹۹-۵۳۸.

اسلامی فراتر گذاشته و علوم جدید مثل علوم سیاسی، اقتصاد، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، حقوق، مدیریت، و... یا میان‌رشته‌ای‌های علوم اسلامی و علوم جدید را نیز متأثر کرده است. در تعریف سنت‌زدگی:

«سنت‌زدگی علوم انسانی و اجتماعی عبارت از تحت‌تأثیر مبنای معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی، جامعه‌شناختی و روش‌شناختی یا فضای حاکم بر معارف و دانش‌های گذشته بودن یا کافی دانستن آن‌ها، به‌گونه‌ای که علوم انسانی و اجتماعی پویایی و توان پاسخگویی به نیازها و چالش‌های روز جامعه و رقابت با علوم مشابه در کشورهای پیشرفته جهان را نداشته باشد».

۵-۶. حیرت‌زدگی

علوم انسانی و اجتماعی در ایران حیران و سرگردان و بی‌قرار است. آرام نمی‌گیرد و جایی برای آرام گرفتن ندارد. عوام‌زدگی، سیاست‌زدگی و مهندسی‌زدگی نمی‌گذارند آرام بگیرد اما اگر از دست این‌ها هم نجات پیدا کند تا حدی با خود درگیر است و خود اهلای علوم انسانی و اجتماعی به آسانی با هم کنار نمی‌آیند. آن‌ها نه توافق می‌کنند و نه هر نهاد و مؤسسه یا افراد در نهادها و مؤسسه‌ها اجازه می‌دهند دیگری راه خودش را برود. اساساً یک رسالت مهم هر ایرانی مانع‌تراشی بر سر راه دیگری و ایجاد اختلال در مسیری است که دیگری برگزیده است. این ویژگی از «سیاست‌عوامانه و عوام‌گرایانه» به نظام اداری و سایر نهادهای اجتماعی سرایت کرده است، به‌گونه‌ای که با تسامح در یک نگاه کلی و نه مطلق می‌توان گفت: «ایرانیان کنشگر دو دسته‌اند؛ دسته‌ای که می‌خواهند کاری را انجام بدهند و دسته‌ای که نمی‌گذارند آن کار انجام شود». این ویژگی در علوم انسانی و اجتماعی نیز راه یافته و با عوام‌گرایی و ظهور «عوامیت در لباس فرهیختگی» تشدید شده است. مقصود از حیرت‌زدگی، نداشتن برنامه‌ها و راهبردهای میان‌مدت و بلندمدت است. مراکز علمی پژوهشی در ایران برای ده سال، بیست سال و پنجاه سال آینده خود برنامه ندارند و نمی‌دانند باید به چه سمت‌سویی حرکت کنند. اگر مدیری در یک مؤسسه پژوهشی و دانشگاه یک برنامه ده‌ساله و بیست‌ساله تدوین کند بعد از تغییر آن مدیر، که معمولاً با تغییر دولت‌ها انجام می‌شود، آن برنامه هم کنار می‌رود و هر کس می‌خواهد از نو طرحی دراندازد و





همه چیز را بلند پروازانه اصلاح کند. دست آخر سر از تخریب همان ساختارها و مختصر کارهای انجام شده قبلی درمی آورد. حتماً این امکان وجود دارد که مدیران عوض شوند و برنامه‌ها تداوم یابد، ولی معمولاً نه آن چنان بینش و عقلانیتی در مدیران وجود دارد که برنامه‌های میان مدت و بلندمدت قبلی را ادامه دهند و نه یک نظارت و پاسخ‌خواهی بالادستی که آن‌ها را به این کار مجبور کند.

از زمان مواجهه جدی ایران با تجدد و به عبارت دقیق‌تر مواجهه تجدد غربی با ایرانیان که تقریباً بعد از دو دوره جنگ‌های ایران و روس^۱ اتفاق افتاد و به خصوص پس از انقلاب مشروطه به تاریخ ۱۲۸۵ خورشیدی تا به امروز، به تدریج پنج دسته دستاوردهای مدرنیته غرب و تجدد وارد ایران شده است:

نخست، مظاهر و دستاوردهای مادی و صنعتی غرب در تمام عرصه‌های زندگی از برق و حمل‌ونقل و تجهیزات پزشکی و مهندسی گرفته تا انواع کارخانجات، رسانه و ارتباطات و هم اکنون موبایل و رایانه و فضای مجازی و...؛

دوم، نهادها، سازمان‌ها و ساختارهای اداری، سیاسی، علمی، فرهنگی، هنری و... و مقررات درونی آن‌ها و پدیده قانون به معنی مدرن؛

سوم، الگوهای زندگی و رفتاری از نوع لباس و استفاده از مبل و میز و صندلی و خودرو و انواع ماشین آلات گرفته تا روزنامه‌ها و احزاب سیاسی و انتخابات و...؛

چهارم، علوم فنی، مهندسی، پزشکی، علوم پایه و سایر علوم تجربی و علوم دقیقه؛ پنجم، علوم انسانی و اجتماعی اعم از دانش‌های فلسفی، فلسفه‌های مضاف، اندیشه‌ها و علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، نظریه‌های سیاسی اجتماعی، اقتصاد، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، مدیریت، حقوق و.....

از آن زمان تا کنون ایرانیان کمترین مناقشه را بر سر استفاده از چهار دسته اول دستاوردهای مدرنیته، و بیشترین مناقشه را بر سر اندیشه‌ها و الگوهای نظری و دانش‌های سیاسی اجتماعی مدرنیته یعنی دسته پنجم داشته‌اند. از حدود دو قرن پیش که اندیشه‌های

۱. دوره اول این جنگ‌ها از سال ۱۱۸۳ تا ۱۱۹۲ ش، ۱۸۰۴ تا ۱۸۱۳ م و دوره دوم آن از سال ۱۲۰۴ تا ۱۲۰۶ ش، ۱۸۲۶ تا ۱۸۲۸ م طول کشید.

تجدد وارد ایران شد تا به امروز، تنها توافق در بین ایرانیان در مورد علوم انسانی و اجتماعی این بوده که بر آن توافق نکنند. خودشان هم نه تنها در حد گسترده و عمیق به سمت خلق دانش و اندیشه و نظریه‌پردازی به پیش رفتند، بلکه از مختصر دانش و اندیشه و نظریه‌های تولیدشده خود نیز استقبال نکردند یا در مورد آن‌ها به مناقشه پرداختند و هر کدام دیگری را به تیغ تکفیر یا تحجر یا تقلید یا خودباختگی یا غرب‌زدگی یا هویت ملی یا هویت دینی و خلاصه به هر بهانه و اتهامی به مسلخ برد بدون اینکه معمولاً جوهره و ماهیت آن دانش و اندیشه را درک کرده باشد یا در صدد توافق بر مشترکات و اهداف اصلی باشد. در ایران اساساً فضای چندان باثبات و تداوم‌داری دیده نمی‌شود که با حاکم بودن فرهنگ گفت‌وگو و تبادل اندیشه‌ها در آن فضا، متفکران و متخصصان از یک سو، و حاکمان و سیاست‌گذاران از سوی دیگر، هم در داخل خودشان و هم با یکدیگر، به گفت‌وگو و درک طرفینی و توافق نسبی در یک مرحله برای گذار به مرحله بعد نائل شوند. هر کس از راه می‌رسد خود را درست و بر حق و دیگری را نادرست و بر باطل می‌داند و شمشیر کلام از نیام می‌کشد و درصدد حذف و نابودی دیگری بر می‌آید و البته سیاست‌زدگی در این فرایند نقش بسزایی ایفا می‌کند. به دلیل همین بی‌ثباتی و زیست در حیرت و سرگردانی، جامعه علمی و دانشگاهی و عاملان ذی‌ربط یا ذی‌دخل در علوم انسانی و اجتماعی کشور در درازمدت به طور جدی به سمت نظریه‌پردازی و خلق دانش و اندیشه برای حل مسئله‌های کشور نرفته‌اند. در این منازعه پرچالش و نفس‌گیر به درازنای بیش از یک قرن، کسانی که به نمایندگی از دین سخن می‌گفتند یا خود را متأثر از آن می‌دانستند نقش اساسی داشته و دست‌کم یک پای ثابت قضیه بوده‌اند.

حیرانی، سرگردانی، طرد و رد یکدیگر، فقط خود درست‌پنداری، ادعای نقدپذیری ولی در عمل نقدستیزی، بخشی‌نگری و مواردی از این قبیل که در جامعه علوم انسانی و اجتماعی دیده می‌شود در حوزه مطالعات میان‌رشته‌ای دو چندان شده است. در این میان دو گروه بیش از همه به چشم می‌آیند: نخست، گروهی که از اساس مخالف میان‌رشته‌نگری هستند و آن را دکانی برای فرار از قواعد، اصول و روش‌های علمی می‌دانند و دلایل دیگری هم دارند. دوم، گروهی که میان‌رشته‌ای را به بازار مکاره‌ای تبدیل کرده‌اند که هر مقاله و



کتاب با موضوعات درهم و کشکولی را به نام میان‌رشته‌ای قالب می‌کنند درحالی‌که فلسفه و هدف میان‌رشته‌گی و مبانی روش‌شناختی آن را در نیافته‌اند. این هر دو گروه آفت و مانع بزرگی بر سر راه نظریه‌پردازی در حوزه مطالعات میان‌رشته‌ای محسوب می‌شوند.

۶. نتیجه‌گیری

در رشته‌ها، زمینه‌ها، و موضوعات مختلف علوم انسانی و اجتماعی و به ویژه حوزه‌های میان‌رشته‌ای، صدها بلکه هزاران نظریه وجود دارد و همچنان زمینه برای نظریه‌پردازی‌های جدید باز است. هر کدام از این نظریه‌ها می‌توانند در مقطعی گامی برای کاهش مشکلات و نابسامانی‌ها، یا راهی به سوی توسعه و پیشرفت و سعادت باشند، سیطره فضای عوام‌زده، سیاست‌زده و مهندسی‌زده، نه چنین چیزی را درک می‌کند و نه به آن اجازه ایفای نقش می‌دهد. غرب‌زدگی، سنت‌زدگی و حیرت‌زدگی علوم انسانی و اجتماعی در درده بعد قرار می‌گیرند و اگر سه آفت و مانع اول اجازه نفس کشیدن به علوم انسانی و اجتماعی کشور بدهند دو مانع آخر به تدریج رفع و حل خواهند شد.

تا علوم انسانی و اجتماعی و به‌خصوص مطالعات میان‌رشته‌ای در این علوم در ایران جان نگیرد و جایگاه شایسته خود را از هر لحاظ پیدا نکند امور کشور بسامان نمی‌شود. در ایران موانع فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، قانونی، و ساختاری برای رشد و توسعه علوم انسانی و اجتماعی زیادند. گذشته از وزارت علوم، تحقیقات و فناوری که هم سیاست‌گذار و قانونگذار و هم مجری برنامه‌های علوم انسانی و اجتماعی است، شورای عالی انقلاب فرهنگی نیز یکی از آن‌هاست. این شورا - گذشته از جایگاه و عملکردش - همیشه سه ویژگی داشته است:

نخست اینکه فضای سیاسی بیش از فضای علمی بر آن غالب بوده است؛ دوم اینکه برخی اعضای آن غیرآکادمیک بوده‌اند یعنی کار و دغدغه اصلی آن‌ها پژوهشگری و دانشگاهی نبوده و شخصیت علمی و دانشگاهی محسوب نمی‌شدند؛ سوم اینکه متخصصان فنی مهندسی، علوم پایه و علوم پزشکی نیز به عنوان بخشی از اعضا یا مدیران، برای علوم انسانی و اجتماعی تصمیم‌گیری کرده‌اند.

این شورا طی چند دهه به‌تنهایی هر سه ویژگی عوام‌زدگی، سیاست‌زدگی و مهندسی‌زدگی را به حوزه علوم انسانی و اجتماعی کشور وارد کرده است. اگر وزارت علوم



تحقیقات و فناوری، شورای عالی انقلاب فرهنگی، کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس، شورای عتف، و ... را ستاد بدانیم، مؤسسه‌های پژوهشی در صف و خط مقدم قرار دارند. به غیر از محدودیت‌ها و موانعی از سوی ستاد برای آن‌ها ایجاد می‌شود خودشان نیز دارای مشکلات متعدد داخلی هستند که از کوته‌نظری و فرهنگ بسته برخی مدیران و اعضا ناشی می‌شود و نخبگان، شایستگان و بلندنظران را فراری می‌دهد. دانشگاه‌ها نیز صرفاً بر آموزش متمرکز هستند و بودجه و امکانات پژوهشی ندارند. اغلب آثار نیز به ضرورت ترفیع و ارتقا خلق می‌شود.

به‌رغم مباحثی که مطرح شد برای رشد و ارتقای مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی و اجتماعی و توانمندسازی آن در تراز جهانی همچنان بسیار جای امیدواری هست. شایسته است اندیشمندان عاشق علم و علاقمندان به ایران و بشریت؛ مصمم، با اراده و با انگیزه در جهت خلق دانش، اندیشه و نظریه و تعمیق و ارتقای علوم انسانی و اجتماعی سخت بکوشند و به پیش بروند. یک ایران خالق دانش، اندیشه، نظریه و فرهنگ برای تمام بشریت مفید هست.



منابع

- افشارکهن، جواد (۱۳۹۰). بین‌رشته‌ای‌شدن جامعه‌شناسی در ایران؛ فرصت‌ها، چالش‌ها و تهدیدها. مطالعات اجتماعی ایران، ۳، ۲۰-۴.
- ایمان، محمدتقی (۱۳۹۷). روش‌شناسی تحقیقات کیفی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- آل‌احمد، جلال (۱۴۰۳). غرب‌زدگی. تهران: انتشارات جامی.
- باقری، رضا (۱۳۸۸). روش در فقه؛ آسیب‌ها و بایستگی‌ها. در: علی‌اکبر علیخانی و همکاران، روش‌شناسی در مطالعات سیاسی اسلام، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.
- تصدیقی، محمدعلی؛ و تصدیقی، فروغ (۱۳۸۹). چالش‌های پژوهش و تحقیقات میان‌رشته‌ای در نظام آموزش عالی، نخستین همایش ملی ادبیات فارسی و پژوهش میان‌رشته‌ای، بیرجند، ایران.
- جی وایسما، یوهان؛ اترک‌ویتز، هنری؛ و گیب، آلن (۱۳۹۵). دانشگاه نسل سوم و دانشگاه کارآفرین (گردآوری و ترجمه: ایرج‌نبی‌پور). بوشهر: انتشارات دانشگاه علوم پزشکی و خدمات درمانی بوشهر.
- چرنوف، فرد (۱۳۸۸). نظریه و زبرنظریه در روابط بین‌الملل (ترجمه علیرضا طیب). تهران: نشر نی.
- حسینی، سیدحسین (۱۵ اردیبهشت، ۱۳۸۶). پوپولیسم مذهبی، دوهفته‌نامه پگاه حوزه، ۲۰۷،
- حشمتی، عطاءاله؛ کدخداپور، جمال؛ و ملکی، علی (۱۳۹۵). چالش‌های پیش روی پژوهش و آموزش میان‌رشته‌ای در نظام آموزش عالی ایران. کنگره ملی آموزش عالی ایران، تهران، ایران.
- حیدری، علی (۱۳۹۷). اثر اسلام در پیشرفت اروپا، تهران: انتشارات یکصد و ده.
- خندق‌آبادی، حسین (۱۳۸۱). حکمت جاویدان: نگاهی به زندگی و آثار سنت‌گرایان معاصر، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- خورسندی طاسکوه، علی (۱۳۸۸). میان‌رشته‌گی و مسائل آن در آموزش عالی. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱(۲)، ۱۰۱-۸۵. doi: 10.7508/isih.2009.02.005
- خورسندی طاسکوه، علی (۱۳۹۶). گفتمان میان‌رشته‌ای دانش، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
- دانایی‌فرد، حسن (۱۳۸۶). نظریه‌پردازی؛ مبانی و روش‌شناسی‌ها، تهران: سمت.
- ذوعلم، علی (۱۳۸۴). تأملی در مفهوم چالش. مجله زمانه، ۳۶، ۳۴-۳۷.
- رپکو، آلن (۱۳۹۴). پژوهش میان‌رشته‌ای؛ نظریه و فرایند (ترجمه محسن علوی‌پور و دیگران). تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی. (تاریخ اصل اثر ۲۰۱۲)



رشاد، علی اکبر (۱۳۸۴). دین پژوهی معاصر، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

رفیع پور، فرامرز (۱۳۸۹). کندوکاوها و پنداشته‌ها، تهران: شرکت سهامی انتشار،

سیدرضی (۱۳۷۱). نهج البلاغه (ترجمه سید جعفر شهیدی). تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

علوی تبار، علیرضا (۱۳۸۷). از عوام‌زدگی تا عوام‌فریبی. بازتاب اندیشه، ۹۸.

علیخانی، علی اکبر (۱۳۹۳). علم سیاست غربی؛ عمل‌گرا، علم سیاست اسلامی؛ انتزاعی. فصلنامه علوم انسانی اسلامی، ۹،

علیخانی، علی اکبر (۱۴۰۱). روش لایه‌ای در اندیشه‌پژوهی، تهران: نشر نگاه معاصر.

علیخانی، علی اکبر (۱۴۰۲). اندیشه‌های سیاسی اجتماعی در مصر در دوران جدید، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

علیخانی، علی اکبر (۱۴۰۳). تحقق صلح اسلامی-ایرانی؛ از ایدئال تا واقعیت، در: نعمت‌الله فاضلی، صلح ایرانی، تهران: نشر همرخ.

فراستخواه، مقصود (۱۳۹۱). برنامه‌ریزی آموزش عالی و چالش‌های میان‌رشته‌ای شدن، دوفصلنامه مطالعات برنامه‌ریزی آموزشی، ۱(۱)، ۷۹-۵۵.

فرودمن، رابرت؛ تامپسون کلاین، جولی؛ و میچام، کارل (۱۳۹۸). گزیده دستنامه میان‌رشته‌ای آکسفورد (سر ویراستار و ترجمه قاسم درزی). تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق. (تاریخ اصل اثر ۲۰۱۰)

قاسمی، حمید (سر ویراستار) (۱۴۰۰). مرجع پژوهش (ویراست نوزدهم)، تهران: نشر اندیشه آرا.

کرپ، یان (۱۳۸۱). نظریه اجتماعی مدرن، از پارسونز تا هابرماس (ترجمه عباس مخبر)، تهران: نشر آگه.

گنون، رنه (۱۳۷۸). بحران دنیای متجدد (ترجمه: سیدضیاءالدین دهشیری)، تهران: انتشارات امیرکبیر.

لاکلانو، ارنستو (۱۴۰۰). در باب عقل پوپولیستی (ترجمه علی ربیع). تهران: انتشارات نیماژ. (تاریخ اصل اثر ۲۰۰۵)

موزن، جورج (۱۳۹۶). میان‌رشته‌گی (ترجمه داود حاتمی). تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

مولر، یان ورنر (۱۳۹۶). پوپولیسم چیست؟ (ترجمه بابک واحدی). تهران: نشر بیدگل.

مهدی، رضا (۱۳۹۲). شکل‌گیری و توسعه میان‌رشته‌ای‌ها در آموزش عالی؛ عوامل و الزامات. فصلنامه

مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۵(۲)، ۱۱۷-۹۱. doi: 10.7508/isih.2014.18.005

نبی پور، ایرج (۱۳۹۸). دانشگاه نسل پنجم، بوشهر: انتشارات دانشگاه علوم پزشکی و خدمات درمانی بوشهر.

نصر، سیدحسین (۱۳۸۹). اسلام و تنگناهای انسان متجدد (ترجمه انشاءالله رحمتی). تهران: دفتر پژوهش و

نشر سهروردی.





- وات، موتگمری (۱۳۶۱). تأثیر اسلام در اروپای قرون وسطی (ترجمه یعقوب آژند). تهران: انتشارات مولی.
- ون دی ون، آندرو (۱۳۹۲). روش‌شناسی نظریه‌پردازی بر مبنای پژوهش مشارکت‌جویانه در علوم اجتماعی (ترجمه حسن دانایی‌فرد). تهران: انتشارات صفار.
- وندنوروز، جواد (۱۳۹۹). درآمدی بر آسیب‌شناسی فقه در دوران معاصر. فصلنامه مطالعات حقوق شهروندی، ۱۶، ۲۲۷-۲۰۱.
- هابسون، جان. ام. (۱۳۸۹). ریشه‌های شرقی تمدن غربی (ترجمه عبدالله فرهی). تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی. (تاریخ اصل اثر ۲۰۰۴)
- یدالهی ده‌چشمه، آرش؛ رجایی‌پور، سعید؛ و سیادت، سیدعلی (۱۴۰۰). تدوین الگوی دانشگاه نسل چهارم برای دانشگاه‌های ایران، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۵۲، ۳۱-۵۷. doi: 10.22035/isih.2021.375
- Cananau, L. & Thalén, P. (eds) (2022). *Populism, democracy, and the humanities: interdisciplinary explorations and critical enquiries*. London: Rowman & Littlefield Publishers.
- Dubbin, R. (1978). *Theory building*. New York: Free Press.
- Gilbert, N. (1993). Research, theory and method. In: N. Gilbert(ed.), *Researching Social Life* (P. 21). London: Sage.
- Gioia, D. A. & Pitre, E., (1990). Metaparadigm perspective on theory building. *Academy of Management Review*, 15(4), 584-602.
- Gregor, Sh. (2005). The struggle towards an understanding of theory in information system. In: D.N. Hart, & Sh. D. Gregor (Eds.), *Information System Foundation: Building and Criticizing*, Canberra (pp. 3-11). Astrakhan National University.
- Kaplan, M. (1969). Problems of theory building and theory confirmation in international politics. In: K Knorr, & S. Verba (Eds.), *The international System: Theoretical Essays* (pp. 6-24). New Jersey: Princeton University Press.
- Popper, K.R. (1959). *The logic of scientific discovery*. London: Hutchinson.
- Turner, J. H. (1991). *The structure of sociological theory*. Belmont: Wadsworth.



مقاله پژوهشی

بازاندیشی (عمیقاً) رابطه‌ای دانش از منظر هستی‌شناسی مسطح؛ چارچوبی شناخت‌شناسانه و روش‌شناختی همکاری‌رشته‌ای و دلالت‌هایی برای انتظام برنامه‌ریزی فضایی

راضیه موسوی خورشیدی^۱، محمدحسین شریف‌زادگان^{۲*}

دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۱۲؛ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۱۵

چکیده

در دوران کنونی، «دیدگاه‌های رابطه‌ای» متعددی با تکیه بر «اصل پیچیدگی» به‌منزله بدیلی برای رویکردهای ذات‌گرا مطرح شده‌اند، چنان‌که از این‌گرایش به‌عنوان «چرخش رابطه‌ای» یاد می‌شود. باین‌حال، عموماً پایه‌های فلسفی این دیدگاه‌ها مبهم است و گاهی با «دیدگاه‌های نسبی‌گرا» یا «دیدگاه‌های تعاملی» مبتنی بر نظریه کنش ارتباطی هابرماس آمیخته می‌شوند. بسیاری از دغدغه‌های دانش‌پژوهانه کنونی در حوزه‌های علوم انسانی و اجتماعی برای فهم فرایندهای انسانی جامعه‌ای - همچون تأکیدهای نوین بر مادیت، کردارهای بدنمند، شناخت ناخودآگاه، فضا‌زمان‌مندی، پسانسازگاری، و حتی امر همکاری‌رشته‌ای - محصول «تفکری رابطه‌ای» هستند؛ اما بنیان‌های هستی‌شناسانه و شناخت‌شناسانه آنها مغفول می‌ماند. این مقاله با استفاده از روش سنتز پژوهی می‌کوشد دیدگاه‌های رابطه‌ای را بر اساس بن‌مایه‌های هستی‌شناختی تحلیل و گونه‌بندی کند. همچنین، با به‌کارگیری «مؤلفه‌های عام‌شناختی» و «مؤلفه‌های دیدگاه (عمیقاً) رابطه‌ای بر پایه هستی‌شناسی مسطح»، «چارچوبی شناخت‌شناسانه و روش‌شناختی (عمیقاً) رابطه‌ای و همکاری‌رشته‌ای» بسط دهد. از این دیدگاه، دانش/شناخت ماهیتی چندگانه، ناهمگن، واسطه‌مند، و بسترمند دارد و از منابع درهم‌تنیده «ذهنیت خودآگاه» (قوه بازاندیشی یا تأمل آگاهانه) و «عینیت» (محیط بیرونی) حاصل می‌شود. واسطه‌های ناخودآگاه همچون «واسطه‌های ایده‌ای جمعی» (فرهنگ و گفت‌وگو) و «واسطه‌های بدنمند فردی» (ویژگی‌های روان‌تنی) در شکل‌گیری آن دخیل هستند. حدودی غیرقطعی و پیشابندی دارد و همواره در فرایند و «شوند» است. روش‌شناسی حصول آن نیز، با اقتباس از لاتور، مبتنی بر بسط «پروگرام‌های همبندی/چینشی» است. این چارچوب شناختی، در تمامی حوزه‌های علوم انسانی و اجتماعی تا هنر و برنامه‌ریزی فضایی و سیاست‌گذاری عمومی قابل استفاده است و می‌تواند انتظام‌های تک‌رشته‌ای را به سوی همکاری‌رشته‌ای، و انتظام‌های همکاری‌رشته‌ای را به سوی فرارشته‌ای رهنمون گردد.

کلیدواژه‌ها: بدنمندی، چارچوب شناختی (عمیقاً) رابطه‌ای، چرخش رابطه‌ای، دیدگاه رابطه‌ای، مادیت، ماهیت واسطه‌مند دانش، شناخت

۱. دانشجوی دکتری شهرسازی، گروه برنامه‌ریزی و طراحی شهری و منطقه‌ای، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

r_moussavikhorshidi@sbu.ac.ir ✉

۲. استاد برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای، گروه برنامه‌ریزی و طراحی شهری و منطقه‌ای، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

* نویسنده مسئول

m_sharifzadegan@sbu.ac.ir ✉

۱. مقدمه و بیان مسئله

مفهوم «دانش/شناخت»^۱ (معرفت) به‌ویژه در نهادهای آموزشی و برنامه‌های درسی، عمدتاً مبتنی بر آموزه‌های مدرنیستی قطعیت‌گرا (سنت طبیعت‌گرایی) است. در چنین تلقی‌ای دانش/شناخت به‌مثابه امری عینی^۲، حقیقتی بیرونی و مطلق، قطعی، فارغ از ارزش، و قابل تعمیم است که باید توسط سوژه شناسای جدا-از-ابژه، ابتدا کشف و سپس منتقل شود. در مقابل، جریان‌های پسامدرن نسبت‌گرا (سنت ضدطبیعت‌گرایی) دانش/شناخت را امری کاملاً ذهنی^۳، نسبی، حاصل ترجمه و تفسیر معناهای ذهنی فردی در بستر خاص‌شان، و موردی و غیرقابل تعمیم می‌داند. هر دوی این رویکردها واجد دیدگاهی ذات‌گرا و دوگانه (این-یا-آن) انگار هستند که عموماً به گسست حوزه‌های دانشی، ترویج دانش تفکیکی، تخصص‌گرایی تک‌رشته‌ای، و انقطاع پویایی‌ها و فرایندهای یکپارچه انسانی-جامعه‌ای می‌انجامد (نجاریان، ۱۳۹۵؛ پاریاد و معروفی، ۱۳۹۳).

درحالی‌که انتقادهای متعددی بر این رویکردهای ذات‌گرا و بخشی‌نگر وارد است، از یک سو تأکید روزافزونی بر لزوم اتخاذ رهیافت‌های همکاری‌رشته‌ای می‌شود (موسوی خورشیدی و شریف‌زادگان، ۱۴۰۲، ۱۱). از سوی دیگر، طیف وسیعی از «دیدگاه‌های رابطه‌ای» به‌منزله بدیلی برای این رویکردها و پاسخگویی به کاستی‌های آن‌ها طرح شده‌اند (کراوس^۴، ۲۰۱۹، ۹۳؛ پاول و دپلتو^۵، ۲۰۱۳؛ دوناتی^۶، ۲۰۱۱؛ سیمپسن^۷، ۲۰۲۱). از اواخر دهه ۱۹۹۰ میلادی و به‌ویژه پس از همه‌گیری اخیر ویروس کرونا، این امر تبدیل به گرایش فکری مهمی در نظریه اجتماعی، علوم انسانی، هنر، برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری عمومی، و حتی علوم طبیعی شده است، به‌گونه‌ای که از آن با عنوان «چرخش رابطه‌ای»^۸ (دوناتی، ۲۰۱۱، فصل چهارم؛ دپلتو، ۲۰۱۳، ۱۸۵-۱۶۳) یاد می‌شود. با این حال حتی در منابع انگلیسی‌زبان عموماً



1. knowledge
2. objective
3. subjective
4. Kraus
5. Powell & Dépelteau
6. Donati
7. Simpson
8. relational turn

«دیدگاه‌های رابطه‌ای» به صورت پراکنده و مبهم بدون توجه به پایه‌های هستی‌شناختی و چارچوب‌های شناختی شان طرح می‌شوند و بعضاً با «دیدگاه‌های نسبیست‌گرا»^۱ یا با «دیدگاه‌های تعاملی بین‌فردی»^۲ مبتنی بر نظریه کنش ارتباطی هابرماس^۳ خلط می‌شوند در حالی که بن‌مایه‌های فلسفی آن‌ها تفاوت‌های اساسی دارند. بنابراین، ضروری است که نخست، شرح جامعی از ویژگی‌های دیدگاه/تفکر رابطه‌ای طرح شود؛ دوم، بنیان‌های هستی‌شناختی آن تبیین گردد؛ و سوم، چارچوب دانشی/شناختی آن بازاندیشی شود.

هدف نهایی این مقاله^۴، معرفی بن‌مایه‌های هستی‌شناسانه دیدگاه‌های رابطه‌ای با تأکید بر «هستی‌شناسی مسطح»^۵ به مثابه «فلسفه‌ای عمیقاً رابطه‌ای»^۶ و همکاری رشته‌ای^۷، و بسط «یک چارچوب شناختی بر اساس آن» است. به‌ویژه آن‌که در منابع فارسی زبان تا کنون به‌طور مبسوط نه به این دیدگاه‌ها پرداخته شده و نه به بنیان‌های شناختی همکاری رشته‌ای^۷. پرسش اصلی این است که «بر اساس موضع عمیقاً رابطه‌ای هستی‌شناسی مسطح، دانشی/شناختی که راجع به واقعیت می‌توانیم بدانیم چه ویژگی‌هایی دارد و چگونه حاصل می‌شود؟» برای چنین مفهومی‌پردازی‌ای مقاله از سنجه‌ها و دو گزاره شناختی عام وام می‌گیرد. این دو گزاره عبارتند از: نخست، هسته اصلی هر تعریفی از «دانش/شناخت» پرداختن به «داننده/شناسا/سوژه»^۸، امر دانسته/موردشناسایی/ابژه^۹، و (وجود/عدم وجود) واسطه‌های فرضی^{۱۰} بین آن‌ها است (دوناتی، ۲۰۱۱، ۱۷۲ و ۱۷۹؛ نیوونھویس و اسمیت^{۱۱}، ۲۰۱۲، ۱۲۶؛ دیوئی و بنتلی، ۱۹۴۵)؛ دوم، هر تعریفی از دانش/شناخت بسته به مفروضات هستی‌شناسانه است (سیدی‌فرد، ۱۴۰۰،

1. relativist perspectives

2. interactive views

3. Habermas's Communicative Action

۴. برای درک بهتر مباحث این مقاله ضروری است ابتدا مقاله «هستی‌شناسی مسطح، فلسفه‌ای برای پژوهش‌ها و تصمیم‌سازی‌های همکاری‌رشته‌ای در دوران کنونی؛ گامی به سوی فرارستگی» (موسوی خورشیدی و شریف‌زادگان، ۱۴۰۲) مطالعه شود.

5. flat ontology

6. deep relational

۷. برای نمونه، از انبوه مقالات منتشرشده در نشریه «مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی» تا کنون تنها یک مقاله در رده «معرفت‌شناسی میان‌رشته‌ای» ثبت شده است.

8. the knower/subject

9. the known/object

10. presumptive intermediaries/mediators

11. Nieuwenhuis and Smit





۷۷-۷۸). مقاله مدعی است به لحاظ منطقی، بحث‌های هستی‌شناسانه مقدم بر شناخت‌شناسی، و شناخت‌شناسی مقدم بر روش‌شناسی پژوهش است (هی^۱، ۲۰۰۲، ۶۳؛ وب^۲، ۲۰۱۹، xxxix؛ موسوی خورشیدی و شریف‌زادگان، ۱۴۰۲، ۱۳). زیرا تا زمانی که مفروضاتی درباره واقعیت نداشته باشیم نمی‌توانیم حتی آغاز به اندیشیدن درباره آن کنیم و انگاره‌هایی برای شناخت‌اش طرح و رهیافتی در مورد آن اتخاذ نماییم. بنابراین، لازمه تدقیق مفهوم دانش/شناخت، تدقیق موضع هستی‌شناختی پژوهش در گام نخست، و سپس، مؤلفه‌های شناخت‌شناسانه و روش‌شناختی^۳ از منظر آن است.

روش مورد استفاده، سنتز پژوهی (با رویکرد سنتز چینی^۴) و تکیه بر ابزار اسنادی در جمع‌آوری داده‌هاست. سیر مباحث بدین صورت است که ابتدا با مروری بر مفهوم «چرخش رابطه‌ای» در معنای خاص و عام آن، ویژگی‌های کلی «تفکر یا دیدگاه رابطه‌ای» در قیاس با دیدگاه‌های ذات‌گرا معرفی می‌شود، و مفهوم «هستی‌شناسی سطح» به منزله یک بنیان فلسفی عمیقاً رابطه‌ای تدقیق می‌گردد. سپس انواع دیدگاه‌های رابطه‌ای و ویژگی‌های آن‌ها تحلیل، و بر «دیدگاه عمیقاً رابطه‌ای» تمرکز می‌شود. بدین منظور، نظریه‌های پراکنده و متعدد عمیقاً رابطه‌ای مطالعه و در یک چارچوب منسجم چینش و بازسازماندهی می‌شود. در ادامه، سنجه‌های عام شناختی (اعم از ماهیت، هدف، منابع، حدود، و راه‌وروش و ابزار حصول دانش/شناخت) با تکیه بر گزاره تقدم هستی‌شناسی بر شناخت‌شناسی، از دیدگاه عمیقاً رابطه‌ای هستی‌شناسی سطح (در قیاس با سنت‌های رقیب) بازتعریف می‌شود و یک «چارچوب شناخت‌شناسانه و روش‌شناختی عمیقاً رابطه‌ای» به منزله یافته اصلی پژوهش بسط می‌یابد. شکل شماره (۱) به طور خلاصه روند این مفهوم‌پردازی را نشان می‌دهد. در انتها برای ملموس‌تر شدن مباحث، مثالی عینی از برخی دلالت‌ها و نحوه تأثیرگذاری دیدگاه عمیقاً رابطه‌ای هستی‌شناسی سطح بر دانش برنامه‌ریزی فضایی به مثابه انتظامی همکاری‌رشته‌ای طرح می‌شود.

1. Hay

2. Webb

۳. در اینجا مقصود از روش‌شناسی «روش‌شناسی شناخت» و بحثی شناخت‌شناسانه است که بیشتر با مکاتب و دیدگاه‌های نظری سروکار دارد، و نه «روش‌شناسی انجام/اجرای پژوهش» که مربوط به ابزار و فنون پژوهش است. (فرج‌زاده و سرمدی، ۱۳۹۸)

4. configurative synthesis

«چارچوب شناختی عمیقاً رابط‌های» در تمامی حوزه‌ها اعم از علوم انسانی و اجتماعی (علوم بنیادی) تا هنر و برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری عمومی (علوم کاربردی) قابل به‌کارگیری است. توسعه چارچوب مذکور کمک می‌کند انتظام‌های تک‌رشته‌ای که مبتنی بر تفکیک غیر واقعی امور به هم پیوسته‌اند به صورت حوزه‌های همکاری رسته‌ای بازتعریف شوند. همچنین اتخاذ این موضع فلسفی-نظری برای باز مفهوم‌پردازی انتظام‌های همکاری رسته‌ای شناخته شده (مانند برنامه‌ریزی فضایی) می‌تواند گامی مؤثر در جهت رفع کاستی‌های التقاطی و روشی، فهم جامع‌تر موضوع‌های همکاری رسته‌ای، شکل‌گیری فرارشته‌ها، و در نهایت یکپارچگی دانش باشد.



شکل ۱. روند مطالعات مقاله برای بسط «چارچوب شناختی عمیقاً رابط‌های از منظر هستی‌شناسی مسطح»

۲. مروری بر مفاهیم

در این بخش از مقاله ابتدا مفاهیم «چرخش رابطه‌ای» و «تفکر/دیدگاه رابطه‌ای» به صورت کلی معرفی، و ویژگی‌های «هستی‌شناسی سطح» که پایه فلسفی مورد تأکید مقاله است به مثابه تفکری (عمیقاً) رابطه‌ای مرور می‌شود. با این مقدمه، در بند سوم جزئیات تفصیلی و گونه‌های تفکر/دیدگاه رابطه‌ای با بیان مثال‌هایی برای روشن‌تر شدن این مفاهیم طرح خواهد شد.

۲-۱. چرخش رابطه‌ای

تأکید بر دیدگاه‌های رابطه‌ای در بحث‌های نظری و همچنین در گفتمان‌های اجتماعی در دوران کنونی گسترش چشمگیری یافته است (کراوس، ۲۰۱۹، ۹۳). این امر به‌ویژه از اواخر دهه ۱۹۹۰ میلادی تبدیل به گرایش فکری مهمی در شاخه‌های گوناگون علوم شده است، به‌گونه‌ای که از این گرایش تحت عنوان «چرخش رابطه‌ای»^۱ (دوناتی^۲، ۲۰۱۱، فصل چهارم؛ دپلتو^۳، ۲۰۱۳، ۱۶۳-۱۸۵) یاد می‌شود. با این حال این مفهوم به دو شیوه خاص و عام به کار می‌رود.

«چرخش رابطه‌ای» در معنای خاص، در بحث‌های نظری رهیافت یا مکتبی خاص مطرح می‌شود. چنان‌که جیساپ (۲۰۰۰، ۱۲۱۹) می‌گوید، «چرخش» به معنای «تغییر پارادایم» یا «گسست شناخت‌شناسانه» نیست، بلکه عنصر مهم «تداوم در حین ناپیوستگی»^۴ در آن وجود دارد. «چرخش» شامل بسط نظری و جهت‌گیری مجددی است که چارچوب اولیه را حفظ می‌کند. همچنین می‌تواند ناظر بر تعدیل روش‌شناختی به شیوه‌ای خاص باشد. بنابراین «چرخش رابطه‌ای» در یک دیدگاه، به معنای «بازاندیشی آن دیدگاه از منظر رابطه‌مندی بین عناصر آن» است. مطرح شدن دیدگاه‌هایی همچون مکانیک کوانتوم رابطه‌ای (روولسی^۵، ۱۹۹۶)، روان‌کاوی رابطه‌ای^۶ (کوچوک^۱، ۲۰۱۴)،



1. relational turn
2. Donati
3. Dépelteau
4. continuity in discontinuity
5. Rovelli
6. relational psychoanalysis

جامعه‌شناسی رابطه‌ای (امیربایر^۲، ۱۹۹۷؛ دوناتی، ۲۰۱۱؛ آرچر، ۲۰۱۰؛ کراسلی^۳، ۲۰۱۱؛ پاول و دپلتو، ۲۰۱۳)، جغرافیاهایی رابطه‌ای (هابرد و کیچن^۴، ۲۰۱۱، ۷)، برنامه‌ریزی رابطه‌ای (هیلی^۵، ۲۰۰۶؛ کورات، مارسکامپ، پاولس، و روئگ^۶، ۲۰۱۷)، ماتریالیسم رابطه‌ای (کول و فراست^۷، ۲۰۱۰؛ روبرتس^۸، ۲۰۱۲؛ سیمپسن، ۲۰۲۱)، اکولوژی رابطه‌ای (لوریمر، ۲۰۱۱، ۲۵۵) اخلاق رابطه‌ای^۹ (رو، ۲۰۱۰؛ سیمپسن، ۲۰۲۱)، برساخت‌گرایی رابطه‌ای (کراوس، ۲۰۱۹)، رهیافت رابطه‌ای به تحلیل گفتمان (فرکلانف^{۱۰}، ۲۰۱۰)، رهیافت رابطه‌ای به تحلیل نهادی (جیساپ^{۱۱}، ۲۰۰۱)، رهیافت رابطه‌ای به طبقه اقتصادی و جنسیت (دوئل^{۱۲}، ۲۰۰۴ و ۲۰۰۶) و نظایر آنها، حکایت از «چرخش رابطه‌ای» در هر یک از این دیدگاه‌ها و رهیافت‌ها در معنای خاص آن دارد. «چرخش رابطه‌ای» در معنای عام نیز بر اهمیت رابطه‌ای‌نگریستن به مسائل و اشاعه تفکر رابطه‌ای به‌طور کلی در علوم و حوزه‌های مختلفِ دانشی اشاره دارد.

با این حال در یک حوزه دانشی خاص مفهوم‌پردازی «رابطه‌مندی» در نظریه‌ها و دیدگاه‌ها ممکن است متفاوت از یکدیگر باشد؛ امری که عموماً در بحث‌ها مغفول می‌ماند و منجر به مغالطه‌ها و اغتشاش‌های نظری می‌شود. برای نمونه، چنان‌که پاول و دپلتو (۲۰۱۳، ۱) می‌گویند، «جامعه‌شناسان رابطه‌ای، روابط اجتماعی را مطالعه می‌کنند. اما اینکه چگونه این کار را انجام می‌دهند و دقیقاً منظورشان از «روابط اجتماعی» چیست، از یک جامعه‌شناس رابطه‌ای به جامعه‌شناس دیگر کاملاً متفاوت است». بنابراین، پیش از

1. Kuchuck
2. Emirbayer
3. Crossley
4. Hubbard & Kitchin
5. Healy
6. Kurath, Marskamp, Paulos, & Ruegg
7. Coole and Frost
8. Roberts
9. relational ethic
10. Fairclough
11. Jessop
12. Doel



آغاز بحث اصلی می‌کوشیم به‌طور کلی مفهوم «تفکر/دیدگاه رابطه‌ای» و همچنین ویژگی‌های «هستی‌شناسی مسطح» - به‌عنوان تفکر رابطه‌ای مورد تأکید مقاله - را معرفی کنیم تا در بند سوم به تفصیل واکاوی شوند.

۲-۲. تفکر/دیدگاه رابطه‌ای

اگرچه در طول قرن بیستم شیوه «تفکر رابطه‌ای» در دیدگاه‌های نظریه‌پردازان پیشرو همچون مانهایم^۱ (۱۹۳۶)، دیوئی و بنتلی (۱۹۴۵ و ۱۹۴۶)، و لوفور^۲ (۱۹۷۴) مطرح بود، اما چنین گرایشی فراگیر نبود. در واقع، هم‌زمان با وارد آمدن انتقادهای متعدد بر رهیافت‌های ذات‌گرا و بخشی‌نگر در حوزه‌های مختلف دانشی، آشکار شدن کاستی‌های آنها در حل مسائل عملی، ظهور چالش‌های پیچیده جامعه‌ای همچون تغییرات اقلیمی و عدالت اجتماعی (پاریاد و معروفی، ۱۳۹۳؛ موسوی خورشیدی و شریف‌زادگان، ۱۴۰۲، ۲۴-۲۵)، به‌ویژه از ابتدای قرن حاضر «دیدگاه‌های رابطه‌ای» در مرکز توجه همگانی قرار گرفته‌اند. دغدغه اصلی این دیدگاه‌ها اتخاذ موضعی انتقادی نسبت به انواع «تفکرهای ذات‌گرا و سلسله‌مراتبی» (همچون ساختارگرایی یا اراده‌گرایی) است (سیمپسن، ۲۰۲۱، ۱۱۷).

«دیدگاه‌های ذات‌گرا» که مبتنی بر پیش‌فرض‌های دوگانه‌انگار «یا این یا آن» (همچون اولویت ساختار یا عاملیت، عینیت یا ذهنیت، جمع‌گرایی یا فردگرایی، انسان یا طبیعت/غیرانسان^۳) اند، ادعا می‌کنند که برخی موجودیت‌ها در سطح اساسی‌تری از وجود قرار دارند و سایر موجودیت‌ها به آن‌ها وابسته‌اند (دیکسون و جونز، ۲۰۰۴، ۹۵؛ موسوی خورشیدی و شریف‌زادگان، ۱۴۰۲، ۱۳). به‌عبارتی، آن‌ها معتقد به «استعلای هستی‌شناختی»^۴ اند. یعنی می‌پندارند «واقعیت طبقه‌بندی‌شده و بر سلسله‌مراتب از پیش مشخص استوار است»، و بر اساس منطقی علی، یک «علت» یا «ذات قائم‌به‌خود» که متکی به ظرفیت‌های درونی خویش است را بر سایر موارد برتری می‌دهند (همان، ۱۷). این «علت» به‌عنوان «حقیقت از پیش موجودی» انگاشته می‌شود که وجود سایر عوامل



1. Mannheim
2. Lefebvre
3. nonhuman
4. ontological transcendence

وابسته به آن است. (وودوارد، دیکسون و جونز^۱، ۲۰۰۹، ۳۹۷-۳۹۹؛ داوودی و استرنج، ۲۰۰۹، ۲۶-۳۱) دو سنت اصلی علوم انسانی و اجتماعی، یعنی طبیعت‌گرایی (همچون اثبات‌گرایی و ساختارگرایی) و ضدطبیعت‌گرایی (مانند جریان‌های نسبیت‌گرای اراده‌گرا و تفسیرگرا) واجد دیدگاهی ذات‌گرا و دوگانه‌انگارند.

«دیدگاه‌های رابطه‌ای» به دنبال برقراری اتصال و اتخاذ موضعی میانه بین این دو سنت، و طرح نظمی رابطه‌ای و پویا از واقعیت‌اند (سیل، ۲۰۰۰؛ دوناتی، ۲۰۱۱، ۵۸؛ پاول و دپلتو، ۲۰۱۳، ۲؛ سیمپسن، ۲۰۲۱، ۱۱۷؛ کراوس، ۲۰۱۹، ۹۳؛ موسوی خورشیدی و شریف‌زادگان، ۱۴۰۲، ۲۱-۲۲). برای نمونه، آن‌ها شکل‌بندی‌های اجتماعی^۲ (همچون ساختارها و نهادها) یا کنش‌های فردی انسانی را همواره بر اساس روابط مفهوم‌پردازی می‌کنند و به روابط به‌هم‌پیچیده فرایندهای انسانی-جامعه‌ای می‌پردازند. دغدغه اصلی این دیدگاه‌ها تأکید بر درهم‌تنیدگی پویا یا رابطه‌مندی پیچیده/دیالکتیکی و عدم قطعیت تمامی جنبه‌های جهان هستی است و به‌طور ضمنی بر به‌هم‌پیوستگی حوزه‌های دانشی دلالت دارند. بنابراین استدلال‌هایی مانند این که «ساختارگرایی تفکری رابطه‌ای است زیرا ساختارها خود موجودیت‌هایی حاصل روابط‌اند» (وودوارد و همکاران، ۲۰۰۹، ۳۹۷ و ۳۹۹؛ دپلتو، ۲۰۱۳، ۱۷۱-۱۶۶) امری نادرست می‌نماید. زیرا اگرچه نوعی رابطه‌مندی در ساختارگرایی (از طریق روابط درونی و بیرونی ساختارها) وجود دارد (دیکسون و جونز^۳، ۲۰۰۴، ۹۶)، اما ساختارگرایی اصولاً دیدگاهی ذات‌گراست که در پی کشف و توضیح ساختارها به‌منزله نیروهای مولد بنیادینی است که علت‌العلل تعیین‌کننده واقعیت‌های اجتماعی-فضایی و کنش‌های انسانی‌اند.

ظهور انواع «دیدگاه‌های تعاملی بین‌فردی»^۴ مبتنی بر نظریه «کنش ارتباطی» (هابرماس، ۱۹۸۹) در انتظام‌های مختلف - که از آن به‌منزله «چرخش ارتباطی»^۵ یاد

1. Woodward, Dixon & Jones
2. Social formations
3. Dixon & Jones
4. interactive views
5. communicative turn





می‌شود- نیز در زمره دیدگاه‌های رابطه‌ای قرار نمی‌گیرند. زیرا «تعامل» و «ارتباط» مطرح در دیدگاه‌های تعاملی صرفاً روابط بین‌فردی کلامی/زبانی و دیالوگی، شیوه‌های لفاظانه ارتباط بین‌الذهانی، مذاکره، فرایند ایجاد اجماع، و درک و یادگیری متقابل/اجتماعی^۱ را دربرمی‌گیرد. در حالی که «رابطه» مدنظر دیدگاه‌های رابطه‌ای، مفهومی هستی‌شناسانه است که واقعیت و هر موجودیتی با ارجاع به آن مفهوم‌پردازی می‌شود.

۲-۳. هستی‌شناسی مسطح: یک بنیان هستی‌شناسانه (عمیقاً) رابطه‌ای و فلسفه‌ای همکاری‌رشته‌ای

هستی‌شناسی «فلسفه هستن/بودن و شونند/شدن»^۲ و به عبارتی مطالعه آن‌هاست، و به ادعاهای و فرض‌های یک رویکرد خاص در مورد چیستی و ماهیت واقعیت (جامعه، انسان، فضا، و امثالهم) اشاره دارد (هی، ۲۰۰۲، ۶۲-۶۱، بلیکی^۳، ۲۰۰۰، ۸؛ وگنر، کاولیچ و گارنر^۴، ۲۰۱۲، ۲۷۲؛ دیکسون و جونز، ۲۰۰۴، ۷۹؛ وب، ۲۰۱۹، xxxix). «هستی‌شناسی مسطح» (موسوی خورشیدی و شریف‌زادگان، ۱۴۹۲) در زمره هستی‌شناسی‌های تک‌سطحی/شبکه‌ای - در برابر هستی‌شناسی‌های سلسله‌مراتبی/ذات‌گرا- است. بازاندیشی واقعیت از منظر هستی‌شناسی مسطح چهار محور اصلی دارد.

نخست) واقعیت امری «رابطه‌ای» است. اولویت هستی‌شناختی این دیدگاه «رابطه و رابطه‌مندی» است. از نظر هستی‌شناسی مسطح «واقعیت» یعنی «شبکه‌ای از موجودیت‌ها/کنشگران شبکه‌ای به‌هم‌پیوسته»^۵. هر موجودیت چه به‌لحاظ درونی (با زیرموجودیت‌های خود) و چه به‌لحاظ بینابینی (با سایر موجودیت‌ها) رابطه‌مند، و برآیند روابط است. ابعاد این رابطه‌مندی در بند ۳-۳ به تفصیل تحلیل شده است.

به‌عنوان مثال، در انتظام برنامه‌ریزی فضایی، برنامه‌ریزی ارتباطی (communicative planning)، برنامه‌ریزی مشارکتی (participatory planning)، برنامه‌ریزی همکارانه (collaborative planning)، و برنامه‌ریزی مبادله‌ای (transactive planning)، از جمله نظریه‌های برنامه‌ریزی تعاملی (interactive type of planning) و از نمودهای «چرخش ارتباطی» در این انتظام‌اند.

1. mutual/social learning
2. philosophy of being and becoiming
3. Blaikie
4. Wagner, Kawulich & Garner
5. A network of inter-connected networked entities/actors

دوم) «شدت رابطه مندی» موجودیت‌ها اهمیت دارد و عامل تعیین‌کننده تفاوت، مقیاس و قدرت است. در این دیدگاه موجودیت‌ها نه تنها به شیوه‌ای رابطه‌باز تعریف می‌شوند بلکه «شدت رابطه مندی/شبکه مندی» شان نیز اهمیت می‌یابد. تمام موجودیت‌ها به لحاظ هستی‌شناختی به طور یکسان وجود دارند اما نقش و جایگاهی برابر ندارند. برای مثال در حالی که موجودیت‌های قدرتمند تأثیرگذاری بیشتری دارند اما همزمان با سایر موجودیت‌ها وجود دارند.

از آنجایی که «شدت رابطه مندی» موجودیت‌ها امری ناهمگن و نامتقارن است، مفهوم «تفاوت/ناابرابری» به صورت رابطه‌ای باز تعریف می‌شود. به عبارتی، تفاوت‌های موجودیت‌ها ناشی از همبستگی‌ها، شدت رابطه مندی، و طول روابط شبکه‌ای هر موجودیت است، و نه ناشی از ذات/جوهر و نوع آن موجودیت. بنابراین هستی‌شناسی مسطح با رد مقیاس‌های سلسله‌مراتبی تودرتو^۱، آن‌ها را به صورت «همبستگی‌های تودرتو»^۲ باز تعریف می‌کند.

این دیدگاه همچنین با تکیه بر مفهوم شدت رابطه مندی، خوانش جدید و سیالی از «قدرت» طرح و آن را به صورت «قدرت شبکه‌ای» بازاندیشی می‌کند. چنین خوانشی تعاریف از پیش مفروض و شی‌انگارانه از قدرت (مانند حکومت) را بر نمی‌تابد، به فهم سازوکارهای پویا و مناسبات پیش‌بینی‌پذیر قدرت کمک می‌کند، و تغییر مناسبات قدرت و شرایط اجتماعی را همواره ممکن می‌داند.

سوم) واقعیت امری فضا-زمان مند است. هستی‌شناسی مسطح «فضا-زمان مندی» را نیز جزء لاینفک تعریف واقعیت و هر موجودیتی می‌داند. در این دیدگاه، واقعیت نه در فضای مطلق رخ می‌دهد، و نه فضای نسبی دارد؛ نه در طول زمان منفصل و مستقل کرونولوژیکی اتفاق می‌افتد، و نه در زمان نسبی/متسع شده^۳؛ بلکه درک از زمان وابسته به بستر و به عبارتی فضا مند است. فضا-زمان درهم‌تنیده و در واقع خود برابند روابط چندگانه واقعیت (و هر موجودیتی) است.

1. hierarchical nested scales
2. nested associations
3. dilated time





چهارم) واقعیت و شناخت درهم‌تنیده‌اند. ما به «واقعیت محض» دسترسی نداریم و آنچه برای ما وجود دارد «واقعیت-شناخت» های درهم‌تنیده چندگانه است؛ بدین معنا که بخشی از واقعیت مربوط به عینیت‌های بیرونی، و بخشی از آن مربوط به شناخت ذهنی و جسمی (تئانه/بدنمند) انسان‌هاست. به عبارتی، «واقعیت» «فکتی پیش‌بینی» است. ما با فکت‌های چندگانه به هم متصل مواجهیم، نه با واقعیت یگانه و مطلق یا حقیقت (مفروض در دیدگاه‌های سنت طبیعت‌گرایی)، و نه با واقعیت‌های متکثر، چندپاره، منفصل و مستقل (مفروض در دیدگاه‌های سنت ضدطبیعت‌گرایی). این موارد بر فرایندهای غیرقطعی، همه‌جاحاضر، پویا، و مداوم «شوند/شدن» دلالت دارد. هستی‌شناسی مسطح با تأکید بر پیوستگی تمامی جنبه‌های جهان هستی، اعم از درهم‌تنیدگی واقعیت-شناخت، پیوستگی فضا-زمان، پیوستگی درون‌نسلی و بین‌نسلی انسان‌ها، و پیوستگی گونه‌های انسانی و غیرانسانی، دلالت بر پیوستگی حوزه‌های مختلف دانشی دارد و فلسفه‌ای اساساً همکاری‌رشته‌ای است.

۳. «دیدگاه عمیقاً رابطه‌ای» در برابر سایر دیدگاه‌های رابطه‌ای: یک تحلیل

گرایش‌های متنوع تفکر/دیدگاه رابطه‌ای در علوم اجتماعی را می‌توان با اتکا به نظریه شناخت‌شناسانه دیوئی و بنتلی (۱۹۴۵ و ۱۹۴۶)، به سه دسته کلی تقسیم‌بندی نمود (دپلتو، ۲۰۱۳، ۱۸۵-۱۶۳): «دیدگاه‌های رابطه‌ای جبرگرا»^۱، «دیدگاه‌های رابطه‌ای هم‌جبرگرا یا برهمکنشی»^۲، و «دیدگاه‌های عمیقاً رابطه‌ای یا باهمکنشی»^۳. دیدگاه‌های رابطه‌ای در طیفی قرار می‌گیرند که دغدغه آن‌ها، از یک سر طیف که «دوری از جبرگرایی/ذات‌گرایی، و بازاندیشی رابطه‌ای مفاهیم ذات‌گرا» ست، تا سر دیگر که «طرح نظمی عمیقاً رابطه‌ای از جهان هستی و تمامی موجودیت‌ها» ست گسترده می‌شود. بر مبنای این دسته‌بندی، طیف گسترده‌ای از نظریه‌های عمیقاً رابطه‌ای بررسی، و با روش «سنتز چینی» مفهوم‌پردازی جامعی از دیدگاه عمیقاً رابطه‌ای انجام شده است.

1. deterministic relational views
2. co-deterministic relational (or interactional) views
3. deep relational (or transactional) views

۳-۱. دیدگاه رابطه‌ای جبرگرا

به دلیل کاستی‌ها و انتقادهای متعدد وارد بر دیدگاه‌های جبرگرا، و همچنین پیچیدگی و پویایی فزاینده جهان در دوران کنونی، برخی به دنبال تعدیل این دیدگاه‌ها و طرح خوانشی پویا و رابطه‌ای از آنها شدند. این دیدگاه‌ها که «دیدگاه‌های رابطه‌ای جبرگرا» خوانده می‌شوند، از مطالعه ذات‌ها/جوهرها به سمت مطالعه روابط و فرایندهای پویا حرکت می‌کنند. نمونه‌ای از این موارد، اتخاذ رویکردی رابطه‌ای به ساختارگرایی (ولمن و برکوویتس^۱، ۱۹۹۷) است. این دیدگاه با این استدلال که ما اکنون در جامعه رابطه‌ای‌تر و سیال‌تری زندگی می‌کنیم، از تعریف ساختارهای اجتماعی به منزله ابژه‌های صلب دوری می‌کند. به عبارتی سعی در مفهوم‌پردازی ساختارها به عنوان الگوها و شبکه‌هایی از روابط پویای بین عاملان انسانی دارد و این الگوهای روابط، به منزله نیروهای علی، تعیین‌کننده کنش‌های فردی‌اند. یعنی فرایندهای ادراک فردی و نقش ویژگی‌های فیزیولوژیکی، بیولوژیکی و روان‌شناختی افراد نادیده گرفته می‌شود (دپلتو، ۲۰۱۳، ۱۶۹-۱۶۸). اگرچه دغدغه اصلی تفکر رابطه‌ای به طور کلی مطالعه روابط برای غلبه بر دوگانه‌انگاری‌هاست (پاول و دپلتو، ۲۰۱۳، ۱-۲)، اما چنین خوانش رابطه‌ای از ساختارگرایی اساساً نوع جدیدی از جبرگرایی اجتماعی است که در آن، استنباط شبکه‌ای جایگزین استنباط کل‌گرایانه از ساختارها می‌شود (دپلتو، ۲۰۱۳، ۱۶۷).

به همین ترتیب، «جریان اصلی پساساختارگرایی» که تحت لوای «چرخش زبانی»^۲ در علوم انسانی و اجتماعی ظهور یافت و با عنوان‌های «پساساختارگرایی فوکوی»^۳، «پساساختارگرایی شناخت‌شناسی محور»^۴، «نظریه بازنمودی»^۵ یا «پساساختارگرایی بازنمودی» شناخته می‌شود (دیکسون و جونز، ۲۰۰۴، ۱۷۷-۷۹؛ داوودی و استرنج، ۲۰۰۹، ۳۱-۳۵؛ هابرد و کیچن، ۲۰۱۱، ۹-۸؛ وودوارد و همکاران، ۲۰۰۹، ۴۰۶-۳۹۵) نیز در این دسته جای می‌گیرند. این رویکردها با به چالش کشیدن ذات‌گرایی و

1. Wellman and Berkowitz
2. linguistic turn
3. Foucaultian version of post-structuralism
4. epistemologically centered post-structuralism
5. representational theory





دوگانه‌انگاری ساختارگرایی، ساختارگرایی را به شیوه‌ای رابطه‌ای با خود همراه می‌کنند. آن‌ها خوانشی رابطه‌ای از فرایندهای شناختی عاملان انسانی یا سوژه‌ها (تحت عنوان «فرایندهای بازنمایی») دارند؛ بدین شیوه که «گفتمان، فرهنگ، و زبان» را به‌عنوان ابزارها/واسطه‌های اجتماعی فرایندهای شناختی افراد (تحت عنوان «واسطه‌های بازنمایی») معرفی می‌کنند. یعنی شناخت افراد از هر ابژه یا واقعیتهای، معلول این واسطه‌های اجتماعی است و این واسطه‌ها نیز توسط روابط قدرت تعیین می‌شوند. این دیدگاه‌های پساساختارگرا نیز به‌دلیل تمرکز بر تعیین‌کنندگی جبرگرایانه الگوهای اجتماعی در شکل‌دهی به معناها، ارزش‌ها، و باورهای کنشگران فردی و جمعی، و غفلت از سایر مؤلفه‌های ادراک فردی در سطح عاملیت (دپلتو، ۲۰۱۳، ۱۶۹-۱۶۸)، نوعی تفکر رابطه‌ای جبرگرا قلمداد می‌شوند.

۲-۳. دیدگاه رابطه‌ای هم‌جبرگرا یا برهمکنشی

«دیدگاه‌های رابطه‌ای هم‌جبرگرا» (دپلتو، ۲۰۱۳، ۱۷۷-۱۷۱) ناظر بر رویکردهایی است که عموماً به «دیدگاه‌های برهمکنشی» (دیوئی و بنتلی، ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶) یا «دیدگاه‌های میانه» (روبرتس، ۲۰۰۱، ۵۴۵-۵۴۶؛ موسوی خورشیدی و شریف‌زادگان، ۱۴۰۲، ۶-۷، ۲۰-۲۲؛ آرچر، ۲۰۲۰، ۱۴۷) موسوم‌اند. از آن‌ها می‌توان «نظریه ساخت‌یابی» (گیدنز، ۱۹۸۴)، «نظریه کاربست/کردار»^۱ (بورديو، ۱۹۷۷)، «واقع‌گرایی انتقادی»^۲ (باسکار، ۱۹۷۸ و ۱۹۹۸؛ الدرواس^۳، ۲۰۱۰) «رهیافت مورفوژنتیک»^۴ (آرچر، ۱۹۹۵ و ۲۰۱۰ و ۲۰۲۰)، جامعه‌شناسی رابطه‌ای (دوناتی، ۲۰۱۱) و حتی نونهادگرایی^۵ (ویلیامسون، ۲۰۰۰) را نام برد. این دیدگاه‌ها برای دوری از ذات‌گرایی رویکردهای فردگرا و کل‌گرا، و تناقض‌های ناشی از آن‌ها، در پی برقراری اتصال بین شرح‌های جامعه‌ای/کل‌گرا و انسانی/فردگرایی‌اند. چالش اصلی این دیدگاه‌ها فهمیدن این است که چگونه افراد به‌عنوان عاملانی آزاد و بازندیش هم تحت تأثیر ساختارها عمل می‌کنند و هم می‌توانند آن‌ها را تغییر

1. Practice Theory
2. Critical Relatism
3. Elder-vass
4. Morphogenetic Approach
5. New Institutionalism

دهند (دپلتو، ۲۰۱۳، ۱۷۶-۱۷۷؛ دوناتی، ۲۰۱۱، ۴۶). برای آنها، جهان اجتماعی از برهمکنش ساختار اجتماعی و عاملیت در یک توالی زمانی ایجاد می‌شود. ساختار و عاملیت مانند دو موجودیت مستقل و بر اساس ظرفیت‌های درونی‌شان بر هم عمل، و اثری معلولی ایجاد می‌کنند. در واقع، قدرت‌های علی افراد با قدرت‌های علی ساختارهای اجتماعی در تعاملند. بنابراین این دیدگاه‌ها نیز به نوعی ذات‌گرایی زیرا معتقد به موجودیت‌های قائم‌به‌ذات‌اند. (دپلتو، ۲۰۱۳، ۱۷۶-۱۷۱؛ الدرئوس، ۲۰۱۰، ۱۶؛ دوناتی، ۲۰۱۱، ۱۸۰-۱۸۱)

از دیگر انتقادهای وارد بر آنها (بورکیت^۱، ۲۰۱۵، ۲-۴ و ۹؛ دپلتو، ۲۰۱۳، ۱۷۷-۱۶۸؛ مک‌فارلین^۲، ۲۰۱۳، ۶۶-۴۵؛ روبرتس، ۲۰۰۱، ۵۴۵؛ پلیزنت^۳، ۱۹۹۹، ۱۱۳) می‌توان به تصلب/شی‌انگاری^۴ ساختارهای اجتماعی با قابلیت اثرگذاری علی بر عاملان (به‌گونه‌ای که گویی انسان‌ها به جای ارتباط با همدیگر، صرفاً با ساختارها ارتباط دارند)، غفلت از فرایندهای ادراک و شناخت انسانی در رابطه بین عاملیت و ساختار، تقلیل عاملیت به فرایندهای تأمل و بازاندیشی ذهنی آگاهانه، نادیده‌انگاری نقش عادت‌ها و تجربه‌های زیسته و دانش‌های عملی در بازاندیشی فردی، بی‌توجهی به بدنمندی/تانگگی^۵ و ویژگی‌های روان‌شناختی عاملان انسانی^۶، غفلت از عاملان غیرانسانی (همچون سایر گونه‌های حیاتی، و فناوری)، و ناتوانی در شرح فرایندهای تغییرات اجتماعی اشاره کرد.

۳-۳. دیدگاه عمیقاً رابطه‌ای یا باهمکنشی

«دیدگاه عمیقاً رابطه‌ای» با تکیه بر «نظریه پیچیدگی» (نجریان، ۱۳۹۵)، از نظر هستی‌شناختی مبتنی بر اصل «درون‌ماندگاری/درون‌باشندگی»^۷ (وودوارد و همکاران، ۲۰۰۹، ۴۰۶؛ انصاری و

1. Burkitt
2. McFarlane
3. Pleasants
4. reification
5. embodiment

۶. به‌عنوان مثال هنگامی که دو فرد (زن یا مرد، کودک یا بالغ، آشنا یا غریبه و امثالهم) در یک فضای اجتماعی قرار می‌گیرند، انتخاب‌های آنها در مورد چگونگی مواجهه با یکدیگر و با محیط، وابسته به ویژگی‌های روان‌تنی، خاطرات مشترک و تجربه‌های زیسته‌شان نیز است و این‌ها (علاوه بر الگوهای ساختاری مشترک) جنبه‌هایی از عاملیت‌شان را شکل می‌دهد.

7. Immanence (به معنای درهم‌تنیدگی مسطح و پویا=)





پرتوی، ۱۳۹۷، ۲۰۸-۲۰۳) - در برابر اصل «سلسله‌مراتب/استعلای^۱ هستی‌شناختی» در رویکردهای ذات‌گرا- است. نظریه‌های متنوعی بر اساس این دیدگاه طرح شده‌اند که بحث محوری آن‌ها، رد مفاهیم سلسله‌مراتبی و ذات‌گرا (همچون جوهر، ذات، ماهیت، و علت) و باز مفهوم‌پردازی واقعیت و هر موجودیتی بر اساس نظمی عمیقاً رابطه‌ای است (دپلتو، ۲۰۱۳، ۱۷۷-۱۸۴ و ۲؛ هالووی^۲، ۲۰۱۱، ۲۲۳؛ سیمپسن، ۲۰۲۱، ۲۲۰). انتقاد از مفهوم «علیت خطی»^۳ و باز تعریف آن به صورت «علیت چندعاملی»، «علیت غیرخطی»، «علیت چرخه‌ای»^۴، «علیت بازگشتی»^۵، و «علیت رابطه‌ای»^۶ (دوناتی، ۲۰۱۱؛ نجاریان، ۱۳۹۵)، و یارد مفهوم «علیت» به طور کلی (رابرتسون، ۱۴۰۰، ۲۱۱)، نشان‌دهنده اتخاذ چنین دیدگاهی است.

«هستی‌شناسی مسطح»^۷ (مارستون، وودوارد و جونز^۸، ۲۰۰۷؛ براسیه^۹، ۲۰۱۵)، «هستی‌شناسی دلوزی»^{۱۰}، «فلسفه پویشی/فرایندی»^{۱۱}، «هستی‌شناسی تفاوت»^{۱۲}، «هستی‌شناسی درون‌ماندگاری/درون‌باشندگی»^{۱۳}، «هستی‌شناسی شوند»^{۱۴} (دلوز و گاتاری، ۱۹۸۷؛ انصاری و پرتوی، ۱۳۹۷، ۲۰۲-۲۰۱؛ دوئل و کلارک، ۲۰۱۱، ۱۴۶-۱۴۴؛ وودوارد و همکاران، ۲۰۰۹، ۴۰۶-۴۰۱)، «هستی‌شناسی تک‌سطحی»^{۱۵} یا افقی» (پاول و دپلتو، ۲۰۱۳، ۹؛ دپلتو، ۲۰۱۳، ۱۸۶-۱۶۳)، «هستی‌شناسی شبکه‌ای» (شریف‌زاده، ۱۴۰۰، ۱۲۷-۱۲۶؛ لاتور، ۲۰۰۵)، «هستی‌شناسی همبندی‌محور»^{۱۶}

1. transcendence
2. Holloway
3. linear causality
4. circular causality
5. recursive causality
6. relational causality
7. flat ontology
8. Marston, Woodward & Jones
9. Brassier
10. Deleuzean ontology
- 11 process philosophy
12. ontology of difference
13. ontology of immanence
14. ontology of becoming
15. single-level ontology
16. assemblage ontology



(دلاندا، ۲۰۰۶ و ۲۰۱۶؛ وودوارد، و همکاران، ۲۰۰۹، ۴۰۱-۴۰۲)، «جامعه‌شناسی باهمکنشی»^۱ (دپلتو، ۲۰۱۳)، و «نظریه‌های غیربازنمودی یا فراتر-از-بازنمودی»^۲ (تریف^۳، ۱۹۹۶ و ۲۰۰۷؛ مک‌کورمک^۴، ۲۰۰۵ و ۲۰۰۸؛ اسمیت، ۲۰۰۳؛ لوریمر، ۲۰۰۵؛ سیمپسن، ۲۰۲۱) نمونه‌هایی از دیدگاه‌های عمیقاً رابطه‌ای اند که هرکدام به شیوه‌ای خاص رابطه‌مندی واقعیت و موجودیت‌ها را مفهوم‌پردازی می‌کنند. از این دیدگاه، تنها سطح واقعیت اجتماعی، سطح «میدان‌های عمیقاً رابطه‌ای» یا «میدان‌های باهمکنش»^۵ است (هابرد و کیچن، ۲۰۱۱، ۴۹۶؛ دپلتو، ۲۰۱۳، ۱۷۷-۱۷۰؛ دوناتی، ۲۰۱۱، ۲۵-۱۲؛ سیمپسن، ۲۰۲۰، ۵۴-۵۵؛ پاول، ۲۰۱۳، ۱۹۴-۱۸۹). هر چیز یا موجودیتی (اعم از سوژه، ابژه، عاملیت، ساختار و مانند آن‌ها) خود «یک میدان عمیقاً رابطه‌ای» محسوب می‌شود؛ بدین معنا که تمامی موجودیت‌ها برآیند شبکه‌ای از روابط اند و در شبکه‌ای از روابط گسترده‌تر قرار دارند. باین حال، اگرچه موجودیت‌ها برآیند روابط اند اما نمی‌توان آنها را به روابط فروکاست^۶ (بیونن، دوینولد و ون‌آشه^۷، ۲۰۲۱، ۱۱۳).

مفهوم «رابطه‌مندی عمیق» یا «باهمکنش/مبادله» (دیوئی و بنتلی، ۱۹۴۶، ۵۱۶-۵۱۴) بدین صورت مفهوم‌پردازی می‌شود. هنگامی که دو موجودیت «الف» و «ب» عمیقاً رابطه‌مندند، یعنی ویژگی‌های آنها نه متکی به ذات و ظرفیت‌های درونی خودشان، و نه صرفاً حاصل برهم‌کنش/تعامل آنهاست؛ بلکه ویژگی هر یک از این موجودیت‌ها برآمده از رابطه‌اش با آن دیگری است و هرگونه تغییر در این رابطه، منجر به تغییر ویژگی‌های هر دو موجودیت «الف» و «ب» و بستر آن‌ها خواهد شد. به عبارتی، هر دوی این موجودیت‌ها

1. transactional sociology
2. none-representational/ more-than-representational theories
3. Thrift
4. McCormack
5. fields of transaction

۶. در علوم انسانی و اجتماعی، این امر تحت عنوان «اصل نوظهوری/نوآیندی/پدیدارشنودگی» (the principle of emergence) شرح داده می‌شود. این اصل ناظر بر ویژگی‌ها و الگوهای جدیدی است که از روابط متقابل (یا به بیان بهتر باهمکنش) اجزا یا زیرموجودیت‌های سیستم‌های پیچیده حاصل می‌شود و فراتر از جمع ویژگی‌های اجزا یا زیرموجودیت‌های آن‌هاست. در واقع اثر جمعی روابط (یا باهمکنش‌های) اجزای آن سیستم است. هنجارهای فرهنگی و ساختارهای اجتماعی، نمونه‌ای از این ویژگی‌ها و الگوهای نوظهورند.

7. Beunen, Duineveld & Van Assche



به هم وابسته‌اند، با هم پدید می‌آیند^۱، با هم وجود دارند^۲ و با هم تکوین می‌یابند^۳. این رابطه مندی هم «بین موجودیت‌ها» و هم «بین زیرموجودیت‌های هر موجودیت» برقرار است. چنین مفهومی از «رابطه مندی درونی و بینابینی موجودیت‌ها»^۴، ناظر بر پویایی مداوم موجودیت‌ها و بستر فضا-زمانی آن‌ها و فرایندهای مستمر شونده است. (بیون و همکاران، ۲۰۲۱، ۱۱۳؛ موسوی خورشیدی و شریف‌زادگان، ۱۴۰۲، ۱۸-۱۵ و ۲۸) برای مثال، رابطه بین دو موجودیت «الف: فروشنده» و «ب: خریدار» نمونه بارز چنین رابطه مندی‌ای است. وجود و ویژگی‌های هر یک از طرف‌های این رابطه، متکی به ذات آن‌ها نیست، بلکه کاملاً وابسته به وجود طرف مقابل و قواعد رابطه (یا الگوهای نوظهور اعم از الگوها/قواعد حقوقی، اخلاقی و نظایر) بین آنهاست. با هر تغییری در آن قواعد، موجودیت‌ها نیز دستخوش تغییر می‌شوند.

دیدگاه عمیقاً رابطه‌ای با انتقاد از هم «ماتریالیسم محض/ذات‌گرا/کلاسیک» مدرنیستی، و هم «ایدئالیسم/ذهنیت‌گرایی محض» جریان‌های پسامدرن و پسا ساختارگرا، در پی برقراری اتصال بین دوگانه ماتریالیسم-ایدئالیسم (امر مادی-امر ایده‌ای) است. مفاهیمی همچون «ماتریالیسم رابطه‌ای»، «ماتریالیسم نوین»، «ماتریالیسم دلوزی»، و «ماتریالیسم دیالکتیکی» (بیون و همکاران، ۲۰۲۱، ۱۱۷-۱۱۶؛ سیمپسن، ۲۰۲۱، ۱۱۲؛ دیکسون و جونز، ۲۰۰۴، ۸۸؛ سیل، ۲۰۰۰؛ وودوارد و همکاران، ۲۰۰۹، ۳۹۷-۳۹۶ و ۴۰۵؛ هالووی، ۲۰۱۱، ۲۲۳) نشان‌دهنده رویکردی عمیقاً رابطه‌ای‌اند. این دیدگاه در واقع فرمی از عمل‌گرایی^۵ است که در آن واقعیت و هر موجودیتی، از جمله ساختارها و عواملان، نه تنها ابعاد ایده‌ای (/ذهنی/نمادین/نشانه‌شناختی)^۶ بلکه ابعادی مادی (/عینی) و بدنمند^۷ نیز دارند (دپلتو،

1. co-emerge
2. co-exist
3. co-evolve
4. relationality within and between entitites
5. pragmatism
6. ideal/subjective/symbolic/semiotic
7. material/objective and embodied aspects

تأکید بر اهمیت مادیت و بدنمندی در تعریف موجودیت‌ها موجب ظهور یک «چرخش کرداری» (practice turn) در رشته‌های مختلف علوم اجتماعی شده است. برای نمونه نگاه کنید به: (سیمپسن، ۲۰۲۱، ۲۱۷؛ لوریمر، ۲۰۰۵، ۸۶؛ مک‌کورمک، ۲۰۰۸؛

۲۰۱۳، ۱۷۹-۱۸۲؛ فرج‌زاده و سرمدی، ۱۳۹۸، ۲۰۹؛ موسوی خورشیدی و شریف‌زادگان، ۱۴۰۲، ۲۸-۲۹). موجودیت‌ها برابند با همکنش‌های مادی و ایده‌ای در شبکه‌هایی درهم‌تنیده و ناهمگن‌اند و بدین ترتیب فضا-زمان‌هایی چندگانه و پیش‌بینی‌ایجاد می‌شود (هابرد و کیچن، ۲۰۱۱، ۴۹۶؛ مک‌کورمک، ۲۰۰۸؛ داوودی و استرنج، ۲۰۰۹، ۳۵). بنابراین هیچ‌چیز صرفاً آبجکتیو/عینی یا سابجکتیو/ذهنی، صرفاً ساختاری یا عاملیتی، نیست و هر موجودیتی اعم از ساختار و عاملیت هم خود پدیده‌هایی با همکنشی‌اند و هم در با همکنش‌های مداوم با یکدیگرند (هالووی، ۲۰۱۱، ۲۲۳؛ دپلتو، ۲۰۱۳، ۱۸۱).

از دیدگاه عمیقاً رابطه‌ای ساختارها از رهگذر فرایندهای پیچیده شناختی بر عاملان تأثیر می‌گذارند و نه به صورت علی و مستقیم (دپلتو، ۲۰۱۳، ۱۸۰). ساختارها یا گفتمان‌ها خود موجودیت‌هایی مستقل نیستند و برابند با همکنش ابعاد مادی (همچون منابع و تکنولوژی) و ایده‌ای (همچون قواعد و فرهنگ) هستند و صرفاً به واسطه به‌کارگیری توسط عاملان انسانی وجود دارند (هالووی، ۲۰۱۱، ۲۲۳؛ دوناتی، ۲۰۱۱، ۱۰۹؛ دپلتو، ۲۰۱۳، ۱۸۳-۱۷۲). عاملیت انسانی نیز تنها به معنای قوه بازاندیشی آگاهانه نیست بلکه درک و دریافت‌های ناخودآگاه و بدنمند را نیز دربر می‌گیرد.

در حالی که به‌طور سنتی تحلیل‌ها مبتنی بر تفکری دوگانه‌انگار است که بین انسان و غیرانسان^۱ مرزی قاطع می‌کشد (دیکسون و جونز، ۲۰۰۴، ۹۵؛ دوناتی، ۲۰۱۱، ۱۱۱-۱۱۰)، دیدگاه‌های عمیقاً رابطه‌ای عمدتاً دارای جهت‌گیری پسا-انسان‌گرا یا ورا-انسان‌گرا^۲ است. یعنی عاملان غیرانسانی را نیز دربر می‌گیرد و انسان دیگر مرکز تحلیل نیست^۳. آنچه اهمیت می‌یابد روابط «انسان-محیط» (سیمپسن، ۲۰۲۱، ۱۴۲) یا «ارگانیسم-محیط»^۴ (دیوئی و بنتلی، ۱۹۴۶، ۵۰۶ و ۵۱۱) است. در همین معنا، لاتور (۲۰۰۵) بارد دوگانه‌انگاری انسان-

دپلتو، ۲۰۱۳؛ بورکیت، ۲۰۱۵). چنین تأکیدی را می‌توان به وضوح در ظهور رویکردهای نوین مبتنی بر ذهن‌آگاهی (mindfulness) در حوزه روان‌شناسی (با هدف کاهش اضطراب مفرط انسان مدرن) مشاهده کرد که بر «بارگشت به بدن و حواس بدنی فراموش‌شده» و «برقراری اتصال ذهن و تن» (و نه استیلای ذهن بر تن) برای زیستن در لحظه اکنون تمرکز دارند.

1. demarcates between human and nonhuman

2. post-, or trans-humanist

۳. بحران جهانی اخیر پاندمی کرونا که تمامی ابعاد زیست انسان‌ها و جوامع را متحول نمود، گواهی بر اهمیت اتخاذ چنین شیوه‌نگرشی است.

4. organism-environment





غیرانسان و جامعه-طبیعت، مفهوم «امر اجتماعی»^۱ / «واقعیت اجتماعی» را بسیار گسترده‌تر از پیوندهای اجتماعی^۲ (روابط متقابل بین فردی و بین‌گروهی) می‌داند. لاتور به شیوه‌ای عمیقاً رابطه‌ای معتقد است «امر اجتماعی» باید باز مفهوم‌پردازی شود و در همین راستا، اصطلاح «امر جمعی»^۳ را به‌عنوان جایگزین آن پیشنهاد می‌دهد. برخی (بیون و همکاران، ۲۰۲۱) نیز «امر اجتماعی» را به‌صورت «امر جامعه‌ای»^۴ بازتعریف می‌کنند تا نشان‌دهنده سازمان جامعه به‌عنوان یک کل و ابعاد گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و حتی بیوفیزیکی آن باشد. بنابراین «جهان انسانی-جمعی»، یا به‌عبارتی، «جهان یکپارچه انسانی-جامعه‌ای»، «شبکه‌ای از موجودیت‌های شبکه‌ای درهم‌تنیده و پویا» ست. این موجودیت‌ها شامل غیرانسان‌ها (مانند ساختارها، فناوری، و گونه‌های زیستی غیرانسانی) و انسان‌ها (به‌صورت درون‌نسلی و بین‌نسلی) و دارای ابعاد درهم‌تنیده مادی و ایده‌ای در بستری جامعه‌ای‌اند (موسوی خورشیدی و شریف‌زادگان، ۱۴۰۲، ۲۵).

بنابراین، مفهوم رابطه مدنظر در این دیدگاه بسیار عمیق‌تر از رابطه مطرح در دیدگاه‌های تعدیل‌شده‌ای همچون «برساخت‌گرایی رابطه‌ای»، رابطه مدنظر در «دیدگاه‌های برهمکنشی نظیر نظریه ساخت‌یابی یا مورفونتیک»، یا رابطه مطرح در پارادایم غالب کنونی یعنی «پارادایم ارتباطی» است. «رابطه» در این دیدگاه، یک مفهوم ژرف هستی‌شناسانه است که واقعیت و تمام موجودیت‌ها با اتکا به آن مفهوم‌پردازی می‌شوند. در اینجا روابط محصول کنش انسانی نیستند؛ بلکه خود انسان‌ها، ساختارهای اجتماعی، و در واقع کنشگران و نیروهای غیرانسانی همگی از روابط بیرون می‌آیند. در این چارچوب پسانسانی، قائل شدن تمایز بین پدیده‌های «اجتماعی»، «انسانی» و «طبیعی» امری مصنوعی و ساختگی است. همه روابط اجتماعی سویه‌های انسانی و طبیعی دارند، و بالعکس. (پاول، ۲۰۱۳، ۲۰۸-۱۸۷؛ پاول و دپلتو، ۲۰۱۳، ۱۰) این دیدگاه جامعیتی هستی‌شناسانه دارد، یعنی هر موجودیتی را می‌توان بدین شیوه مفهوم‌پردازی کرد و از تناقض‌های برآمده از

1. the social
2. social ties
3. the collective
4. the societal

دوگانه‌انگاری‌های هستی‌شناختی دوری نمود.

۴. دانش از منظر هستی‌شناسی مسطح: یک چارچوب شناختی عمیقاً رابطه‌ای همکاری‌رشته‌ای^۱

اگر هستی‌شناسی می‌پرسد «واقعیتی که وجود دارد و باید بشناسیم چیست؟»، پرسش شناخت‌شناسی این است که «در مورد آن چه چیزی می‌توانیم بدانیم؟»، و روش‌شناسی می‌گوید «چگونه و با چه روندی می‌توانیم به چنین دانشی/شناختی دست یابیم؟» (هی، ۲۰۰۲، ۶۲-۶۴؛ بلیکسی، ۲۰۰۳، ۱۶؛ وودوارد و همکاران، ۲۰۰۹، ۳۹۶) شناخت‌شناسی، «فلسفه یا نظریه دانش» بر اساس موضعی هستی‌شناختی است (وگنر و همکاران، ۲۰۱۲، ۲۷۰) و بر «مفروضات ما درباره ویژگی‌های دانش/شناخت درباره واقعیت ممکن» دلالت دارد. در اینجا مقصود از روش‌شناسی «روش‌شناسی شناخت»^۲ و بحثی شناخت‌شناسانه است؛ یعنی راه‌وروش شناخت یک موضوع که به مواضع فلسفی هستی‌شناسانه درباره واقعیت و شناخت‌شناسانه درباره دانش بازمی‌گردد (سیدی‌فرد، ۱۴۰۰، ۷۸-۷۷؛ ضیائی بیگدلی، ۱۳۸۴، ۷). «روش‌شناسی، پروگرامی است درباره این که چگونه باید جهان را مطالعه کرد»^۳ و شناخت (آرچر، ۱۹۹۵، ۱۵۹). مسائل بنیادینی همچون ماهیت، منشأ یا منبع، و امکان و حدود دانش/شناخت مسائلی شناخت‌شناسانه‌اند (فرج‌زاده و سرمدی، ۱۳۹۸). پرداختن به منطق و قواعد شکل‌گیری دانش/شناخت نیز امری روش‌شناختی است.

در اینجا پرسش اصلی این است که بر اساس هستی‌شناسی مسطح، دانشی که راجع به واقعیت می‌توانیم بدانیم چه ویژگی‌هایی دارد (شناخت‌شناسی) و چگونه حاصل می‌شود (روش‌شناسی). برای پاسخ به این پرسش سعی بر آن است تا سنجه‌های شناختی عام

1. co-disciplinary, deep relational epistemic framework

^۲ در مقابل، «روش‌شناسی انجام پژوهش» به «منطق یا راهبرد انجام پژوهش» (بلیکسی، ۲۰۰۰، ۱۰-۸؛ ۲۰۰۳، ۷) گفته می‌شود که ابزار و فنون انجام پژوهش را دربرمی‌گیرد.

^۳ به‌عنوان مثال، آرچر (۲۰۱۰، ۲۰۶) رهیافت مورفوتیک خود در باب نظریه‌پردازی ساختار-عاملیت را یک چارچوب روش‌شناختی می‌داند.





ماهیت، منشأ، حدود، و راه‌وروش حصول دانش/شناخت) و گزاره عام «سوژه-ابژه-واسطه‌های فرضی مابین»، از دیدگاه عمیقاً رابطه‌ای هستی‌شناسی مسطح مورد چپ‌نشین و بازسازماندهی قرار گیرد تا یک چارچوب شناختی جامع بسط یابد.

۱-۴. بازتعریف عمیقاً رابطه‌ای دانش بر مبنای گزاره نخست؛ «سوژه-ابژه-واسطه‌های مابین»

بازتعریف عمیقاً رابطه‌ای «ابژه» و «سوژه». ابژه و سوژه از دیدگاه عمیقاً رابطه‌ای خود موجودیت‌هایی باهم‌کنشی و همچنین در باهم‌کنش با یکدیگرند. بسته به حوزه مورد پژوهش، ابژه موردشناسایی به صورت عمیقاً رابطه‌ای بازتعریف می‌شود. به‌عنوان مثال در انتظام برنامه‌ریزی فضایی، «فضا» به مثابه «ابژه مورد مطالعه» به صورت «فضای رابطه‌ای» مطرح می‌شود که ابعاد درهم‌تنیده ذهنی فردی (مانند خاطرات شخصی از یک فضا)، ایده‌ای اجتماعی (مانند ابعاد گفتمانی و فرهنگی در آن فضا)، و مادی (مانند نمودهای کالبدی فضا) دارد. این مثال در بند ۵ به تفصیل پی گرفته می‌شود. آنچه در بازاندیشی عمیقاً رابطه‌ای دانش/شناخت اهمیت به‌سزایی می‌یابد، بازاندیشی «سوژه» یا «عاملیت انسانی» است.

نظریه‌هایی همچون پساساختارگرایی جریان اصلی و نظریه‌های برهم‌کنشی مانند ساخت‌یابی و مورفوژنتیک «سوژه» را صرفاً دارای بعدی ذهنی و معادل «قوه بازاندیشی آگاهانه» در نظر می‌گیرند (بورکیت، ۲۰۱۵، ۱؛ دوناتی، ۲۰۱۱، ۱۱۱). اما بسیاری از نظریه‌های عمیقاً رابطه‌ای^۱ از آنجایی که هر موجودیتی را دارای ابعاد ایده‌ای و مادی می‌دانند، «سوژه» (یا عاملیت انسانی) را نیز به صورت برابری «درک‌ودریافت‌های درهم‌تنیده ذهنی و بدنمند در بستری خاص» مفهوم‌پردازی می‌کنند. «بعد ذهنی سوژه» همان «قوه تأمل بازاندیشانه یا بازاندیشی آگاهانه یا شناختی»^۲ است. «بعد بدنمند سوژه» ویژگی‌هایی را دربرمی‌گیرد که منشأ آن‌ها

۱. همچون: (لوریمر، ۲۰۰۵، ۹۱-۸۴؛ بورکیت، ۲۰۱۵، ۱۵-۱۳؛ مک‌کورمک، ۲۰۰۵، ۱۲۲؛ پلیزنت، ۱۹۹۹، ۱۷۲؛ دپلتو، ۲۰۱۳، ۱۶۸؛ فلیتوود، ۲۰۰۸؛ بورکیت، ۲۰۱۵؛ تریفت، ۲۰۰۷؛ هابرد و کیچن، ۲۰۱۱، ۶-۷ و ۴۹۶؛ داوودی و استرنج، ۲۰۰۹، فصل نخست؛ وارف، ۲۰۱۱، ۴۱۰-۴۰۹؛ سیمپسن، ۲۰۲۱، ۵۵-۵۶؛ اسمیت، ۲۰۰۳، ۶۸؛ کانمن، ۲۰۰۳؛ تریفت، ۱۹۹۷؛ کلرد، ۲۰۰۳؛ رابرتسون، ۱۴۰۰، فصل دوم)

2. "reflexive deliberation" or "conscious/cognitive reflexivity"

«تجربه‌های چندحسی بدنی/تنی»^۱ است و به آنها «فرایندهای پیش‌آگاهانه یا ناخودآگاه یا پیش‌شناختی یا پیش‌بازاندیشانه»^۲ نیز گفته می‌شود. ویژگی‌های فیزیولوژیکی یا بیولوژیکی و روان‌شناختی فردی (ویژگی‌های روان‌تنی) در این بُعد جای می‌گیرند.

در حالی که در عمده این نظریه‌ها، بدنمندی به منزله بخشی از منابع سابعکتیو دانش/شناخت مطرح می‌شود، ما استدلال می‌کنیم درک و دریافت‌های بدنی/جسمی در واقع به نوعی واسطه شناخت/دانش‌اند. زیرا معتقدیم پردازش نهایی دانش/شناخت، با قوای ذهنی انجام می‌شود و عواملی مانند گفتمان‌ها یا درک و دریافت‌های بدنی بر آن اثرگذارند. بنابراین در بند بعدی «بدنمندی» را به عنوان «واسطه فردی دانش/شناخت»، «فرهنگ و گفتمان» را به مثابه «واسطه‌های جمعی دانش/شناخت»، و «زبان» را به منزله «ابزار دانش/شناخت» معرفی می‌کنیم.

بازتعریف عمیقاً رابطه‌ای «واسطه‌های فرضی مابین». به بیان ساده، این دیدگاه معتقد است شناختی که سوژه از ایزه می‌تواند به دست بیاورد مستقیم، قطعی، یکباره، یگانه/تکینه، و فارغ از قضاوت‌های ارزشی نیست. واقعیت بیرونی مستقیماً در ذهن سوژه منعکس نمی‌شود، بلکه واسطه‌هایی (همچون فرهنگ و گفتمان) در این بین وجود دارند که -علاوه بر مواردی همچون محدودیت توان شناختی سوژه (عقلانیت محدود)- فرایند شناخت را متأثر می‌کنند. (بیون و همکاران، ۲۰۲۱، ۱۱۴؛ دوناتی، ۲۰۱۱، ۱۷۲؛ دیوئی و بنتلی، ۱۹۴۵) مثلاً تفاوت در نوع گفتمان سیاسی یا مذهبی حاکم بر یک جامعه، شناخت از ایزه یا مسئله واحد را تغییر می‌دهد.

1. embodied multisensual experiences

با تأکید رویکردهای عمیقاً رابطه‌ای بر «مادیت» (materiality)، «بدنمندی/تانگی» و دانش‌های منتج از آن اهمیتی ویژه می‌یابند. به کارگیری اصطلاحاتی همچون کردار/کاربست (practice)، پرفورمانس (performance)، نقش‌آفرینی بدنی (enact)، جنبش و تحرک (movement)، تجربه‌های مستقیم (direct experiences)، تجربه‌های بدنمند (embodied experiences)، دانش‌های بدنمند (embodied knowledges)، دانش‌های عملی (practical knowledges)، دانش‌های پرفورماتیو (performative knowledges)، کردارهای مبتنی بر عادت (habitual practices)، تجربه‌های زیسته (lived experiences)، تماس‌های عملی (practical contact)، عقلانیت عملی (practical intelligibility)، فهم غیرملفوظ/غیرزبانی (inarticulate understanding)، احساسات و عواطف (affects)، مسائل روحی (the spiritual)، و شهود (intuition) در متون و نظریه‌های عمیقاً رابطه‌ای، نشان‌دهنده تأکید بر مبنای مادی دانش سوژه (در کنار مبنای ایده‌ای دانش) است.

2. preconscious/unconscious/precognitive/prereflexive dimensions





تعریف این دیدگاه از واسطه‌مندی دانش/شناخت، متفاوت با واسطه‌مندی مدنظر جریان اصلی پسا ساختارگرایی است. پسا ساختارگرایان این واسطه‌ها - با عنوان «واسطه‌های بازنمایی»^۱ - را عمدتاً واسطه‌های ایده‌ای اجتماعی متأثر از روابط قدرت و مشتمل بر «گفتمان‌ها» می‌دانند که از طریق ابزار زبان بر ذهنیت‌های فردی اثر می‌گذارند و معناها، هویت‌ها و تفاوت‌ها را می‌سازند. از این رو، پسا ساختارگرایان از عنوان «کردارهای گفتمانی»^۲ استفاده می‌کنند که اشاره به «بستر مندی کنش‌های فردی در گفتمان‌ها» دارد. اما دیدگاه عمیق‌رابطه‌ای با تأکید بر «واسطه‌های شناخت» خوانش جامع‌تری از این واسطه‌ها طرح می‌کند. از این منظر، واسطه‌های شناخت علاوه بر منشأ ایده‌ای اجتماعی/جمعی (مانند فرهنگ و گفتمان)، منشأ بدنمند فردی (روان‌تنی) نیز دارند و همگی آن‌ها به لحاظ جامعه‌ای بستر مندند (داوودی و استرنج، ۲۰۰۴، ۳۷-۳۴؛ هابرد و کیچن، ۲۰۱۱، ۹). به عنوان مثال، در یک بستر اجتماعی و گفتمانی مشخص، شناخت‌هایی که افراد (تحت تأثیر فاکتورهای گوناگون روان‌تنی‌شان) از یک ابژه یا مسئله خاص دارند از فردی به فرد دیگر متفاوت، و در عین حال به هم پیوسته و مرتبط است. دانش‌های عملی و روزمره افراد، کردارهای مبتنی بر عادت، تجربه‌های زیسته، عواطف و شهود ابعادی از بدنمندی‌اند که در این دیدگاه اهمیت می‌یابند.

در مجموع در بازاندیشی دانش/شناخت بر مبنای گزاره نخست، «فرایندهای خودآگاه و ناخودآگاه فردی و جمعی» در حصول دانش/شناخت (کامن^۳، ۲۰۰۳؛ رابرتسون، ۱۴۰۰، فصل دوم؛ بورکیت، ۲۰۱۵) به رسمیت شناخته می‌شوند. بدین صورت که اگرچه «استدلال‌های خودآگاه فردی سوژه» اهمیت دارد، اما «گفتمان، فرهنگ و ساختارها به مثابه واسطه‌های جمعی» و «ویژگی‌های بدنمند به منزله واسطه‌های فردی» نیز تعیین‌کننده‌اند و بر «فرایندهای ناخودآگاه حصول دانش/شناخت» دلالت دارند.

۲-۴. بازتعریف عمیق‌رابطه‌ای دانش بر مبنای گزاره دوم؛ «تعیین‌کنندگی موضع هستی‌شناختی» بر مبنای گزاره دوم مقاله، ویژگی‌های شناختی بر اساس موضع هستی‌شناختی پژوهش تعیین

1. representational intermediaries/mediators
2. discursive practices
3. Kahneman

می‌شود. از آنجایی که موضع هستی‌شناختی این مقاله مبتنی بر «هستی‌شناسی مسطح» است، در این قسمت سعی بر آنست تا ویژگی‌های شناختی همچون ماهیت، منابع، حدود و راه‌وروش حصول دانش/شناخت از منظر این پایه هستی‌شناختی بازانديشی شود. طبق آموزه‌های هستی‌شناسی مسطح، هم مقوله‌های کلی «واقعیت» و «دانش/شناخت»، هم «دانش/شناخت» یک عامل یا سوژه»، و هم «دانش/شناخت‌های عاملان گوناگون فردی و جمعی» در حین تفاوت، اموری عمیقاً رابطه‌مند، درهم‌تیده و بسترمندند (موسوی خورشیدی و شریف‌زادگان، ۱۴۰۲؛ پاریاد و معروفی، ۱۳۹۳، ۵-۲). این همان ماهیت عمیقاً رابطه‌ای «دانش/شناخت»، و به عبارت دقیق‌تر، «واقعیت-شناخت‌ها» است. شناخت‌شناسی متأثر از این دیدگاه، با تأکید بر حوزه‌ها و منابع گوناگون دانشی و به هم پیوستگی و درهم‌تیدگی آن‌ها (پاریاد و معروفی، ۱۳۹۳، ۱۵)، شناخت‌شناسی‌ای همکاری‌رشته‌ای است.

این واقعیت-شناخت‌ها چندگانه، نامتقارن، بسترمند، غیرقطعی و پیش‌بینی‌اند، و پیش‌بینی‌بودن منوط به حوزه‌های هم‌ذهنی/ایده‌ای و هم‌عینی/مادی است (دپلتو، ۲۰۱۳، ۱۷۶؛ الدرواس، ۲۰۱۰، ۱۰۸؛ آرچر، ۲۰۱۰، ۲۰۶؛ کانمن، ۲۰۰۳؛ رابرتسون، ۱۴۰۰، فصل دوم). در اینجا قیاس (نا)پذیری شناخت‌ها مطرح نیست و آنچه اهمیت می‌یابد «رابطه‌مندی» و «شدت/قدرت رابطه‌مندی» دانش/شناخت‌هاست. به عنوان مثال، دانش/شناخت از مفاهیمی همچون «عدالت»، «پیشرفت»، و «آزادی» که ارزش‌هایی مورد قبول همگان‌اند، مطلق نیست (دیکسون و جونز، ۲۰۰۴، ۹۵)؛ بلکه این مفاهیم «واقعیت-شناخت»‌هایی‌اند که خوانش‌های متعددی از آن‌ها طرح می‌شود. هر یک از این خوانش‌ها در یک بستر جامعه‌ای چنان‌چه از شدت رابطه‌مندی بیشتری برخوردار باشد (همچون حمایت‌گفتمان‌های مسلط ایدئولوژیک و دانشگاهی، برخورداری از منابع مادی و ایده‌ای حکومت، پشتیبانی فرهنگی و خرد جمعی و امثالهم) قدرت بیشتری می‌یابد و در دوره‌ای معین مسلط می‌شود. به عبارتی، هنگامی که خوانش خاصی از دانش بر سایر خوانش‌ها تفوق می‌یابد، این امر نه به دلیل ابتدای آن خوانش بر حقیقت مطلق، بلکه به سبب قدرت و شدت شبکه‌مندی آن خوانش است.^۱

۱. برای ذکر مثال ملموس‌تری در این زمینه، می‌توان به دانش/شناخت از مفهوم «جنسیت» اشاره کرد. اگرچه ممکن است در ابتدای امر جنسیت مفهومی مطلق بنماید، اما در واقع ابعاد گوناگونی دارد و نوعی واقعیت-شناخت درهم‌تیده در یک بستر





در این دیدگاه طیف گسترده‌ای از منابع دانش (از جمله دانش‌های ضمنی و شهودی) به رسمیت شناخته می‌شوند (بولنز، ۲۰۲۱، ۱۰). این منابع هم در حوزه سابعکتیو/ذهنی/درونی و هم در حوزه آبجکتیو/عینی/بیرونی قرار دارند. منابع حوزه سابعکتیو نه تنها استدلال‌های خودآگاه فردی و بازاندیشی تاملی، بلکه فرایندهای ناخودآگاه فردی (مانند تجربه‌های بدنمند، دانش‌های عملی و ضمنی، کردارهای مبتنی بر عادت، تجربه‌های زیسته، عواطف، شهود، و هرگونه درک و دریافت‌های ناشی از ویژگی‌های روان‌تنی) و ناخودآگاه جمعی (همچون ساختارها، فرهنگ و گفتمان) را شامل می‌شود که همه آن‌ها ابعاد ذهنی-بدنی دارند. در حالی که غالباً تصور می‌شود «تفکر استدلالی آگاهانه» منشأ شناخت است، اما پژوهش‌های نظام‌مند نشان می‌دهند که اغلب تفکرها و کنش‌های انسانی منشائی «شهودی و ناخودآگاه» دارند و کاملاً وابسته به بستر جامعه‌ای اند (کانمن، ۲۰۰۳، ۱۴۵۰ و ۱۴۶۹-۱۴۶۷؛ لاتور، ۲۰۰۵، ۵۰-۴۴؛ رابرتسون، ۱۴۰۰، فصل دوم؛ بورکیت، ۲۰۱۵، ۸-۹ و ۱۴). منابع دانشی حوزه آبجکتیو نیز مربوط به ویژگی‌های دنیای واقعی پیرامون و بستر بیوفیزیکی است (داوودی و استرنج، ۲۰۰۹، ۳۵-۳۴). بنابراین نه تنها بر ایند

نهایی دانش، بلکه فرایندهای شکل‌گیری و شونده‌های آن‌ها نیز اهمیت می‌یابد.

از منظر هستی‌شناسی مسطح، عقلانیت امری محدود، رابطه‌ای، و بسترمند (روبرتسون، ۲۰۰۱، ۵۴۹؛ سیمپسن، ۲۰۲۱، ۱۹۶) و آمیخته با سوگیری‌های ارزشی است. حدود دانش غیرقطعی، همواره تغییر یابنده، و پویاست (پاریاد و معروفی، ۱۳۹۳، ۶-۴). پژوهشگر باید به کمک روش‌های ترکیبی (سیدی‌فرد، ۱۴۰۰، ۹۰)، به فهم رابطه‌ای دانش/شناخت و مؤلفه‌های فضا-زمان‌مند آن بپردازد. هدف شناخت، «فهم رابطه‌ای واقعیت-شناخت»، و به عبارت بهتر، «فهم رابطه‌ای منابع سابعکتیو/ذهنی/ایده‌ای و منابع آبجکتیو/عینی/مادی دانش در بستر فضا-زمانی» است. چنین شناختی نیازمند بسط یک روش‌شناسی عمیقاً رابطه‌ای منسجم

جامعه‌ای است. از این دیدگاه مفهوم جنسیت امری فضا-زمان‌مند و دارای ابعاد بدنی/جسمی، ساختاری، فرهنگی و گفتمانی است. این مفهوم بسته به گفتمان‌های مسلط ایدئولوژیک و سیاسی تغییر می‌کند، و شرایط زمانی و اقلیمی و امثالهم بر آن تأثیر می‌گذارد. کماینکه مفهوم «جنسیت زنانه» در اقلیم شمالی در قیاس با اقلیم کویری ایران، یا در ۲۰۰ سال گذشته در قیاس با زمان کنونی، یا در شرایط رژیم سکولار در قیاس با رژیم ایدئولوژیک و مذهبی، کاملاً متفاوت و در عین حال رابطه‌مند است. بنابراین برتری یافتن خوانش خاصی از مفهوم جنسیت، کاملاً وابسته به شدت رابطه‌مندی و قدرت آن خوانش است و حقیقتی مطلق درباره آن وجود ندارد.



و نوین است (سیمپسن، ۲۰۲۱، ۱۹۶) به‌گونه‌ای که بتواند به بازسازماندهی و چینش این روابط کمک کند. چنان‌که دیوئی و بنتلی (۱۹۴۵، ۲۲۹؛ ۱۹۴۶، ۵۰۵) با عنوان «روش سازماندهی»، لاتور (۲۰۰۵) با عنوان «چینش»^۱ و «بازهمبندی»^۲، فرکلاف (۲۰۱۰) با عنوان «رویگرد دیالکتیکی-رابطه‌ای»^۳، و لا (۲۰۰۴) به نقل از شریف‌زاده، (۱۴۰۰، ۱۳۰ و ۱۳۷) با عنوان «همبندی روش»^۴ از این روش‌شناسی یاد می‌کنند. «چینش یا همبندی» نه به معنای توصیف محض، و نه به معنای کشف نیروهای علی است (لاتور، ۲۰۰۵، ۱۳۶)، بلکه «دلالیت بر این دارد که کار روش [شناسی]... ساختن روابط است» (شریف‌زاده، ۱۴۰۰، ۱۳۰). چنین روش‌شناسی‌ای پروگرامی برای نشان دادن «راه‌روش اتصال» چیزهای رابطه‌مند و ناهمگن برای فهم بهتر واقعیت است. این پروگرام امری انتزاعی-انضمامی و تعمیمی-بسترمند^۵ (جیساپ، ۲۰۰۱، ۱۲۱۶؛ اوسرام^۶، ۲۰۰۵، ۲۸ و ۱۶-۱۱) است؛ بدین معنا که پروگرامی عام و زبانی فرانظریه‌ای برای چینش نحوه‌ی رابطه‌مندی درونی و بیرونی موجودیت‌هایی مانند سوژه یا عاملیت محسوب می‌شود، که به‌کارگیری آن در موقعیت‌های خاص دانش/شناخت بسترمند را فراهم می‌آورد. سازماندهی چنین چارچوب روش‌شناختی یکپارچه‌ای در حوزه‌های دانشی به‌هم‌پیوسته، می‌تواند گامی مؤثر در جهت رفع آشفتگی‌های روشی همکاری‌رشته‌ای و شکل‌گیری فرارشته‌ها (فرکلاف، ۲۰۱۰) باشد.

۳-۴. یک چارچوب شناخت‌شناسانه و روش‌شناختی عمیقاً رابطه‌ای

با مفهوم‌پردازی دانش/شناخت از منظر دو گزاره بالا، و بازسازماندهی و سنتز چینی‌سازی آن‌ها، مؤلفه‌های شناخت‌شناسانه و روش‌شناختی عمیقاً رابطه‌ای از دیدگاه هستی‌شناسی مسطح به صورت زیر استخراج می‌شود. برای روشن‌تر شدن بحث، این مؤلفه‌ها در قیاس با پیش‌فرض‌های شناختی دو سنت اصلی طبیعت‌گرایی و ضدطبیعت‌گرایی^۷ قرار گرفته‌اند. نکته

1. deployment
2. reassembling
3. dialectical-relational approach
4. method assemblage
5. idiographic-nomothetic
6. Ostrom

۷. برای اطلاعات بیشتر درباره این دو سنت نگاه کنید به: (نیونهوئیس و اسمیت، ۲۰۱۲؛ وگنر و همکاران، ۲۰۱۲؛ چیلیسا و کاولیج، ۲۰۱۲؛ داوودی و استرنج، ۲۰۰۹؛ باسکار، ۱۹۹۸؛ آرچر، ۲۰۰۲؛ دیکسون و جونز، ۲۰۰۴؛ لاکلاو و دوناتی، ۱۹۹۰؛ دوناتی،



قابل ذکر این که دیدگاه عمیقاً رابطه‌ای هستی‌شناسی مسطح، با مهیا نمودن بنیان‌های فلسفی- نظری مستحکم برای به رسمیت شناختن انواع گوناگون منابع دانشی درهم‌تنیده عینی و ذهنی (اعم از تفکر آگاهانه، حواس، شهود، تجربه و امثالهم)، همپوشانی قابل توجهی با مباحث علوم شناختی دارد که در دوران کنونی به‌عنوان انقلابی در حوزه‌های دانشی مطرح است. این دیدگاه با به رسمیت شناختن مادیت و بدنمندی عاملان انسانی، کاملاً همسو با «انقلاب دوم علوم شناختی» در آغاز هزاره جدید با محوریت «علوم شناختی بدنمند» است. پروراندن این نقطه اتصال جهت ورود مباحث علوم شناختی به هر حوزه دانشی، می‌تواند کاستی‌های ناشی از بی‌توجهی به فرایندهای شناختی عاملان انسانی را بپوشاند، بر غنای نظری آن حوزه بیافزاید، و گامی به سوی شکل‌گیری فرارشته‌ها باشد.

جدول ۱. چارچوب شناختی عمیقاً رابطه‌ای از منظر هستی‌شناسی مسطح (در قیاس با سنت‌های رقیب)

دیدگاه عمیقاً رابطه‌ای هستی‌شناسی مسطح	ضد-طبیعت‌گرایی (دیدگاه‌های تفسیرگرا)	طبیعت‌گرایی (واقع‌گرایی خام / محض)	سنت / دیدگاه	
			ویژگی‌ها	
میدان‌های مسطح عمیقاً رابطه‌ای ایده‌ای و مادی	ذهنیت (امر ایده‌ای)	عینیت (امر مادی)	اولویت هستی‌شناسانه	ماهیت و واقعیت
باهمکنشی (عمیقاً رابطه‌ای و شبکه‌ای)	خود-کنشی یا خود-علتی (ذات‌گرا، سلسله‌مراتبی و دوگانه‌انگار)	خود-کنشی یا خود-علتی (ذات‌گرا، سلسله‌مراتبی و دوگانه‌انگار)	نوع سازماندهی دیدگاه	
واقعیت امری درهم‌تنیده با شناخت است. واقعیت به منزله برابری باهمکنش‌های عینی/بیرونی و ذهنی/درونی. واقعیت به‌مثابه فکت‌های پیش‌ایندی چندگانه و به هم پیوسته.	دسترسی به واقعیت بیرونی غیرممکن است. واقعیت همان شناخت‌های متکثر، قیاس‌ناپذیر و ازهم‌مجزای سوژه‌هاست. واقعیت به‌منزله امری درونی و ذهنی. واقعیت به‌مثابه فکت‌های نسبی متعدد و مجزا.	واقعیت به‌مثابه امری بیرونی، قطعی و معین، بالفعل، ازپیش موجود و مستقل از سوژه. واقعیت به‌منزله یک حقیقت مطلق.		
پیش‌ایندی، چندگانه و نامتقارن، ناهمگن و به هم پیوسته/متصل بودن، فضازمان‌مندی/بسترمندی	نسبی، متکثر و متنوع، منفصل بودن، موردی بودن	ضروری‌الوجود بودن (ضرورت)، یگانگی/تکینگی، همگنی، عام بودن	مشخصه‌های واقعیت	

۲۰۱۱؛ شریف‌زاده، ۱۳۹۹ و ۱۴۰۰؛ موسوی خورشیدی و شریف‌زادگان، ۱۴۰۲، شجاعیان و طاهری، ۱۴۰۰؛ پاریاد و معروفی، ۱۳۹۳؛ هابرد و کیچن، ۸، ۲۰۱۱؛ سیمپسن، ۲۰۲۱؛ لیلی، ۲۰۱۱؛ انصاری و پرتوی، ۱۳۹۷).



دیدگاه عمیقاً رابطه‌ای هستی‌شناسی مسطح	ضد-طبیعت‌گرایی (دیدگاه‌های تفسیرگرا)	طبیعت‌گرایی (واقع‌گرایی خام / محض)	سنت / دیدگاه ویژگی‌ها
درهم‌تیدگی واقعیت-شناخت: بخشی از واقعیت امری ذهنی/ایده‌ای و بخشی از آن امری عینی/امادی است.	واقعیت مترادف با شناخت: واقعیت همان شناخت‌های متکثر و متنوع و مجزای سوژه‌هاست.	واقعیت در برابر شناخت: واقعیت مطلق و یگانه بیرونی باید توسط سوژه‌ها کشف شود.	نسبت واقعیت و دانش / شناخت
رابطه‌مندی عمیق هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی	تقدم شناخت‌شناسی بر هستی‌شناسی (شناخت مقدم بر واقعیت)	تقدم هستی‌شناسی بر شناخت‌شناسی (واقعیت مقدم بر شناخت)	تقدم هستی‌شناسی یا شناخت‌شناسی
عمیقاً رابطه‌ای، پیشاپذیری، چندگانه و درهم‌تنیده و ناهمگن، آمیخته با قضاوت‌های ارزشی، قیاس‌ناپذیری از جهت حقیقت و کذب، و قیاس‌پذیری از جهت شدت رابطه‌مندی.	برساخته، نسبی، متکثر و مجزای، دارای سوگیری‌های ارزشی، قیاس‌ناپذیر و غیر قابل تعمیم	مطلق، ثابت و قطعی، یگانه و واحد، بی‌طرفانه و فارغ از ارزش، قابل تعمیم و قیاس‌پذیر از جهت حقیقت و کذب	ماهیت دانش / شناخت
درهم‌تیدگی آبجکتیو/عینی/بیرونی و سابجکتیو/ذهنی/درونی	صرفاً سابجکتیو/ذهنی/درونی	صرفاً آبجکتیو/عینی/بیرونی	منبع یا منشأ دانش / شناخت
ایژه‌های بیرونی بازنمایی‌شده (با واسطه‌های فردی و جمعی) در ذهن سوژه	ایژه به مثابه برساخته‌ای ذهنی. تمرکز بر ایژه‌های درونی‌شده معنامند/ذهنی.	یک ذات مستقل بیرونی و حقیقتی مطلق	تلقی از ایژه
به مثابه موجودیتی عمیقاً رابطه‌ای (که برابری «ذهنیست خودآگاه» و «واسطه‌های ناخودآگاه اجتماعی و بدنمندی» است)، دارای سوگیری‌های ارزشی، و عقلانیت رابطه‌ای محدود. تأکید بر سوژه/عاملیت فردی و جمعی	به مثابه یک ذات مستقل، دارای سوگیری‌های ارزشی، و عقلانیت نسبی محدود. تأکید بر سوژه/عاملیت فردی.	به مثابه یک ذات مستقل، بی‌طرف، و دارای عقلانیت مطلق نامحدود/ابزاری. تأکید بر سوژه/عاملیت فردی.	تلقی از سوژه
رابطه‌مندی عمیق و واسطه‌مند سوژه-ایژه.	این همانی ایژه با سوژه.	رابطه مستقیم یک‌طرفه و بی‌واسطه سوژه با ایژه.	مفهوم‌پردازی رابطه سوژه-ایژه
واسطه‌مندی دانش/شناخت: اعتقاد به واسطه‌های ایده‌ای	به واسطه‌های شناخت توجهی ندارد زیرا صرفاً بر حوزه	بی‌واسطگی دانش/شناخت: اعتقاد به کشف مستقیم و	تلقی از واسطه‌های دانش / شناخت



دیدگاه عمیقاً رابط‌های هستی‌شناسی مسطح	ضد-طبیعت‌گرایی (دیدگاه‌های تفسیرگرا)	طبیعت‌گرایی (واقع‌گرایی خام / محض)	سنت / دیدگاه ویژگی‌ها
جمعی (مانند ساختارها، فرهنگ و گفتمان) و واسطه‌های بدن‌مند فردی؛ شناخت واسطه‌مند.	برساخت‌های پنهان ذهنی و روان‌شناختی تمرکز دارد.	انعکاس آینه‌وار واقعیت؛ باز-نمایی بی‌واسطه ^۱ .	(واسطه‌های مابین سوژه-اپژه)
دانش/شناخت به‌منزله یک فرایند ذهنی-عینی پیشنهادی	دانش/شناخت همچون یک فرآورده ذهنی نسبی	دانش/شناخت به‌مثابه یک فرآورده عینی قطعی	دانش / شناخت
غیرقطعی، پویا و پیشنهادی	احتمالاتی و نسبی	ازپیش مفروض و قطعی	حدود دانش / شناخت
مفهوم‌پردازی عمیقاً رابط‌های واقعیت-شناخت با استفاده از بسط پروگرام‌های همبندی/چینشی ^۲ عام (برای به‌کارگیری آن در بستری خاص) در حوزه‌های دانشی همکاری‌رشته‌ای	تفسیر موردی و قیاس‌ناپذیر معنای امر ذهنی با محوریت حوزه‌های دانشی روان‌شناختی	کشف و تحلیل قوانین علی‌عام با استفاده از بسط پروگرام‌های توضیحی قطعی در حوزه‌های دانشی تخصصی و تکرشته‌ای	راه‌وروش شناخت واقعیت؛ تک‌رشته‌گی یا همکاری‌رشته‌گی
ترکیب روش‌های کمی و کیفی	معمولاً کیفی مانند روان‌کاوی ذهنیت ^۳ و قوم‌نگاری	معمولاً کمی مانند طرح‌های پیمایشی و تحلیل آماری. استفاده از ابزارهایی مانند تصاویر، فیلم‌ها و نقشه‌ها برای باز-نمایی واقعیت	ابزارهای شناخت
فهم رابط‌های «کردارهای گفتمانی و بدن‌مند» کشرگان فردی و جمعی در بستر جامعه‌ای و بیوفیزیکی خاص.	تفسیر موردی معنای نهفته در رفتارهای عاملان فردی.	کشف و استخراج قواعد عام جهان (علت‌ها) برای توضیح و پیش‌بینی	وظیفه پژوهشگر

۵. دلالت‌هایی برای برنامه‌ریزی فضای

حوزه‌های دانشی تک‌رشته‌ای مبتنی بر تفکیک غیرواقعی امور به‌هم‌پیوسته‌اند و بایستی به صورت عرصه‌هایی همکاری‌رشته‌ای بازتعریف شوند. (نجاریان، ۱۳۹۵؛ شریف‌زاده، ۱۴۰۰؛ رابرتسون، ۱۴۰۰، ۸-۷ و ۲۹؛ ابراهیمی کوشک‌مهدی، آهنچیان و حسینیقلی‌زاده،

1. unmediated re-presentation
2. assemblage/deployment programs
3. psychoanalysis of subjectivity

۱۴۰۰؛ فاضلی و کوشکی، ۱۳۹۵؛ بابادی، شعبانی ورکی، امین خندقی، و کرمی، ۱۳۹۷) همچنین حوزه‌های همکاری‌رشته‌ای شناخته‌شده (همچون انتظام برنامه‌ریزی فضایی) نیز عموماً مبتلا به کاستی‌های متعددی مانند شکاف‌های التقاطی نظری و عدم تعریف یک چارچوب روش‌شناختی منسجم بر مبنای بنیان فلسفی معتبر برای همکاری‌های دانشی‌اند. (دانشپور، ۱۳۸۷، ۲۵-۲۲؛ شریف‌زادگان و ملک‌پوراصل، ۱۳۹۵، ۶؛ نبوی، ۱۳۹۵، ۹۲-۹۱) به‌کارگیری دیدگاه عمیقاًرابطه‌ای هستی‌شناسی مسطح برای بازاندیشی دانش در حوزه‌های هم‌تکرشته‌ای و هم‌همکاری‌رشته‌ای موجود می‌تواند پاسخگو به رفع چنین کاستی‌هایی باشد (موسوی خورشیدی و شریف‌زادگان، ۱۴۰۲).

«برنامه‌ریزی» یا به عبارت دقیق‌تر «برنامه‌ریزی فضایی» (مانند برنامه‌ریزی شهری، برنامه‌ریزی منطقه‌ای، و امثالهم) به‌عنوان انتظامی که با واقعیت‌های چندبعدی انسانی و جامعه‌ای سروکار دارد، حوزه‌ای همکاری‌رشته‌ای است که در دوران کنونی هم در سطح جهانی و هم در ایران در معرض انتقادهای متعددی^۱ است. انتقادهای عمدتاً مربوط به فهم ناقص از میدان نیروهای متعدد و به‌هم‌پیوسته عرصه مورد برنامه‌ریزی، نادیده‌انگاری نامعلومی‌ها و پویایی‌ها و بسترمندی آن، بی‌توجهی به مسائل عملی و چالش‌های جامعه‌ای کنونی، و ضعف پایه‌های فلسفی برنامه‌ریزی برای پرداختن به این موارد است. در مواجهه با این مسائل نیز عمدتاً بر نصیحت‌های کلی همچون «لزوم توجه به بستر نهادی، ساختارها و فرهنگ، سازوکارهای قدرت و سیاسی بودن، گفتمان‌ها، عاملان گوناگون دخیل در عرصه مورد برنامه‌ریزی، اقلیم و مقتضیات محلی، فرایندهای جهانی‌شدن، عدم قطعیت‌ها و پویایی‌ها، بین‌رشته‌ای بودن برنامه‌ریزی و امثالهم» (صرافی، ۱۳۹۴؛ پورجعفر، شاه‌حسینی و آهنی، ۱۳۹۵؛ بحرینی و فلاح‌منشادی، ۱۳۹۴؛ شریف‌زادگان، ۱۳۹۴؛ طالبی، حبیب و اعتصام، ۱۳۹۶) تأکید می‌شود بدون اینکه روش‌شناسی درک و مواجهه با این عوامل و نحوه ارتباط آن‌ها با یکدیگر مشخص شود (الکساندر^۲، ۱۹۹۴، ۳۵۰). به‌کارگیری دیدگاه عمیقاًرابطه‌ای هستی‌شناسی مسطح برای بازاندیشی دانش برنامه‌ریزی می‌تواند به‌طور

۱. از جمله نگاه کنید به: (بولنز، ۲۰۲۱؛ بیون و همکاران، ۲۰۲۱؛ داوودی و استرنج، ۲۰۰۹؛ الکساندر، ۱۹۹۸، ۱۹۹۴، ۲۰۰۲؛ سلیت، ۲۰۱۲؛ فاینشتاین، ۱۳۹۹؛ انصاری و پرتوی، ۱۳۹۷؛ طالبی، حبیب و اعتصام، ۱۳۹۶؛ دانشپور، ۱۳۹۲)
2. Alexander





قابل توجهی پاسخگو به کاستی‌ها و دغدغه‌های پیش‌گفته باشد. اگرچه کوشش‌هایی پراکنده برای ورود تفکر رابطه‌ای به برنامه‌ریزی فضایی انجام شده و هیلی (۲۰۰۶) از پیشروان این امر است، اما عمدتاً به پایه‌های هستی‌شناسانه، شناخت‌شناسانه و روش‌شناختی آن پرداخته نمی‌شود (بولنز، ۲۰۲۱، ۷). اتخاذ دیدگاه عمیقاً رابطه‌ای بر پایه هستی‌شناسی مسطح می‌تواند تمامی مؤلفه‌های شناختی برنامه‌ریزی را به‌طور جامع و منسجم در ارتباط با یکدیگر مفهوم‌پردازی کند. در این قسمت به‌طور اجمالی بیان می‌شود که این دیدگاه چگونه و به چه ترتیبی می‌تواند به چنین بازنمایشی‌ای کمک کند.

از مهمترین راه‌آورد‌های به‌کارگیری این دیدگاه، غنای درک از «سوژه یا عاملیت برنامه‌ریزی» و ابعاد آن است. در تلقی کنونی برنامه‌ریزی، خواه در دیدگاه‌های مدرنیستی و طبیعت‌گرایانه و خواه در پارادایم ارتباطی، «عاملیت برنامه‌ریزی» عملاً به «متخصصان حرفه‌ای و برنامه‌ریزان فردی» تقلیل می‌یابد (داوودی و استرنج، ۲۰۰۹، فصل نخست؛ الکساندر، ۲۰۰۰، ۲۴۹-۲۴۷؛ الکساندر، ۱۹۹۸، ۳۰۴-۳۰۳). این دیدگاه‌ها موجب نوعی برنامه‌ریزی-محوری و غفلت از سایر عاملان و کنشگران برنامه‌ریزی می‌شود. در حالی که از منظر عمیقاً رابطه‌ای، «سایر عاملان فردی» (همچون استفاده‌کنندگان روزمره فضاهای مورد برنامه‌ریزی) به‌ویژه در مقیاس خرد/محلی، تأثیرهای شگرفی بر تصمیم‌های برنامه‌ریزی دارند و عامل برنامه‌ریزی محسوب می‌شوند. همچنین از این دیدگاه، «عاملان فردی» فقط بخشی از عاملیت برنامه‌ریزی را شکل می‌دهند و صرفاً در ارتباط با «عاملان جمعی رسمی و غیررسمی»^۱ است که می‌توانند عمل کنند؛ زیرا برنامه‌ریزی اساساً کنشی جمعی برای تخصیص منابع کمیاب اجتماعی (از جمله حقوق استفاده از زمین و فضا)، تأمین کالاهای/خیر عمومی^۲، کاهش تضاد منافع، و نظم‌بخشی اجتماعی است (الکساندر، ۲۰۱۵، ۸-۵؛ الکساندر، ۲۰۰۲ و ۲۰۱۰؛ دانشپور، ۱۳۸۷، ۱۶-۱۱ و ۶۵؛ تیتز^۳، ۲۰۰۷، ۲۳ و ۲۷؛ ویستر^۱، ۲۰۰۵، ۷). «عاملان جمعی رسمی» اعم از واحدهای

۱. «عاملان جمعی» در واقع می‌توانند در کنشی جمعی، اهدافی مشترک تعیین کنند، عمل‌های مؤثر برای دستیابی به آن اهداف انجام دهند، سیاست‌ها و پروژه‌های مورد توافق را اجرا کنند، و بدین ترتیب قدرت تعیین و اجرای تصمیم‌های برنامه‌ریزانه دارند.

2. public good

3. Teitz

سازمانی، سازمان‌ها، و شبکه‌های بین‌سازمانی که برنامه‌ریزان فردی در آن‌ها قرار می‌گیرند، و همچنین «عاملان جمعی غیررسمی» همچون گروه‌های مهاجران، حاشیه‌نشینان، سازمان‌های مردم‌نهاد، و فرقه‌های مذهبی‌اند. چنان‌که دیدگاه عمیقاً رابطه‌ای نیز به درستی اذعان دارد، عاملان فردی و جمعی برنامه‌ریزی کاملاً به هم پیوسته و درهم‌تنیده‌اند.

علاوه بر این، این دیدگاه به «مفهوم‌پردازی سوژه یا عاملیت فردی» در برنامه‌ریزی کمک می‌کند. رویکردهای برنامه‌ریزی معاصر به‌ویژه پارادایم ارتباطی، به‌طور ضمنی برنامه‌ریز را عاملی فرض می‌کنند که بر اساس دانشی تخصصی آگاهانه تصمیم می‌گیرد و باید از بالا بر فرایندهای ارتباطات بین‌فردی نظارت داشته باشد. این در حالیست که برنامه‌ریزان در واقع نه درباره سازوکارهای شناختی خود و نه درباره فرایندهای شناختی سایر عاملان آگاهی لازم را ندارند. این رویکردها پویایی‌ها و پیچیدگی‌های فرایندهای شناختی فردی و جمعی را ساده‌سازی می‌کنند، به روش‌شناسی چگونگی شکل‌گیری روابط عاملان نمی‌پردازند، و در این موارد صرفاً به توصیه‌های لفاظانه کلی بسنده می‌کنند. این مهم است که برنامه‌ریزان بیاموزند چه عواملی بر شکل‌گیری تفکر، عمل، و کردار آنها و سایر عاملان تأثیرگذار است.

از دیدگاه عمیقاً رابطه‌ای، عاملیت فردی هم «بُعد جسمی/بدنمند» دارد و هم «بُعد ذهنی»، هم «درک‌ودریافت‌های خودآگاه» دارد و هم «درک‌ودریافت‌های ناخودآگاه مبتنی بر تجربه و حواس». بنابراین «شرایط بدنی/جسمی عاملان استفاده‌کننده از فضاهای موردبرنامه‌ریزی» مهم است: این عاملان کودک‌اند، جوان، یا سالمند؟ زن هستند یا مرد؟ سالم‌اند یا معلول؟ ویژگی‌های روانی و تیپ غالب شخصیتی آن‌ها چیست؟ علاوه بر این، ذهنیت‌های ناخودآگاه جمعی آن‌ها (متأثر از واسطه‌های ایده‌ای از قبیل هنجارهای فرهنگی و گفتمان‌ها) به چه صورت است. این تعیین‌کننده است که عاملان در چه بستر جامعه‌ای زندگی می‌کنند. این نگرش، به درک برنامه‌ریزان فردی از پیچیدگی سازوکارهای شناختی خود نیز کمک شایانی می‌نماید. برنامه‌ریزان می‌آموزند تصمیم‌هایشان صرفاً بر اساس دانش تخصصی خودآگاه‌شان نیست (شریف‌زادگان و ملک‌پوراصل، ۱۳۹۵، ۹-۸ و ۱۱)؛





بلکه ویژگی‌های روان‌تنی و فرایندهای ناخودآگاه (از جمله دانش ضمنی و روزمره‌شان در بستر جامعه‌ای) و حتی تیپ شخصیتی آن‌ها (درون‌گرا یا برون‌گرا، شهودی یا عقلانی بودن (رابرتسون، ۱۳۹۹، فصل چهارم)) نیز می‌تواند بر تصمیم‌هایشان اثرگذار باشد. دانش تخصصی آن‌ها صرفاً بخشی از منابع دانشی است که در زندگی شهری یا فضای مورد برنامه‌ریزی وجود دارد (داوودی و استرنج، ۲۰۰۹، ۳۵-۳۴). آن‌ها بدین شیوه عمیقاً درک می‌کنند هیچ چیز صلب و قطعی و یکباره نیست، بلکه همه‌چیز و حتی سازوکارهای شناختی‌شان سیال و غیرقطعی و پویاست، و تصمیم‌ها و تجویزهایشان باید به همین منوال پویا و منعطف و شناور باشد.

همچنین بر مبنای هستی‌شناسی مسطح می‌توان به بازتعریف عمیقاً رابطه‌ای «ابژه برنامه‌ریزی فضایی»، یعنی «فضا»، به صورت «فضای رابطه‌ای» پرداخت. مفهوم «فضای رابطه‌ای» بر این دلالت دارد که فضا نه ظرف ازپیش موجود و مستقل از سایر موجودیت‌ها و رویدادهاست (فضای مطلق و اقلیدسی)، و نه امری صرفاً برساخته ذهنی (فضای نسبی)، بلکه حاصل روابط و فرایندهای پویا و درهم‌تنیده ذهنی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و کالبدی/بیوفیزیکی، یا به عبارت دقیق‌تر برابند فرایندهای انسانی-جامعه‌ای است (داوودی و استرنج، ۲۰۰۹، ۱۳-۱۴ و ۳۵؛ دیکسون و جونز، ۲۰۰۹، ۴۰۵). نظریه «تولید فضا» ی لوفور (۱۳۹۷) اشاره به چنین مفهومی از فضا دارد. در این نظریه، فضا از میان‌کنش دیالکتیکی و مداوم سه بعد ساخته می‌شود: «فضای ذهنی» یا «فضای بازنمایی شده در ذهن» که حاصل تجربه زیسته فرد است؛ «فضای اجتماعی» یا «بازنمایی‌های فضا» که فضاهای ایده‌ای شکل‌گرفته توسط سازوکارهای قدرت-دانش، گفتمان‌ها، و متخصصان حرفه‌ای و دانشگاهی است؛ و «فضای کالبدی» یا «کاربست فضایی» که انعکاس عینی جنبه‌های مذکور در یک میدان فضایی است که از طریق حواس پنج‌گانه در زندگی روزانه دریافت می‌شود. (لوفور، ۱۳۹۷، فصل‌های نخست و دوم؛ داوودی و استرنج، ۲۰۰۹، فصل نخست؛ ناتراجان^۱، ۲۰۱۵، ۲) از این میان، «فضای ذهنی» و «فضای اجتماعی» اشاره به همان درک و دریافت‌های ناشی از واسطه‌های «روان‌تنی» و «فرهنگی-گفتمانی» عاملان دارد.

«فضای کالبدی» نیز همان بستر بیوفیزیکی است که فضای ذهنی و فضای اجتماعی در آن شکل می‌گیرند. این همان درهم‌تنیدگی ابژه-سوژه یا واقعیت-شناخت در دیدگاه عمیقاًرابطه‌ای است. یک جنبه مهم دیگر در فضای رابطه‌ای، «درهم‌تنیدگی فضا-زمان» است؛ «فضا» در «زمان» واقع نمی‌شود، بلکه «فضا-زمان» به‌هم پیوسته‌اند. یعنی هر فضایی، زمان خاص خودش را دارد و برآیند مناسبات دوران خودش است. فضاهاى شهری قدیمی یا تاریخی هرگز در دوران کنونی قابل تکرار نیستند زیرا آن فضاها محصول مناسبات اجتماعی و حتی اقلیمی دوران خود بودند.

همچنین از دیدگاه عمیقاًرابطه‌ای، «بستر جامعه‌ای» امری تعیین‌کننده در برنامه‌ریزی فضایی است. به عبارتی، «بستر بیوفیزیکی، گفتمانی، و ساختاری-نهادی^۱» هم بر درک و دریافت‌ها و عمل‌عاملان برنامه‌ریزی اثرگذار است و هم بر جایگاه نهاد برنامه‌ریزی^۲ (اوسرام، ۲۰۰۵، فصل نخست؛ ویلیامسون، ۲۰۰۰، ۶۰۰-۵۹۶؛ شریف‌زادگان و ملک‌پوراصل، ۱۳۹۵، ۱۳). به‌عنوان مثال، بستر ساختاری و گفتمانی لیبرال و لیبرال‌دموکراسی و کمونیستی، یا متمرکز توتالیتیه و غیرمتمرکز دموکرات، یا ایدئولوژیک و سکولار، به‌طرز متفاوتی هم بر درک و دریافت‌ها و عمل‌عاملان برنامه‌ریزی اثرگذارند و هم بر جایگاه و نقش نهاد برنامه‌ریزی در آن جامعه. دیدگاه عمیقاًرابطه‌ای هستی‌شناسیِ مسطح با به‌رسمیت شناختن عوامل گوناگون دخیل در برنامه‌ریزی فضایی، لحاظ نمودن بسترمندی و روابط پویای آن‌ها، و مفهوم‌پردازی شدت اثرگذاری هرکدام از این عوامل، می‌تواند دانش توصیفی/چپستی برنامه‌ریزی را غنا بخشد و بر این اساس بر عملی‌ترشدن تجویزهای برنامه‌ریزی اثرگذار باشد^۳. با این حال، مفهوم‌پردازی نحوه ارتباط و اتصال این عوامل با یکدیگر بر اساس «روش‌شناسی همبندی/چپنشی» نیازمند نوشتاری مجزا و تفصیلی است. ما در مقاله آتی خود، به تدوین یک چارچوب روش‌شناختی عمیقاًرابطه‌ای از برنامه‌ریزی فضایی به مثابه انتظامی همکاری‌رشته‌ای می‌پردازیم.

1. structural-institutional context

2. planning position

۳ برنامه‌ریزی فضایی انتظامی تجویزی و مداخله‌گر است و همچون علوم انسانی و اجتماعی تنها به توصیف چپستی نمی‌پردازد بلکه بر چگونگی عمل و کاربست برنامه‌ریزی نیز دلالت دارد.



۶. نتیجه

هستی‌شناسی مسطح فلسفه‌ای عمیقاً رابطه‌ای، و مبتنی بر فرض‌های پیچیدگی، پویایی، عدم قطعیت، و به‌هم‌پیوستگی تمامی جنبه‌های جهان هستی است. این فلسفه با رد دیدگاه‌های سلسله‌مراتبی/ذات‌گرا/دوگانه‌انگار و هرگونه تعریف ذات‌گرایانه از موجودیت‌هایی مانند سوژه و ابژه، مبتنی بر اولویت هستی‌شناختی «میدان‌های عمیقاً رابطه‌ای یا شبکه‌ای مسطح» است. یعنی «واقعیت» و هر «موجودیتی» به‌صورت «شبکه‌ای از کنشگران شبکه‌ای به‌هم‌پیوسته در یک سطح هستی‌شناختی تکینه» مفهوم‌پردازی می‌شود. دانش/شناخت از منظر هستی‌شناسی مسطح امری عمیقاً رابطه‌ای است.

طبق آموزه‌های این دیدگاه، هم مقوله‌های کلی «واقعیت» و «دانش/شناخت»، هم «دانش/شناخت یک عامل یا سوژه»، و هم «دانش/شناخت‌های عاملان گوناگون» در حین تفاوت، امری عمیقاً رابطه‌مند، درهم‌تنیده و بستمندند. در همین راستا و با توجه به استدلال‌های مبتنی بر دو گزاره کلیدی این مقاله، بازاندیشی عمیقاً رابطه‌ای دانش/شناخت بر اساس هستی‌شناسی مسطح، مستلزم بازتعریف عمیقاً رابطه‌ای سوژه، بازتعریف عمیقاً رابطه‌ای ابژه مورد مطالعه، بازتعریف روابط سوژه-ابژه و واسطه‌های فرضی مابین آن‌ها، و توجه به بستمندی هرکدام از این موارد است. از دیدگاه عمیقاً رابطه‌ای هستی‌شناسی مسطح، «سوژه/عاملیت» یک امر «درهم‌تنیده فردی-جمعی» است. «سوژه یا عاملیت فردی» خود بر ایند ذهنیت خودآگاه فردی (قوه بازاندیشی آگاهانه) و واسطه‌هایی است که به‌صورت ناخودآگاه فرایند شناخت از ابژه بیرونی را متأثر می‌کنند. این واسطه‌ها شامل واسطه‌های ناخودآگاه جمعی (مانند هنجارهای فرهنگی و گفتمانی) و واسطه‌های ناخودآگاه فردی (مانند ویژگی‌های بدنی یا روان‌تنی) است.

بنابراین دانش/شناخت دارای ماهیتی چندگانه و ناهمگن، واسطه‌مند، آمیخته با قضاوت‌های ارزشی، و بستمند است. از این دیدگاه نه دانش مطلق تکینه وجود دارد و نه دانش‌های نسبی مجزا و چندپاره؛ بلکه دانش/شناخت امری درهم‌تنیده است و حوزه‌های دانشی به‌هم‌پیوسته‌اند. دانش/شناخت‌ها از موضوعی خاص (مانند عدالت، آزادی، جنسیت) را نمی‌توان از جهت حقیقت و کذب مقایسه نمود، بلکه تنها از جهت شدت رابطه‌مندی یا



قدرت شبکه‌ای‌شان قیاس‌پذیرند و از این حیث قدرت یا ضعف می‌یابند. دانش/شناخت هم منشأ ذهنی دارد و هم بدنمند، هم منشأ ساجکتیو/درونی دارد و هم آبجکتیو/بیرونی، هم منشأ ایده‌ای دارد و هم مادی، هم منشأ اجتماعی/جامعه‌ای دارد و هم فردی، هم منشأ ناخودآگاه دارد و هم خودآگاه. حدود دانش/شناخت نیز غیرقطعی، پویا و پیشابندی است. روش‌شناسی چنین شناختی، مفهوم‌پردازی عمیقاً رابطه‌ای ابعاد مذکور با بسط «پروگرام‌های همبندی/چینشی عام» است. در این پروگرام‌ها، سوژه یا عاملیت، ابژه مورد مطالعه، نحوه رابطه‌مندی سوژه-ابژه، و بسترمندی آن‌ها، به شیوه‌ای عمیقاً رابطه‌ای سرهمبندی می‌شود. این چارچوب روش‌شناختی را می‌توان در هر حوزه دانشی به‌صورت عام بسط داد، که با به‌کارگیری آن در بستری خاص دانش بسترمند حاصل می‌شود.

بازاندیشی دانش از منظر هستی‌شناسی مسطح به شیوه‌های متعددی می‌تواند به غنای محتوایی و روشی دانش در انتظام‌های گوناگون کمک کند. به‌کارگیری این دیدگاه می‌تواند با تکیه بر پایه‌های فلسفی و به‌صورتی روش‌مند، انتظام‌های تک‌رشته‌ای را به‌سوی همکاری‌رشتگی و انتظام‌های همکاری‌رشته‌ای را به‌سوی فرارشتگی رهنمون شود. بدین ترتیب طیف گسترده‌ای از علوم (مانند روان‌شناسی، علوم شناختی، جامعه‌شناسی، سیاست، اقتصاد، محیط‌زیست، زیست‌شناسی و امثالهم) به شیوه‌ای سیستماتیک به هم پیوند می‌یابند و پژوهشگران این حوزه‌ها می‌توانند به بازسازماندهی و چینش روابط بین آن‌ها کمک کنند. همچنین این دیدگاه قابلیت‌های متعددی برای گشودن افق‌های نوین دانشی در انتظام‌های مختلف دارد. برای مثال، این چارچوب دانشی با «بازتعریف عمیقاً رابطه‌ای سوژه/عاملیت» و «تأکید بر واسطه‌های شناختی مابین سوژه-ابژه»، روش‌مندانه باب ورود نوروساینس و علوم شناختی (که در دوران کنونی به‌مثابه انقلابی در مفهوم‌پردازی دانش مطرح است) را به تمامی انتظام‌ها می‌گشاید و بدین ترتیب بر غنای نظری آن‌ها می‌افزاید. به‌عنوان نمونه‌ای دیگر، این دیدگاه با رد تصلب و شی‌انگاری قدرت، قدرت را به‌صورت «شبکه‌ای از روابط و موجودیت‌های شبکه‌ای» بازتعریف می‌کند و تابعی از «شدت رابطه‌مندی» آن‌ها می‌داند. بنابراین تمامی موجودیت‌ها را دارای میزانی از قدرت در نظر می‌گیرد و به‌طور ضمنی نشان‌دهنده راه‌وروش تقویت تدریجی قدرت عاملان



ناهمگن است. چنین بازتعریفی از قدرت، می‌تواند محتوای رشته‌هایی مانند سیاست، اقتصاد، جامعه‌شناسی، و حتی محیط زیست را دستخوش تحولی اساسی نماید و به یکدیگر بپیوندد.

چارچوب شناختی عمیقاً رابطه‌ای در تمامی حوزه‌های دانشی، از علوم انسانی و اجتماعی (علوم بنیادی) که با درک و توصیف چستی پدیده‌ها سروکار دارند تا هنر و برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری عمومی (علوم کاربردی) که به تجویز و مداخله در محیط واقعی می‌پردازند، قابل بسط و به‌کارگیری است. این چارچوب به‌طور سیستماتیک نشان می‌دهد پدیده‌هایی مانند فقر یا چالش‌های محیط‌زیستی یا جنبش‌های مدنی، دارای ابعاد چندگانه و درهم‌تنیده جمعی (ساختاری-نهادی و گفتمانی)، فردی (خودآگاه و ناخودآگاه ذهنی و بدنمند) و اقلیمی و بیوفیزیکی اند که باید در ارتباط با یکدیگر درک شوند. چنین چارچوبی در تحلیل تمامی سطوح خرد، میانه و کلان، از بررسی یک موجودیت تا رویدادها و جنبش‌های اجتماعی و روندهای کلان جهانی قابل بسط و به‌کارگیری است. بنابراین، با استفاده از این چارچوب دانشی می‌توان هم به شناخت جامع و یکپارچه ابعاد به‌هم‌پیوسته مفاهیم، موجودیت‌ها، رویدادها، و عرصه‌های مورد مداخله دست یافت، و هم به تعیین حوزه‌های اقدام و سیاست‌گذاری‌های چندجانبه برای مواجهه با مسائل آن‌ها پرداخت. برای درک بهتر مباحث این مقاله، مثالی عینی از برخی دلالت‌ها و نحوه تأثیرگذاری دیدگاه عمیقاً رابطه‌ای هستی‌شناسی مسطح بر دانش (توصیفی) برنامه‌ریزی فضایی طرح شد. در ادامه سلسله‌نوشتارهای خود پیرامون این دیدگاه، در مقاله آتی به‌طور خاص به تدوین یک چارچوب روش‌شناختی عمیقاً رابطه‌ای از برنامه‌ریزی فضایی به مثابه انتظامی هم‌کاری رشته‌ای می‌پردازیم.

تضاد منافع

این مقاله، دومین مقاله مستخرج از رساله دکتری نویسنده نخست با موضوع «بازاندیشی رابطه‌ای آموزش برنامه‌ریزی فضایی بر مبنای هستی‌شناسی مسطح» به راهنمایی نویسنده دوم است. هیچ‌گونه تضاد منفعی از سوی نویسندگان گزارش نشده است.



منابع

ابراهیمی کوشک مهدی، سمیه؛ آهنچیان، محمدرضا؛ و حسینقلی زاده، رضوان (۱۴۰۰). ارزیابی نظریه‌پردازی در مطالعات مدیریت آموزشی بر اساس معیارهای بین‌رشته‌ای. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۳(۴)، ۳۰-۱. doi: 10.22035/isih.2021.374

انصاری، ثمینه؛ و پرتوی، پروین (۱۳۹۷). تبیین زمینه‌ها و اصول پسا‌ساختارگرایی در برنامه‌ریزی شهری. نشریه معماری و شهرسازی ایران، ۹(۱۶)، ۲۱۶-۱۹۵. doi: 10.30475/isau.2019.87942

بابادی، امین؛ شعبانی ورکی، بختیار؛ امین‌خندقی، مقصود؛ و کرمی، مرتضی (۱۳۹۷). تعهدات فرارشته‌ای در برنامه درسی دانشگاهی. دوفصلنامه نظریه و عمل در برنامه درسی، ۶(۱۲)، ۴۲-۵.

بحرینی، حسین؛ و فلاح‌منشادی، الهام (۱۳۹۴). تحلیلی بر شباهت‌ها و تفاوت‌های محتوای آموزشی شهرسازی در ایران با سایر کشورها با تأکید بر مقطع کارشناسی. فصلنامه آموزش مهندسی ایران، ۱۷(۶۸)، ۱۳۸-۱۲۷. doi: 10.22047/ijee.2016.12054

پاریاد، رحمان؛ و معروفی، یحیی (۱۳۹۳). یگانگی معرفت و علوم انسانی؛ رویکردی بین‌رشته‌ای. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۶(۴)، ۱۸-۱. doi: 10.7508/isih.2014.24.001

پورجعفر، محمدرضا؛ شاه‌حسینی، گلاره؛ و آهنی، سمیه (۱۳۹۵، ۹-۷ دی). فراتحلیلی بر چالش‌های ساختاری-نهادی نظام آموزش شهرسازی در ایران. چهارمین کنگره بین‌المللی عمران، معماری و توسعه شهری، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

دانشپور، زهره عبدی (۱۳۸۷). درآمدی بر نظریه‌های برنامه‌ریزی با تأکید ویژه بر برنامه‌ریزی شهری. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.

دانشپور، زهره عبدی (۱۳۹۲). گفت‌وگو با زهره عبدی دانشپور. در: غمامی، مجید. بررسی وضعیت شهرسازی و برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای در ایران (صص. ۱۶۶-۱۵۱). تهران: نشر افروند.

رابرتسون، رابین (۱۴۰۰). یونگ‌شناسی کاربردی (مترجم: ساره سرگلزایی). تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ زندگی.

سیدی‌فرد، سیدعلی (۱۴۰۰). در باب روش علمی و دانش اجتماعی. پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، ۲۱(۷)، ۹۶-۷۵. doi: 10.30465/crtls.2021.37724.2325

شجاعیان، محمد؛ و طاهری، محمدرضا (۱۳۹۸). بررسی انتقادی کتاب فلسفه علوم اجتماعی: روش‌ها، آرمان‌ها، و سیاست‌های پژوهش اجتماعی. پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، ۲۲(۱)، ۱۷۰-۱۵۵. doi: 10.30465/crtls.2022.36854.2276





شریف‌زادگان، محمدحسین (۱۳۹۴، ۲۵-۲۴ آذر). چالش‌های آموزش برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای در ایران. نخستین همایش ملی آموزش شهرسازی در ایران، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

شریف‌زادگان، محمدحسین؛ و ملک‌پوراصل، بهزاد (۱۳۹۵). شکل‌بندی آرمان برنامه‌ریزی: خوانشی لکانی از فرایند آموزش برنامه‌ریزی و هویت برنامه‌ریز. هنرهای زیبا، ۲۱(۲)، ۱۸-۵. doi: 10.22059/jfaup.2016.60157

شریف‌زاده، رحمان (۱۴۰۰). سیاست هستی‌شناسانه در جهان‌های چندگانه نقد و بررسی کتاب *After Method: Mess in Social Science Research* (پساروش؛ آشفتگی در پژوهش علوم اجتماعی). پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، ۲۱(۷)، ۱۴۱-۱۱۹. doi: 10.30465/crtls.2021.35564.2191

صراف، مظفر (۱۳۹۴، ۲۵-۲۴ آذر). آموزش‌شناسی (پداگوژی) برنامه‌ریزان شهری برای بازآفرینی شهر پایدار: به سوی دانشگاه بی‌حصار و آموزش اجتماع‌محور. نخستین همایش ملی آموزش شهرسازی در ایران، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

ضیایی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۸۴). متدولوژی حقوق بین‌المللی. پژوهش حقوق و سیاست، ۱۵ و ۱۶، ۱۹-۷. طالبی، زینب؛ فرح، حبیب؛ و اعتصام، ایرج (۱۳۹۶). جایگاه علوم اجتماعی در آموزش رشته شهرسازی؛ تحولات و چالش‌های پیش رو. فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه آزاد واحد شوشتر، ۱۱(۴)، ۳۷۴-۳۵۱.

فاضلی، نعمت‌اله؛ و کوشکی، فاطمه (۱۳۹۵). رشته‌ای، بینارشته‌ای و پسارشته‌ای؛ تغییر الگوهای رشته‌ای در زبان‌شناسی. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۹(۱)، ۲۴-۱. doi: 10.22035/isih.2017.243

فرج‌زاده، محمد؛ و سرمدی، محمدرضا (۱۳۹۸). مطالعه و تحلیل ماهیت، اصول، حدود، انواع و منابع معرفت‌شناسی. فصلنامه پژوهش‌های اعتقادی-کلامی، ۹(۳۵)، ۲۲۶-۱۹۵.

لوفور، هانری (۱۳۹۷). تولید فضا (مترجم: محمود عبدالله‌زاده). تهران: مرکز مطالعات و برنامه‌ریزی شهر تهران.

موسوی خورشیدی، راضیه؛ و شریف‌زادگان، محمدحسین (۱۴۰۲). هستی‌شناسی مسطح، فلسفه‌ای برای پژوهش‌ها و تصمیم‌سازی‌های همکاری‌رشته‌ای در دوران کنونی؛ گامی به سوی فرارشتگی. مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۵(۳)، ۳۷-۵. doi: 10.22035/isih.2023.5036.4858

نبوی، سید عبدالامیر (۱۳۹۵). مطالعات میان‌رشته‌ای و تکثر روش‌شناختی: برخی ملاحظات و پیشنهادها. مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۸(۲)، ۷۴-۵۷. doi: 10.22035/isih.2016.216

نجاریان، پروانه (۱۳۹۵). تبیین ویژگی‌های فلسفی نظریه پیچیدگی و استلزامات آن در برنامه‌درسی. مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۸(۴)، ۱۳۷-۱۰۵. doi: 10.22035/isih.2016.231



- Alexander, E. R. (1994). To plan or not to plan, that is the question: Transaction cost theory and its implications for planning. *Environment and Planning B: Planning and Design*, 21(3), 341–352. doi: 10.1068/b210341
- Alexander, E. R. (1998). Planning and implementation: Coordinative planning in practice. *International Planning Studies*, 3(3), 303–320. doi: 10.1080/13563479808721716
- Alexander, E. R. (2000). Rationality revisited: Planning paradigms in a post-postmodernist perspective. *Journal of Planning Education and Research*, 19(3), 242–256. doi: 10.1177/0739456x0001900303
- Alexander, E. R. (2002). The public interest in planning: From legitimation to substantive plan Evaluation. *Planning Theory*, 1(3), 226–249. doi: 10.1177/147309520200100303
- Alexander, E. R. (2015). There is no planning—only planning practices: Notes for spatial planning theories. *Planning Theory*, 15(1), 91–103. doi: 10.1177/1473095215594617
- Archer, M. S. (1995). *Realist social theory: The morphogenetic approach*. Cambridge: Cambridge University Press. doi: 10.1017/cbo9780511557675
- Archer, M. S. (2010). Morphogenesis versus structuration: On combining structure and action. *The British journal of sociology*, 61 (1), 225–252. doi: 10.1111/j.1468-4446.2009.01245.x
- Archer, M. S. (2013). Collective reflexivity: A relational case for it. In C. Powell, Dépelteau, F. (Ed.), *Conceptualizing relational sociology: Ontological and theoretical issues* (pp. 145–161). New York: Palgrave Macmillan. doi: 10.1057/9781137342652_9
- Archer, M. S. (2020). The morphogenetic approach; critical realism's explanatory framework approach. In P. Róna, Zsolnai, L. (Ed.), *Agency and causal explanation in economics* (pp. 137–150). Cham: Springer. doi: 10.1007/978-3-030-26114-6_9
- Ash, J. (2020). Flat ontology and geography. *Dialogues in Human Geography*, 10(3), 345–366. doi: 10.1177/2043820620940052
- Beunen, R., Duineveld, M., & Van Assche, K. (2021). Flat ontology and evolving governance: Consequences for planning theory and practice. *disP-The Planning Review*, 57(2), 112–123. doi: 10.1080/02513625.2021.1981017
- Bhaskar, R. (1978). *A realist theory of science*. New York: Harvester Press.
- Bhaskar, R. (1998). *The possibility of naturalism: A philosophical critique of the contemporary human sciences*. London: Psychology Press.
- Blaikie, N. (2000). *Designing social research*. Cambridge: Polity Press.
- Blaikie, N. (2003). *Analyzing quantitative data; from description to explanation*. London: SAGE. doi:10.4135/9781849208604

- Boelens, L. (2021). A flat ontology in spatial planning. *disP - The Planning Review*, 57(2), 4-15. doi: 10.1080/02513625.2021.1981006
- Bourdieu, P. (1977). *Outline of a theory of practice*. Cambridge: Cambridge University Press. doi: 10.1017/CBO9780511812507
- Brassier, R. (2015). Deleveling: Against 'flat ontologies', In Channa van Dijk et al. *Under Influence - Philosophical Festival Drift*, (pp. 64-80). UK: Omnia.
- Burkitt, I. (2016). Relational agency: Relational sociology, agency and interaction. *European Journal of Social Theory*, 19(3), 322-339. doi: 10.1177/1368431015591426
- Callard, F. (2003). The taming of psychoanalysis in geography. *Social and Cultural Geography*, 4(3), 295-312. doi: 10.1080/14649360309071
- Chilisa, B., Kawulich, B. (2012). Selecting a research approach: Paradigm, methodology and methods. In C. Wagner, Kawulich, C. & Garner, M. *Doing Social Research; A Global Context* (pp. 51-61). Berkshire: McGraw-Hill Education.
- Coole, D. & Frost, S. (2010). Introducing the new materialisms. In Coole, D. & Frost, S. (eds), *New Materialisms: Ontology, Agency, and Politics* (pp. 1-44). Durham: Duke University Press. doi:10.2307/j.ctv11cw2wk.4
- Crossley, N. (2011). *Towards relational sociology*. London: Routledge. doi:10.4324/9780203887066
- Davoudi, S., & Strange, I. (2009). *Conceptions of space and place in strategic spatial planning*. London: Routledge. doi: 10.4324/9780203886502
- DeLanda, M. (2006). Deleuzian social ontology and assemblage theory. In M. Fuglsang, Sorensen, B. M. (Ed.), *Deleuze and the Social* (pp. 250-266). Edinburgh: Edinburgh University Press. doi: 10.3366/edinburgh/9780748620920.003.0013
- DeLanda, M. (2016). *Assemblage theory*. Edinburgh: Edinburgh University Press. doi: 10.1515/9781474413640
- Deleuze, G., & Guattari, F. (1987). *A thousand plateaus: Capitalism and schizophrenia*. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Dépelteau, F. (2013). What is the direction of the "relational turn"? In C. Powell, Dépelteau, F. (Ed.), *Conceptualizing relational sociology: Ontological and theoretical issues* (pp. 163-185) New York: Palgrave Macmillan. doi: 10.1057/9781137342652_10
- Dewey, J., & Bentley, A. F. (1945). A terminology for knowings and knowns. *The Journal of Philosophy*, 42(9), 225-247. doi: 10.2307/2019897
- Dewey, J., & Bentley, A. F. (1946). Interaction and transaction. *The Journal of Philosophy*, 43(19), 505-517. doi: 10.2307/2019771





- Dixon, D. P., & Jones III, J. P. (2004). Poststructuralism. In N. C. J. James S. Duncan, Richard H. Schein (Ed.), *A companion to cultural geography* (pp. 79-107). Oxford: Blackwell. doi: 10.1002/9780470996515.ch7
- Doel, M. & Clarke, D. (2011). Gilles Deleuze. In P. Hubbard and Kitchin, R. (Ed.), *Key Thinkers on Space and Place* (pp. 141-147). London: SAGE.
- Donati, P. (2011). *Relational sociology: A new paradigm for the social sciences*. New York; London: Routledg. doi: 10.4324/9780203860281
- Elder-Vass, D. (2010). *The causal power of social structures; emergence, structure and agency*. London: Cambridge University Press. doi: 10.1017/cbo9780511761720
- Emirbayer, M. (1997). Manifesto for a relational sociology. *American Journal of Sociology*, 103(2), 281–317. doi: 10.1086/231209
- Fairclough, N. (2010). A dialectical-relational approach to critical discourse analysis in social research. In R. Wodak, & Meyer, M. (Ed.), *Methods of Critical Discourse Analysis* (pp. 162-186). London: SAGE.
- Fleetwood, S. (2008). Structure, institution, agency, habit, and reflexive deliberation. *Journal of Institutional Economics*, 4(2), 183–203. doi: 10.1017/s1744137408000957
- Foucault, M. (1986). *The history of sexuality* (R. Hurley, Trans.). New York: Pantheon Books.
- Giddens, A. (1984). *The constitution of society: Outline of the theory of structuration*. Cambridge: Polity Press.
- Habermas, J. (1989). *The theory of communicative action*. Cambridge: Polity.
- Hay, C. (2002). *Political analysis; a critical introduction*. New York: PALGRAVE. doi: 10.1007/978-0-230-62911-0
- Healy, P. (2006). *Urban Complexity and Spatial Strategies: Towards a Relational Planning for Our Times*. London: Routledge. doi: 10.4324/9780203099414
- Holloway, L. (2011). Donna Haraway. In P. Hubbard & Kitchin (Ed.), *Key Thinkers on Space and Place* (pp. 219-226). London: SAGE.
- Hubbard, P., & Kitchin, R. (2011). Introduction. In P. Hubbard, Kitchin, R. (Ed.), *Key thinkers on space and place* (pp. 1-17). California; London: SAGE Publications. doi: 10.1111/j.1745-5871.2013.00756.x
- Jessop, B. (2001). Institutional re(turns) and the strategic-relational approach. *Environment and Planning A: Economy and Space*, 33(7), 1213-1235. doi: 10.1068/a32183
- Kahneman, D. (2003). Maps of bounded rationality: Psychology for behavioral economics. *The American Economic Review*, 93(5), 1449-1475. doi: 10.1257/000282803322655392

- Kraus, B. (2019). Relational constructivism and relational social work. In S. Webb (Ed.), *The Handbook of Critical Social Work* (pp. 93-104). New York: Routledge. doi: 10.4324/9781351264402-9
- Kuchuck, S. (2014). Relational psychoanalysis. In Leeming, D.A. (Ed.), *Encyclopedia of psychology and religion* (pp. 1488-1490). Boston: Springer. doi: 10.1007/978-1-4614-6086-2_566
- Kurath, M., Maskamp, M., Paulos, J. & Ruegg, J. (2017). *Relational planning: tracing artefacts, agency and practices*. Cham: Palgrave Macmillan. doi: 10.1007/978-3-319-60462-6
- Latour, B. (1986). The powers of association. In J. Law (Ed.), *Power, Action and Belief: A New Sociology of Knowledge?* (pp. 264-280). Boston: Routledge and Kegan Paul.
- Latour, B. (2005). *Reassembling the social: An introduction to actor-network theory*. Oxford; New York: Oxford University Press. doi: 10.1093/oso/9780199256044.001.0001
- Lefebvre, H. (1991). *The Production of Space* (N. Donaldson-Smith, Trans.). Oxford: Basil Blackwell. (Original work published 1974)
- Lorimer, H. (2005). Cultural geography: The busyness of being more-than-representational'. *Progress in Human Geography*, 29(1), 83-94. doi: 10.1191/0309132505ph531pr
- Lorimer, H. (2011). Tim Ingold, In P. Hubbard & Kitchin (Ed.), *R. Key Thinkers on Space and Place* (pp. 249-256). London: SAGE.
- Mannheim, K. (1936). *Ideology and utopia*. New York: Routledge and Kegan Paul.
- Marston, S. A., Woodward, K., & Jones, J. P. (2007). Flattening ontologies of globalization: The Nollywood case. *Globalizations*, 4(1), 45-63. doi: 10.1080/14747730701245608
- McCormack, D. P. (2005). Diagramming practice and performance. *Environment and Planning D: Society and Space*, 23(1), 119-147. doi: 10.1068/d51j
- McCormack, D. P. (2008). Geographies for moving bodies: Thinking, dancing, spaces. *Geography Compass*, 2(6), 1822-1836. doi: 10.1111/j.1749-8198.2008.00159.x
- McDowell, L. (2004). Masculinity, identity and labor market change: Some reflections on the implications of thinking relationally about difference and the politics of inclusion. *Geografiska Annaler*, B(86), 45-56. doi: 10.1111/j.0435-3684.2004.00153.x
- McDowell, L. (2006). Reconfigurations of gender and class relations: Class differences, class condescension and the changing place of class relations. *Antipode*, 38(4), 825-850. doi: 10.1111/j.1467-8330.2006.00478.x
- McDowell, L. (2008). Thinking through class and gender in the context of working class studies. *Antipode*, 40(1), 20-24. doi: 10.1111/j.1467-8330.2008.00569.x





- McFarlane, C. (2013). Relational sociology, theoretical inhumanism, and the problem of the nonhuman. In C. Powell, Dépelteau, F. (Ed.), *Conceptualizing relational sociology: Ontological and theoretical issues* (pp. 45-66). New York: Palgrave Macmillan. doi: 10.1057/9781137342652.0006
- Natarajan, L. (2015). Socio-spatial learning: A case study of community knowledge in participatory spatial planning. *Progress in Planning*, 111, 1-23. doi: 10.1016/j.progress.2015.06.002
- Nieuwenhuis, J., & Brigitte, S. (2012). Qualitative research. In C. Wagner, Kawulich, C. & Garner, M. (Ed.), *Doing Social Research; A Global Context* (pp. 124-139). Berkshire: McGraw-Hill Education.
- Ostrom, E. (2005). *Understanding institutional diversity*. Princeton: Princeton University Press. doi: 10.1515/9781400831739
- Pleasants, N. (1999). *Wittgenstein and the idea of a critical social theory: A critique of Giddens, Habermas and Bhaskar*. London; New York: Routledge. doi: 10.4324/9780203056059-5
- Powell, C. (2013). Radical relationism: A proposal. In C. Powell, Dépelteau, F. (Ed.), *Conceptualizing Relational Sociology: Ontological and Theoretical Issues* (pp. 187-207). New York: Palgrave Macmillan. doi: 10.1057/9781137342652_11
- Powell, C., & Dépelteau, F. (2013). Introduction. In C. Powell, F. Dépelteau (Ed.), *Conceptualizing Relational Sociology: Ontological and Theoretical Issues* (pp. 1-12). New York: Palgrave Macmillan. doi: 10.1057/9781137342652_1
- Roberts, J. M. (2001). Realistic spatial abstraction? marxist observations of a claim within critical realist geography. *Progress in Human Geography*, 25(4), 545-567. doi: 10.1191/030913201682688931
- Roberts, T. (2012). From 'new materialism' to 'machinic assemblage': Agency and affect in IKEA. *Environment and Planning A: Economy and Space*, 44(10), 2512-2529. doi: 10.1068/a44692
- Robertson, R. (1992). *Beginners guide to Jungian psychology*. Florida: Nicolas-Hays.
- Roe, E.J. (2010). Ethics and the non-human: The matterings of animal sentience in the meat industry. In B. Anderson, & Harrison, P. (Ed.), *Taking-place: Non-Representational Theories and Geography* (pp. 261-280). New York: Ashgate.
- Rovelli, C. (1996). Relational quantum mechanics. *International Journal of Theoretical Physics*, 35(8), 1637-1678. doi: 10.1007/bf02302261
- Salet, W. (2012). The authenticity of spatial planning knowledge. *European Planning Studies*, 22(2), 293-305. doi: 10.1080/09654313.2012.741567
- Sil, R. (2000). The foundations of eclecticism: The epistemological status of agency, culture, and structure in social theory. *Journal of Theoretical Politics*, 12 (3), 353-387. doi: 10.1177/0951692800012003005

- Simpson, P. (2021). *Non-representational theory*. Oxon; New York: Routledge. doi: 10.4324/9781315148007
- Smith, R. G. (2003). Baudrillard's nonrepresentational theory: Burn the signs and journey without maps. *Environment and Planning D: Society and Space*, 21 (1), 67-84. doi: 10.1068/d280t
- Teitz, M. (2007). Planning and the new institutionalisms. In N. Verma, and Tiesdell, S. *Institutions and Planning* (pp. 17-36.), UK: Emerald.
- Thrift, N. (1996). *Spatial formations*. London: SAGE. doi: 10.4135/9781446222362
- Thrift, N. (2007). *Non-representational theory: Space, politics, affect*. London: Routledge. doi: 10.4324/9780203946565
- Vandenbergh, F. (1999). The real is relational: An epistemological analysis of Pierre Bourdieu's generative structuralism. *Sociological Theory*, 17(1), 32-77. doi: 10.1111/0735-2751.00064
- Wagner, C., Kawulich, B., & Garner, M. (2012). Glossary. In C. Wagner, Kawulich, C. & Garner, M. (Ed.), *Doing Social Research; A Global Context* (pp. 268-275). Berkshire: McGraw-Hill Education.
- Warf, B. (2011). Nigel Thrift, In P. Hubbard & Kitchin, R. *Key Thinkers on Space and Place* (pp. 407-413). London: SAGE.
- Webb, S. A. (2019). Introduction. In Webb, S. A. (Ed.), *The Routledge Handbook of Critical Social Work* (pp. xxx- xlv). New York: Routledge.
- Webster, C. (2005). Diversifying the Institutions of Local Planning. *Economic Affairs*, 25 (4), 4-10. doi: 10.1111/j.1468-0270.2005.00581.x
- Wellman, B. & Berkowitz, S. D. (1997). Introduction: Studying social structures. In B. Wellman & Berkowitz S. D. (Ed.), *Social Structures; A Network Approach* (pp. 1-14). UK: Emerald.
- Williamson, O. (2000). The new institutional economics: Taking stock, looking ahead. *Journal of Economic Literature*, 38(3), 595-613. doi: 10.1257/jel.38.3.595
- Woodward, K., Dixon, D. & Jones, J (2009). Poststructuralism/poststructuralist geographies. In R. Kitchen, & Thrift, N. (Ed.), *International Encyclopedia of Human Geography* (pp. 396-407). Oxford: Elsevier. doi: 10.1016/b978-008044910-4.00727-6





مقاله پژوهشی

تحلیل جامعه‌شناختی بسترها و زمینه‌های خشونت اقتصادی علیه زنان؛ مورد مطالعه، زنان شهر مشهد

زهرا میرحسینی^{۱*}، لیلا باقری‌نسب^۲

دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۱۶؛ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۲۰

چکیده

خشونت علیه زنان یکی از مسائل مهم در جامعه‌شناسی و از مصادیق نقض حقوق بشر است که به طور گسترده‌ای در سطح جهانی رخ می‌دهد. یکی از ابعاد این خشونت، خشونت مالی یا اقتصادی علیه زنان از سوی همسر است که در آن زوج به واسطه قراردادن زوجه در مضیقه مالی، گذران زندگی را برای زنان فاقد درآمد با مشکل مواجه می‌سازد. این مقاله قصد دارد به صورت مجزا و با رویکردی جنسیتی مسئله خشونت مالی شوهر علیه زن را مورد واکاوی قرار داده و با درهم‌آمیختن ابعاد جامعه‌شناختی و اقتصادی این مسئله به فهم عمیقی از ابعاد ناگفته و مصادیق پیدا و پنهان بسترها و زمینه‌های خشونت اقتصادی علیه زنان در خانواده دست یابد. روش تحقیق اتخاذشده در مقاله کیفی و ابزار گردآوری داده‌ها به روش مصاحبه نیمه‌ساختاریافته است. جامعه آماری این مطالعه، زنان متأهل شهر مشهد هستند که به عنوان نمونه ۲۶ نفر از آنان از مناطق سیزده‌گانه شهر مشهد انتخاب شدند. روش نمونه‌گیری به صورت هدفمند و در دسترس بود و برای تحلیل داده‌ها از روش تحلیل موضوعی یا تماتیک استفاده شد. در مجموع، هفت مقوله فرعی شامل «فقدان روابط سازنده زوجین»، «خانواده بسترساز خشونت»، «کلشه‌های جنسیتی و خشونت»، «فروستی زنان در ساختار هرم قدرت خانواده»، «مردسالاری و هژمونی مردانه»، «زنان قربانیان بحران‌های اجتماعی-اقتصادی» و «خلاء قانونی و نادیده گرفتن حقوق اقتصادی زنان» از عوامل زمینه‌ساز و مؤثر در شکل‌گیری خشونت اقتصادی هستند. با توجه به تغییر و تحولات اجتماعی-اقتصادی تجربه خشونت مالی در میان زنان می‌تواند گسترش پیدا کرده و زندگی آن‌ها را تحت تأثیر قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: زنان، خانواده، خشونت علیه زنان، خشونت اقتصادی

۱. دانشیار گروه مطالعات زنان و خانواده، دانشکده علوم اجتماعی و اقتصاد، دانشگاه الزهرا، تهران، ایران
z.mirhosseini@alzahra.ac.ir ✉

* نویسنده مسئول

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مطالعات زنان، دانشکده علوم اجتماعی و اقتصاد، دانشگاه الزهرا، تهران، ایران
leilabagherinasab@yahoo.com ✉

۱. مقدمه و بیان مسئله

با وجود تفاوت در فرهنگ و عرف، تقریباً در تمام جوامع خانواده به عنوان مهم‌ترین و اثرگذارترین نهاد اجتماعی شناخته می‌شود؛ تا جایی که روابط امن و حمایت‌گراانه اعضای خانواده می‌تواند علاوه بر رشد فردی به بالندگی جامعه منجر شود. از سوی دیگر روابط نابهنجار و متزلزلانه اعضای آن می‌تواند اثراتی فراگیر در سطح جامعه در پی داشته باشد. یکی از عواملی که ثبات در خانواده علی‌الخصوص روابط بین زوجین را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد مسئله خشونت در خانواده است. این نوع از خشونت علیه زنان که از آن به خشونت خانگی تعبیر می‌شود، یکی از مسائل مهم در جامعه‌شناسی و از مصادیق نقض حقوق بشر است که به‌طور گسترده‌ای در سطح جهانی رخ می‌دهد. زنان و کودکان، شایع‌ترین بازماندگان خشونت خانگی هستند. خشونت خانگی رفتار خشونت‌آمیز از طرف یک شریک صمیمی، خانواده یا سایر روابط نزدیک است که می‌تواند منجر به اثرات جدی روحی و جسمی شود.

سازمان ملل متحد (۲۰۲۱) خشونت خانگی را شامل تمام اعمال خشونت‌آمیز مبتنی بر جنسیت تعبیر می‌کند که منجر به آسیب جنسی، روانی و فیزیکی در زنان شود (سازمان بهداشت جهانی^۱، ۲۰۲۱). این پدیده مختص طبقه و جامعه‌ای خاص نیست و افراد را از هر پیشینه، نژاد و طبقه‌ای درگیر آن هستند (دباغی و همکاران^۲، ۲۰۲۳). بنا بر اعلام سازمان بهداشت جهانی یک سوم از زنان سراسر جهان متحمل نوعی از خشونت شده و از آن تأثیر می‌پذیرند (سازمان بهداشت جهانی، ۲۰۱۸). بنابراین، تعمیق در مسئله خشونت خانگی به‌عنوان یک معضل اجتماعی که می‌تواند بر سایر وجوه جامعه اثرگذار باشد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است (یکه‌کار و حسینی، ۱۳۹۷، ۴۹). افزایش خشونت علیه زنان در سطح جهانی در مطالعات متعدد و به وسیله گزارش‌های پلیس، مراکز خدمات اضطراری و پناهگاه‌های حمایت از قربانیان، اثبات شده است (بوسراپ و همکاران^۳،



1. United nations
2. WHO
3. Dabaghi et al.
4. Boserup et al.



۲۰۲۰، ۱۷۳۳؛ قوشال^۱، ۲۰۲۰، ۱۹۷). مطالعات بین‌المللی در مورد شیوع این پدیده در طول همه‌گیری کووید نیز دارای نتایج مشابهی است (سویرو و همکاران^۲، ۲۰۲۳، ۱۸). بر همین اساس برخی معتقدند که شیوع این بیماری در عصر حاضر، چندین دهه پیشرفت در جهت حفظ امنیت زنان را خدشه‌دار کرده است (پرودم و همکاران^۳، ۲۰۲۲، ۴۹۵).

در ایران نیز به واسطه عرف و فرهنگ جامعه که خشونت را امری خصوصی تلقی کرده و حتی‌الامکان از دخالت در آن پرهیز می‌کند و هم به واسطه عدم تمایل نهادها و ارگان‌های رسمی به انتشار نتایج پژوهش‌های خود در این رابطه، دستیابی به آمار حقیقی و دقیق خشونت کار آسانی نیست؛ با این حال، ظاهراً تنها و آخرین آمار مورد استناد در این رابطه در ایران، پیمایش ملی گسترده قاضی طباطبایی و همکاران او در ۲۸ استان کشور در سال ۲۰۰۵ است که بر مبنای آن ۶۶ درصد از زنان ایرانی حداقل برای یک‌بار در زندگی خود خشونت را تجربه کرده‌اند (یکه‌کار و همکاران، ۱۳۹۸، ۵۱). به نظر می‌رسد با این میزان گستردگی، خشونت علیه زنان یکی از معضلات اجتماعی امروز ماست. خشونت خانگی ممکن است از سوی هر یک از اعضای خانواده نسبت به زنان صورت‌پذیرد (درخشانپور و همکاران، ۱۳۹۳، ۱۲۸)؛ اما پژوهش حاضر بر خشونت خانگی از سمت همسر یا شریک صمیمی زندگی زن متمرکز است.

خشونت خانگی علیه زنان در اشکال گوناگون بروز و ظهور می‌یابد و به طرق مختلف زندگی زنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. انواع آن شامل خشونت جسمی، خشونت روانی، خشونت جنسی، خشونت کلامی، خشونت اجتماعی و خشونت اقتصادی است. بیشتر مطالعات در این حوزه در باب عوامل مؤثر بر خشونت علیه زنان (غضنفری، ۱۳۸۹)، علی‌الخصوص عوامل اجتماعی مؤثر بر خشونت خانگی (آقاخانی و همکاران، ۱۳۹۲؛ زنجانی‌زاده و همکاران، ۱۳۹۳؛ یعقوبی و رؤفی، ۱۳۹۲؛ توسلی و طاهری، ۱۳۹۳؛ محمدی و میرزائی، ۱۳۹۱) و در مواردی عوامل اجتماعی و اقتصادی مؤثر بر این پدیده (ارجمندسیاهپوش و عجم‌دشتی، ۱۳۸۹؛ کنعانی و همکاران، ۱۳۹۲) بوده‌است و صحبت

1. Ghoshal
2. Soeiro et al.
3. Prudhomme et al.



چندانی از خشونت اقتصادی به میان نیامده است. بنابراین به نظر می‌رسد خشونت اقتصادی نسبت به زنان در خانواده به عنوان یکی از اشکال خشونت خانگی، که خود از مصادیق گوناگونی برخوردار است، حاوی ابعاد پنهان و ناگفته‌ای است (محمدی خسروی، ۱۳۹۷، ۴) و برخی اثرات همچون خشونت فیزیکی به وضوح قابل مشاهده و درک نبوده و گاهی به صورت غیر مستقیم زندگی زنان را دستخوش تغییر قرار می‌دهد (بسا و همکاران^۱، ۲۰۱۴، ۷۵). خشونت مالی یا اقتصادی علیه زنان از سمت همسر شامل آن دسته از رفتارها از جانب شوهر است که به واسطه قراردادن همسر در مضیقه مالی، گذران زندگی را برای زنان فاقد درآمد با مشکل مواجه می‌سازد. این خشونت خود از مصادیق و مؤلفه‌هایی برخوردار است؛ از مؤلفه‌های آن می‌توان به هرگونه سوءاستفاده اقتصادی از همسر، عدم پرداخت نفقه، در مضیقه قراردادن زن و فرزندان از حیث مالی، قائل نشدن حریم مالی برای همسر و دخل و تصرف در درآمد و پس‌انداز او، آسیب به وسایل مورد علاقه و شخصی همسر، کنترل موشکافانه و بیش از حد مقتصدانه هر نوع خرج در منزل و اجبار همسر در بخشیدن حقوق و درآمد خود به شوهر اشاره کرد (یکه‌کار و همکاران، ۱۳۹۸، ۵۱؛ شربتیان و همکاران، ۱۳۹۶، ۵۷).

می‌توان خشونت یا سوءاستفاده اقتصادی را یک نوع خشونت پنهان و شکل نامرئی سوءاستفاده در رابطه با شریک صمیمی زندگی دانست که به هر نوع رفتاری که منابع اقتصادی فرد دیگر را کنترل، استثمار یا تخریب کند اطلاق می‌شود (استیلیانو^۲، ۲۰۱۸، ۱۵؛ پستموس و همکاران^۳، ۲۰۲۰، ۲۷۰). به نظر می‌رسد این موضوع از ارزش مطالعه موشکافانه و دقیق برخوردار است؛ در همین راستا هدف از پژوهش حاضر این است که به صورت مجزا و با رویکردی جنسیتی مسئله خشونت مالی شوهر علیه زن را مورد واکاوی قرار داده و با درهم‌آمیختن ابعاد جامعه‌شناختی و اقتصادی این مسئله، به فهم عمیقی از ابعاد ناگفته و مصادیق پیدا و پنهان بسترها و زمینه‌های خشونت اقتصادی علیه زنان در خانواده دست یابد.

1. Bessa et al.
2. Stylianou
3. Postmus et al.

۲. پیشینه تجربی

با توجه به پیشینه‌های مورد مطالعه، تحقیقی با این عنوان پژوهش در بین موارد معتبر یافت نشد؛ با این حال، به منظور مرور پیشینه تحقیق پژوهش‌هایی که با موضوع تحقیق مشابهت یا قرابت بیشتری داشت و همچنین به طور حاشیه‌ای به موضوع مورد نظر پرداخته بودند، مورد مرور قرار گرفت و تلاش شد از جدیدترین تحقیقات مرتبط و مشابه که در زمینه خشونت خانگی به عنوان هسته اولیه پژوهش و خشونت اقتصادی به عنوان هسته اصلی پژوهش کار شده بود، به عنوان پیشینه تجربی و به دو صورت داخلی و خارجی استفاده شود.

ژنگ و همکاران^۱ (۲۰۲۱) در تحقیق خود با عنوان «فشار مالی و خشونت شریک عاطفی علیه زنان متأهل در چین پس از اصلاحات: شواهدی از چنگدو» در صدد بودند ارتباط دو شاخص عینی و ذهنی فشار مالی با دو بعد مجزا از خشونت شریک زندگی علیه زنان یعنی رفتار خشونت‌آمیز شوهر و کنترل جنسیتی را بررسی کنند. بدین منظور در سال ۲۰۱۷ یک نظرسنجی اجتماعی در چنگدو، مرکز استان سیچوان، و از میان ۳۴۰ نفر صورت گرفت. بر این اساس چهار فرضیه طرح شد و تأیید یا عدم تأیید آن‌ها توسط رگرسیون‌های دو جمله‌ای مورد بررسی قرار گرفت. به این ترتیب بر اساس مدل استرس خانواده که در این تحقیق از آن بهره گرفته شد، این نتیجه حاصل شد که در میان زنان متأهل، فشار مالی خود ادراک همسر، به طور قابل توجه و مثبتی با خطر تجربه ارتکاب رفتار خشونت‌آمیز از سوی همسر و کنترل مالی در ارتباط بود.

پستموس^۲ و همکاران (۲۰۲۰) در تحقیقی با عنوان «سوءاستفاده اقتصادی؛ شکلی نامرئی از خشونت خانگی؛ بررسی چندکشوری» در صدد بودند در رابطه با چگونگی تعریف و سنجش سوء استفاده اقتصادی یا سوء استفاده مالی در ادبیات جهانی شفاف‌سازی کرده و با تجزیه و تحلیل این ادبیات پیامدهای آن را آشکار سازند. بدین منظور آن‌ها ۴۶ مقاله‌ای را که تمام معیارهای لازم را دارا بود، از ۶ قاره و گستره‌ای از کشورها انتخاب کرده و مورد تحلیل و بررسی قرار دادند. نتایج حاکی از آن بود علی‌رغم آنکه واژه سوء استفاده

1. Zheng et al.
2. Postmus





مالی و سوءاستفاده اقتصادی در بسیاری از اوقات به جای یکدیگر به کار می‌روند، سوءاستفاده مالی بخشی از سوءاستفاده اقتصادی و شامل رفتارهای مشابه آن است. سوءاستفاده مالی بر پول و منابع مالی فردی متمرکز است. اما تمام تلاش‌های سوءاستفاده‌کننده در جهت وابستگی اقتصادی شریک زندگی خود، اعم از کنترل توانایی او برای عدم خودکفایی، کنترل کامل بر پول و منابع اقتصادی، اتخاذ تمام تصمیمات مالی، کاهش توانایی کسب، استفاده و حفظ مال یا وادار کردن فرد در جهت وابستگی به سوءاستفاده‌کننده در حوزه سوءاستفاده اقتصادی قرار می‌گیرد که از طریق تکنیک‌هایی همچون خرابکاری در استخدام، ایجاد بدهی‌های تحمیلی و اجباری نیز صورت می‌پذیرد. هیوز^۱ و همکاران (۲۰۱۵) در پژوهش خود با عنوان «نابرابری اقتصادی زنان و خشونت خانگی: بررسی پیوندها و توانمندسازی زنان» درصدد بررسی تأثیر برنامه‌ریزی‌های توانمندسازی اقتصادی زنان بر خشونت خانگی علیه آن‌ها بودند. این پژوهش مطالعه‌ای مبتنی بر ادبیات و متشکل از ۷۵ منبع شامل گزارش‌های سازمانی، مقالات دانشگاهی و اسناد داخلی بود که بیش از دو سوم آن از پژوهش‌های اصلی و مابقی از مرور ادبیات پیشین وام گرفته شده است. نتیجه آنکه رابطه بین فرایندهای توانمندسازی اقتصادی زنان و خشونت خانگی پیچیده، متناقض و همیشه به فرایندهای توانمندسازی اقتصادی زنان وابسته است؛ بدین معنا که بر خلاف تصور عده‌ای همچنان که زنان از نظر اقتصادی توانمندتر می‌شوند، خطر ابتلا به خشونت خانگی ممکن است افزایش یابد؛ زیرا ممکن است مردان از خشونت به عنوان ابزاری برای مختل کردن فعالیت‌های اشتغالی زنان استفاده کرده، درآمد زنان را مدیریت کرده، آن را تصاحب و یا از آن‌ها باج‌خواهی کنند. از پژوهش‌های داخلی مرتبط با هسته اولیه و هسته اصلی پژوهش نیز می‌توان به موارد زیر اشاره نمود.

رئسی و بوستانی (۱۴۰۰) در پژوهش خود تحت عنوان «مطالعه کیفی خشونت علیه زنان بلوچ» در صدد پی‌بردن به درک و فهم زنان بلوچ از پدیده خشونت علیه زنان، شرایط زمینه‌ای بروز این پدیده از نظر آن‌ها و راهکارهای آنان در برابر این معضل اجتماعی بودند و بدین منظور روش کیفی و رویکرد زمینه‌ای را اتخاذ کردند. این پژوهش برخلاف اغلب

تحقیقات پیشین، بی توجه به رویکردهای نظری، پدیده خشونت را از منظر زنان تجربه‌گر خشونت مورد واکاوی قرار داد. به این ترتیب با ۱۸ زن که در مقطع زمانی یک‌ساله برای طرح و پیگیری شکایت از همسر خود به دادگستری ایرانشهر رفت‌وآمد داشتند، مصاحبه نیمه‌ساختاریافته صورت گرفت. در نهایت نتایج به صورت سیزده مقوله اصلی و اساسی مورد طبقه‌بندی قرار گرفت که مهم‌ترین آن‌ها مردسالاری، اعتیاد، سایه طلاق، ننگ طلاق، ازدواج اجباری و ازدواج مجدد بود و هریک از این‌ها با خشونت علیه زنان رابطه‌ای معنادار داشت.

بگرضایی و همکاران (۱۳۹۶) در مقاله خود با عنوان «فراتحلیل مطالعات خشونت شوهران علیه زنان در ایران» درصدد یافتن مهم‌ترین عوامل تعیین‌کننده و دخیل در معضل خشونت خانگی بودند. جامعه آماری متشکل از ۶۵ پژوهش مرتبط با معضل خشونت خانگی علیه زنان در ایران را مد نظر قرار داده و از آن میان ۲۵ مورد را به عنوان نمونه انتخاب شد. نتایج حاصل از فرایند تحلیل داده‌ها نشان داد که خشونت خانگی، اغلب زنان ۲۰ تا ۳۰ ساله را با ۴۸/۵ درصد فراوانی درگیر کرده بود و زنان میانسال ۴۵ تا ۵۰ سال با حدود ۹/۵ درصد فراوانی، کمترین سطح از خشونت را تجربه کرده بودند.

علیرضانژاد و زنگنه (۱۳۹۶) در پژوهشی با عنوان «دسترسی به پول و مناسبات قدرت در روابط همسران: مطالعه‌ای در اجتماع محلی زنان دستان سبز و تکیه شهدا» درصدد بررسی تأثیر دسترسی زنان به پول در خانواده‌های تهی‌دست بود. مطالعه به شیوه مردم‌نگاری نهادی و ارزیابی مشارکت روستایی و با بهره‌گیری از تکنیک‌های مصاحبه، مشاهده، بحث گروهی و رسم نمودارهای فعالیت زنان در اجتماعات محلی تهران بود. یافته‌های پژوهش حاکی از آن بود که قدرت و پول در خانواده مفاهیمی کاملاً جنسیتی تلقی شده و مدیریت پول نیز مردانه تلقی می‌شود. از جمله مصادیق خشونت اقتصادی که زنان در این پژوهش آن را تجربه کردند، کنترل چگونگی هزینه درآمد زن، نپرداختن پول به زن و تأمین نکردن نیازهای پایه‌ای زن و فرزندان بود.

به این ترتیب شاهد آن بودیم که در اکثر تحقیقات پیشین به صورت کلی به پدیده خشونت خانگی و یا سوءاستفاده‌های مالی پرداخته شده بود و یا اغلب ابعاد دیگر این نوع خشونت مورد توجه قرار گرفته بود و حتی در مواردی به آوردن نام انواع دیگر خشونت





بسنده کرده و خشونت مالی در دسته‌بندی انواع خشونت نیز لحاظ نشده بود؛ بدین منظور، این پژوهش قصد دارد به صورت مجزا و عمیق و به روش کیفی به یکی از مصادیق مغفول مسئله خشونت علیه زنان، یعنی خشونت مالی و بسترها و زمینه‌های آن، بپردازد، تا علاوه بر درک تجربه افراد از این خشونت، به فهمی عمیق از پدیده خشونت مالی نیز دست یابد.

۳. چارچوب مفهومی

با توجه به پارادایم اتخاذ شده در این پژوهش که شیوه کیفی است، نظریات در این تحقیق پشتوانه نظری نیستند، بلکه صرفاً چارچوب‌های ارجاعی و استنادی بوده و در همه مراحل پژوهش، از جمع‌آوری تا تحلیل داده‌ها و نتیجه‌گیری مورد ارجاع و استناد قرار می‌گیرند و حساسیت نظری ایجاد می‌کنند. در میان خیل نظریه‌های مرتبط با خشونت، با توجه به مفهوم خشونت اقتصادی و یافته‌های پژوهش، اساس و شالوده این پژوهش را می‌توان بر نظریه‌های منابع، یادگیری اجتماعی، پدرسالاری، جامعه‌پذیری جنسیتی، خرده‌فرهنگ خشونت و ساختار اجتماعی استوار ساخت.

طبق نظریه منابع از ویلیام گود^۱ توضیح ناعادلانه و نامتعادل منابع و قدرت مالی در جامعه، به تبع نتایج مشابهی در خانواده خواهد داشت و سبب می‌شود افرادی که دسترسی کمتری به منابع اقتصادی دارند، در معرض خطر قرار گرفته و افراد با دسترسی بیشتر در جهت اعمال قدرت و یا تحمیل امیال خود به فرد آسیب‌پذیرتر گام بردارند؛ (یکه‌کار و همکاران، ۱۳۹۸، ۵۰-۵۱). اما این افراد به دلیل دسترسی خود به منابع، کمتر مرتکب خشونت فیزیکی می‌شوند چون می‌توانند از روش‌های دیگری اعمال قدرت کرده و به خواسته خود دست یابند (بگرضایی و همکاران، ۱۳۹۶، ۸۶).

طبق نظریه پدرسالاری مقادیری از اعمال خشونت از جانب مردان طبیعی تلقی شده و در جامعه‌ای که در آن پدرسالاری حکمفرماست، اقتدار و هویت مردانه، که گاه به معنای خشونت‌ورزی است، مورد ستایش نیز واقع می‌شود و مردانی که از خود اقتدار نشان می‌دهند، در چنین جامعه‌ای امتیاز نیز می‌گیرند (شربتیان و همکاران، ۱۳۹۶، ۵۳).

1. William Good

طبق نظریه جامعه‌پذیری جنسیتی، فرایند جامعه‌پذیری در جامعه مبتنی بر جنسیت صورت می‌گیرد و برخی اعمال و رفتار به زنان یا مردان منتسب شده و ویژگی‌های زنان یا مردانه تلقی می‌گردد. این فرایند به تدریج در جامعه مورد قبول واقع شده، به فرزندان منتقل می‌شود و از نسلی به نسل بعد انتقال می‌یابد. بدین ترتیب کلیشه‌های اطاعت و انفعال زن و اقتدار و سلطه‌گری مرد را به عنوان ویژگی‌های جنسیتی تلقی می‌کند. به این ترتیب به سبب نوع برخورد متفاوت اطرافیان، کودک (پسر یا دختر) عکس‌العمل متفاوتی از خود بروز خواهد داد. به عبارتی بنا بر انتظار اطرافیان، پسران به خلاقیت، نوآوری، فعالیت اقتصادی و دختران به دست کشیدن از کودکی و روی آوردن به رفتارهای زنانه تشویق و ترغیب می‌شوند که ماحصل آن آموزش امور خانه‌داری به زنان و معاف کردن آنان از مسائل اقتصادی و به تبع عدم مهارت‌آموزی اقتصادی به زنان است. طبق این نظریه واقعیات و مسائل اجتماعی بیش از ویژگی‌های بیولوژیکی در فرایند جامعه‌پذیری تعیین‌کننده خواهند بود. (اعظم‌زاده و دهقان‌فرد، ۱۳۸۵، ۱۶۳).

فمینیست‌ها نیز با تکیه بر این باور که قدرت به صورت کاملاً جنسیتی و نابرابر میان زنان و مردان توزیع شده و ریشه‌ای تاریخی دارد، بر پدرسالاری به عنوان عامل زمینه‌ساز خشونت علیه زنان، اجماع نظر داشته و معتقدند پدرسالاری در انحای گوناگون زمینه‌ساز فرودستی و انقیاد زنان در جامعه و خانواده شده و موجب شده تا زنان مطیع و فرمانبردار مردان شوند (بگرضایی و همکاران، ۱۳۹۶). وجود چنین ایدئولوژی و رویکردی در یک جامعه، به سبب توزیع ناعادلانه قدرت از سوی مردان، می‌تواند موجب بروز رفتارها و کنش‌های خشونت‌آمیز بسیاری شود که با توجه به عدم توازن قدرت دو جنس در نهاد خانواده، ممکن است به مراتب شدیدتر نیز بروز و ظهور یابد (ابوالحسنی و بهمه‌ای، ۱۴۰۱).

۴. روش

این پژوهش به شیوه کیفی و با استراتژی رویکرد مطالعه موردی صورت پذیرفته است. تمام زنان متأهل شهر مشهد که از دو ملاک تأهل و تمایل به صحبت و همکاری در روند پژوهش برخوردار بودند، به عنوان جامعه آماری در نظر گرفته شدند و سپس با ۲۶ نفر از





این زنان از ۱۳ منطقه شهر مشهد مصاحبه صورت گرفت. تعداد مشارکت‌کنندگان تقریباً نسبت برابری از زنان متأهل شاغل و خانه‌دار بود که همه طیف‌های تحصیلی از زیر سیکل تا دکترا را در بر می‌گرفت. روش نمونه‌گیری در این پژوهش به صورت هدفمند و در دسترس بوده و فرایند انتخاب نمونه تا اشباع داده‌ها ادامه یافت. برای انتخاب مصاحبه‌شوندگان، در گروه‌های مختلف مجازی فراخوان داده شد و پس از اعلام آمادگی افراد برای مشارکت، مصاحبه حضوری انجام شد.

ابزار گردآوری اطلاعات در این پژوهش مصاحبه به روش نیمه‌ساختاریافته بود؛ بدین ترتیب مصاحبه‌ها با سؤالات کلی شروع شده و در فرایند مصاحبه با سؤالات دیگر ادامه یافت. ماهیت نیمه‌ساختاریافته مصاحبه‌ها این امکان را به پژوهشگر داد تا ضمن فراهم کردن انعطاف لازم در فرایند مصاحبه و تحلیل پاسخ‌های مصاحبه‌شوندگان بتواند درک و فهم آنان از خشونت مالی را مورد واکاوی و تفسیر قرار دهد. در فرایند مصاحبه، ابتدا توضیحاتی در خصوص اهداف مطالعه، کسب رضایت از شرکت در پژوهش، لزوم ضبط صدا توسط پژوهشگر و علت آن، به منظور رعایت اخلاق پژوهش به مشارکت‌کنندگان داده شد و پس از آن مصاحبه‌ها ضبط و پیاده‌سازی شد. میانگین مدت زمان مصاحبه‌ها بین ۵۰ الی ۹۰ دقیقه بود. در این پژوهش سعی شد تا حد امکان با افرادی که تمایل بیشتری به مصاحبه دارند و احتمالاً داده‌های غنی‌تری در اختیار پژوهشگر می‌گذارند، مصاحبه صورت پذیرد.

برای تحلیل داده‌ها در این پژوهش از تحلیل موضوعی یا تماتیک که از پرکاربردترین روش‌های تحلیل مورد استفاده در پژوهش‌های کیفی به ویژه در روش‌های مردم‌نگاری است (هانسون و همکاران^۱، ۲۰۱۱، ۳۸۰) استفاده شد. با اتخاذ این روش می‌توان ماهیت غنی و پیچیده داده‌های کیفی و تفاسیر مشارکت‌کنندگان را کشف کرد (لويس^۲، ۲۰۱۵، ۴۷۵-۴۷۳). بدین ترتیب پژوهشگر اطلاعات مکتوب، مصاحبه‌ها و داده‌های بصری را مورد واکاوی قرار داد، الگوها، معانی و ایده‌های گوناگونی که از داده‌ها استخراج شد را با

1. Hanson et al.
2. Lewis

تفکیک و دسته‌بندی مفاهیم مشابه، بهتر درک کرده و با کدگذاری و سازمان‌دهی آن‌ها در جهت پاسخگویی به پرسش‌ها و اهداف پژوهش گام برداشت. به این ترتیب پس از پیاده‌سازی مصاحبه‌ها، ابتدا داده‌های هر مصاحبه به صورت اولیه و به تفکیک کدگذاری شد، سپس در نسبت با سایر مصاحبه‌ها مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت، الگوها و تم‌های مشابه استخراج و دسته‌بندی شد و در نهایت مقولات اصلی، مقولات فرعی و مفاهیم اولیه بسیاری از آن استخراج گردید.

در پژوهش‌های کیفی، ثبات پاسخ افراد متعدد به مجموعه داده‌ها نشانگر پایایی است و از آنجا که اطمینان از اعتبار و اعتمادپذیری نتایج حاصل از پژوهش‌های کیفی دغدغه بسیاری از پژوهشگران است (ایم و همکاران^۱، ۲۰۲۳، ۱۰۰) این مورد نیز مدنظر قرار گرفته و در قسمت گزارش یافته‌ها به نقل قول‌های مصاحبه‌شوندگان در رابطه با مفاهیم و مقولات تحقیق اشاره شد. همچنین از آنجا که مطالعه موردی نسبت به برخی دیگر از انواع رویکردها تأکید بیشتری بر اعتباریابی دارد (گوترمن و همکاران^۲، ۲۰۱۵، ۵۵۸)؛ به منظور افزایش اعتبار پژوهش، در مصاحبه با مشارکت‌کنندگان از سؤالات پیگیری برای درک بهتر و حصول اطمینان از منظور و مقصود آن‌ها از روایت‌های مطرح‌شده، استفاده شد.

به منظور درک ویژگی‌های نمونه و ارائه یک نمای کلی روشن و سازمان‌یافته از ویژگی‌های شرکت‌کنندگان، برخی اطلاعات کلیدی آن‌ها همچون اطلاعات دموگرافیک در قالب جدول شماره (۱) ارائه شد. همچنین به جهت تعهد به ملاحظات اخلاقی، به هر یک از آن‌ها نامی مستعار تعلق گرفت. در این پژوهش تلاش شد حداکثر گوناگونی در میان مشارکت‌کنندگان وجود داشته باشد. بدین منظور تعداد مشارکت‌کنندگان تقریباً نسبت برابری از زنان متأهل شاغل و خانه‌دار بود که همه طیف‌های تحصیلی از زیر سیکل تا دکترا را در بر می‌گرفت. زنان مصاحبه‌شونده از ۲۴ تا ۵۸ سال بودند. از نظر شغلی ۱۲ نفر خانه‌دار، ۸ نفر کارمند و ۶ نفر دارای شغل آزاد بودند. سابقه زندگی مشترک آن‌ها از کمتر از یک سال تا ۴۳ سال بود و یک نفر از این زنان سابقه طلاق داشت. تعداد فرزندان این زنان نیز طیفی از بدون

1. Im et al.
2. Guetterman et al.



فرزند تا ۶ فرزند را در بر می‌گرفت. همچنین اختلاف سنی این زنان با همسرانشان از کمتر از یک سال تا ۱۰ سال را شامل می‌شد که یکی از زنان از همسر خود ۴ سال بزرگ‌تر بود.

جدول ۱. سیمای مصاحبه‌شوندگان

ردیف	نام مستعار	سن	تحصیلات	مدت زمان زندگی زناشویی	وضعیت شغلی	وضعیت شغلی همسر	اختلاف سنی با همسر	تعداد فرزندان
۱	فاطمه	۳۷	کارشناسی کامپیوتر	۹ سال	خانه‌دار	آزاد	۱ سال	۱
۲	فرزانه	۳۰	کارشناسی زبان انگلیسی	۹ سال	خانه‌دار	کارمند بخش خصوصی	۶ سال	۲
۳	فرشته	۵۸	سیکل	۴۳ سال	خانه‌دار	کارمند بازنشسته	۸ سال	۶
۴	فریده	۴۰	ارشد کتابداری پزشکی	۱۵ سال	کتابدار	آزاد (صنایع چوب)	کمتر از یک سال	۲
۵	ضحی	۲۴	کارشناسی ادبیات فارسی	۱ سال	خبرنگار	کارمند بخش حسابداری	۵ سال	---
۶	فاطمه	۲۴	سطح یک حوزه، کارشناسی هنر	۷/۵ سال	خانه‌دار	طلبه	کمتر از یک سال	۲
۷	لادن	۳۴	ارشد کارآفرینی	۱۳ سال	تحویله‌دار	کارمند بانک	۴ سال	۲
۸	ستاره	۴۱	کارشناسی ارشد	۱۶ سال	فرهنگی	کارمند	کمتر از یکسال	۳
۹	زینب	۳۵	کارشناسی ارشد	۷ سال	کارمند پاره‌وقت	کارمند رسمی	یک سال	۲
۱۰	مریم	۲۵	دکتری حرفه‌ای پزشکی عمومی	کمتر از یک سال	خانه‌دار	کارورزی پزشکی	یک سال	-
۱۱	عطیه	۳۴	کارشناسی	۱۱ سال	کارآموز وکالت	مدیر شرکت بیمه	دو سال	۳
۱۲	الهام	۳۳	کارشناسی	۷ سال	خانه‌دار	کارمند شرکت خصوصی	۶ سال	۱
۱۳	منصوره	۳۲	کارشناسی ارشد	۸ سال	خانه دار	شغل آزاد	۳ سال	۲
۱۴	سیما	۳۴	کارشناسی ارشد ادبیات فارسی	۱۲ سال	دبیر ادبیات	کارمند شرکت مطابرات	۷ سال	-
۱۵	لاله	۳۳	دکتری حقوق کیفری و جرم شناسی	۶ سال	مشاور حقوقی	آزاد (مدیر موسسه حقوقی)	کمتر از یک سال	-
۱۶	محبوبه	۲۸	کارشناسی ارشد روانشناسی	۷ سال	روانشناس بالینی	کارمند بخش خصوصی	۸ سال	۲



مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی

۸۶

دوره ۱۶، شماره ۳
تابستان ۱۴۰۳
پیاپی ۶۳

ردیف	نام مستعار	سن	تحصیلات	مدت زمان زندگی زناشویی	وضعیت شغلی	وضعیت شغلی همسر	اختلاف سنی با همسر	تعداد فرزندان
۱۷	معصومه	۳۱	کارشناسی ارشد	۸ سال	دبیر فیزیک	نظامی	۲ سال	۲
۱۸	عالیه	۳۸	کارشناسی ارشد مترجمی فرانسه	۷ سال	خانه‌دار	کارمند وزارت صنایع	۱۰ سال	۱
۱۹	مینا	۳۲	کارشناسی ارشد	۱۰ سال	وکیل	کارمند	۵ سال	۱
۲۰	اکرم	۴۵	دکتری	۲۵ سال	مدرس دانشگاه	کارمند	۷ سال	۳
۲۱	رمیسا	۳۸	کارشناسی ارشد	۱۰ سال	کارمند	کارمند	۲ سال	۲
۲۲	محدثه	۵۰	دیپلم طراحی لباس	۲۶ سال	خانه‌دار	کارمند شهرداری	۳ سال	۲
۲۳	پروین	۵۱	پنجم ابتدائی	۳۸ سال	خانه‌دار	گچکار	۹ سال	۴
۲۴	سمیه	۵۰	دیپلم	۲۳ سال	خانه‌دار	نظامی	۴ سال	۲
۲۵	نگار	۵۵	دیپلم	۴۰ سال	خانه‌دار	نظامی بازنشسته	۸ سال	۳
۲۶	نازی	۵۰	کارشناسی ارشد مدیریت مالی	۱۵ سال	طراح داخلی ساختمان	مدیر فروش شرکت نفت ایرانول	۴ سال کوچکتر	۲

۵. یافته‌ها

در این بخش گزارشی از یافته‌های به دست آمده از مصاحبه‌های عمیق کیفی با ۲۶ نفر از زنان متأهل شهر مشهد که از مناطق مختلف، در بازه‌های سنی متفاوت، با تنوع شغلی و دارای مدارک تحصیلی گوناگون بودند، ارائه شده است. تلاش شد تا روایت و اظهارات زنان در رابطه با بسترها و زمینه‌های خشونت مالی علیه زنان در خانواده مورد مطالعه قرار گیرد. در مجموع یافته‌های تحقیق شامل ۴۸ مفهوم اولیه بود که در آخر ۷ مفهوم فرعی را تشکیل داده و در نهایت مقوله اصلی بسترها و زمینه‌های خشونت مالی علیه زنان را شکل دادند. بر اساس یافته‌های پژوهش، بسترها و زمینه‌های خشونت مالی علیه زنان می‌تواند طیفی از ۷ مقوله شامل «فقدان روابط سازنده زوجین»، «خانواده بستر ساز خشونت»، «کلیشه‌های جنسیتی و خشونت»، «فرودستی زنان در ساختار هرم قدرت خانواده»، «مردسالاری و هژمونی مردانه»، «زنان قربانیان بحران‌های اجتماعی-اقتصادی» و «خلاء قانونی و نادیده گرفتن حقوق اقتصادی زنان» را دربرگیرد.



۵-۱. فقدان روابط سازنده زوجین

عدم روابط سازنده میان زوجین در زندگی، یکی از علل اصلی خشونت مالی علیه زنان است که می‌تواند جنبه‌های مختلفی نظیر لجبازی زوجین در امور مالی، ضرر مالی ناشی از عدم مشورت با همسر، تعارض و اختلافات زناشویی، عدم تفاهم در مدیریت اقتصادی، نارضایتی شوهران از همسران، نابرابری جنسیتی و پویایی قدرت در روابط خانوادگی را دربرگیرد. به این ترتیب عدم تعامل زوجین در زندگی، ممکن است به طرق گوناگون تسهیلگر اعمال خشونت مالی مردان نسبت به زنان در بستر خانواده شود. یکی از این عوامل که اهمیت خود را در اظهارات مصاحبه‌شوندگان نشان داد بحث نارضایتی مرد از همسر در زندگی است. افراد به هنگام نارضایتی از یک مسئله، تعارض یا چالش در زندگی خود دست به اعمال گوناگون می‌زنند؛ بنا بر یافته‌های پژوهش، مردان ممکن است در صورت نارضایتی از همسر، از الگوی تعاملی تلافی‌جویانه استفاده کنند. در این رابطه ضحی (مصاحبه‌شونده کد ۵) ۲۴ ساله و دارای مدرک کارشناسی ادبیات فارسی از تجربه ازدواج ناموفق خود و ارتباطان با عدم حمایت مالی همسر گفت:

...با توجه به تجربه‌ای که خودم داشتم از ازدواج ناموفق، ما چون رابطه خیلی خوبی نداشتیم فکر می‌کنم که یکی از دلایلی که همسر سابقم توی مسائل اقتصادی خیلی به بنده توجهی نداشتند همین نارضایتی‌ها و اختلافاتی بود که توی زندگی مشترکمون داشتیم. طبیعتاً وقتی که بین زن و شوهر ناراحتی باشه و مرد از همسرش ناراحت باشه احتمالاً طبق تجربه‌ای که خودم داشتم از نظر مالی هم خانم رو خیلی حمایت نمی‌کنه.

عدم تفاهم زوجین در مدیریت اقتصادی خانواده نیز می‌تواند باعث ایجاد و یا تداوم خشونت مالی نسبت به زنان شود؛ بدین ترتیب گاه زوجین به دلیل تفاوت در نوع نگاه و برداشت از زندگی و یا تفاوت در ویژگی‌های شخصیتی و فردی خود، ممکن است دچار عدم تفاهم شوند و در صورتی که نتوانند این عدم تفاهم را مدیریت کنند احتمال دارد که مردان به علت برخورداری بیشتر از منابع مالی در این زمینه اعمال قدرت کرده و حرف خود را به کرسی بنشانند. فرشته (مصاحبه‌شونده کد ۳) ۵۸ ساله و دارای مدرک سیکل از تجربه خود در این باره گفت:



...برای خرج و مخارج جر و بحث داشتیم... اینکۀ اولویت چیه بعضی وقت‌ها هم مثلاً من می‌گفتم فرش، تلویزیون و اینا، اون می‌گفته نه حالا لزومی نداره... یعنی می‌خواستۀ ساده زیست باشه.

الهام (مصاحبه‌شونده کد ۱۲) ۳۳ ساله و دارای مدرک کارشناسی نیز از منظر روانشناسی، علت بروز چالش‌های مالی زیاد خود با همسر در زندگی را ناشی از تفاوت قابل توجه در نوع نگاه و افکار خود با همسر دانست و گفت:

خب خیلی وقت‌ها سر همین هزینه‌ها و بحث مالی واقعاً دعوامون شده بحثمون شده. بیشتر دعوای ما یا سر بچه بوده یا واقعاً مالی بوده، اینم نیست که همسر من بخواد خساست به خرج بده، اصلاً اینطوری نیستش. می‌دونید تفاوت افکارمون بوده که باعث این شده، حالا خیلی روانشناسی طور شد ولی من تحلیلش کردم دیگه. ولی سر بحث مالی ما خیلی دعوامون شده. اگر من بخوام بگم من خیلی رؤیاپردازم و همسر من خیلی واقع‌بینه. تفاوت در نوع نگاه هست. من چیزی رو لازم می‌دونم ایشون نه. یا کلاً اخلاق طرف ممکنه جوری باشه که طرف قانع و چیزی رو واجب و لازم نمی‌دونه ولی من به نظرم داشتن اون چیز مهمه.

۵-۲. خانواده بستر ساز خشونت

یافته‌ها نشان می‌دهد مفاهیمی نظیر تغییر اندازه خانواده و محدود شدن منابع مالی، عدم تربیت صحیح فرزند از کودکی، نفوذ ساختارهای خانوادگی در افراد، بروز فاکتورهای رفتاری والدین در نحوه مدیریت مالی فرد در آینده، ازدواج در سن کم برای فرار از وضعیت مالی خانواده، اعتیاد مرد و مداخله خانواده همسر در امور مالی زوجین می‌تواند به پایه‌گذاری خشونت مالی علیه زنان در خانواده کمک می‌کند که در ادامه به برخی از آن‌ها می‌پردازیم.

مریم (مصاحبه‌شونده کد ۱۰) فاکتورهای رفتاری و خانوادگی را در نحوه رفتارهای مالی در زندگی زوجین تعیین‌کننده دانست. او هنگامی که از تفاوت انتظارات، رأی یا عمل زوجین در خانواده در حوزه مسائل مالی صحبت می‌کرد، نقش محیط خانوادگی و ویژگی‌های شخصیتی کلی خانواده و همچنین شاخص‌های رفتار فردی نظیر جزئی و کلی‌نگری هر یک از زوجین در زندگی را در بروز رفتارهای متفاوت مالی زوجین برجسته دانسته و گفت:

به خیلی فاکتورها بستگی داره مثلاً اینکۀ من توی یک خانواده‌ای بزرگ شدم که کاملاً دقیق و سر حساب کتاب و همیشه همه کارها سر موقع انجام بشه ولی مثلاً همسر اینجورین که خانواده کلاً رله‌ای هستن که مثلاً اگر که واقعاً یک کاری می‌خواد انجام بشه از نظرش لزومی نداره که حتماً



همین الان و اورژانسی، یعنی کاملاً با حوصله و خیلی رله... خب این چیزیه که من می‌دونم روی این قضیه تأثیر داره و شاید اونقدری که من روی جزئیات یا نسبت به کارها دقت و وسواس به خرج می‌دم همسرم کلاً آدم ساده‌گیرتریه و بیشتر حس می‌کنم که اختلاف نظره سر اینه تا اینکه بیشتر بحث مالی باشه.

معصومه (مصاحبه‌شونده کد ۱۷) نیز ضمن اشاره به عدم تربیت صحیح فرزندان در خانواده که زمینه‌ساز اعمال و تجربه خشونت مالی در آینده خواهد شد؛ بر اهمیت تربیت صحیح فرزند در خانواده از کودکی و نقش این مسئله در کاهش بروز خشونت مالی در آینده اشاره کرده و گفت:

من فکر می‌کنم که خیلی به تربیت بچه ربط داره یعنی بچه‌ها رو طوری تربیت کرده باشی که سرت بدونه خرج همسرش گردنش. باید از نظر مالی خانواده‌شو تأمین کنه. وقتی یه پسری این رو بدونه دیگه نمیباد برای چندغاز دست همسرش دادن کلی اذیتش کنه. یه جورى اینو وظیفه خودش می‌دونه. از اونور هم اگه خانم بدونه خرج الکی نباید داشته باشه، بلد باشه چجوری درست خرج کنه، مدیریت خانواده رو گردنش بگیره، اینا رو توی خانواده بچه‌ها یاد می‌گیرن دیگه، از پدر و مادرشون یاد می‌گیرن. پس به نظر من بسترش تربیت خانوادگیه.

به نظر می‌رسد نفوذ ساختارهای خانوادگی در رابطه با اعمال و تداوم خشونت مالی از اهمیت بالایی برخوردار است. این اتفاق می‌تواند زمانی روی دهد که اعضای خانواده هسته‌ای و یا خانواده گسترده از نفوذ و تأثیر کلام بر مرد برخوردار بوده و در مواردی با گفته‌ها و رفتار خود باعث فشار مرد بر همسر خود شوند و یا خود مرد به تقلید و الگوبرداری از رفتار افراد مورد نظر پردازد. در این مورد لاله (مصاحبه‌شونده کد ۱۵) از تأثیر نگاه سنتی برادر همسر خود مبنی بر سهیم نکردن زن در دارایی‌ها و تأثیر آن بر زندگی خود گفت:

من یک برادر همسر بزرگ‌تر دارم که اخلاق همسر من خیلی شبیه ایشونه. ایشون خیلی اعتقادی به اینکه چیزی به نام خانم بکنن ندارن اما از لحاظ مالی بسیار بسیار خانمشون رو تأمین می‌کنن، یعنی با اینکه خانومشون خانه‌داره فکر می‌کنم پول توجیبی شون نسبت به یک خانم خانه‌دار خیلی زیاده...

۳-۵. کلیشه‌های جنسیتی و خشونت

از نظر برخی مصاحبه‌شوندگان خصلت‌ها و ویژگی‌های زن و مرد، می‌تواند تسهیل‌گر و زمینه‌ساز اعمال خشونت نسبت به زنان باشد و یکی از خصلت‌ها که قریب به اتفاق



مصاحبه‌شوندگان نسبت به تأثیر آن بر اعمال خشونت مالی مردان نسبت به زنان در مردان توافق داشتند، بحث ویژگی‌های شخصیتی مرد و حتی تأثیر بسیار بیشتر آن از وضعیت اقتصادی مرد در اعمال خشونت مالی بود که در کلام هر یک از آن‌ها طیفی از خصلت‌ها شامل اخلاق مرد، فرهنگ مرد، انصاف مرد، تربیت خانوادگی مرد، جنبه و ظرفیت مرد و... را در بر می‌گرفت که بسیاری از این ویژگی‌ها می‌تواند تحت تأثیر کلیشه‌های جنسیتی تعریف شده و در قالب وظایف و هنجارهای نقشی از زنان و مردان انتظار رفته و تخطی از آن، کنش‌های خشونت‌آمیزی را به همراه داشته باشد. ضحی (مصاحبه‌شونده کد ۵) به مسئله جنبه و ظرفیت مرد اشاره کرد و گفت:

...همین دوستم می‌گفت؛ تا به شوهرم انتقادی می‌کنم می‌گه حق نداری فلان مانتو یا فلان چیز رو بخری.

زینب (مصاحبه‌شونده کد ۹) ۳۵ ساله و دارای مدرک کارشناسی ارشد از تأثیر اعتماد و عدم مسئولیت‌پذیری مرد سخن گفت که در نتیجه آن زن برای تأمین هزینه‌های جاری زندگی مجبور به اشتغال می‌شود و در ادامه نقش روحیه و تربیت خانوادگی مرد را در اعمال این نوع از خشونت بسیار پررنگ‌تر از وضعیت اقتصادی مرد دانست:

آه داریم موارد کمی که خب کمتره حتماً که مرد معتاده یا رفیق بازه یا اهل کار نیست و تمام بار زندگی رو دوش زنه...

لاله (مصاحبه‌شونده کد ۱۵) نیز در رابطه با تأثیرگذارتر بودن ویژگی‌های شخصیتی مرد نسبت به وضعیت اقتصادی او چنین گفت:

این هم به نظر من خیلی به شخصیت طرف بستگی داره، یعنی ما می‌بینیم یه مردی هست که اوضاع مالی خوبی نداره ولی خشونت مالیش خیلی کمه، یه مردی رو هم می‌بینیم که وضع مالی خیلی خوبی داره اما نسبت به خانمش خشونت مالی اعمال می‌کنه.

علاوه بر ویژگی‌های شخصیتی مرد، بروز برخی ویژگی‌ها از سوی زن نیز ممکن است زمینه‌ساز اعمال خشونت مالی علیه زنان و یا تجربه این احساس توسط آن‌ها شود؛ مواردی که برخی مصاحبه‌شوندگان نیز به آن اشاره داشتند. عالیه (مصاحبه‌شونده کد ۱۸) از زیاده‌خواهی برخی زنان در امور مالی گفت:





یه برنامه تو گوشیم نصب دارم، یه قسمتی هست که مادرها میان صحبت می‌کنن، درد دل می‌کنن، اونجا زیاد دیدم خانم‌هایی که از وضعیت مالی خانوادگی شون ناراضی‌اند، مثلاً می‌گن همسرم پول نمی‌ده، داره نمی‌ده، خرید نمی‌کنه... حالا بعضی‌ها رو من احساس می‌کنم شاید خانم توقعش بالائه... می‌گم شاید یه مقدار زیاده‌خواهی می‌کنن که تا می‌بینن برا خودش لباس خریده باید برای منم بخره.

اکرم (مصاحبه‌شونده کد ۲۰) ۴۵ ساله و دارای مدرک دکترا علاوه بر اخلاق مرد، عملکرد زن را در احتمال بروز خشونت مالی تأثیرگذار دانسته و گفت:

بستگی به عملکرد زن و اخلاق مرد داره... که ممکنه یک زنی خیلی ولخرج باشه و اقا هم مثلاً آدم خسیسی نباشه ولی ممکنه اون خانم یک کاری بکنه که از نظر مالی خیلی ضرر بزرگی به خانواده برسه خب بله اونجوری هم می‌شه.

بر اساس روایت‌های برخی مصاحبه‌شوندگان، گاهی برخی تصورات سنتی و قالبی بر رفتار مالی مردان در خانواده تأثیر می‌گذارد. زینب (مصاحبه‌شونده کد ۹) این‌گونه از تجربه خود گفت:

یه تایمی بود شاید مثلاً چند ماهی بود که همسر درآمدش رو به من نمی‌گفت، برا من ناراحت‌کننده بود واقعیش. بهش هم می‌گفتم الان یعنی چی نمی‌گی درآمدت رو که چقدر این ماه حقوق گرفتی. اونم ناشی از این بود که یک حاج آقای خدا خیرش بده واقعاً نمی‌دونم چی بگم برگشته بود به اینا گفته بود که نباید ریز جزئیات درآمدتون رو بگید به همسرتون، البته بعدش حل شد ولی اون موقع خب من ناراحت شدم از این قضیه...

۴-۵. فرودستی زنان در ساختار هرم قدرت خانواده

در برخی فرهنگ‌ها انتظار می‌رود مردان کنترل کاملی بر امور مالی داشته باشند و به همین دلیل خشونت مالی ممکن است توسط مرد به عنوان ابزاری برای حفظ اقتدار مالی و هنجارهای مردسالارانه به کار رود؛ اما در برخی از موارد خود زنان این توقع را به وجود آورده و گاه حتی آن را توجیه می‌کنند. همان‌گونه که ستاره (مصاحبه‌شونده کد ۸) ضمن اشاره به ظرفیت زن برای استفاده درست از منابع مالی در خانواده، ابراز بی‌نیازی مالی زن را خدشه به اقتدار مالی مرد تلقی کرده و گفت:

اگر زن به اصطلاح جنبه و ظرفیت استفاده از امکانات و منابع رو نداشته باشه می‌تونه به اقتدار مرد خدشه وارد کنه، طوری که خودش رو بی‌نیاز نشون بده به مرد و تکیه‌گاهی مرد زیر سؤال بره. می‌تونه باعث تهدیدی برای اقتدار مرد تلقی بشه.

گاهی نیز هنجارهای فرهنگی و اجتماعی می‌توانند با ایجاد نوعی شرم و ترس از قضاوت اجتماعی یا طرد شدن در رابطه با طلاق، علاوه بر زوجین همه اعضای خانواده را نیز درگیر چرخه خشونت و بدرفتاری نموده و خانواده‌ها را در عین حال که هیچ‌گونه رابطه عاطفی و مالی میان زوجین نیست، به شکلی نمایشی در کنار هم قرار دهد. پروین (مصاحبه‌شونده کد ۲۲) در این رابطه از مشاهدات خود گفت:

این دوستم رو که بهتون عرض کردم مشکل دارن الان چند ساله با هم زندگی می‌کنند ولی با هم حتی غذا هم نمی‌خورن. یا یکی دیگه از همساده‌هامون هستش که بنده خدا دو تا پسر داره بعد اصلاً شوهرش ببخشید حتی رابطه هم با هم ندارن ولی با هم زندگی می‌کنند. نه آقاهه اینا رو تأمین می‌کنه نه اون‌ها به این بنده خدا چیزی می‌دن. مثلاً آگه غذایی درست بکنه نه اینکه بخواد خانمه به آقاهه نده ولی آقاهه نمی‌خوره. نه اینا از غذای مرده می‌خورند نه مرده از غذای اینا ولی با هم دارن زندگی می‌کنند. اینا خیلی هاشون به خاطر ترس از ابروشون یا به خاطر اینکه می‌گن بچم بزرگ شده دوست ندارن که چه دختر چه پسرشون آواره بشه یا فردا به مشکشون چهارتا بشه.

۵-۵. مردسالاری و هژمونی مردانه

مردسالاری در باور بسیاری از زنان و مردان جامعه رخنه کرده و اغلب به صورت کلیشه‌های فرهنگی بروز پیدا می‌کند. باورها و کلیشه‌های فرهنگی را می‌توان به مثابه دستگاهی دانست که نظیر کارخانه ماشین‌سازی، افراد را در قالب‌های از پیش تعریف شده قرار داده و نقش‌ها و انتظارات جنسیتی خاصی را به آن‌ها القا می‌کند و از این طریق هنجارهای جنسیتی مبنی بر نان‌آوری خانواده و اتخاذ تصمیمات اصلی مالی در زندگی را بر عهده مرد می‌داند. بنابراین، می‌توان شاهد نقش برجسته عرف و فرهنگ در مردانه تلقی کردن برخی کارها از جمله امور مالی بود. همان‌گونه که لادن (مصاحبه‌شونده کد ۷) برای عرف و فرهنگ نقش مهمی قائل شده و نقش کم‌رنگی برای تفاوت‌های جنسیتی قائل است. او در این زمینه گفت:

خیلی کارا هست که به خاطر وضعیت جسمانی زن و به خاطر روحیه زن می‌گی این کارا مردونه است ولی خب خیلی کارهای دیگه‌ای هم هست که می‌گی اصلاً فرقی نداره مهم اینه که انجام بشه، پس به خاطر تفاوت‌های جنسیتی نمی‌تونه باشه همون حقوق رو می‌تونه زن هم بگیره دیگه. پس طبیعی نیست این‌یه فرهنگه که جا افتاده‌یه عرفی شده بین مردم که مرد کار کنه و پول دستش باشه. به نظرم زن حق داره که برای تأمین مخارجش به مرد رجوع کنه، چون کارهاش دیده نمی‌شه به چشم شاید نمیداد وگرنه





خیلی جاها هست که ارزش کاری که انجام می‌ده خیلی بیشتر از ارزش مخابراتیه که داره می‌گیره یا ارزش حقوقی هست که اون مرد داره می‌گیره، چون شاید اگر قرار بود که اون زن این کارها رو برای کس دیگه‌ای می‌کرد و حقوقی بابتش می‌گرفت شاید خیلی بیشتر از حقوق مرد هم می‌شد.

همان‌گونه که اشاره شد مردسالاری نوعی تفکر است که فارغ از جنسیت افراد، ممکن است از سوی زنان و مردان نمود یابد. همان‌گونه که در برخی موارد خود زنان به دلیل تجربه سرزنش از سوی همسر به هنگام اشتباهات مالی، از لزوم اقتدار مرد و عدم دخالت زن در امور مالی صحبت کرده، خود را از حوزه تصمیم‌گیری‌های مالی کنار کشیده و این عرصه را به مردان واگذار می‌کنند. همان‌گونه که محدثه (مصاحبه‌شونده کد ۲۲) کناره‌گیری از دخالت امور مالی را موجب حفظ آرامش زن دانسته و گفت:

از نظر من واقعاً اگر زن‌ها کلاً تو این مسائل دخالت نکنند خیلی می‌تونن آرامش داشته باشند و بهتر زندگی کنند... بله به نظر من این خیلی بهتره که مرد توی این مسائل اقتدارش رو حفظ کنه و زن خیلی دخالت نداشته باشه و فقط نیازش در حدی که خودش، زندگیش و خرجش تأمین باشه اوکیه دیگه و مرد بیشتر خودش رو موظف بدونه که تلاش کنه به همون اندازه‌ای که زن در زندگی نیاز داره درآمد و پولی داشته باشه که از نظر مالی زندگیش رو تأمین کنه.

بنابراین هنجارهای جنسیتی حاکم بر جامعه از جمله مردسالاری می‌تواند خشونت مالی از جانب مرد را توجیه کرده و یا حتی به وجود خشونت مالی در شرایط اقتصادی فعلی جامعه باور نداشته باشد. تفکر مردسالارانه، سلطه و اقتدار مردان را در اولویت قرار می‌دهد و زنان و خواسته‌هایشان از جمله نیازهای مالی را تابع خواست و تصمیم مرد می‌داند. طبق این تفکر کار مرد از ارزش بالایی برخوردار است و کار زن دون و پست و فاقد ارزش تلقی می‌شود. مریم (مصاحبه‌شونده کد ۱۰) تأثیر تفکر مردسالارانه بر اعمال خشونت اقتصادی گفت:

مثلاً بعضی از آقایونی که شاید قبل‌تر و توی زندگی‌های سنتی‌تر بودن که میل بیشتری به مردسالاری یا اینکه به هر حال مرد باید حرف اول رو بزنه داشته باشن و شاید اگه شواهدی از این رو ببینند که داره اقتدارشون زیر سؤال می‌ره و قدرت انتخاب و تصمیم‌گیری‌شون دونه داره زیر سؤال می‌ره این حالت رو بیشتر داشته باشن تا بخوان اعمال قدرت بکنن و نشون بدن رئیس کیه.

در مواردی نیز این باورهای کلیشه‌ای چنان با جان آدمی عجین شده که خود را با باور برترپنداری جنس مذکر نشان می‌دهد. همان‌گونه که فرشته (مصاحبه‌شونده کد ۳) ۵۸ ساله و دارای مدرک زیر دیپلم در خلال صحبت‌های خود آن را بروز داده و گفت:

خب مسلم مردا چون حق اختیار بیشتری دارن، حق استفاده‌شون بیشتره و خانم‌ها باید همیشه تابع شوهر باشن دیگه، خیلی خواسته‌هاشون رو ببینن آیا شوهر برآورده می‌کنه یا نه...

به نظر می‌رسد هرچه سن زنان افزایش پیدا کرده و تحصیلات‌شان کمتر می‌شود، اعتقاد به برتری مردان مبتنی بر تفکرات مردسالارانه نیز در آنان افزایش می‌یابد. با این حال این یافته نیاز به بررسی دقیق‌تری دارد که مجال آن در این پژوهش فراهم نیست.

۵-۶. زنان قربانیان بحران‌های اجتماعی-اقتصادی

زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی به خصوص در جامعه امروزی نقش بی‌بدیل و انکارناپذیری بر اعمال خشونت مالی مردان در خانواده ایفا می‌کند. عوامل اقتصادی و اجتماعی در عصر کنونی بیش از پیش در هم تنیده شده است. بسیاری از پیشامدهای اجتماعی به بحران‌ها و مشکلات اقتصادی گره خورده است. عواملی مانند نابرابری درآمد، بیکاری و فقر می‌توانند موجب عدم تعادل قدرت در روابط اجتماعی شوند و روابط خانوادگی نیز از این قاعده مستثنی نیست. نابرابری جنسیتی یکی از عوامل اجتماعی است که در بسیاری از جوامع جا افتاده و ذیل مفاهیم گوناگون می‌تواند دسترسی زنان به منابع اقتصادی را محدود کرده و به این ترتیب بستر اعمال خشونت مالی مرد را در زندگی هموار کند. یکی از مشکلات زنان در دسترسی به منابع اقتصادی، محدودیت فرصت‌های شغلی برای زنان است، به گونه‌ای که با شرایط زندگی آن‌ها پس از مادر شدن انطباق داشته باشد؛ در غیر این صورت بسیاری از مادران در تزاخم نقش‌ها، آن‌جا که هم‌خوانی میان حفظ تمایلات مالی و مادری خود نمی‌یابند، اولویت مادری را انتخاب کرده و دست از کار می‌کشند و به نوعی با محدودیت کسب درآمد مواجه می‌شوند که ممکن است آن‌ها را تحت فشار مالی قرار دهد. فاطمه (مصاحبه‌شونده کد ۱) در این رابطه گفت:

کلاً ممکنه بگم کاش من درآمد داشتم آره، ولی چون با توجه به شرایط و همه مسائلی که من شغلم رو کنار گذاشتم به خاطر بچم نه... آره شغل دیگه‌ای باشه دوست دارم ولی اون رو نه... هیچ وقت حتی اون موقعی که داشتم شغلم رو کنار می‌ذاشتم با خودم فکر نمی‌کردم که درآمد نداشتم بهتره ولی شرایط شغلی هم مهمه.

در عصر حاضر که تقریباً همه خانواده‌ها به واسطه گرانی، تورم، رشد نقدینگی و بحران‌های مالی جامعه با چالش‌های مالی دست و پنجه نرم می‌کنند، وضعیت مالی مرد به





عنوان تأمین‌کننده اصلی اقتصاد خانواده نقش برجسته‌ای در بروز خشونت مالی نسبت به همسر و فرزندان ایفا خواهد کرد. عواملی مانند ناکافی بودن درآمد، بیکاری و فقر می‌توانند سبب فشار مالی بر مرد شده، احساس عزت‌مندی او را خدشه‌دار کرده و از قضا به شکل قدرت‌نمایی مالی علیه همسر در روابط جلوه کند. به این ترتیب احتمال اعمال خشونت مالی مرد در مقاطعی از زندگی که خانواده با محدودیت مالی روبه‌روست بیشتر خواهد بود. فریده (مصاحبه‌شونده کد ۴) در این باره گفت:

خشونت مالی تو والدینم بوده... بخشیش مدیریت بوده چون منابع مالی محدود بوده و هزینه‌های زندگی زیاد بوده مخصوصاً تو به دوره‌ای که درآمد کم بوده... عملاً پولی وجود نداشته... حالا مثلاً یک نفر با روی خوش‌تر این مدیریت رو اعمال می‌کرده یکی نه ولی تقریباً شاید اون موقع‌هایی که خشونت وجود داشته عملاً پولی هم وجود نداشته که بخواد آزاد خرج کنه چون اون چیزی که من دیدم این بود که وقتی بابام دستش بازتر شد دست مامانم رو هم بازتر گذاشت. دوره‌ای که مثلاً پنج شش تا بچه و مدرسه و لباس و کیف و کفش و... عملاً پولی هم نبود که بابام سختگیری می‌کرد... خونه نخریده بودیم هنوز، ماشین خوبی نداشتیم...

به این ترتیب می‌توان اینگونه برداشت کرد که زنان قربانی بحران‌ها و فشارهای اقتصادی خانواده هستند و در صورت عدم برخورداری از منابع مالی، بسیار محتمل است که نیازها و خواسته‌های آنان در اولویت قرار نگیرد. بسیاری از زنان علی‌رغم اظهار ناراحتی از تحمل خشونت مالی در زندگی از سوی همسر به این موضوع اذعان دارند که وضعیت ضعیف مالی همسر باعث بروز این مسئله بوده و همسر آن‌ها در صورت تمکن مالی از دست‌مایه‌های مالی برای فشار بر آن‌ها استفاده نخواهد کرد. معصومه (مصاحبه‌شونده کد ۱۷) وضعیت اقتصادی مرد را پیش زمینه خشونت مالی و سایر خشونت‌ها دانسته و گفت:

قطعاً تأثیرگذاره. بالاخره یک مرد وقتی در تنگنای مالیه همه‌جوره روش فشاره. یعنی از نظر روانی کاملاً تحت فشاره. یعنی حتی می‌تونه خشونت مالی که هیچی (می‌خندد) به خشونت فیزیکی هم ختم بشه، وقتی اعصاب نداشته باشه حتی نمی‌تونه درست حرف بزنه و حالا کوچک‌ترین چیزش ممکنه خشونت مالی باشه در قبال همسر و بچه‌هاش. خدا کنه خشونت و دعوای دیگه پیش نیاد...

محدثه (مصاحبه‌شونده کد ۲۲) نیز وضعیت اقتصادی نابسامان جامعه را زمینه‌ساز اعمال خشونت مالی در خانواده عنوان کرده و گفت:

زمینه‌ش بیشتر توی جامعه است مثلاً وقتی ما الان نمی‌تونیم یه پولی رو پس‌انداز کنیم و مثلاً چیزی رو که می‌تونستیم الان بخریم باید دو ماه دیگه گرون‌تر بخریم، به نظر من بسترش توی جامعه است.

همچنین عدم آگاهی و آموزش در رابطه با مباحث مالی در زندگی، سواد مالی محدود زن و دانش ناکافی هر یک از زوجین در مورد حقوق مالی زن نیز می‌تواند از دیگر مفاهیم مهم تسهیل‌گری باشد که زمینه خشونت مالی نسبت به زنان در خانواده را فراهم می‌کند. در این رابطه سمیه (مصاحبه‌شونده کد ۲۴) از عدم آموزش سواد مالی در جامعه گلایه کرده و گفت:

اصلاً تو جامعه ایرانی به مردا و زنها هیچ آموزشی داده نشده که چجوری زندگی کنن، چجوری رفتار کنن زن و مرد با همدیگه، با بچه‌هاشون، کلاً تو زندگی، کلاً آموزشی بهشون داده نشده که چجوری راحت بدون هیچ دردسری زندگی کنن، مثلاً به خود ما اصلاً هیچ آموزشی ندادند که سر کار می‌ری پولتو چجوری چیکار بکنی، چجوری خرجش بکنی، به چه صورت، چجوری می‌تونی پس‌اندازش کنی، چجوری می‌تونی با همسرتون با همدیگه باشین، همه چیزتون با همدیگه باشه. به نظر من هیچ آموزشی ندارن و ندادن بهمون. اگه از اولی که ما مثلاً مدرسه می‌رفتیم این جور چیزها رو آموزش می‌دادند به نظر من جامعه ما خیلی بهتر از این‌ها می‌شد.



۷-۵. خلاء قانونی و نادیده گرفتن حقوق اقتصادی زنان

چارچوب‌های قانونی یک جامعه بر اعمال خشونت مالی علیه زنان تأثیر بسیاری دارد. قوانین مربوط به حقوق مالکیت، ارث، طلاق و انواع خشونت خانگی نقش مهمی در تضمین امنیت مالی زنان در خانواده ایفا می‌کند. در بسیاری از موارد وجود قوانین تبعیض‌آمیز و یا اجرای ضعیف قوانین می‌تواند زنان را در موقعیت‌های آسیب‌پذیر اقتصادی قرار دهد. یکی از خلاءهای قانونی که نه به شکل تبعیض میان زنان و مردان، بلکه به شکل تبعیض میان دو طیف از زنان نمود می‌یابد و حکایت از نادیده‌گرفتن حقوق اقتصادی بخشی از زنان جامعه دارد، تفاوت اجرت‌المثل زنان شاغل و خانه‌دار است. به نظر می‌رسد این تفاوت متناسب با آنچه در فرهنگ و عرف ایران از زنان شاغل انتظار می‌رود و آنچه در عمل از سوی این طیف از زنان اتفاق می‌افتد، عادلانه نباشد؛ چرا که اغلب زنان شاغل در ایران در کنار اشتغال به انجام کارهای منزل اهتمام ورزیده و رنج این اضافه‌کاری را با کم‌خوابی، سحرخیزی، برنامه‌ریزی فشرده و یا تحمل فشار نقش بر دوش می‌کشند؛ این در حالی است که اگرچه بار تأمین مالی زندگی طبق قانون بر دوش مردان است، اما فارغ از

نفقه، که حد پابینی از ضروریات زندگی را در برمی‌گیرد، انتظاری از مردان نیست؛ بنابراین آن‌ها پس از بازگشت به خانه می‌توانند به استراحت یا تفریحات مورد علاقه خود پردازند. این موضوع دست‌مایه صحبت‌های تعدادی از مصاحبه‌شوندگان نیز بود. لاله (مصاحبه‌شونده کد ۱۵) در این رابطه گفت:

... وقتی که ما داریم توی ایران زندگی می‌کنیم، تو کشوری که همه امور خانه‌داری حداقل تو ۹۹ درصدش با خانمه، دیگه این توجیه خوبی نیست که بگیم چون مرد از درآمد خانم چیزی دریافت نمی‌کنه پس خود خانم باید از حقوقش نیازهاش رو برطرف کنه. نه من با این مخالفم... من این رو خشونت مالی می‌دونم. بله اگر مثل کشورهای دیگه بودیم، اروپایی زندگی می‌کردیم، مرد تو خونه بچه‌داری می‌کرد، ظرف می‌شست، گردگیری هم می‌کرد، جارو هم می‌زد، کارهای خونه رو هم هندل می‌کرد، بله آوردن حقوق خانم وسط میدون چیز عجیبی نبود. حتی درست و اخلاقی هم این بود که این اتفاق بیفته حالا از لحاظ شرعی شاید وظیفه‌ای نداشت ولی از لحاظ اخلاقی... ولی اینکه مردا بیرون کار می‌کنن می‌رسن خونه هیچ کار دیگه‌ای نمی‌کنند ولی خانم بیرون شاغل باشه تازه بیاد توی خونه هم خونه‌داری کنه تازه پولش رو هم بذاره وسط، من این رو خشونت مالی قطعاً می‌دونم.

پروین (مصاحبه‌شونده کد ۲۲) ۵۱ ساله و دارای مدرک زیر دیپلم نیز ضمن اشاره به فشار نقش زنان شاغل، به هنگام اطلاع از تفاوت اجرت‌المثل زنان شاغل و خانه‌دار، مخالفت خود را با این قانون اعلام کرده و از لزوم یکسان بودن این حق مالی زنان در قانون گفت:

الان مثلاً شغل خانه‌داری... این متأسفانه خب حساب نمی‌شه برای خانم که این خانم شاغله، می‌گن وظیفشه. بعد مثلاً یکی میره سر کار چه مرد چه زن میگن این شاغله دیگه. اون شاغله هم وقتی میاد خونه همه این کارها رو داره. مثلاً الان خواهر خودم شاغله، وقتی میاد خونه به عنوان یک مادر هم تو خونه داره کار می‌کنه، هم‌پای شوهرش بیشتر کار نکنه، کمتر کار نمی‌کنه... برا همین به نظرم هردوشون باید هم سطح بگیرند. فرقی نمی‌کنه حالا چه خانمی که تو خونه‌س و چه خانمی که نمی‌ره سرکار.

همچنین برخی از زنان شاغل نیز ضمن مخالفت با تفاوت اجرت‌المثل زنان شاغل و خانه‌دار، معتقدند زنان شاغل ایرانی در زندگی خانوادگی خود عهده‌دار تمام اموراتی هستند که زنان خانه‌دار انجام می‌دهند و کیفیت انجام کارهای خانگی منوط به ویژگی‌های شخصیتی زنان است. در این رابطه فریده (مصاحبه‌شونده کد ۴) گفت:



نه به نظر من درست نیست که اجرت‌المثل زن شاغل و خانه‌دار فرق کنه، چون زن شاغل بالاخره کارهای زن خانه‌دار رو انجام می‌ده و کیفیت اون کار بستگی به شخصیت اون زن داره... ممکنه یک زن شاغل کدبانو باشه، خیلی بهتر کار کنه، ممکنه یک زن خانه‌دار تنبل باشه، لزوماً به معنی این نیست که اون کار نکرده چون آگه کار نمی‌کرد که زندگی پیش نمی‌رفت.

فقدان حمایت‌های قانونی و اقدامات قابل اجرا برای حمایت از قربانیان خشونت مالی، تداوم وقوع خشونت مالی علیه زنان را تسهیل می‌کند. قوانین و مقررات ناکافی اغلب سوءاستفاده مالی را به عنوان یک شکل متمایز از خشونت به رسمیت نشناخته، برای آن سازوکار قانونی حمایتی خاصی نیندیشیده و این موضوع قربانی را به خاطر احتمال نتیجه‌بخش نبودن و طی پروسه‌های قانونی طولانی مدت از مراجعه به دادگاه منصرف می‌کند. دسترسی محدود به کمک‌های حقوقی و خدمات حمایتی و پشتیبانی نیز از عوامل ساختاری است که ممکن است زنان را از درخواست کمک یا مداخله قانونی باز دارد. نکته حائز اهمیت و جالب آنکه حتی اگر زنی بخواهد برای رهایی از وضعیت بغرنج ناشی از خشونت مالی همسر درخواست کمک کند نیز نیاز به دسترسی به منابع مالی خواهد داشت. موضوعی که مینا (مصاحبه‌شونده شماره ۱۹) ۳۲ ساله و دارای کارشناسی ارشد حقوق که به وکالت اشتغال دارد، به آن اشاره کرد:

بینید وقتی یک خانم استقلال مالی نداره از هیچ‌جایی حمایت نمی‌شه وقتی تحت شکنجه هم باشه توی خونه مجبوره که تحمل بکنه و کم نیستند خانم‌هایی که دارن مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند و تحمل می‌کنند چون طرف می‌گه خب من الان از همسرم جدا بشم تو کدوم خونه زندگی کنم، از کی پول بگیرم، اموراتم رو چجوری بگذرونم پس مجبوره هر چیزی رو تحمل کنه ولی آگه استقلال مالی داشته باشه مجبور نیستش که رفتارهای غیرانسانی همسرش رو تحمل بکنه.

علاوه بر این بی‌اجر و مزد بودن خانه‌داری نیز از دیگر عللی است که می‌تواند زمینه‌ساز اعمال خشونت مالی علیه زنان باشد، چرا که بسیاری از زنان بخش اعظم وقت خود را صرف رسیدگی به کارهای خانه کرده و در ازای آن نه تنها پولی دریافت نمی‌کنند، بلکه چه‌بسا چنین اموری وظیفه آن‌ها تلقی شده و در صورت وقفه در انجام این امور با بازخواست و سرزنش بسیاری از افراد مواجه می‌شوند. پروین (مصاحبه‌شونده کد ۲۳) ۵۱ ساله از خانه‌داری به عنوان شغل خانگی بدون دستمزد یاد کرده و گفت:





الان مثلاً شغل خانه‌داری که مثلاً خانم‌ها کار می‌کنند تو خونه، مسئولیت‌های مختلفی دارند، غذا پختن یا حالا هر کاری که تو خونه هست خرید یا بچه‌داری یا مدیریت‌های مالی انجام بدن، این متأسفانه خب حساب نمی‌شه برای خانم که این خانم شاغله، می‌گن وظیفشه. بعد مثلاً یکی می‌ره سر کار چه مرد چه زن میگن این شاغله دیگه.

عالیه (مصاحبه‌شونده کد ۱۸) نیز با اشاره به ذهنیت غلط مردان از کار خانه‌داری و بی‌اجر و مزد خواندندان از سوی جامعه، از لزوم حرفه و شغل پنداشتن خانه‌داری توسط مردان و پرزحمت بودن خانه‌داری گفت:

از اون طرف هم همسرشون باید این رو درک کنه که خانمی که داره توی خونه کار می‌کنه داره واقعاً کار می‌کنه. یک حرفه است، یک شغله. خانه‌دار بودن بیکاری نیست. تو باید کلی مدیریت داشته باشی، مهارت داشته باشی، مدیریت بحران بدونی، باید اینا رو بلد باشی، از جسم و توانت مایه بذاری. اینکه کار فیزیکی سنگین بکنی، ذهنت رو همش آماده نگه داری همه اینها کارهاییه که اتفاقاً یک کار پر زحمته. اصلاً از اون مشاغلیه که (می‌خندد) جزء مشاغل پرخطر خانه‌داری و همسرشون باید بدونه. حالا اگر این خانم نجابت می‌کنه، نمی‌گه من حقوق می‌خوام پول می‌خوام مرد باید یک منبع مالی براش تأمین بکنه حتماً.

جدول ۲. بسترها و زمینه‌های خشونت مالی علیه زنان

مفاهیم	مقوله فرعی	مقوله اصلی
- لجبازی زوجین - ضرر مالی در نتیجه عدم مشورت مالی با همسر - تضاد و اختلافات زناشویی - عدم تفاهم زوجین در مدیریت اقتصادی - نارضایتی مرد از همسر (نارضایتی جنسی، رفتارهای مخالف جویانه زن با خانواده همسر) - نابرابری جنسیتی و قدرت در روابط خانوادگی - طلاق عاطفی زوجین	فقدان روابط سازنده زوجین	بسترها و زمینه‌های خشونت مالی علیه زنان
- تغییر اندازه خانواده و منابع محدود مالی - عدم تربیت صحیح فرزند از کودکی - نفوذ ساختارهای خانوادگی غلط - بروز فاکتورهای رفتاری والدین در نحوه رفتارهای مالی آینده فرد در زندگی - ازدواج در سن کم برای فرار از وضعیت مالی خانواده - ازدواج مجدد همسر - اعتیاد مرد - مداخله خانواده همسر در امور مالی زوجین - انتقال بین نسلی خشونت	خانواده بستر ساز خشونت	



مفاهیم	مقوله فرعی	مقوله اصلی
<ul style="list-style-type: none"> - ویژگی‌های شخصیتی مرد (اخلاق و فرهنگ مرد، خساست مرد، جنبه و ظرفیت مرد، روحیه و تربیت خانوادگی مرد، عدم مسئولیت‌پذیری مرد، بددلی و شکاکیت) - عدم کفویت تحصیلی مرد با همسر - نگاه تحقیرآمیز به زن - نگاه‌های سلیقه‌ای منتسب به دین (عرف مذهبی) - عوامل محیطی و شبکه دوستان و همکاران و معاشرین - عدم توانایی خانواده برای حمایت از زن - عملکرد زن در امور مالی - زیاده‌خواهی مالی زنان - عدم تناسب میان انتظارات زن و وضعیت مالی مرد 	<ul style="list-style-type: none"> کلیشه‌های جنسیتی و خشونت 	
<ul style="list-style-type: none"> - نیازمند نشان دادن خود به همسر برای حفظ اقتدار او - ترس از قضاوت اجتماعی یا طرد شدن پس از جدایی ناشی از خشونت مالی - توجیه خشونت مرد از سوی زنان 	<ul style="list-style-type: none"> فرودرستی زنان در ساختار هرم قدرت خانواده 	
<ul style="list-style-type: none"> - حفظ اقتدار مرد با کناره‌گیری زن از دخالت امور مالی - تلقی اشتباه مرد از وظایف خانگی زن - برترپنداری جنس مذکر - مردانه تلقی کردن امور مالی - وجود هنجارهای جنسیتی مردسالارانه در جامعه - کنارگذاشتن زنان در مدیریت اقتصادی 	<ul style="list-style-type: none"> مردسالاری و همزبونی مردانه 	
<ul style="list-style-type: none"> - منابع محدود مالی - وابستگی اقتصادی زنان - عدم آموزش سواد مالی در جامعه - بحران‌های اقتصادی و فروپاشی اقتصاد خانواده - فراهم نبودن زمینه ادغام کار و مسئولیت‌های زنانه 	<ul style="list-style-type: none"> زنان قربانیان بحران‌های اجتماعی-اقتصادی 	
<ul style="list-style-type: none"> - بی‌اعتنایی یا نادیده گرفتن حقوق اقتصادی زنان - فقدان قوانین حمایتی از زنان - بی‌اجر و مزدی خانه داری 	<ul style="list-style-type: none"> خلاء قانونی و نادیده گرفتن حقوق اقتصادی زنان 	

۶. بحث و نتیجه‌گیری

در مجموع یافته‌های این پژوهش که حاصل مصاحبه‌های کیفی عمیق با ۲۶ زن متأهل از مشهد بود، هفت مقوله فرعی شامل «فقدان روابط سازنده زوجین»، «خانواده بسترساز خشونت»، «کلیشه‌های جنسیتی و خشونت»، «فرودرستی زنان در ساختار هرم قدرت خانواده»، «مردسالاری و همزبونی مردانه»، «زنان قربانیان بحران‌های اجتماعی-اقتصادی» و «خلاء قانونی و نادیده گرفتن حقوق اقتصادی زنان» را در برمی‌گرفت.



با توجه به یافته‌های پژوهش می‌توان دریافت که دسترسی به پول و منابع مالی در خانواده دربردارنده مفاهیم جنسیتی است و یکی از ارکان قدرت تلقی می‌شود. به این ترتیب، مردان در خانواده از قدرت مالی در جهت نیل به اهداف خود بهره می‌برند. این موضوع با نتیجه تحقیق علیرضائزاد و زنگنه (۱۳۹۶)، مطابقت دارد که در آن محققان دریافتند که قدرت و مدیریت پول در خانواده کاملاً جنسیتی قلمداد شده و مدیریت پول نیز مفهومی مردانه در نظر گرفته می‌شود. این یافته همچنین با نظریه منابع که طبق آن خانواده همچون سایر نهادهای اجتماعی دارای سلسله‌مراتبی از قدرت بوده و عدم توازن قدرت در آن باعث می‌شود فرد قدرتمندتر، افراد ضعیف را برای انجام امور مدنظر خود به اجبار وادار کند، همخوانی داشت. اظهارات مصاحبه‌شوندگان نیز حکایت از آن داشت که در خانواده‌هایی که زن از قدرت مالی برخوردار نبود و کفه قدرت مالی خانواده به سمت مرد سنگینی می‌کرد، مردان با استفاده از روش‌های مختلف از جمله گروکشی مالی و به طور کلی اعمال سلطه اقتصادی مردانه، زن و فرزندان را به سوی انجام امیال خود سوق می‌دادند.

در هم تنیدگی مسائل در عصر کنونی موجب شده تا حل بسیاری از معضلات و مشکلات جامعه در گروی توجه همه‌جانبه و برخوردار از نگاه جامع و بین‌رشته‌ای به وجوه مختلف مسئله باشد. از جمله این مسائل عوامل اقتصادی و اجتماعی است که امروزه بیش از پیش در هم تنیده شده، تا جایی که بسیاری از پیشامدهای اجتماعی به بحران‌ها و مشکلات اقتصادی گره خورده است. عواملی مانند وضعیت ضعیف مالی همسر و یا وجود بحران‌های مالی در جامعه از جمله عواملی بود که مشارکت‌کنندگان ذیل زمینه‌های اقتصادی مؤثر بر خشونت مالی زنان از آن یاد کردند که به نظر می‌رسد این موضوع با یافته‌های پژوهش «فشار مالی و خشونت شریک عاطفی علیه زنان متأهل در چین پس از اصلاحات: شواهدی از چنگدو (ژنگ و همکاران، ۲۰۲۱) تطابق دارد که مطابق با آن محققان با ارتباط‌سنجی فشار مالی با دو بعد مجزا از خشونت شریک زندگی علیه زنان یعنی رفتار خشونت‌آمیز شوهر و کنترل جنسیتی دریافتند که فشار مالی خود ادراک همسر، به طور قابل توجه و مثبتی با خطر تجربه ارتکاب رفتار خشونت‌آمیز از سوی همسر و کنترل مالی در ارتباط بود.



همچنین، این یافته‌ها ارتباط تنگاتنگی با نظریه جامعه‌پذیری جنسیتی داشت که بر طبق آن تصمیم‌گیری و سلطه‌گری در امور مالی از ویژگی‌های مردانه و اطاعت و انفعال زنان در این امور اغلب زنانه قلمداد می‌گردد. از این رو، یافته‌ها نشان داد وضعیت مالی مرد به عنوان تأمین‌کننده اصلی اقتصاد خانواده نقش برجسته‌ای در بروز خشونت مالی نسبت به همسر و فرزندان ایفا کرده و زمانی که شوهر قادر به ایفای نقش جنسیتی مورد انتظار خود به عنوان تأمین‌کننده مالی نیست، احساس بی‌کفایتی می‌کند و این موضوع ممکن است به شکل قدرت‌نمایی مالی علیه همسر در روابط جلوه کند. همانگونه که مطالعه چنگ و همکاران، نمایانگر سیستم خانواده‌های چینی بود که در آن از شوهر انتظار می‌رود حمایت مالی خانواده را تقبل کند، این موضوع طبق یافته‌های پژوهش حاضر نیز مورد تأیید قرار گرفت. به این ترتیب عواملی مانند ناکافی بودن درآمد، بیکاری و فقر می‌توانند سبب فشار مالی بر مرد شده، احساس عزت‌مندی او را خدشه‌دار کرده و عامل تسهیل‌گری در جهت اعمال خشونت مالی نسبت به زن باشد. به این ترتیب احتمال اعمال خشونت مالی مرد در مقاطعی از زندگی که خانواده با محدودیت مالی روبه‌رو می‌شود بیشتر خواهد بود.

هرچند توجه به این نکته ضروری است که به‌رغم احتمال ارتکاب خشونت مالی از سوی مرد در خانواده در صورت بیکاری یا وضعیت مالی ضعیف، این موضوع صرفاً به معنای بروز عمل خشونت‌آمیز از سوی مردان نبوده و تقریباً همه مصاحبه‌شوندگان عواملی نظیر ویژگی‌های شخصیتی مرد را در بروز این خشونت مؤثرتر قلمداد کردند؛ موضوعی که با شواهد تحقیق ژنگ و همکاران (۲۰۲۱) مطابقت داشت که طبقان امکان تمایل بیشتر شوهر به اعمال کنترل جنسیتی در صورت بیکاری یا کم بودن درآمد خانوار وجود داشت، اما این صرفاً به معنای ارتکاب اعمال خشونت‌آمیز نبود. همچنین طبق اظهارات مصاحبه‌شوندگان دو مقوله مردسالاری و فرودستی زنان، به واسطه رخنه در فرهنگ و عقاید جامعه و نیز مفاهیمی نظیر برترپنداری جنس مذکر و مردانه تلقی کردن امور مالی از سوی هر دو جنس، زمینه‌ساز اعمال و تداوم خشونت مالی نسبت به زنان می‌گردد. شواهد همچنین حاکی از تأثیرگذاری فرهنگ پدرسالارانه بر اعمال خشونت مالی و مواجهه منفعلانه زنان در برابر این نوع خشونت است. بنابراین مردان در صورت صلاح‌دید به



اعمال درجات مختلفی از خشونت مالی دست می‌زنند تا زن را برای انجام آنچه درست می‌پندارند و یا جلوگیری از آنچه غلط می‌دانند، تحت فشار قرار دهند و زنان نیز این خشونت را به عنوان اقتداری مردانه از سوی همسران پذیرفته و حتی آن را توجیه می‌کنند؛ کما اینکه طبق یافته‌ها برخی زنان چنین رویکردی در برابر خشونت مالی همسر در پیش گرفته بودند. این موضوع با نتایج حاصل از پژوهش «زمینه‌های اجتماعی خشونت خانگی علیه زنان، یکه‌کار و همکاران (۱۳۹۸) نیز مطابقت داشت که محققان در این زمینه دریافتند که فرهنگ مردسالارانه، فرمان‌دادن به زن و اعمال خشونت را بخشی از هویت مردانه قلمداد کرده و مطابق با عرف از زن انتظار فرمان‌برداری و تمکین دارد؛ به عبارتی نظارت و کنترل مرد بر تمام شئون زندگی زن از جمله امور مالی، نشان از اقتدار مردانه داشته و در جهت حفظ کیان خانواده تلقی می‌شود که به نظر می‌رسد این یافته با نظریه پدرسالاری نیز که مقادیری از خشونت را طبیعی تلقی کرده و حتی گاه خشونت‌ورزی در امور مالی را به معنای اقتدارورزی و هویت مردانه در نظر می‌گیرد و همچنین با نظریه جامعه‌پذیری جنسیتی که بر طبق آن تصمیم‌گیری و سلطه‌گری در امور مالی از ویژگی‌های مردانه و اطاعت و انفعال زنان در این امور اغلب زنانه قلمداد می‌گردد؛ و همچنین با نظریه خرده فرهنگ خشونت که طبقان در برخی خرده فرهنگ‌ها افراد به هنگام بروز خشونت مورد تشویق نیز واقع می‌شوند و حتی در برخی مواقع بروز چنین اعمالی از آن‌ها انتظار نیز می‌رود، همخوانی داشته باشد.

همچنین یافته‌ها حاکی از آن است که نابرابری جنسیتی و نابرابری قدرت در روابط خانوادگی که ذیل مقوله فرعی فقدان روابط سازنده زوجین قرار می‌گیرد، از جمله عوامل مهم و تأثیرگذار در بروز این خشونت است. به این ترتیب یافته‌های پژوهش نشان داد که اشتغال زنان به کار بیرون از منزل، امکان درآمدزایی و برخورداری آن‌ها از اندوخته‌ها و دارایی‌های زندگی، رابطه مثبت و معنی‌داری با کاهش بروز خشونت مالی از سوی همسران داشت و هرچه سطح تحصیلات مشارکت‌کنندگان بالاتر بود به نسبت کمتری خشونت مالی را به طور مستقیم تجربه کردند که این موضوع حاکی از اهمیت ساختار قدرت در خانواده است؛ از این رو، به نظر می‌رسد که یافته‌های پژوهش با نتایج حاصل از تحقیق

عبادزاد (۱۳۹۲) همخوانی دارد که در آن محققان دریافتند سطح تحصیلات زنان به عنوان مهم‌ترین عامل اجتماعی و سطح درآمد، دارایی‌ها و اشتغال زنان به عنوان مهم‌ترین منابع اقتصادی مؤثر بر ساختار قدرت در خانواده تلقی می‌شود که این خود گویای نگاه توأمان و تلفیقی از ابعاد اجتماعی و اقتصادی مسئله است.

اغلب پژوهش‌های انجام شده در حوزه جامعه‌شناسی خانواده در ایران، مبتنی بر این ایده کلی بوده، که زنان در خانه و تحت سلطه مردانه قراردارند. این در حالی است که نتایج تحقیق شریفی‌ساعی و آزادارمکی (۱۴۰۰) نشان می‌دهد، در میان نسل‌های جدید زنان، اعمال قدرت فراگیر و سلطه مردانه در خانواده، کاهش یافته است که می‌تواند تحت تأثیر تغییر و تحولات اجتماعی و افزایش سطح آگاهی، قدرت اقتصادی زنان و عاملیت زنان در خانواده باشد. چنانچه یافته‌های این پژوهش نیز نشان داد، سطح تحصیلات و اشتغال زنان، افزایش روابط و گسترش اطلاعات آن‌ها در زندگی و همچنین سطح تحصیلی مردان، منجر به توزیع عادلانه‌تر قدرت در خانواده و عاملیت زنان در تصمیم‌گیری‌های مالی می‌شود، بدین صورت که ممکن است آگاهی زنان تحت تأثیر اشتغال به کار بیرون از منزل، توانمندسازی و همچنین درآمدزایی و راه‌اندازی کسب‌وکار حتی در سطح خانگی و کارآفرینانه (میرحسینی و همکاران، ۱۴۰۲)، افزایش یافته و در نتیجه منجر به افزایش قدرت تصمیم‌گیری آن‌ها در زندگی شود و بیش از دسترسی به منابع مالی، در عاملیت آن‌ها در امور مالی خانواده تأثیرگذار باشد.



ابوالحسنی، امیرحسین؛ و بهمه‌ای، عبدالواحد (۱۴۰۱). خشونت علیه زنان و راهکارهای پیشگیری از آن، تمدن حقوقی، ۵(۱۱)، ۶۲۱-۶۳۲. doi: 10.22034/LC.2022.150360

ارجمند سیاهپوش، اسحق؛ و عجم دشتی نژاد، فریال (۱۳۸۹). بررسی عوامل اجتماعی-اقتصادی مؤثر بر خشونت علیه زنان در شهر اهواز. جامعه‌شناسی مطالعات جوانان، ۳(۱)، ۹۱-۱۲۰.

اعظم آزاده، منصوره؛ و دهقانی فرد، راضیه (۱۳۸۵). خشونت علیه زنان در تهران: نقش جامعه‌پذیری جنسیتی، منابع در دسترس زنان و روابط خانوادگی. نشریه زن در توسعه و سیاست، ۴(۲)، ۱۷۹-۱۵۹.

آقاخانی، نادر؛ موسوی، احسان؛ افتخاری، علی؛ اقتدار، سامره؛ زارعی، عباس؛ رهبر، نرگس، و همکاران (۱۳۹۲). بررسی مقایسه‌ای میزان خشونت خانوادگی تجربه شده در زنان دارای همسر معتاد و غیرمعتاد مراجعه‌کننده به مراکز پزشکی قانونی در شهرستان ارومیه در سال ۱۳۹۱. مجله پرستاری و مامایی، ۱۱(۱۱)، ۹۰۷-۹۱۶.

بگریزی، پرویز؛ زنجانی، حبیب اله؛ و سیف‌اللهی، سیف‌الله (۱۳۹۶). فراتحلیل مطالعات خشونت شوهران علیه زنان در ایران. فصلنامه فرهنگی-تربیتی زنان و خانواده، ۱۲(۳۸)، ۷۱-۹۷.

توسلی، افسانه؛ و طاهری، نرگس (۱۳۹۳). بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر اختلاف‌ها و تعارضات اقتصادی زندگی زنان شاغل و خانه‌دار شهر تهران. بررسی مسائل اجتماعی ایران، ۵(۲)، ۳۶۵-۳۹۰. doi: 10.22059/ijsp.2014.55554

درخشانیپور، فیروزه؛ محبوبی، حمیدرضا و کشاورزی، ساحل (۱۳۹۳). شیوع خشونت خانگی علیه زنان در بندرعباس. مجله علمی دانشگاه علوم پزشکی گرگان، ۱۶(۱)، ۱۲۶-۱۳۱.

رئسی، سمیه؛ و بوستانی، داریوش (۱۴۰۰). مطالعه کیفی خشونت علیه زنان بلوچ. فصلنامه زن و جامعه، ۱۲(۴۶)، ۴۶-۶۵. doi: 10.30495/jzv.2021.22767.3014

زنجانی‌زاده، هما؛ صالح‌آبادی، ابراهیم؛ و جعفریان یزدی، ندا (۱۳۹۳). بررسی تأثیر سرمایه اجتماعی بر خشونت خانگی علیه زنان در مشهد. توسعه اجتماعی، ۹(۲)، ۴۶-۷.

شربتیان، محمدحسن؛ دانش، پروانه؛ و طوافی، پویا (۱۳۹۶). تحلیل جامعه‌شناختی خشونت خانگی علیه زنان و رابطه آن با احساس امنیت در خانه؛ مطالعه موردی زنان ۱۸-۵۴ سال شهر میانه. پژوهش‌های راهبردی مسائل اجتماعی ایران، ۶(۱)، ۴۷-۷۲. doi: 10.22108/ssoss.2017.21280

شرفی‌ساعی، محمدحسین؛ و آزادارمکی، تقی (۱۴۰۰). قدرت و مقاومت زنان در خانواده ایرانی روایت زنان از شیوه‌های مقاومت فرهنگی در خانواده، فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران، ۱۴(۱)، ۳۶-۱. doi: 10.22035/jicr.2021.2676.3081



عبادنژاد، آذر (۱۳۹۲). بررسی عوامل مؤثر بر ساختار قدرت در خانواده با تأکید بر زنان شاغل در شهر اردبیل (پایان نامه کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی)، دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران مرکزی، ایران.

علیرضائزاد، سهیلا؛ و زنگنه، نیکزاد (۱۳۹۶). دسترسی به پول و مناسبات قدرت در روابط همسران: مطالعه‌ای در اجتماع محلی زنان دستان سبز و تکیه شهدا. فصلنامه علوم اجتماعی، ۲۵(۸۰)، ۲۰۸-۱۶۵. doi: 10.22054/qjss.2017.15714.1391

غضنفری، فیروزه (۱۳۸۹). عوامل مؤثر بر خشونت علیه زنان در استان لرستان. یافته، ۱۲(۲)، ۵-۱۱.

کنعانی، محمدامین؛ عزیزخانی، اقباله؛ و کلاتری، حوریه (۱۳۹۲). انواع سرمایه (اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی) و رابطه آن‌ها با خشونت خانگی علیه زنان. مطالعات علوم اجتماعی ایران، ۱۰(۳۹)، ۱۰۳-۸۸. محمدی خسروی، مقدس (۱۳۹۷). بررسی رابطه تأمین نفقه و خشونت علیه زنان متأهل شهر همدان (پایان نامه کارشناسی ارشد مطالعات زنان). دانشگاه الزهراء، تهران، ایران.

محمدی، فائزه؛ و میرزایی، رحمت (۱۳۹۱). بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر خشونت علیه زنان (مطالعه شهر روانسر). مجله مطالعات اجتماعی ایران، ۶(۱)، ۱۲۹-۱۰۱.

میرحسینی، زهرا؛ شفیعی، زینب؛ و عاشوری، صغری (۱۴۰۲). روایت زنان کارآفرین از تأثیر آموزش عالی بر کنش کارآفرینانه. فصلنامه مطالعات دانشگاه، ۳(۳۱)، ۱۳۶-۱۱۳. doi: 10.22035/jous.2023.5006.1030

یعقوبی، علی؛ و رونوفی، لیلیا (۱۳۹۲). بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر میزان خشونت علیه زنان (مطالعه موردی زنان متأهل شهر خلخال). مطالعات علوم اجتماعی ایران، ۱۰(۳۹)، ۱۴۰-۱۲۱.

یکه‌کار، شیرین؛ آقابخشی، حبیب؛ و حسینی حاجی‌بکنده، احمد (۱۳۹۸). زمینه‌های اجتماعی خشونت خانگی علیه زنان. فصلنامه مددکاری اجتماعی، ۸(۳)، ۵۹-۴۹.

یکه‌کار، شیرین؛ و حسینی حاجی‌بکنده، احمد (۱۳۹۷). ویژگی‌های خشونت خانگی علیه زنان و زمینه‌های فرهنگی مرتبط با آن. پژوهشنامه مددکاری اجتماعی، ۵(۱۶)، ۱۰۰-۴۱. doi: 10.22054/rjsw.2018.11705.41-100

Bessa, M. M. M., Drezett, J., Rolim, M., & Abreu, L. C. de. (2014). Violence against women during pregnancy: sistematized revision. *Reprodução & Climatério*, 29(2), 71-79. doi: 10.1016/j.recli.2014.09.001

Boserup, B., McKenney, M., & Elkbuli, A. (2020). The impact of the COVID-19 pandemic on emergency department visits and patient safety in the United States. *The American Journal of Emergency Medicine*, 38(9), 1732-1736. doi: 10.1016/j.ajem.2020.06.007

Dabaghi, N., Amini-Rarani, M., & Nosratabadi, M. (2023). Investigating the relationship between socioeconomic status and domestic violence against women in Isfahan, Iran in 2021: A cross-sectional study. *Health Science Reports*, 6(5). Portico. doi: 10.1002/hsr2.1277



- Ghoshal, R. (2020). Twin public health emergencies: Covid-19 and domestic violence. *Indian Journal of Medical Ethics*, 05(03), 195–199. doi:10.20529/ijme.2020.056
- Guetterman, T. C., Fetters, M. D., & Creswell, J. W. (2015). Integrating quantitative and qualitative results in health science mixed methods research through joint displays. *The Annals of Family Medicine*, 13(6), 554–561. doi:10.1370/afm.1865
- Hanson, J. L., Balmer, D. F., & Giardino, A. P. (2011). Qualitative Research Methods for Medical Educators. *Academic Pediatrics*, 11(5), 375–386. doi: 10.1016/j.acap.2011.05.001
- Hughes, C., Bolis, M., Fries, R., & Finigan, S. (2015). Women's economic inequality and domestic violence: exploring the links and empowering women. *Gender & Development*, 23(2), 279-297. doi: 10.1080/13552074.2015.1053216
- Hughes, C., Bolis, M., Fries, R., & Finigan, S. (2018). Women's economic inequality and domestic violence: exploring the links and empowering women. *Gender and Inequalities*, 91–110. doi:10.3362/9781780447278.007
- Im, D., Pyo, J., Lee, H., Jung, H., & Ock, M. (2023). Qualitative Research in Healthcare: Data Analysis. *Journal of Preventive Medicine and Public Health*, 56(2), 100. doi: 10.3961/jpmp.22.471
- Lewis, S. (2015). Qualitative inquiry and research design: Choosing among five approaches. *Health Promotion Practice*, 16(4), 473–475. doi: 10.1177/1524839915580941
- Postmus, J. L., Hoge, G. L., Breckenridge, J., Sharp-Jeffs, N., & Chung, D. (2018). Economic Abuse as an Invisible Form of Domestic Violence: A Multicountry Review. *Trauma, Violence, & Abuse*. 21(2). doi.org/10.1177/1524838018764160
- Prudhomme, L., Claudot, A., & Hannick, S. (2022). The impact of the COVID-19 health crisis on the well-being of women giving birth. *Revue Medicale de Liege*, 77(9), 494-499.
- Soeiro, R. E., de Siqueira Guida, J. P., da-Costa-Santos, J., & Costa, M. L. (2023). Sexual and reproductive health (SRH) needs for forcibly displaced adolescent girls and young women (10–24 years old) in humanitarian settings: a mixed-methods systematic review. *Reproductive Health*, 20(1), 1-25. doi: 10.1186/s12978-023-01715-8
- Stylianou, A. M. (2018). Economic Abuse Within Intimate Partner Violence: A Review of the Literature. *Violence and Victims*, 33(1), 3–22. doi: 10.1891/0886-6708.33.1.3
- WHO. (2018, Nov. 23). Violence against women; Strengthening the health response in times of crisis. Retrieved from <https://www.who.int/news-room/feature-stories/detail/violence-against-women>
- Zheng, L., Xu, X., Xu, T., Yang, L., Gu, X., & Wang, L. (2019). Financial Strain and Intimate Partner Violence Against Married Women in Postreform China: Evidence From Chengdu. *Journal of Interpersonal Violence*, 36(17–18), NP9175–NP9196. doi: 10.1177/0886260519853406





مقاله پژوهشی

مطالعه کیفی عوامل زمینه‌ساز مهاجرت زنان به امریکا؛ مورد مطالعه، مهاجرین زن ایرانی در دانشگاه‌های شهر بوستون امریکا

خورشید پاداشی اصل^{۱*}، محمد عباس‌زاده^۲، توکل آقایاری^۳

دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۳۰؛ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۱۸

چکیده

در ایران بسیاری از زنان که دارای تحصیلات عالی هستند، همواره برای دسترسی به امکانات عالی و استفاده از تسهیلات آموزشی مناسب، اقدام به مهاجرت می‌کنند. مهاجرت زنان با توجه به آن‌که جزو منابع انسانی مفید به شمار می‌رود، برای جامعه ایرانی می‌تواند تبعاتی دربر داشته باشد. در این مقاله با استفاده از روش کیفی و شیوه پدیدارشناسی عوامل زمینه‌ساز مهاجرت زنان به امریکا را مورد بررسی قرار دادیم. شیوه انتخاب نمونه، نمونه‌گیری هدفمند یا معیارمحور است و از روش هفت‌مرحله‌ای کلاسیکی و دی‌کلمن مورد استفاده قرار گرفت. شناسایی تجارب زیسته دانشجویان زن ایرانی از مزیت‌های تحصیل و کار در دانشگاه‌های شهر بوستون، زمینه‌های دافعه برای زندگی کار و تحصیل در ایران و به‌طور کلی کشف تجارب زیسته دانشجویان زن ایرانی، از مزیت‌های زندگی در امریکا از اهم اهداف این پژوهش هستند. در این پژوهش، درصد یافتن معنایی هستیم که زنان مهاجر و تحصیل کرده به تحصیل در دانشگاه‌های شهر بوستون امریکا و به‌ویژه سبک‌های متنوع زندگی در این کشور می‌دهند. زنان مصاحبه‌شونده با تأکید بر تحصیلات بالا در ایران و آشنایی با فرهنگ لیبرالی غرب، مقولاتی مانند تصورات قالبی مردسالارانه در ایران، تسلط سبک زندگی سنتی و غلبه سیاست بر حوزه عمومی را مانعی سر راه ابراز استعدادهاى خود عنوان کرده‌اند. آن‌ها در مصاحبه‌های خود بر استیلای این فرهنگ اصرار داشته و مهاجرت خود را تابعی از این فرهنگ نئوپاتریمونیال در ایران می‌دانستند.

کلیدواژه‌ها: مهاجرت بین‌المللی، زنانه شدن، مهاجرت، فرهنگ نئوپاتریمونیال، تجارب زیسته، زن ایرانی مهاجر، ناکارآمدی سیستم آموزشی

۱. دانش‌آموخته علوم اجتماعی، گروه حقوق و علوم اجتماعی، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران
famin@tabrizu.ac.ir ✉

* نویسنده مسئول

۲. استاد علوم اجتماعی، گروه حقوق و علوم اجتماعی، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران
m-abbas-zadeh@tabrizu.ac.ir ✉

۳. دانشیار علوم اجتماعی، گروه حقوق و علوم اجتماعی، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران
t.aghayari@tabrizu.ac.ir ✉

۱. مقدمه و بیان مسئله

مهاجرت بین‌المللی، جابجایی افراد از یک کشور به کشور دیگر برای زندگی و کار، پدیده‌ای دیرینه و پویاست که به شکل‌گیری جوامع مدرن نقش بسزایی ایفا کرده است. در دنیای امروز، مهاجران به‌عنوان نیروی کار حیاتی، عامل نوآوری و غنای فرهنگی، نقشی کلیدی در اقتصاد و فرهنگ جوامع مختلف ایفا می‌کنند. امریکای شمالی و اروپا، به‌عنوان مقاصد اصلی مهاجران، میزبان ۳۴/۴ و ۲۴/۳ درصد از کل مهاجران بین‌المللی جهان هستند. این امر به دلیل عوامل مختلفی از جمله فرصت‌های اقتصادی بهتر، ثبات سیاسی، و وجود جوامع مهاجر پیشین در این مناطق است. در مجموع، مهاجرت بین‌المللی پدیده‌ای پیچیده و چندوجهی است که پیامدهای عمیقی برای جوامع مدرن به همراه دارد. درک عمیق‌تر از عوامل مهاجرت، تجارب مهاجران و تأثیرات آن بر کشورهای مبدأ و مقصد، برای تدوین سیاست‌های مهاجرتی مؤثر و ایجاد جوامع عادلانه و فراگیر ضروری است (بانک جهانی، ۲۰۲۳).

مهاجرت تنها یک جابجایی مکانی و یک حرکت توده‌ای نیست، بلکه متضمن تغییرات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نیز هست و پنهان و آشکار تحت تأثیر قواعد کلی حاکم بر جامعه است. این تفاوت زندگی در محیط‌های سیاسی و اجتماعی افراد را برمی‌انگیزد تا برای یافتن یک زندگی بهتر اقدام به مهاجرت کنند. بنابراین، در چند سال گذشته مهاجرت‌های بین‌المللی به شکل کاملاً آشکاری افزایش یافته و انعکاس آن به‌طور فزاینده در مجله‌ها و برنامه‌های سیاسی کشورها بازتاب داده می‌شود.

بخش قابل‌توجهی از مهاجران بین‌المللی امروزه زنان هستند که به دلایل مختلف مثل ازدواج، کار، یا ادامه تحصیل و کسب مهارت دست به مهاجرت می‌زنند. بسیاری از زنان در ایران که دارای تحصیلات عالی هستند، همواره برای دسترسی به امکانات عالی و استفاده از تسهیلات آموزشی مناسب، اقدام به مهاجرت می‌کنند. زنان نیز با توجه به آن‌که جزو منابع انسانی مفید به‌شمار می‌روند، مهاجرت آنان برای جامعه می‌تواند تبعاتی در بر داشته باشد. داده‌ها نشان می‌دهد که سرعت مهاجرت زنان سریع‌تر از مهاجرت مردان در حال رشد است. بسیاری از کشورهای مهاجرپذیر، به‌رغم افزایش روزافزون زنان مهاجر، کمبود





قابل توجه اطلاعات و داده‌ها در مورد مهاجرت زنان و دختران وجود دارند. اکثر کشورها یک سیستم مدیریت داده جامع را که شامل جنسیت و جنس باشد، حفظ نمی‌کنند. اطلاعات مربوط به سن و سال را هنگام ورود و خروج تفکیک نمی‌کنند (جنرال آسمبلی^۱، ۲۰۲۰، ۲). گوش^۲ (۲۰۰۹) نیز مدعی است زنان تحصیل کرده به طور فزاینده‌ای غالباً برای افزایش فرصت‌های اقتصادی با جست‌وجوی شغل به‌تنهایی مهاجرت می‌کنند، این روند معمولاً «زنانه شدن مهاجرت» نامیده می‌شود. بیش از نیمی از مهاجران جهانی زنانی هستند که به طور مستقل یا به‌عنوان سرپرست خانوار مهاجرت می‌کنند و به‌طور کلی سرعت مهاجرت زنان در بسیاری از کشورهای با درآمد بالا سریع‌تر از مهاجرت مردان است. دیدگاه مارتین درایب^۳ (۲۰۱۹)، یکی از دیدگاه‌هایی است که مهاجرت زنان جهت نیل به تحرک اجتماعی را تأیید می‌کند. بسیاری از این مطالعات بر ارتقاء وضعیت اجتماعی در کشورهای صنعتی تأکید داشته‌اند.

در این مقاله با استفاده از روش کیفی درصدد هستیم که عوامل زمینه‌ساز مهاجرت زنان به امریکا را مورد بررسی قرار دهیم. شناسایی تجارب زیسته دانشجویان زن ایرانی از مزیت‌های تحصیل و کار در دانشگاه‌های شهر بوستون، زمینه‌های دافعه برای زندگی کار و تحصیل در ایران و به‌طور کلی کشف تجارب زیسته دانشجویان زن ایرانی، از مزیت‌های زندگی در امریکا از اهم اهداف این مطالعه هستند. در این مقاله در صدد یافتن معناهایی هستیم که زنان مهاجر و تحصیل کرده به تحصیل در دانشگاه‌های شهر بوستون امریکا و به‌ویژه سبک‌های متنوع زندگی در این کشور می‌دهند. بدین ترتیب و برخلاف بسیاری از پژوهش‌هایی که صبغتهایی کمی دارند، در این مقاله تلاش می‌شود که تجربه زیسته زنان مهاجر از زندگی در امریکا و تحصیل در دانشگاه‌های شهر بوستون شناسایی شوند. چپستی تجارب زیسته دانشجویان زن ایرانی از عوامل جاذبه و دافعه و مزیت‌های تحصیل در دانشگاه‌های شهر بوستون امریکا از عمده‌ترین سؤالاتی است که در این مطالعه پاسخ داده می‌شوند.

1. General Assembly
2. Ghosh
3. Dribe Martin

۲. پیشینه تحقیق

مهاجرت نقش بسزایی در دنیای امروز دارد. درک پیچیدگی‌های جنسیت و مهاجرت می‌تواند به برنامه‌ها و سیاست‌هایی منجر شود که مزایا را افزایش داده و هزینه‌ها را برای مهاجران زن کاهش دهد. برای توسعه چنین درکی، تحلیل‌گران و کارشناسان به داده‌های قابل اعتماد و دقیق و عمیق نیاز دارند.

زنان به طور فزاینده‌ای اغلب برای افزایش فرصت‌های اقتصادی با جست‌وجوی شغل یا تحصیل به تنهایی مهاجرت می‌کنند. داده‌ها نشان می‌دهد که نرخ مهاجرت زنان در بسیاری از کشورهایی که میزان بالایی از مهاجران را دریافت می‌کنند، سریع‌تر از مهاجران مرد در حال رشد است. این روند معمولاً «زنانه شدن مهاجرت» نامیده می‌شود. سازمان بین‌المللی کار تخمین می‌زند که زنان نیمی از جمعیت مهاجر جهان هستند، اما در برخی از کشورها ۷۰ تا ۸۰ درصد مهاجران را تشکیل می‌دهند (فلوری^۱، ۲۰۱۶، ۵۰).

از نظر فلوری (۲۰۱۶)، مهاجرت می‌تواند خودمختاری، سرمایه انسانی و عزت نفس و همچنین اقتدار و ارزش زنان در خانواده‌ها و جوامع آن‌ها را بهبود بخشد. مهاجرت می‌تواند هنجارهای سنتی را با دسترسی زنان به آموزش و فرصت‌های اقتصادی تغییر دهد. معرفی هنجارهای عادلانه اجتماعی نیز می‌تواند حقوق زنان و دسترسی به منابع را بهبود بخشد. وقتی زنان مهاجر به خانه باز می‌گردند، اغلب استقلال تازه خود را حفظ کرده و هنجارها، مهارت‌ها و تخصص جدیدی را به ارمغان می‌آورند. با این مهارت‌های جدید، زنان مهاجر بازگشتی اغلب مشاغل خود را راه‌اندازی می‌کنند.

رضایی و صادقی (۱۴۰۰) در پژوهشی با عنوان «سودای مهاجرت: تمایل ایرانی‌ها به مهاجرت و عوامل تعیین‌کننده آن» با استفاده از روش تحلیل ثانویه داده‌های پیمایش ملی سرمایه اجتماعی با تعداد نمونه ۱۴۲۰۰ نفر در مناطق شهری و روستایی به این نتیجه رسیدند که تقریباً یک‌چهارم مشارکت‌کنندگان در این پیمایش تمایل دارند از ایران مهاجرت کنند. افرادی که در سودای مهاجرت هستند غالباً مرد، مجرد، جوان، تحصیل‌کرده دانشگاهی، متعلق به طبقه اجتماعی متوسط و بالا و ساکن شهرهای بزرگ هستند. بنابراین، بیشتر افرادی



که تمایل به مهاجرت دارند، افراد متخصص و تحصیل کرده هستند. نتایج این مطالعه نشان داده است که سودای مهاجرت در بین ذهنیت ایرانی به ویژه جوانان شکل گرفته و این وضعیت می تواند منجر به افزایش حجم مهاجرت های بین المللی از کشور شود.

نوبهار و همکاران (۱۴۰۰) در مقاله ای با عنوان «بررسی رابطه بین بیکاری و خالص مهاجرت: رهیافت اقتصادسنجی فضایی» به این نتیجه رسیدند که از بین متغیرهای تحقیق، متغیرهای نرخ بیکاری، سهم اشتغال صنعتی، تولید ناخالص داخلی سرانه، سهم جمعیت جوان از کل جمعیت و تحصیلات مهم ترین عوامل مؤثر بر مهاجرت بوده و دارای اثرات مستقیم و سرریز فضایی معناداری بر خالص مهاجرت هستند. یافته های این تحقیق همچنین نشان داده است که متغیر بیکاری به عنوان اصلی ترین متغیر دارای اثر مستقیم منفی و اثر سرریز فضایی مثبت بر خالص مهاجرت است.

نتایج مقاله بزرگزاده و همکاران (۱۳۹۸) با عنوان «نگرش نخبگان به عوامل اجتماعی، اقتصادی و علمی-پژوهشی در مبدأ و مقصد و تأثیر آن بر گرایش آنها به مهاجرت خارج از کشور» که با بهره گیری از روش تحقیق ترکیبی و تکنیک مصاحبه نیمه ساختار یافته با ۲۲ نفر از تحت پوشش بنیاد ملی نخبگان انجام شد نشان داد که عمده ترین عوامل و مشکلات از منظر پاسخگویان در مورد تمایل نخبگان به مهاجرت خارج از کشور عبارت اند از مشکلات مراکز علمی-پژوهشی، مسائل مدیریتی، مشکلات برنامه ریزی، قانونی و زیرساخت های ارتباطی و فناوری. یافته های فاز کمی این پژوهش نشان می دهد که عوامل اجتماعی و علمی در مبدأ، عوامل علمی و اجتماعی و عوامل مداخله گر در مقصد بر تمایل نخبگان به مهاجرت خارج از کشور تأثیرگذار هستند (بزرگزاد و همکاران، ۱۳۹۹، ۱۴۵).

افشاری، معینی و انصاری (۱۳۹۹) در پژوهشی با عنوان «بررسی تأثیر سرمایه اجتماعی بر گرایش جوانان تهرانی به مهاجرت خارج از کشور» با استفاده از روش همبستگی و تکنیک پیمایش در بین جوانان ۱۸-۳۵ سال شهر تهران به این نتیجه رسیدند که هر قدر میزان سرمایه اجتماعی کمتر باشد، میزان گرایش به مهاجرت زیاد می شود. هریک از متغیرهای میزان تحصیلات، سن و درآمد به ترتیب به طور مستقیم در گرایش به مهاجرت جوانان تأثیر داشتند.





دبیا و همکاران (۱۳۹۹، ۱۱۱) در پژوهشی با عنوان «تحلیل آینده‌پژوهانه مهاجرت معکوس نخبگان دانشگاهی» با استفاده از روش تحلیل لایه‌ای علت‌ها و تکنیک مصاحبه نیمه‌ساختاریافته به بررسی اسطوره‌ها، گفتمان، و علل کلان اجتماعی در خصوص مهاجرت معکوس نخبگان دانشگاهی در ذهن اعضای هیئت علمی دانشگاه‌های وزارت علوم، تحقیقات و فناوری به این نتیجه رسیدند که با توجه به حقوق دریافتی پایین اعضای هیئت علمی، عدم امکان جذب در دانشگاه‌ها، دوگانگی بین زندگی خصوصی و زندگی اجتماعی افراد در ایران، نگرانی نسبت به آینده فرزندان، پیچیدگی و عدم شفافیت، ناپایداری اقتصادی و سیاسی کشور، بوروکراسی فرایند جذب در دانشگاه‌ها و عدم امکان فعالیت در بخش صنعت کشور، روند مهاجرت معکوس نخبگان دانشگاهی به کشور در ذهن مصاحبه‌شوندگان از چشم‌انداز روشنی برخوردار نیست.

اوربanski^۱ (۲۰۲۲) در پژوهشی با عنوان «مقایسه عوامل فشار و کشش تأثیرگذار بر مهاجرت» با استفاده از روش پیمایش و نظرسنجی از ۲۹۸ نفر لهستانی و ۲۸۸ نفر مهاجر رومانیایی به این نتیجه رسیدند که عوامل فشار در هر دو کشور تأثیرات زیادی بر مهاجرت داشتند. پنج عامل فشار (اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در لهستان و اقتصادی و سیاسی در رومانی) در مقایسه با دو عامل فشار (اجتماعی در لهستان و رومانی). عوامل فشار اقتصادی تعیین‌کننده معنی‌داری بر مهاجرت در هر دو کشور بودند. عامل فشار سیاسی بالاترین تأثیر را داشت. عوامل اقتصادی نظیر امید به پیدا کردن شغل خوب و زندگی بهتر در کشورهای خارجی هم تأثیر بزرگی بر مهاجرت دارند.

مارو و کلکوفسکی^۲ (۲۰۲۰) در پژوهشی با عنوان «مدل‌سازی گرایش به مهاجرت در بین آمریکایی‌ها» به این نتیجه رسیدند که متغیرهایی مانند سن، جنس، محل سکونت، نژاد، التزامات سیاسی، احساس تعلق به کشور، سرمایه فرهنگی (مانند دسترسی به شبکه اینترنت، دارا بودن گذرنامه، دانش زبانی، تجربه مهاجرت)، سرمایه دارایی و مالی مانند (درآمد، نوع اشتغال، داشتن خانه، سلامت مالی فرد) و سرمایه اجتماعی بر گرایش مهاجران و تصمیم و اقدام آن‌ها تأثیرگذار می‌باشد.

1. Urbanski

2. Marrow & Klekowski



آمینودین^۱ و همکاران (۲۰۱۹) در پژوهشی با عنوان «اثرات اجتماعی و اقتصادی مهاجرت بین‌المللی زنان بر والدین ترک داده شده در اندونزی» با استفاده از رویکرد کیفی و تکنیک مصاحبه عمیق با ۳۷ نفر به این نتیجه رسیدند که والدینی که ترک شده بودند، دسترسی محدودی به حواله‌های ارسالی دختران متأهل داشتند. مگر زمانی که آن‌ها مراقبت از کودک را انجام می‌دادند. والدین دختران مجرد تا حدودی به حواله دسترسی داشتند ولی این مسئله هم با توجه به شرایط اقتصادی خانواده متفاوت بود. والدین ترک داده شده نگران امنیت دختران‌شان، ازدواج دختران مجردشان، ثبات آن‌ها، وضعیت رفاه نوه‌های ترک‌شده بودند. برای این‌که مهاجرت دختران مجرد و متأهل تأثیرات مختلفی بر روی والدین ترک داده شده دارد و این امر باید در سیاست‌گذاری‌های مرتبط با تأثیرات منفی مهاجرت زنان در نظر گرفته شود.

سولتانا و فاطیما^۲ (۲۰۱۷، ۱۲۷) پژوهشی با عنوان «عوامل تأثیرگذار بر مهاجرت کارگران زن» انجام دادند. هدف این مطالعه تحلیل روند جریان مهاجرت زنان بنگلادشی براساس زمان و مقصد بوده است. داده‌های سری زمانی برای دوره ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۲ برای بررسی عوامل فشار و کشش مهاجرت زنان در این پژوهش استفاده شده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که ارتقای مهارت یکی از نیازهای اساسی برای مهاجران غیر ماهر است.

پژوهشی با عنوان «تعیین‌کننده‌های جمعیت‌شناختی و اقتصادی مهاجرت» توسط سیمپسن^۳ (۲۰۱۷، ۹) انجام شده است. در این پژوهش تعداد زیادی از عوامل و متغیرهای اقتصادی و غیراقتصادی پشت‌نیات و قصدهای مهاجرت مطرح شده است. مهاجران از کشورهای خودشان به دلایلی نظیر وخامت، شرایط بد اقتصادی و ناآرامی‌های سیاسی فرار می‌کنند و متقابلاً، مهاجران غالباً به دلایلی نظیر حقوق و دستمزد بالا، مراقبت‌های بهداشتی مطلوب و سیستم‌های آموزشی قوی به کشورهای مقصد وارد می‌شوند. در انتخاب مقاصد خودشان، افراد معمولاً منافع شبکه مهاجرت را نسبت به هزینه‌هایش مقایسه می‌کنند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که سیاست‌گذاران می‌توانند با شناسایی عوامل تأثیرگذار در مهاجرت، استراتژی‌های لازم را طراحی نمایند.

1. Aminuddin
2. Sultana & Fatima
3. Nicole B. Simpson



هرکوگ و ون دولا^۱ (۲۰۱۷) در پژوهشی با عنوان «انگیزه‌ها و محدودیت‌های مهاجرت به خارج از کشور دانشجویان هندی» به این نتیجه رسیدند که متغیرهای نوع و کیفیت دانشگاه و همچنین رشته‌های تحصیلی، عواملی هستند که موجبات مهاجرت دانشجویان به خارج از کشور را فراهم ساخته‌اند.

استریلکوسکی و بیلان^۲ (۲۰۱۶) در پژوهشی با عنوان «مهاجران دو کشور ترکیه و اوکراین و گرایش به مهاجرت» به این نتیجه رسیدند که مهاجران بالقوه را می‌توان به دو گروه کسانی که به اروپا نظر مثبت دارند و افرادی که نظر منفی دارند، دسته‌بندی کرد. یافته‌های این مطالعه نشان داده است که تفاوت‌های این دو دسته به عواملی نظیر پس‌زمینه‌های اجتماعی و ویژگی‌های دموگرافیکی بستگی دارد.

می‌هی رامیرز و کومپیکیت^۳ (۲۰۱۴) در پژوهشی با عنوان «دلایل اقتصادی مهاجرت از منظر دانشجویان اروپا» با هدف مقایسه محرک‌های مهاجرت‌های بین‌المللی و تأثیرات و روندهای آن به این نتیجه رسیدند که بین‌المللی شدن از ویژگی‌های اصلی و هدف بسیاری از دانشجویان است. همچنین، محرک‌های اصلی مهاجرت معین دارای دلایل اقتصادی هستند؛ و در نهایت، سایر عوامل مؤثر بر نیت مهاجرت بر کشور تحلیل شده بستگی دارد. ون مول و تیمرمن^۴ (۲۰۱۴) در پژوهشی با عنوان «آرزوهای مهاجرت جوانان اروپایی در زمان‌های بحران» به این نتیجه رسیدند که قصد و نیت به مهاجرت با در نظر گرفتن همه عوامل سطوح خرد و کلان صورت می‌گیرد. در این پژوهش عواملی همچون جنس، سن، تحصیلات، اشتغال، تجربه مهاجرت، محل سکونت، رضایت، نادیده گرفتن جوانان به مثابه عوامل سطح خرد و متغیرهای وضعیت اشتغال کشور، نسبت بیکاری جوانان، تولید ناخالص داخلی و سرانه مصرف واقعی به مثابه عوامل سطح کلان بر مهاجرت جوانان تأثیرگذار است.

1. Hercog & van de Laar
2. Strielkowski and Bilan
3. Mihi-Ramirez & Kumpikaite
4. Van Mol & Timmerman



دانیلا^۱ (۲۰۱۲) در پژوهشی با عنوان «مدل‌های جاذبه مدرن در مهاجرت‌های داخلی در رومانی» با استفاده از روش پانل داده انجام داده است. نرخ مهاجرت در این پژوهش به مثابه متغیر وابسته و متغیرهای جمعیت، تولید ناخالص داخلی، نرخ بیکاری، نرخ اشتغال، نرخ خانه‌های شخصی، فارغ‌التحصیلان دانشگاهی، نرخ شهرنشینی، شاخص‌های امکانات رفاهی، جاده‌های عمومی، ترکم جمعیت و شاخص‌های رفتارهای اجتماعی به‌عنوان متغیر مستقل در نظر گرفته شده است. یافته‌های این پژوهش نشان داده است که اندازه جمعیت، تولید ناخالص داخلی، شاخص تاب‌آوری، تراکم جاده و میزان جرم آثار قابل ملاحظه‌ای بر مهاجرت از نقطه نظر ایستا نسبت به میزان جمعیت و شاخص تاب‌آوری از نقطه نظر پویا داشته است.

آکمن^۲ (۲۰۱۱) در پژوهشی با عنوان عوامل مؤثر بر مهاجرت بین‌المللی دانشجویان به این نتیجه رسید که عوامل جاذبه در تصمیم دانشجویان ترکیه‌ای به مهاجرت بر حسب جنسیت متفاوت می‌باشد. به این معنی که در دانشجویان پسر بیشتر از دانشجویان دختر است. عوامل جاذبه در تصمیم دانشجویان برای مهاجرت به صورت معنی‌داری با اشتغال در خارج، قصد زندگی و سکونت در خارج از کشور ارتباط دارد. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که بین عوامل جاذبه در تصمیم دانشجویان برای مهاجرت با تصمیم برای بازگشت، حمایت خانواده، سطح تحصیلات والدین و عملکرد مراکز تحقیق و توسعه در خارج ارتباطی وجود نداشت.

۳. روش

روش پژوهش حاضر رویکرد کیفی و شیوه پدیدارشناسی است. هدف از تحقیق کیفی، توصیف واقعیت‌های اجتماعی از دیدگاه افراد است، نه از منظر مشاهده‌کنندگان. به عبارتی، پژوهشگر کیفی به مطالعه رفتارهای قابل مشاهده، انگیزه‌ها، احساسات و هیجانات مردم می‌پردازد برای آن‌که معتقد است حوادث درونی تنها در صورتی قابل درک است که از طریق تجربه شخصی کسب شده باشد (بازرگان هرنندی، ۱۳۹۸، ۳۲). بنابراین

1. Daniela
2. Akman



تعریف، رویکرد کیفی تلاشی است جهت توصیف غیرکمی از موقعیت‌ها، حوادث و گروه‌های کوچک اجتماعی با توجه به جزئیات و همچنین سعی برای ارائه تعبیر و تفسیر معانی که انسان‌ها در موقعیت‌های طبیعی و عادی به زندگی خود و حوادث می‌بخشند و فرض بر این است که کنش متقابل اجتماعی کلیتی در هم تنیده از روابطی را تشکیل می‌دهد که به وسیله استقراء قابل درک است (صفایی موحد، ۱۳۹۰، ۲۹).

در تحلیل این نوع داده، روش کاملاً درست یا غلطی وجود ندارد و ما پژوهشگران تحلیل پدیدارشناسانه تفسیری را تشویق می‌کنیم که در رویکرد خود خلاقیت داشته باشند. با این حال، ما همچنین آگاه هستیم که خوانندگانی که برای اولین بار با تحلیل پدیدارشناسانه تفسیری برخورد می‌کنند، به چیزی فراتر از اصول کلی نیاز دارند. این فصل قصد دارد تا یک چارچوب تحلیلی اکتشافی ارائه دهد که بر بسیاری از فرایندها، اصول و راهبردهایی که معمولاً توسط پژوهشگران تحلیل پدیدارشناسانه تفسیری به کار گرفته می‌شود، تکیه دارد. این چارچوب، فرایندها، اصول و راهبردها را در یک ساختار منعطف گرد هم می‌آورد، اما به اندازه‌ای شفاف است که پژوهشگران تازه‌کار تحلیل پدیدارشناسانه تفسیری را در طی کردن این فرایند یاری کند. همچنین امیدواریم که این چارچوب برای تحلیل‌گران باتجربه‌تر نیز زمینه‌ای برای تفکر فراهم آورد.

بنابراین، روش کیفی به دلیل مشخصه استقرایی بودن آن و به جهت رساندن پژوهشگر به ماهیت پدیده مورد بررسی یعنی تجربه مهاجرت مناسب است. پژوهش پدیدارشناسی به دنبال پاسخ‌دهی به این سؤال است که ساختار و ماهیت تجربه یک پدیده توسط افراد چگونه است؟ هدف اصلی روش پدیدارشناسی، درک ساختار اصلی پدیده تجربه شده انسانی و دستیابی به عمق مفهومی تجارب زیسته می‌باشد، این شیوه از رویکرد کیفی به دنبال کشف ماهیت پدیده‌ها است. روش پدیدارشناسی درصدد درک لایه‌های عمیق معنایی تجربه زیسته برخی افراد درباره یک مفهوم یا پدیده است. این روش به بررسی ساختار آگاهی در تجربه‌های انسانی می‌پردازد (واصل، ۱۳۹۸، ۷۲).

شیوه انتخاب نمونه، نمونه‌گیری هدفمند یا معیارمحور می‌باشد. در پژوهش‌های پدیدارشناختی از راهبرد نمونه‌گیری هدفمند جهت گزینش نمونه‌ها و واحدهای مورد نظر

استفاده می‌شود. در این روش، انتخاب واحدهای مورد پژوهش براساس هدف پژوهش می‌باشد. در این پژوهش از شیوه نمونه‌گیری گلوله‌برفی هم استفاده شد به نحوی که از مشارکت‌کنندگان خواسته شد تا دوستان و همکاران خود را که تجربه مهاجرت داشتند، به پژوهشگر معرفی کنند. در مرحله بعدی، با استفاده از فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی با افراد شناسایی شده، ارتباط برقرار شده و بعد از تشریح هدف مطالعه، در صورت رضایت مصاحبه عمیق ترتیب داده می‌شد. در نهایت با استفاده از معیار اشباع نظری، با ۴۰ نفر از زنان مقیم ایالت بوستون امریکا مصاحبه عمیق صورت گرفت (اسمیت و دیگران، ۲۰۰۹، ۴۱).

از روش‌های تحلیل اطلاعات که در رویکرد پدیدارشناسی تفسیری مورد استفاده قرار می‌گیرد، روش هفت مرحله‌ای کلایزی و دیکلمن استفاده شد. برای جمع‌آوری اطلاعات از مصاحبه عمیق و بدون ساختار استفاده شده است. به این نحو که پژوهشگر پاسخ‌های مشارکت‌کنندگان را ضبط و از سؤالات پیگیرانه‌ای برای حفظ تمرکز بر جزئیات پدیده مهاجرت بهره برده است. مشارکت‌کنندگان به سؤالات باز پاسخ جواب داده و طبق خواسته محقق ترغیب شدند تا جزئیات مفصل‌تری در مورد تجربه مهاجرت خود بیان کنند.

به منظور برآورد قابلیت اعتماد به داده‌ها و اطلاعات از چهار معیار لینکلن و گوبا استفاده شده است که عبارت‌اند از: (۱) قابلیت اعتبار (باورپذیری): تا چه حد ساختار و معنی پدیده مورد نظر به نحو مناسب و مطلوبی بازنمایی می‌شود (نمونه با تجربه زیسته)؛ (۲) انتقال‌پذیری: یافته‌های پژوهش تا چه حد به محیط‌های دیگر تعمیم‌پذیر است؛ (۳) قابلیت اعتماد (اطمینان‌پذیری): به انسجام فرایندهای درونی و نحوه بررسی شرایط متغیر پدیده به دست محقق دلالت می‌کند؛ (۴) قابلیت تأیید: یافته‌ها تا چه حد از سوی سایر افراد یا پژوهش‌ها تأیید می‌شود (بازرگان هرندی، ۱۳۹۸، ۲۱).

برای افزایش معیار اعتبار و باورپذیری تلاش بر این بود که برای جمع‌آوری داده‌ها زمان کافی در نظر گرفته شود و ارتباط صمیمانه با مشارکت‌کنندگان برقرار شد. به منظور تضمین قابلیت اعتبار که عبارت است از میزان صحت یافته‌ها، پس از تجزیه و تحلیل هر مصاحبه مجدداً به شرکت‌کنندگان، مراجعه می‌شود و صحت مطالب تأیید و تغییرات لازم داده خواهد شد.



۴. یافته‌ها

با ۲۵ نفر از اساتید و دانشجویان رزیدنتی در دپارتمان‌های پزشکی و ۱۵ نفر از اساتید و دانشجویان غیر پزشکی شاغل به تدریس و تحصیل در دانشگاه‌های واقع در شهر بوستون ایالت ماساچوست مصاحبه مجازی به عمل آمد. بررسی جمعیت‌شناختی گروه حاضر نشان داد که ۶ استاد پزشکی و ۱۹ دانشجوی رزیدنتی و ۳ استاد در حوزه مهندسی کامپیوتر و ۱۲ دانشجو در شاخه‌های مختلف فنی و کامپیوتر شاغل بودند. بررسی سنی گروه مطالعه نشان داد که اساتید بین سن ۳۱ تا ۴۵ و گروه دانشجویان بین ۲۸ تا ۳۵ سال سن قرار دارند. فرایند مدیریت و تحلیل داده‌ها در نرم‌افزار Atlas.ti انجام گرفت. نرم‌افزار اطلس. تی برای کدگذاری و تحلیل داده‌های کیفی استفاده شد. برای تحلیل داده‌های کیفی و مصاحبه‌های این پژوهش از شیوه تحلیل مضمون استفاده شده است.

۴-۱. مطلوبیت ساختار دانشگاهی

مضمون نخست «مطلوبیت ساختار دانشگاهی» است. بسیاری از مشارکت‌کنندگان به سیستم آموزشی مطلوب در امریکا اشاره داشتند و بر این باور بودند که دانشگاه‌های امریکا هم به لحاظ کیفیت آموزشی و هم به لحاظ اعتبار مدرک دانشگاهی دارای مزیت‌های زیادی هستند. در بیشتر موارد مصاحبه، مشارکت‌کنندگان به امکان تحصیل در رشته‌های مختلف، اعتبار مدرک تحصیلی و کیفیت آموزشی در دانشگاه‌های بوستون اشاره می‌کردند. بسیاری از تجربه‌های زیسته مشارکت‌کنندگان مترتب بر ساختارهای آموزشی مطلوب در امریکا بود. در واقعیت هم سیستم آموزشی امریکا به لحاظ وجود دانشگاه‌های معتبر و تراز اول در آن و همچنین اعتبار مدارک تحصیلی آن‌ها در دنیا معروف هست. در جدول شماره (۱) کدهای پایه و فراوانی و مضمون سازمان‌دهنده مطلوبیت ساختار دانشگاهی آورده شده است. یکی از کدهای پایه دارای فراوانی بالا در مضمون سازمان‌دهنده مطلوبیت ساختار دانشگاهی، «امکان تحصیل در رشته‌های مختلف» است که براساس نظر مشارکت‌کنندگان پژوهش حاضر، این امر فرصت دنبال کردن علایق و سلیق را برای افراد به وجود می‌آورد. همچنین به افراد فرصت انتخاب بیشتر را می‌دهد تا در صورت عدم علاقه‌مندی به رشته‌ای خاص یا سرفصل‌های رشته خاص، آن را تغییر دهند و به دنبال رشته‌های مورد علاقه خود بروند و تحصیلات خود را ادامه دهند.



جدول ۱. کدهای پایه مضمون سازمان‌دهنده مطلوبیت ساختار دانشگاهی

مضمون سازمان‌دهنده	کدهای پایه (خرد)	کدهای پایه (خرد)
مطلوبیت ساختار دانشگاهی	سیستم آموزشی مطلوب	تنوع در رشته‌های تحصیلی
	مدرک تحصیلی معتبر	کیفیت دانشگاه
	راحتی ورود به دانشگاه	اعتبار مدرک تحصیلی
	امکان انتخاب رشته دلخواه	کیفیت آموزشی بالا
	امکان تحصیل در رشته‌های مختلف	اعتبار دانشگاهی
	اعتبار دانشگاهی	فرصت انتخاب رشته

۴-۲. سرمایه اجتماعی دانشگاهی

مشارکت‌کنندگان در پاسخ به عوامل مؤثر بر مهاجرت زنان به امریکا و تحصیل در دانشگاه‌های امریکا به مفاهیم مختلفی نظیر دسترسی به پیشرفت علمی، دسترسی به منابع علمی، فرصت‌های علمی، فرصت‌های پژوهشی بهتر، برخورداری از هزینه‌های تحصیلی، بورسیه تحصیلی و فرصت‌های تحصیلی بالا اشاره کردند که در مضمون سازمان‌دهنده سرمایه اجتماعی دانشگاهی طبقه‌بندی شده است.

برخی از پژوهش‌ها، متغیرهای مرتبط با فرصت‌های تحصیلی و شرایط دانشگاه و دسترسی به استادان برتر و بسترهای علمی و پژوهشی بهتر را از عوامل جاذبه مقصدهای مهاجرت برای نخبگان و متخصصان ذکر کرده‌اند. در این میان، متخصصان مشارکت‌کننده در این پژوهش نیز با توجه به این که رشته تحصیلی آن‌ها پزشکی و دندان‌پزشکی بود، دسترسی به مقالات و پژوهش‌های به روز، فرصت پژوهشی و علمی بالا و اعتبار دانشگاه‌های امریکا را در رسیدن به «مناسک تعاملی علمی و دانشگاهی» از دلایل خود برای مهاجرت عنوان می‌کردند و بر این باور بودند که در کشور امریکا به دور از حال‌وهوای سیاسی و عوامل دیگر می‌توانند به فرصت‌های تحصیلی خودشان پردازند و ارتباطات علمی و پژوهشی خود را با استادان برجسته انجام دهند. در واقع، یکی از دلایل مهاجرت آن‌ها در مضمون دسترسی و بسط «سرمایه اجتماعی دانشگاهی» طبقه‌بندی شده است.



جدول ۲. کدهای پایه مضمون سازمان‌دهنده سرمایه اجتماعی دانشگاهی

مضمون سازمان‌دهنده	کدهای پایه (خرد)	کدهای پایه (خرد)
سرمایه اجتماعی دانشگاهی	دسترسی به پیشرفت علمی	برخورداري از هزینه‌های تحصیلی
	دسترسی به منابع علمی	بورسیه تحصیلی
	فرصت‌های علمی	فرصت‌های تحصیلی بالا
	فرصت‌های پژوهشی بهتر	

۳-۴. تسلط سبک زندگی سنتی در مبدأ

مشارکت‌کنندگان در پاسخ به سؤال زمینه‌های دافعه برای زندگی و تحصیل در ایران به مفاهیمی اشاره کردند که در مضمون «تسلط سبک زندگی سنتی در مبدأ» طبقه‌بندی شده است. این مضمون دربرگیرنده کدهای مرتبط با سنت و الزامات آن نظیر محدودیت حجاب، عدم آزادی در پوشش، ازدواج‌های اجباری و ساختار سنتی جامعه می‌باشد. اشارات زیادی در مصاحبه‌ها شاهد این امر است «چیزی که برای من مهمه اینه که دوست دارم به‌عنوان یک انسان عاقل و بالغ بتوانم برای خود و زندگی خودم تصمیم بگیرم. من از حقوق اولیه و بدیهی همچون آزادی در انتخاب لباس و پوشش هم برخوردار نیستم» و «یکی از عوامل دافعه در زمینه زندگی در ایران اینه که زنان آزادی ندارند. وقتی که مجرد هستن زیر نظر پدر و مادرن و بعد ازدواج هم زیر نظر شوهر و اصلاً نمی‌تونه برای خودش تصمیم بگیره و یا مستقل باشه».

یکی از کدهای پایه پریسامد در مضمون تسلط سبک زندگی سنتی در مبدأ، «عدم آزادی در سبک پوشش و محدودیت زنان» می‌باشد. تجربه زیسته متخصصان شرکت‌کننده در این پژوهش مؤید این مقوله‌ها در مبدأ بود.

جدول ۴. کدهای پایه مضمون تسلط سبک زندگی سنتی در مبدأ

مضمون سازمان‌دهنده	کدهای پایه (خرد)	کدهای پایه (خرد)
تسلط سبک زندگی سنتی در مبدأ	محدودیت حجاب	عدم آزادی در پوشش
	عدم آزادی در سبک پوشش	ساختار سنتی
	محدودیت زنان	عدم آزادی در پوشش
	ازدواج‌های اجباری	



۴-۴. تصویر ذهنی مبتنی بر ویران وطنی در مبدأ

مشارکت‌کنندگان در خصوص زمینه‌های دافعه برای زندگی و تحصیل در کشور ایران به کدهای مختلفی اشاره کردند که بیشتر ناظر بر مؤلفه‌های اقتصادی بود. مفاهیمی مانند نداشتن درآمد کافی، بیکاری زنان، فقر، نابرابری‌های اقتصادی و شرایط و مشکلات اقتصادی و مالی از این تجارب بودند که مورد تأکید مشارکت‌کنندگان بود. در مضمون سازمان‌دهنده «تصویر ذهنی مبتنی بر ویران وطنی در مبدأ» کدهای «مشکلات اقتصادی» و «شرایط بد اقتصادی» از مهم‌ترین کدهایی هستند که هر کدام ۸ بار مورد اشارت مشارکت‌کنندگان قرار گرفته‌اند. بسیاری از پژوهش‌ها و مطالعات گذشته در خصوص مهاجرت و عوامل تأثیرگذار بر آن به مجموعه‌ای از عوامل جاذبه در مقصد و عوامل دافعه در مبدأ اشاره کرده‌اند که موجبات تصمیم و سپس اقدام به مهاجرت را در آن‌ها به وجود آورده است. در بین این متغیرها، عوامل اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و اجتماعی در سطح کلان و خرد وجود دارد. از عوامل اقتصادی که به مثابه متغیرهای دافعه برای شهروندان عمل می‌کند، می‌توان به تبعیض‌های اقتصادی، مسائل و مشکلات مالی، بیکاری زنان و فقر فزاینده اشاره کرد که هر روز هم در ایران افزایش می‌یابند.

جدول ۵. کدهای پایه مضمون تصویر ذهنی مبتنی بر ویران وطنی در مبدأ

مضمون سازمان‌دهنده	کدهای پایه (خرد)	کدهای پایه (خرد)
تصویر ذهنی مبتنی بر ویران وطنی در مبدأ	نداشتن درآمد کافی	رانت و اختلاس
	بیکاری زنان	مشکلات اقتصادی نداشتن امکانات برای خرید مسکن
	فقر	تفاوت در وضعیت مالی
	نابرابری- اقتصادی	شرایط اقتصادی بد

۴-۵. احساس محرومیت در کیفیت زندگی

مضمون احساس محرومیت در کیفیت زندگی مجموعه تجاربی را در بر می‌گیرد که بازنمای نبود شرایط تفریحات مطلوب، پایین بودن سطح نشاط و شادی، شرایط بد وضعیت درمان و نداشتن شرایط شغلی مطلوب می‌باشد که به مثابه عوامل دافعه برای زندگی و تحصیل در





مبدأ عمل می‌کند. مفهوم نداشتن شرایط شغلی مطلوب یکی از کدهای پرتکرار در مضمون احساس محرومیت در کیفیت زندگی می‌باشد. نظریه محرومیت نسبی هم بر این یافته صحنه می‌گذارد. در چارچوب این نظریه، محرومیت از ارزش‌های مهم در یک کشور ظرفیتی را برای خروج نیروهای انسانی از آن کشور به وجود می‌آورد و شهروندان آن جامعه به سمت کشورهای مهاجرت می‌کنند که به آن ارزش‌ها بها داده می‌شود. به یک معنا، با اندک تأملی می‌توان گفت که اگر حکومت برای منابع انسانی مفید و کارآمد برنامه و سیاست‌های جذب‌کننده نداشته باشد، در واقع، آن‌ها را به سمت مهاجرت سوق می‌دهد و ناخواسته مسیر مهاجرت را به روی آن‌ها می‌گشاید؛ فرایندی که در چند سال اخیر در کشور ایران شروع شده است و خواسته و ناخواسته به گریز مغزهای علمی و سرمایه‌های مالی کشور دامن زده می‌شود.

یکی از کدهایی که مشارکت‌کنندگان این پژوهش به آن اشاره کرده‌اند، پایین بودن سطح نشاط و شادی در مبدأ است. مطالعات و پژوهش‌های مختلف و همچنین گزارش رتبه‌بندی کشورها براساس شادی حاکی از این است که وضعیت نشاط و شادی در ایران هم در سطح خرد و هم در سطح کلان نامطلوب می‌باشد. در طول سالیان اخیر هم بسیاری از مهاجرت‌ها، ریشه در این مقوله مهم یعنی ناشادی شهروندان در ایران دارد.

جدول ۶. کدهای پایه مضمون احساس محرومیت در کیفیت زندگی

مضمون سازمان‌دهنده	کدهای پایه (خرد)	کدهای پایه (خرد)
احساس محرومیت در کیفیت زندگی	نبود تفریح مناسب	تفاوت در وضعیت درمان
	نداشتن نشاط و شادی	نداشتن شرایط شغلی خوب
	پایین بودن سطح استاندارد زندگی	

۴-۶. فراگیری ترس و ناامیدی در مبدأ

مضمون فراگیری ترس و ناامیدی در مبدأ یکی از مهم‌ترین عوامل دافعه سبک زندگی و شغلی و تحصیلی در مبدأ می‌باشد و مجموعه تجاربی را مشتمل است که بازنمای عواملی نظیر نداشتن ثبات امنیتی، جنگ، عدم امید به آینده و وجود تحریم‌ها است و به مثابه

عوامل دافعه برای زندگی و تحصیل در مبدأ عمل می‌کند. یکی از کدهای دارای فراوانی بالا در مضمون فراگیری ترس و ناامیدی در مبدأ، «عدم امید به آینده» در ایران است. امید به آینده و زندگی در یک کشور یکی از متغیرهای اساسی است که سطح و کیفیت مهاجرت را تحت تأثیر قرار می‌دهد. امید محصول ارزیابی افراد است از این که تا چه حد می‌توانند بر عرصه تصمیمات و سیاست‌ها اثرگذار باشند. به عبارت دیگر، شهروندان یک جامعه برای رسیدن به امری مطلوب و هدفی آرمانی که برای خود متصور هستند، تلاش می‌کنند و در صورتی که امید خود را از دست بدهند، یا احتمال دسترسی به هدف را برای خودشان همراه با مانع بیابند، اقدام به مهاجرت می‌کنند.

یکی دیگر از کدهای پایه پربسامد، نداشتن ثبات امنیتی و عدم امنیت در کشور ایران می‌باشد، بسیاری از مطالعات نشان داده است که احساس امنیت اجتماعی در بین شهروندان ایرانی رو به کاهش است و در صورتی که احساس امنیت اجتماعی در بین مردم یک جامعه رو به پایین باشد، در آن جامعه تمایل به مهاجرت بیشتر می‌باشد.



جدول ۷. کدهای پایه مضمون فراگیری ترس و ناامیدی در مبدأ

مضمون سازمان‌دهنده	کدهای پایه (خرد)	کدهای پایه (خرد)
فراگیری ترس و ناامیدی در مبدأ	نداشتن ثبات امنیتی	نداشتن امنیت
	جنگ	وجود تحریم‌ها
	عدم امید به آینده	

۷-۴. غلبه سیاست بر حوزه عمومی

برخی از مشارکت‌کنندگان در ارتباط با دافعه‌های زندگی و تحصیل در ایران به کدهای مهمی نظیر آمیختگی سیاست و دین در ایران، تسلط دین در ایران، کم‌اهمیتی شهروندان، حس سرخوردگی، نبود آزادی‌های فردی، مسائل سیاسی، قوانین نامطلوب، تحمیل مذهبی اشاره کردند که در مضمون غلبه سیاست بر حوزه عمومی طبقه‌بندی شده است. حوزه عمومی یکی از عناصر اصلی جامعه مدنی به حساب می‌آید که در آن افکار عمومی شکل می‌گیرد. به قول هابرماس، تمام شهروندان باید از امکان دسترسی به حوزه عمومی



برخوردار باشند. در جریان هر مکالمه یا گفت‌وگو که در جریان آن اشخاص خصوصی در کنار هم جمع می‌شوند که اجتماعی تشکیل دهند، در حقیقت بخشی از حوزه عمومی شکل می‌گیرد. در واقع، گفت‌وگویی که به شکل‌گیری اراده و عقیده عمومی منجر می‌شود، باید در وضعیت آرمانی گفت‌وگو حاصل شود که در آن شرایط گفت‌وگو مساوی است و هیچ رابطه قدرتی بین دو طرف حاکم نباشد (سبزه‌ای، ۱۳۹۵، ۵۴).

یکی از پرسامدترین کدها در این زمینه، نبود آزادی‌های فردی در ایران است. در کشورهای جهان سومی نظیر ایران، حوزه سیاست دایره تسلط خود را به حوزه‌های اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی باز کرده است. به یک معنا، در ایران حتی حوزه خصوصی افراد هم تحت سیطره قدرت حاکمه می‌باشد. در چنین فضایی، زندگی همراه با تحمیل و اجبار و محدودیت هست که زیست‌پذیری را برای انسان سخت می‌کند.

جدول ۸. کدهای پایه مضمون غلبه سیاست بر حوزه عمومی

مضمون سازمان‌دهنده	کدهای پایه (خرد)	کدهای پایه (خرد)
غلبه سیاست بر حوزه عمومی	آمیختگی سیاست و دین در ایران	مسائل سیاسی
	تسلط دین در ایران	نداشتن آزادی
	کم‌اهمیتی شهروندان در ایران	قوانین نامطلوب
	حس سرخوردگی در ایران	نبود شایسته‌سالاری
	نبود آزادی‌های فردی	

۴-۸. ناکارآمدی سیستم آموزشی

مضمون ناکارآمدی سیستم آموزشی دربرگیرنده کدهایی است که مرتبط با آموزش و کیفیت آموزشی و نخبگان و دانشگاهیان در کشور است. یکی از کدهای پرتکرار در مضمون ناکارآمدی سیستم آموزشی «بها ندادن به نخبگان» است. تجربه زیسته بسیاری از مشارکت‌کنندگان این پژوهش معطوف بر این بوده که در کشور ایران به نخبگان و متخصصان رشته‌های مختلف ارزش داده نمی‌شود و در مواردی موانع زیادی را در مسیر پیشرفت و موفقیت آن‌ها ایجاد می‌کنند و همین مسائل و مشکلات موجبات گریز آن‌ها را از کشور فراهم می‌آورد.

یکی دیگر از کدهای پربسامد در مضمون ناکارآمدی سیستم آموزشی، «بها دادن به رشته‌های خاص» است. واقعیت این است که ناکارآمدی سیستم آموزشی در ایران در زمینه رتبه‌بندی رشته‌های مختلف هم خود را نشان می‌دهد. در سال‌های اخیر توجه نظام آموزشی و خانواده‌ها به سمت رشته‌های پزشکی در دانشگاه‌ها بوده و نظام آموزشی و خانواده‌ها اقبال زیادی به این رشته‌ها در مراکز علمی نشان می‌دهند. همین امر موجب می‌شود که بسیاری از دانش‌آموزان به دنبال علایق تحصیلی خودشان نروند و برای پیگیری علایق خود در تحصیلات علمی اقدام به مهاجرت می‌کنند.

برخی از مشارکت‌کنندگان این پژوهش در خصوص دافعه‌های زندگی و تحصیل در کشور ایران به «عدم بازار کار رشته‌های دانشگاهی» اشاره می‌کردند. بسیاری از مطالعات در حوزه آموزش عالی نشان می‌دهد که تناسب و انطباقی بین رشته‌های تحصیلی فارغ‌التحصیلان به بازار و دنیای واقعی کار وجود ندارد و بسیاری از دانش‌آموختگان دانشگاهی در مشاغل و کارهایی غیرمتناسب با رشته دانشگاهی خود مشغول می‌شوند و همین موضوع دلسردی از کار برای آن‌ها فراهم می‌سازد.



جدول ۹. کدهای پایه مضمون ناکارآمدی سیستم آموزشی

مضمون سازمان‌دهنده	کدهای پایه (خرد)	کدهای پایه (خرد)	کدهای پایه (خرد)
ناکارآمدی سیستم آموزشی	نبود تحصیلات مناسب	سیستم آموزشی نامطلوب	بهادادن به رشته‌های خاص
	سیستم آموزشی ضعیف	بها ندادن به نخبگان	عدم بازار کار رشته‌های مهندسی
	اجبار به انتخاب رشته در ایران	سبک آموزشی نادرست	

۹-۴. تصور امکان‌های انتخاب آرمانی در مقصد

مشارکت‌کنندگان این پژوهش در رابطه با مزیت‌های زندگی و تحصیل در امریکا به مفاهیم مختلفی اشاره کردند که در مضمون تصور امکان‌های انتخاب آرمانی در مقصد طبقه‌بندی شده است. برخی از مشارکت‌کنندگان از وجود پارتی بازی در کشور ایران بحث می‌کردند و

بر این باور بودند که در همه حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و حتی علمی و آموزشی مقوله پارتی بازی و خاص‌گرایی وجود دارد به گونه‌ای که در مواردی موانع جدی در سر راه پیشرفت نخبگان و متخصصان ایجاد می‌کند.

یکی از پرسامدترین کدها در این مضمون «دستیابی به شغل با درآمد بالا» است. مشارکت‌کننده‌ای در این خصوص اظهار داشت: «اگر تجربه خودم را در زمینه تحصیل و زندگی در امریکا بگم، دستیابی به درآمد کافی و فضای کاری بهتر در امریکا است که فرصت پیشرفت و دنبال کردن تخصص را برای من فراهم ساخته و در آینده هم احساس می‌کنم که می‌توانم به پیشرفتم امید داشته باشم».

جدول ۱۰. کدهای پایه مضمون تصور امکان‌های انتخاب آرمانی در مقصد

مضمون سازمان‌دهنده	کدهای پایه (خرد)	کدهای پایه (خرد)
تصور امکان‌های انتخاب آرمانی در مقصد	بالا بودن فرصت‌های شغلی	راحتی انتخاب شغل
	اخذ ترفیع شغلی	دسترسی به فرصت‌های جدید
	نبود پارتی‌بازی	دنبال کردن علایق
	نداشتن دغدغه اشتغال	شغل با درآمد
	رسیدن به درآمد	نرخ بیکاری پایین

۴-۱۰. رفاه اجتماعی مطلوب

یکی دیگر از مضمون‌های مرتبط با مزیت‌های زندگی و تحصیل در امریکا رفاه اجتماعی مطلوب است که دربرگیرنده کدهای نظیر سطح رفاه مناسب، کیفیت زندگی، توزیع عادلانه ثروت و نشاط و شادی است. در واقع، یک مجموعه ویژگی‌ها است که برحسب تجربه زیسته مشارکت‌کنندگان موجبات مهاجرت را فراهم می‌سازند. یکی از کدهای پرتکرار سطح رفاه مناسب هست که ۱۲ مورد به آن تأکید داشته‌اند.

یکی از کدهایی که در مضمون رفاه اجتماعی مطلوب، برخی از مشارکت‌کنندگان به آن اشاره کرده‌اند، دستیابی به نشاط و شادی در امریکا است که در کشور ایران یا وجود ندارد یا بسترهای لازم برای دستیابی به آن نیازمند سیاست‌گذاری‌های صحیح و درست حکومت است. بررسی نتایج مطالعات و پژوهش‌های مختلف در ارتباط با نشاط و شادی حاکی از



این است که وضعیت شادمانی ایرانیان، چه در بعد فردی و چه در بعد اجتماعی، وضعیت مطلوبی نیست و از سوی دیگر، نتایج مؤسسه‌های سنجش نشاط و شادمانی و کیفیت زندگی از وضعیت نامطلوب ایران و رتبه پایین کشور در شاخص‌های نشاط و شادمانی دارد. متغیر ناشادمانی در کنار سایر عوامل مرتبط با رفاه اجتماعی دارای شرایط نامناسب هستند، موجبات مهاجرت ایرانیان را فراهم می‌آورد، آنچه که تجربه زیسته متخصصان و نخبگان مشارکت‌کننده در این پژوهش هم مؤید آن بود.

جدول ۱۱. کدهای پایه مضمون رفاه اجتماعی مطلوب

مضمون سازمان‌دهنده	کدهای پایه (خرد)	کدهای پایه (خرد)
رفاه اجتماعی مطلوب	توزیع عادلانه ثروت	سطح رفاه مناسب
	امنیت غذایی	کیفیت زندگی
	کیفیت محیطی	خدمات درمانی خوب
	شادی و نشاط مردم	تناسب درآمد با مخارج زندگی
	اهمیت تفریح و اوقات فراغت	سطح رفاه بالا

۴-۱۱. دسترسی به اقتصاد پویا

مضمون «دسترسى به اقتصاد پویا» بازنمای ویژگی‌های جاذب مهاجران به ایالات متحده امریکا است. این ویژگی‌ها نظیر اقتصاد آزاد، پایین بودن تورم، قدرت برتر اقتصادی، ارزش پول امریکا و فرصت کارآفرینی است که انگیزه لازم برای مهاجرت متخصصان فراهم می‌سازد. برخی از مشارکت‌کنندگان بر اقتصاد آزاد امریکا اشاره می‌کردند: «ایالات متحده امریکا بازار کار بزرگی دارد و برای افراد سخت‌کوش حقوق‌های واقعاً خیلی بالایی در نظر گرفتن. این مسئله هم در دیدگاه و عمل متخصصان برای مهاجرت تأثیرگذار می‌باشد».

جدول ۱۲. کدهای پایه مضمون دسترسی به اقتصاد پویا

مضمون سازمان‌دهنده	کدهای پایه (خرد)	کدهای پایه (خرد)	کدهای پایه (خرد)
دسترسى به اقتصاد پویا	اقتصاد آزاد	اقتصاد پویای امریکا	ارزش پول امریکا
	پایین بودن تورم	قدرت برتر اقتصادی	فرصت کارآفرینی





مشارکت‌کننده‌ای بر فرصت‌های کارآفرینی در امریکا اشاره می‌کرد و می‌گفت: «شعار امریکا واقعی کردن رؤیاهاست و این جمله بدون دلیل بر سرزبان‌ها نیفتاده است. یکی از مزایای کار در امریکا این است که مردم کشور اگر به اندازه کافی تلاش کنند، می‌توانند رؤیای خود را زندگی کنند. چیزی که در کشورهای دیگر ممکن است نتوانند جامه عمل بپوشانند».

۴-۱۲. احساس شدید جهان وطنی در مقصد

تجربه زیسته مشارکت‌کنندگان این پژوهش از عوامل جاذبه کشور امریکا برای زندگی و تحصیل به ایجاد مضمون «احساس شدید جهان‌وطنی در مقصد» منجر شده است که دربرگیرنده کدهای تعاملات مثبت با دنیا، فرهنگ آزاد، چندفرهنگی بودن و ارتباط با جهان است.

جدول ۱۳. کدهای پایه مضمون احساس شدید جهان وطنی در مقصد

مضمون سازمان‌دهنده	کدهای پایه (خرد)	کدهای پایه (خرد)
احساس شدید جهان وطنی در مقصد	تعاملات مثبت با دنیا	تنوع فرهنگی
	روابط اجتماعی خوب	فرهنگ آزاد
	چند فرهنگی بودن	تمایلات مدنی بالا
	ارتباط با جهان	-

مشارکت‌کننده‌ای در خصوص تعاملات مثبت با دنیا در مقصد چنین می‌گفت: «کشور امریکا تعاملات مثبت و سازنده‌ای با جهان و دنیای خارج از خودش دارد و به همین خاطر دارای فرهنگ آزاد و باز است که برای شهروندانش مزایای زیادی دارد».

۴-۱۳. بسترهای خودتعیین‌بخشی در مقصد

تجربه زیسته مشارکت‌کنندگان در ارتباط با مزیت‌های زندگی و تحصیل در امریکا مضمون «بسترهای خودتعیین‌بخشی در مقصد» را در این پژوهش به وجود آورد که دربرگیرنده اولویت استعدادهای فردی، سخت‌کوشی، موفقیت، آزادی در بیان و عقیده، امید به زندگی بالا و استقلال بچه‌ها می‌باشد.

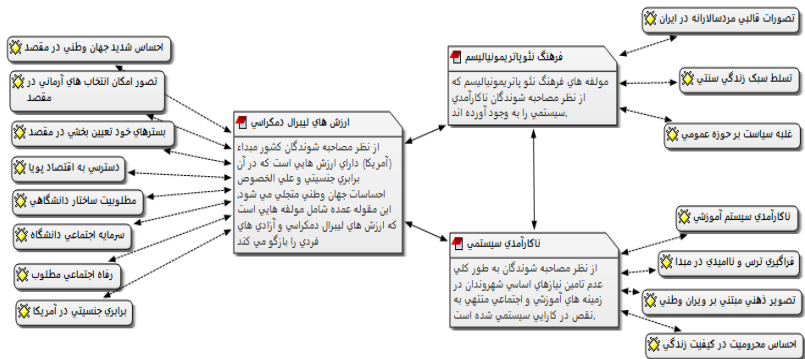
جدول ۱۴. کدهای پایه مضمون بسترهای خودتعیین‌بخشی در مقصد

مضمون سازمان‌دهنده	کدهای پایه (خرد)	کدهای پایه (خرد)
بسترهای خودتعیین‌بخشی در مقصد	اولویت استعدادهای فردی	استقلال
	سخت‌کوشی	آزادی در بیان و عقیده
	موفقیت	

یکی از کدهای پرتکرار در مضمون «بسترهای خودتعیین‌بخشی در مقصد» است. مشارکت‌کننده‌ای از تجربه خود چنین توصیفی داشت: «یکی از مزایای زندگی در امریکا داشتن آزادی در بیان و عمل است که متأسفانه این موارد در ایران آن چنان مشاهده نمی‌شود».

مشارکت‌کننده دیگری از تجربه خود چنین می‌گفت: «یکی از مهم‌ترین دلایل برای مهاجرت شاید این مورد باشد. وقتی فرد احساس کنه که در جامعه خودش نمی‌تونه آزادی بیان و عمل داشته باشه و در طرز پوشش و گفتار استقلال نداره، برای یافتن این مزیت‌ها و پیدا کردن جایگاه خودش اقدام به مهاجرت می‌کنه».

مدل زیر، حاصل کدگذاری گزینشی مقولات شناسایی شده در این مطالعه است. در این مدل مشاهده می‌شود که با تأکید بر مصاحبه‌های دانشجویان مقیم امریکا، استیلای فرهنگ نئوپاتریمونیال منجر به ناکارآمدی سیستمی به‌ویژه در نظام آموزشی ایران شده که موجبات جلب توجه دانشجویان را به ارزش‌های لیبرالی در کشور مقصد مهیا کرده است.



نمودار ۱. مدل گرافیکی براساس نتایج مصاحبه‌ها، خروجی Atlas.TI

۵. نتیجه‌گیری

سلطه طولانی‌مدت حاکمیت‌های اقتدارگرا در ایران، ساختار سیاسی بسته و اقتصادی ضعیف و تأثیر بسزایی که در تثبیت و نهادینه‌کردن فرهنگ پدرسالاری داشته‌اند بعد از انقلاب جمهوری اسلامی ایران، در سالیان اخیر و با توجه به پیشرفت‌های حوزه فناوری‌های اطلاعاتی در تقابل با ارزش‌های آزادی‌خواهی و مدرنیسم غربی قرار گرفته



است. در این میان زنان مصاحبه‌شونده با تأکید بر تحصیلات بالا در ایران و آشنایی با فرهنگ لیبرالی غرب، مقولاتی مانند تصورات قالبی مردسالارانه در ایران، تسلط سبک زندگی سنتی و غلبه سیاست بر حوزه عمومی را مانعی سر راه ابراز استعدادهای خود عنوان کرده‌اند و طی مصاحبه‌های خود بر استیلاي این فرهنگ اصرار داشته و مهاجرت خود را تابعی از این فرهنگ نئوپاتریمونیال در ایران می‌دانستند.

دومین مقوله عمده‌ای که در این بررسی شناسایی شده است، ناکارآمدی سیستمی به‌عنوان مدلول فرهنگ نئوپاتریمونیالیسم است. این ناکارآمدی در دو حوزه اقتصادی و اجتماعی در میان مصاحبه‌ها به چشم می‌خورد. بها ندادن به نخبگان، به‌ویژه نخبگان زن، به دلیل استیلاي فرهنگ پاتریمونیال در این راستا قابل اشاره است. همچنین احساس محرومیت در کیفیت زندگی که شامل مجموعه تجاربی است که نبود شرایط مطلوب و نداشتن شرایط شغلی مطلوب را تداعی کرده است. از طرف دیگر، ترس و ناامیدی از وطن، یکی از مهم‌ترین عوامل دافعه در مبدأ به شمار رفته است که تداعی‌گر نداشتن ثبات امنیتی، جنگ، عدم امید به آینده و وجود تحریم‌ها می‌باشد.

مشارکت‌کننده‌ای در این خصوص چنین اظهار داشت: «یک نکته بزرگ در مورد امریکا که خیلی آن را دوست دارم و تأمین‌کننده امنیت زنان است، این است که قانون تماماً حامی خانم‌ها است. مثلاً اگر در خیابان یک مرد به دنبال یک زن بیافتد یا به او متلک بگوید، آن خانم می‌تواند از او شکایت کند. حتی وقتی به‌عنوان قرار و آشنایی به بیرون می‌روند، اگر مرد بخواهد بدون اجازه بدن او را لمس کند، خانم می‌تواند شکایت کند. حفظ حریم خصوصی زنان در امریکا بسیار مهم است».

ارزش‌های لیبرالی در نتیجه وجود فرهنگ پاتریمونیال و ناکارآمدی سیستم سومین کد گزینشی است که به‌عنوان عامل عمده مهاجرت جامعه مورد مطالعه به امریکا شناسایی شده است. برخی از مشارکت‌کنندگان دلیل مهاجرت خود را در دسترسی به اقتصاد پویا می‌دانستند و در این خصوص تأکید داشتند که «دلار هنوز یکی از بهترین و باارزش‌ترین ارزهای دنیاست و رسیدن به درآمد بالاتر در طول کار خود و گرفتن و پیشرفت کردن در شغل خود در امریکا نسبت به کشورهای دیگر ساده‌تر است».

نقش جهانی شدن در تسهیل تبادل اطلاعات و ایده‌ها و همچنین افزایش آگاهی زنان از حقوق و فرصت‌های موجود در کشورهای دیگر، به‌عنوان یکی دیگر از عوامل زمینه‌ساز مهاجرت به شمار رفته است.

۶. تعارض منافع

هیچ تعارض منافی از سوی نویسندگان گزارش نشده است.



مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی

۱۳۳

مطالعه کیفی عوامل

زمینه‌ساز مهاجرت زنان به

امریکا...

منابع

- افشاری، علی؛ معینی، سیدرضا و انصاری، حمید (۱۳۹۹). بررسی تأثیر سرمایه اجتماعی بر گرایش جوانان تهرانی به مهاجرت خارج از کشور. مطالعات راهبردی ورزش و جوانان، ۱۹(۴۷)، ۹-۳۰.
- اکبری‌جور، حمید؛ خلیج، علی؛ بنای رازی، سوویل (۱۳۹۷). بررسی وضعیت مهاجرت دانش آموختگان داروسازی به خارج از کشور، نشریه فرهنگستان علوم پزشکی، ۲(۲)، ۲۲۲-۲۴۷.
- بازرگان هرندی، عباس (۱۳۹۸). مقدمه‌ای بر روش‌های تحقیق کیفی و آمیخته. تهران: دیدار.
- بزرگ‌زاد، سعیده؛ کاظمی‌پور، شهلا؛ و محسنی، رضاعلی (۱۳۹۸). نگرش نخبگان به عوامل اجتماعی، اقتصادی و علمی-پژوهشی در مبدأ و مقصد و تأثیر آن بر گرایش آنها به مهاجرت خارج از کشور. نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران، ۱۴(۲۸)، ۱۴۱-۱۶۹. doi: 10.22034/JPAI.2020.239441
- دیبا، فرید؛ قلی‌پور، آرین؛ پورعزت، علی اصغر (۱۳۹۹). تحلیل آینده پژوهانه مهاجرت معکوس نخبگان دانشگاهی، فصلنامه راهبرد، ۲۹(۹۵)، ۱۰۹-۱۳۳.
- رضایی، مریم؛ صادقی، رسول (۱۴۰۰). سودای مهاجرت: تمایل ایرانی‌ها به مهاجرت و عوامل تعیین‌کننده آن. دو فصلنامه پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر، ۱۰(۱۸)، ۳۵-۶۲. doi: 10.22084/CSR.2021.21216.1772
- سبزه‌ای، محمدتقی (۱۳۹۵). تحلیل جامعه‌شناسی حوزه عمومی در ایران پس از انقلاب. فصلنامه علوم اجتماعی، ۲۵(۷۱)، ۴۹-۹۴.
- شیرخانی، محمدعلی؛ بایزیدی، رحیم (۱۳۹۷). مهاجرت، خروج سرمایه انسانی و توسعه: مقایسه ایران و ترکیه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی - دانشگاه شهید بهشتی، ۱۰(۲-۵۶)، ۹۹-۱۲۲.
- صادقی، رسول؛ و سیدحسینی، سیده متین (۱۳۹۸). میزان تمایل جوانان به مهاجرت بین‌المللی و عوامل تعیین‌کننده آن در شهر تهران. مطالعات راهبردی ورزش و جوانان، ۱۸(۴۳).
- صفایی موحد، سعید (۱۳۹۰). تفاوت تبیین هنجارهای پنهان در انتخاب استاد راهنما در دانشکده علوم ریاضی و علوم تربیتی (رساله دکتری)، دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه تربیت معلم.
- فروتن، یعقوب؛ و شیخ، مرتضی (۱۳۹۶). بررسی گرایش دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد به مهاجرت بین‌المللی. جامعه‌شناسی نهادهای اجتماعی، ۴(۱۰)، ۶۱-۷۹. doi: 10.22080/SSI.2018.1735
- نوبهار، الهام؛ قربانی، فهمیده؛ حداد مقدم، ملیحه (۱۴۰۰). بررسی رابطه بین بیکاری و خالص مهاجرت: رهیافت اقتصادسنجی فضایی، نشریه پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی، ۲۹(۹۸)، ۱۳۵-۱۷۶. doi: 10.52547/qjerp.29.98.135



واصل، گلشن (۱۳۹۸). بررسی تجربه زیسته مادران آزاردیده: یک مطالعه پدیدارشناسی (پایان نامه کارشناسی ارشد). دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه شهید چمران اهواز.

ودادهیر، ابوعلی؛ و اشراقی، سمیه (۱۳۹۸). گرایش به مهاجرت به خارج در جامعه پزشکی ایران: مطالعه‌ای کیفی. پژوهش و برنامه‌ریزی در آموزش عالی، ۲۵(۲)، ۲۳-۴۲.

Akman, V. (2011). Factors in flouncing international student migration: A survey and evaluators of Turkeys case. *Interdisciplinary, Journal of Contemporary Research in Business*, 13(3). doi:10.1177/1745499915571718

Aminuddin, M. F., Pallikadavath, S., Kamanda, A., Sukesi, K., Rosalinda, H., & Hatton, K. (2019). The social and economic impact of international female migration on left-behind parents in East Java, Indonesia. *Asian and Pacific Migration Journal*, 28(1), 97-114. doi: 10.1177/0117196818815512

Aminuddin, M. F., Pallikadavath, S., Kamanda, A., Sukesi, K., Rosalinda, H., & Hatton, K. (2019). The social and economic impact of international female migration on left-behind parents in East Java, Indonesia. *Asian and Pacific Migration Journal*, 28(1), 97-114. doi: 10.1177/0117196818815512

Daniela, B. (2012). Modern gravity models of internal migration; the case of Romania. *Theoretical and Applied Economics*, 4(4), 127-144.

Dribe, M., Eriksson, B., & Scalone, F. (2019). Migration, marriage and social mobility: Women in Sweden 1880-1900. *Explorations in Economic History*, 71, 93-111. doi: 10.1016/j.eeh.2018.09.003

Fleury, A. (2016). Understanding women and migration: A literature review. Washington, DC, 55.

Ghosh, J. (2009). Migration and gender empowerment: Recent trends and emerging issues. Human Development Research Paper 04, United Nations Development Programme, *Human Development Report Office*, New York.

Hercog, M., & Van de Laar, M. (2017). Motivations and constraints of moving abroad for Indian students. *Journal of International Migration and Integration*, 18, 749-770.

Marrow, H. B., & Klekowski von Koppenfels, A. (2020). Modeling American migration aspirations: How capital, race, and national identity shape Americans' ideas about living abroad. *International Migration Review*, 54(1), 83-119.

Mihi-Ramirez, A., & Kumpikaite, V. (2014). Economics reason of migration from point of view of students. *Procedia-Social and Behavioral Sciences*, 109, 522-526. doi: 10.1016/j.sbspro.2013.12.500



- Mihi-Ramirez, A., & Kumpikaite, V. (2014). Economics reason of migration from point of view of students. *Procedia-Social and Behavioral Sciences*, 109, 522-526. doi:10.1016/j.sbspro.2013.12.500
- Simpson, N. (2017). Demographic and economic determinants of migration. *IZA World of Labor*. doi: 10.15185/izawol.373
- Strielkowski, W., & Bilan, Y. (2016). Migration aspirations & decisions: A comparative study of Turkey and Ukraine. *Intellectual Economics*, 10(1), 18–27. doi: 10.1016/j.intele.2016.05.001
- Sultana, H., & Fatima, A. (2017). Factors influencing migration of female workers: a case of Bangladesh. *IZA Journal of Development and Migration*, 7(1). doi: 10.1186/s40176-017-0090-6
- Tindall, L., Smith, J.A., Flower, P. & Larkin, M. (2009). Interpretative Phenomenological Analysis: Theory, Method and Research. *Qualitative Research in Psychology*, 6(4), 346–347. doi:10.1080/14780880903340091
- Urbański, M. (2022). Comparing Push and Pull Factors Affecting Migration. *Economies*, 10(1), 21. doi: 10.3390/economies10010021
- Van Mol, C., & Timmerman, C. (2013). Should I Stay or Should I Go? An Analysis of the Determinants of Intra-European Student Mobility. *Population, Space and Place*, 20(5), 465–479. Portico. doi: 10.1002/psp.1833





مقاله پژوهشی

تحلیل تطبیقی کیفی توسعه اقتصادی در کارگاه‌های تولید صنایع دستی با رویکرد صنایع خلاق

عارفه فدایی^۱، اصغر فهیمی‌فر^{۲*}، حسنعلی پورمند^۳، مهدی کشاورز افشار^۴

دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۰۸؛ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۱۸

چکیده

صنایع خلاق تعریف تحلیلی جدیدی از مؤلفه‌های اقتصاد صنعتی است که ورودی آن ایده خلاق و خروجی آن محتوای و مالکیت معنوی حاصل از آن است. در این میان، صنایع دستی به‌عنوان یکی از زیرشاخه‌های صنایع خلاق در جهت پیشبرد بخشی از اقتصاد کشور عمل می‌کند. در صنایع خلاق، ارزش افزوده اقتصادی و تولید ایده خلاق محرک توسعه هستند و به‌عنوان عوامل اصلی در نظر گرفته می‌شوند. هدف از این مقاله بررسی عوامل مؤثر بر توسعه اقتصادی در کارگاه‌های تولید صنایع دستی است. از این رو پرسش اصلی آن است که اولویت قرار دادن کدام یک از دو عامل، ارزش افزوده اقتصادی و تولید ایده خلاق تأثیر بیشتری بر توسعه اقتصادی در کارگاه تولید صنایع دستی می‌گذارد؟ مقاله حاضر به روش تحلیل تطبیقی کیفی انجام گرفته است. به منظور جمع‌آوری اطلاعات از دوروش کتابخانه‌ای و مصاحبه استفاده شده است. تعداد ۲۴ کارگاه تولید صنایع دستی که توانسته‌اند به موفقیت نسبی و توسعه اقتصادی دست پیدا کنند، به شکل غیرتصادفی انتخاب شده‌اند. پس از جمع‌آوری اطلاعات در قالب پرسشنامه از این واحدها، داده‌های کیفی به داده‌های کمی تبدیل شد. نتایج نشان می‌دهد که برای توسعه اقتصادی در کارگاه تولید محصولات صنایع دستی، اولویت قرار دادن عامل «تولید ایده خلاق» کافی است. عامل «صادرات محصولات تولیدشده» یک شرط غیرلازم و ناکافی برای توسعه اقتصادی است. اما عامل «استفاده از فناوری‌های جدید» یک شرط کافی و غیرضروری است. درنهایت، ارزش افزوده اقتصادی زمانی می‌تواند سبب توسعه اقتصادی در کارگاه‌های تولیدکننده صنایع دستی شود که مترادف با سیستم نوآوری باشد.

کلیدواژه‌ها: اقتصاد هنر، ارزش افزوده اقتصادی، تولید ایده خلاق، صنایع دستی

۱. دانشجوی دکتری گروه پژوهش هنر، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

arefeh.fadaee@modares.ac.ir ✉

۲. دانشیار گروه پژوهش هنر، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

* نویسنده مسئول

fahimifar@modares.ac.ir ✉

۳. دانشیار گروه پژوهش هنر، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

hapourmand@modares.ac.ir ✉

۴. استادیار گروه پژوهش هنر، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

m.afshar@modares.ac.ir ✉

۱. مقدمه و بیان مسئله

اصطلاح «صنایع خلاق»^۱ برای نخستین بار در سال‌های پایانی قرن بیستم و همزمان با انتشار کتاب صنایع خلاق: قراردادهای بین هنر و تجارت^۲، نوشته ریچارد کیوز^۳، اقتصاددان برجسته آمریکایی، به کار گرفته شد. علاوه بر این، توجه سیاست‌گذاران به صنایع فرهنگی خصوصاً در بریتانیا، در رواج این اصطلاح نقش داشت (دی سی ام اس^۴، ۱۹۹۸، ۳). صنایع خلاق، فرصت‌های جدیدی را برای کشورهای درحال توسعه فراهم می‌کند تا به سوی مناطقی با رشد بالای اقتصادی در جهان، جهش پیداکنند (کالینز^۵، ۲۰۱۹، ۱).

در میان طیف گسترده صنایع خلاق، وضعیت عرضه و تقاضای صنایع دستی و هنرهای سنتی ایران ضمن تابعی از شرایط زمانی و مکانی بودن، دخیل در شکل‌گیری فضای فرهنگی و اقتصادی جامعه نیز بوده است. صنایع دستی، هنر- صنعتی زودبازده است و به سرمایه اندک نیاز دارد، درعین حال دانش مربوط به آن وارداتی نیست؛ پس می‌تواند در جهت توسعه اقتصادی بستر مناسبی را فراهم آورد. «ارزش این هنر زمانی روشن می‌شود که با گرایش به شرایط امروزی جهان به‌ویژه خاورمیانه، از هنرها و فرآورده‌های دستی در جایگاه جایگزین نفت یاد می‌کنند و اهمیت آن را چندین برابر آن می‌دانند» (شایسته‌فر، ۱۳۹۳، ۳۴).

صنایع خلاق توانایی بسیار قوی برای تولید یک راه‌حل خلاقانه را دارد و اشیا و خدماتی را تولید می‌کند که در بازارهای آن‌ها جدید است (بوشر و روی^۶، ۲۰۲۰، xi). از آنجایی که در صنایع خلاق، ارزش افزوده اقتصادی و تولید ایده خلاق، محرک توسعه است، لذا هدف آن است تا عوامل مؤثر بر توسعه اقتصادی در کارگاه‌های تولید صنایع دستی مورد بررسی قرار گیرد تا مشخص شود الویت قرار دادن کدام یک، سبب توسعه بیشتر خواهد شد.

در این مقاله، رویکرد صنایع خلاق و تأثیر دو عامل، ارزش افزوده اقتصادی و تولید ایده خلاق بر توسعه اقتصادی در کارگاه‌های تولید صنایع دستی مورد بررسی قرار گرفته



1. Creative Industries
2. Creative Industries: Contract between Art and Commerce
3. Richard Caves
4. DCMS
5. Collins
6. Bocher and Roy

است و سپس با استفاده از روش تحلیل تطبیقی کیفی مشخص شد که اگر کارگاه تولیدکننده صنایع دستی، تولید ایده خلاق را اولویت اول خود قرار دهد به توسعه اقتصادی بیشتری خواهد رسید.

۲. پیشینه تحقیق

صنایع خلاق در ایران، مبحث نوپهوری است که برخی پژوهش‌ها به تبیین آن پرداخته‌اند. شریفی و همکاران (۱۳۹۹) در مقاله «طراحی الگوی مدیریت عملکرد در صنایع خلاق و فرهنگی» با ارائه الگو برای نظام مدیریت عملکرد در این حوزه، ۹ مؤلفه مدیریتی که شامل مؤلفه‌های کلیدی، مؤلفه‌های مبنایی، بافتار سازمانی، مؤلفه‌های اقتضائی، مؤلفه‌های مدیریتی، مؤلفه‌های ورودی مدیریت عملکرد، مؤلفه‌های خروجی مدیریت عملکرد و مؤلفه‌های اثربخشی مدیریت عملکرد می‌باشد را مورد بررسی قرار داده و یک نظام کارآمد و متناسب مدیریت عملکرد برای اعمال در صنایع خلاق و فرهنگی ارائه کرده‌اند. الگوی ارائه شده در مقایسه با الگوهای عمومی مدیریت عملکرد، سؤالات و ابهامات آن را در قبال سازمان و نیروی انسانی خلاق پاسخ می‌دهد و مؤلفه نیروی انسانی خلاق را می‌توان در عناصر محتوایی الگو و نیز مؤلفه‌های مختلف آن دخیل کرد و نظام مدیریت عملکرد متناسب را طراحی کرد؛ در حالی که الگوهای عمومی تنها اجزای فرایند اجرایی مدیریت عملکرد را لحاظ می‌کنند که برای مدیریت نیروی خلاق کافی نیستند و این ساختارهای به نوعی مکانیکی، توان پاسخگویی به نیاز سازمان‌های خلاق را ندارند.

محمدی و همکاران (۱۳۹۶) در مقاله «تبیین مؤلفه‌های مؤثر بر ساختاردهی زنجیره ارزش صنایع خلاق در ایران» با نگاهی ساختاری به صنایع خلاق و استخراج و تبیین مؤلفه‌های مؤثر در ساختاردهی زنجیره ارزش صنایع خلاق در ایران به بررسی نحوه تأثیرگذاری این مؤلفه‌ها بر یکدیگر پرداخته‌اند. مهم‌ترین و مؤثرترین مؤلفه‌هایی که در زنجیره ارزش صنایع خلاق و در فعالیت‌های اصلی باید مورد توجه قرار گیرند، «نظام حمایت و پرورش ایده و خلاقیت» و نیز «نظام جذب، استعدادیابی و رشد منابع انسانی» است. توجه به پیامدهای ملی و بین‌المللی این صنایع نیز به عنوان خروجی‌های این





زنجیره ارزش در بالاترین سطح فعالیت‌های اصلی قرار گرفته‌اند. در فعالیت‌های پشتیبان نیز دو نظام «سیاست‌ها» و «قوانین» به عنوان مهم‌ترین مؤلفه‌های مؤثر در زنجیره ارزش صنایع خلاق مورد تأکید قرار گرفته‌اند. درخصوص این دو بعد، به نظر اکثریت مصاحبه‌شوندگان، سیاست‌گذاری صنایع خلاق کشور در سال‌های اخیر اگرچه پیشرفت‌هایی داشته است، ولی هنوز از ضعف‌های ساختاری رنج می‌برد که این ضعف با شکل‌گیری نظام «مدیریت و نهادی» می‌تواند تا حدود بسیار زیادی مرتفع شود.

نظری‌زاده و میرشاه ولایتی (۱۳۹۴) در مقاله «طرح مدل سیستمی آموزش و توسعه سرمایه انسانی در خبرگزاری صداوسیما جمهوری اسلامی ایران پرداخته‌اند و نتایج نشان داده است که، توسعه منابع انسانی از طریق آموزش، باید به مدل سیستمی پنج‌عنصری (محیط، درون‌داد، فرایند، برونداد و پیامد) روی آورد که در آن ضمن پایش دقیق عناصر محیطی به پیامدها به عنوان روح حاکم بر نظام توسعه منابع انسانی توجه شود. درچنین شرایطی نیازمندی‌های مجموعه سیستم و کاربران، رصد و پاسخ داده خواهد شد.

در رابطه با موضوع هنر و صنایع خلاق تنها می‌توان به پژوهش‌های انجام گرفته در حوزه آموزش خلاق اشاره داشت که (فروغی‌نیا و همکاران، ۱۳۹۸، ۲۹-۴۲) در مقاله «مطالعه تطبیقی نظام آموزش رسمی صنایع دستی ایران و ترکیه با رویکرد صنایع فرهنگی خلاق» به بحث آموزش صنایع دستی با رویکرد صنایع خلاق به روش مطالعه تطبیقی با کشور ترکیه پرداخته‌اند. تأکید بر رابطه صنعت و دانشگاه در قالب برنامه‌های کارورزی و حمایت مالی هنرجویان، بیانگر تبعیت نهادهای مختلف کشور ترکیه از این سیاست‌گذاری کلی است. هدف‌گذاری‌های مناسب و واقع‌گرایانه در هر مقطع تحصیلی با تأکید بر جنبه‌های اقتصادی و فرهنگی و همسوسازی محتوای برنامه‌های درسی با رویکردهای صنایع فرهنگی، از نقاط قوت نظام آموزش صنایع دستی ترکیه هستند. یافته‌های این پژوهش، بیانگر آن بوده که اهداف و برنامه‌ریزی‌های تعریف‌شده در مقطع متوسطه ایران متأثر از تحولات اخیر در آموزش‌های فنی و حرفه‌ای، از نظر محتوا با رویکرد مذکور انطباق بیشتری دارند و این تحول باید به مقاطع آموزش عالی نیز تسری یابد.

مبارکی و همکاران (۱۳۹۵) در مقاله «مدل مفهومی آمیخته بازاریابی کارآفرینانه در کسب و کارهای خلاق هنری؛ مورد مطالعه: صنایع خلاق» فعالیت‌های بازاریابی کسب و کارهای هنری خلاق را مورد بررسی قرار داده‌اند. نتایج برآمده از پژوهش، حاکی از آن است که آمیخته بازاریابی کارآفرینانه در کسب و کارهای هنری با کسب و کارها و صنایع مرسوم متفاوت است و این تفاوت نه در ماهیت اجزای آن‌هاست بلکه ماهیت ابعاد نیز تغییر یافته‌اند. و ابعاد آمیخته بازاریابی کارآفرینانه کسب و کارهای هنری نیز متفاوت از کسب و کارها و صنایع مرسوم است. عناصر تشکیل دهنده آمیخته بازاریابی کسب و کارهای هنری شامل پنج مقوله، «شبکه تماس شخصی و قابلیت‌های ارتباطی»، «محتوی»، «خلاقیت»، «ارزش‌های فرهنگی» و «خالق اثر هنری» هستند.

تاکنون در ایران پژوهش جامعی که در آن به موضوع صنایع دستی در قالب اقتصاد هنر با رویکرد صنایع خلاق نگاه شود، انجام نگرفته است و از این منظر پژوهش حاضر دارای رویکردی جدید است.



۳. چارچوب نظری

صنایع خلاق اغلب صنایعی در نظر گرفته می‌شود که با هنر، سرگرمی، رسانه، صنعت مد، صنعت فیلم یا انتشارات، در ارتباط باشد. مشهورترین استفاده از اصطلاح صنایع خلاق از انگلستان آمده است که استراتژی‌های مربوط به گسترش صنایع خلاق را در سال ۱۹۹۷ میلادی آغاز کرد (کالینز، ۲۰۱۹، ۱۱). وزارت فرهنگ، رسانه و ورزش انگلستان در ترسیم سند صنایع خلاق، از آن به‌عنوان صنایعی که منشأ آن‌ها خلاقیت، مهارت و استعداد فردی است و از طریق تولید و بهره‌برداری از مالکیت معنوی، دارای پتانسیل ثروت و ایجاد شغل هستند، نام برده است (دی سی ام اس، ۲۰۰۱، ۵).

صنایع خلاق تعریف تحلیلی جدیدی از مؤلفه‌های اقتصاد صنعتی است که در آن خلاقیت ورودی است و محتوا یا مالکیت معنوی^۱ حاصل و خروجی آن است (پاتس و کانینگهام^۲،

1. Intellectual Property
2. Potts and Cunningham



۲۰۱۰، ۱۶۴). در سال ۲۰۱۶ میلادی صنایع خلاق را آن دسته از صنایعی معرفی می‌شود که دارای مشاغل خلاق با توانمندی بالا هستند (دی‌سی‌ام‌اس، ۲۰۲۶، ۵).

در مدل‌های ایستا از تعریف صنایع خلاق همانند آنچه دی‌سی‌ام‌اس ارائه داده است، به مصرف‌کنندگان علیت داده نمی‌شود و تنها کارآفرین مورد توجه است. ترفند آن است که مصرف‌کنندگان را به این درک برسانند که به هر آنچه که صنعت قادر به ارائه آن است، نیاز دارند. اما این مدل در صنایع خلاق به سادگی به کار نمی‌آید. در واقع، صنایع خلاق دلیل قانع‌کننده‌ای برای تجدید نظر در این مدل در هر کجا که همچنان تحت تأثیر قرار گیرد، ارائه می‌دهند. هرگاه مصرف‌کننده در یک دسته جداگانه باقی بماند که از طریق روش‌های روان‌شناختی قابل پیش‌بینی باشد، چیزی اساسی فراموش شده است. مصرف‌کننده دیگر یک زن خانه‌دار که به راحتی حواسش پرت شود و با روش‌های آزمایش روان‌شناختی مدیریت رفتار، به سمت قفسه خاصی حرکت کند، نیست بلکه او یک موجود متفکر، احساسی و خلاق است و این را به شیوه زندگی خود وارد می‌کند (هارتلی^۱، ۲۰۰۵، ۲۴-۲۳).

پاتس و هارتلی (به نقل از اُکانر^۲، ۲۰۱۰، ۶۵) تعریفی از صنایع خلاق را پشتیبانی می‌کنند که در آن «صنایع خلاق اصلاً صنعتی نیستند بلکه بخشی از سیستم نوآوری اقتصاد هستند و به طور کلی از طبقه‌بندی اجتناب می‌کنند». آنها در این تعریف مدلی را ارائه می‌دهند که «می‌تواند با طبقه‌بندی‌های قبلی که در حالت ایستا قرار دارند در تضاد باشد» (هارتلی، ۲۰۱۳، ۶۱).

این تعریف، فرهنگ خلاقانه را، رشد دانش، در کل مردم و نه فقط در میان متخصصان صنعت یا هنر، می‌داند. مصرف‌کنندگان، کاربران و شهروندان به جای آن‌که ایزه‌های توالی علی باشند، سوژه آن می‌شوند و به‌عنوان فاعل حرکت می‌کنند (هارتلی، ۲۰۰۷، ۱۷-۱۹). این مدل همچنین قصد دارد سه‌گانه زنجیره ارزش خطی شامل تولیدکننده، محتوا و مخاطب را لغو کند (اُکانر، ۲۰۱۰، ۶۵). این یک تعریف بنیادی نیست. بلکه بنیادی تحلیلی است که با جداسازی ویژگی‌های اصلی مورد اهمیت، تجزیه و تحلیل اقتصادی را

1. Hartly
2. O' Connor



برجسته می‌کند؛ این ویژگی‌ها عبارت‌اند از: (۱) عامل؛ (۲) شبکه‌های اجتماعی؛ و (۳) شرکت، سازمان‌ها و نهادهای هماهنگ‌کننده مبتنی بر بازار. این سه اصطلاح با سه‌گانه مصرف‌کننده، محتوا یا توزیع و تولیدکننده همسان با یکدیگر است. اما در این فرمول‌بندی، روابط متقابل میان عوامل، شبکه‌ها و شرکت، پویا و مولد است. همه در ایجاد ارزش‌های متقابل، نمادین و اقتصادی مشارکت دارند. این امر به‌ویژه با توجه به اهمیت روزافزون محتوای تولید شده توسط مصرف‌کننده و نوآوری توسط کاربر در رسانه‌های جدید از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است (پاتس و دیگران^۱، ۲۰۰۸، ۵).

صنایع خلاق نشان‌دهنده ذات ظرفیت بشر برای تفکر، ایجاد نوآوری و طراحی است که ارزش افزوده اقتصادی ایجاد می‌کند. پاتس و هارتلی در تعریف خود از صنایع خلاق، فرضیه‌ای را مطرح می‌کنند که می‌تواند صنایع خلاق را با تکامل اقتصادی پیوند دهد (به نقل از: پریس-ارتیز، کابریما و سراتو-سانتویو^۲، ۲۰۱۹، ۳). در این مدل، صنایع خلاق خود بخشی از فرایند تکامل توسعه اقتصادی در سرتاسر نظم اقتصادی هستند. اهمیت صنایع خلاق در این است که آن‌ها بخشی از توسعه اقتصادی هستند. این صنایع، سرگرمی و اشتغال را به عنوان یک مزیت اضافی تولید می‌کنند. چشم‌انداز تکامل اقتصادی از این طریق تا حدی توسط کارآیی صنایع خلاق در خدمت پردازش ایده‌های جدید تعیین می‌شود. تا زمانی که این کار صورت می‌گیرد، این صنایع بخشی از سازوکار تکامل اقتصادی هستند (پاتس^۳، ۲۰۰۹ الف، ۱۳).

در مدل تکاملی، صنایع خلاق از لحاظ عملیاتی، صنعتی نیستند، بلکه یک گالری یا آزمایشگاه با درجه بالاتر برای ایده‌های جدید هستند که یکی از مؤلفه‌های اساسی سیستم نوآوری هر نظم اقتصادی است. توسعه تکاملی یک سیستم اقتصادی به چندین دلیل نهایی (حقوق مالکیت، بازارهای آزاد، حاکمیت قانون، و غیره) بستگی دارد، اما همچنین شامل چندین علت تقریبی است که شامل ایده‌های جدید خریداری شده توسط علم و هنر است. این‌ها در نهایت مکمل هستند. استنباط تحلیلی این است که توسعه اقتصادی ناشی از

1. Potts et al
2. Peris-Ortiz, Cabrema, Serrano-Santoyo
3. Potts



صنایع خلاق، حاصل فرصت‌های جدیدی است که ایجاد می‌کنند. ایده‌های جدید، تحول اقتصادی را پیش می‌برند و صنایع خلاق از طریق پیدایش، پذیرش و حفظ تازگی در زمینه‌های اجتماعی در این روند دخیل هستند (پاتس، ۲۰۰۹ الف، ۱۳-۱۵).

اگر بپذیریم که صنایع خلاق، نقش تکاملی را در اقتصاد ایفا می‌کنند، باید مشخص شود که این نقش چه تاثیری بر ارزش کل اقتصاد می‌گذارد. پاتس و هارتلی (۲۰۰۸) چهار مدل ارزش‌گذاری را ارائه داده‌اند. «این چهار مدل عبارت هستند از: ثروت^۱، رقابت^۲، رشد^۳ و نوآوری^۴. هر یک از این امکانات به یک الگوی سیاسی بسیار متفاوت تبدیل می‌شوند» (پاتس و کانینگهام، ۲۰۱۰، ۱۶۴). مدل اول مبتنی بر شکست بازار است و انتقال برای حفظ دوام اقتصادی بخش‌ها را توجیه می‌کند. مدل دوم به رسمیت می‌شناسد که بسیاری از بخش‌های صنایع خلاق (مانند صدا و سیما، فیلم و نشر) بخش‌های تجاری کاملاً مطلوبی هستند - آن‌ها فقط «یک صنعت دیگر» هستند و خصوصیات متمایز آن‌ها تحت شرایط مقرراتی و رقابتی در بازار تعیین می‌شود. با این حال، مدل سوم، صنایع خلاق را نه به خودی خود بلکه به‌عنوان محرک‌های رشد از طریق عرضه نوآوری (مانند نیاز به راه‌حل‌های طراحی) به‌طور گسترده در کل اقتصاد، مفهوم می‌بخشد که این امر مستلزم یک مدل سرمایه‌گذاری برای پاسخ به سیاست است (هارتلی، ۲۰۱۳، ۶۱). اما در مدل چهارم، یعنی مدل نوآوری، به جای اینکه به صنایع خلاق به‌عنوان زیرمجموعه اقتصادی پیشران رشد در کل اقتصاد فکر کنیم، آن‌ها را به‌عنوان یک سیستم با مرتبه بالاتر که بر روی سیستم اقتصادی عمل می‌کند، تصور می‌کند. اگرچه ممکن است در این مدل صنایع خلاق به‌عنوان یک صنعت به‌خود خود توصیف نشوند اما به‌عنوان عنصری از سیستم نوآوری کشور شناخته می‌شود (پاتس و کانینگهام، ۲۰۱۰، ۱۷۱).

در مدل نوآوری، مانند سه مدل دیگر اهمیت صنایع خلاق از نظر سهم نسبی آن‌ها در ارزش افزوده اقتصادی نیست بلکه به‌دلیل سهم آن‌ها در هماهنگی ایده‌ها یا فناوری‌های

1. Welfare
2. Competition
3. Growth
4. Innovation

جدید است. در این دیدگاه، صنایع خلاق به عنوان یک سیستم در حال تکامل پیچیده که ارزش افزوده اقتصادی خود را از تسهیل تکامل اقتصادی و روند نوآوری به دست می‌آورد، مدل‌سازی می‌کند. صنایع خلاق از این نظر بهتر می‌تواند نوعی کارآفرینی صنعتی باشد که در سمت مصرف‌کننده اقتصاد فعالیت می‌کند. در این حالت، ما با یک مدل تکاملی از صنایع خلاق روبه‌رو هستیم (پاتس و کانینگهام، ۲۰۱۰، ۱۷۱).

به‌طورکلی اقتصاد خلاق از نظر رشد، دارایی یا توسعه مورد بحث قرار می‌گیرد و اصولاً بحث از نظر اقتصادی است و هدف آن پیاده‌سازی توسعه فناوری و صنعتی از طریق خلاقیت است (زاروبل^۱، ۲۰۱۷، ۱۱). این نقطه مشترک میان اقتصاد و هنر، یعنی خلاقیت می‌تواند کلیدی‌ترین مفهوم برای مطالعه صنایع خلاق باشد.

کالاها و خدمات خلاق، روند تولید آن‌ها و ترجیحات یا ذائقه هنرمند خلاق از نظر روش‌های اساسی و سیستماتیک، متفاوت است (لازراتی، کاپون و اینسننتی^۲، ۲۰۱۹، ۲۹). در صنایع خلاق، ارزش یک کار خلاق با تحقق یک هدف استراتژیک گره خورده است و این به روش‌ها و اغلب در سطوح مختلف قضاوت می‌شود (مالیا^۳، ۲۰۱۹، ۹). برخلاف خدمات معمول مبتنی بر فناوری‌های شناخته‌شده و ساختارهای موجود نهادی صنایع خلاق طبق تعریف، درگیر فرایند ایجاد ارزش افزوده جدید هستند، این صنایع فقط خلاقیت را تأمین نمی‌کنند، بلکه خلاقیت را پردازش می‌کنند (پاتس^۴، ۲۰۰۹، ب، ۱۴۱).

در تعریف خلاقیت در صنایع خلاق، تفاوت میان معنای دو واژه بدیع بودن^۵ و تازگی^۶ است: بدیع بودن، حدس یا آزمایشی است، که زنده نخواهد ماند مگر اینکه در سیستم یا شبکه از نظر فنی یا اجتماعی مورد استفاده قرارگیرد. تازگی، نه در هنگام اختراع یا کشف بلکه در هنگام پذیرش توسط دیگران، در اجرای اجتماعی-ابزاری ایده‌های جدید اتفاق می‌افتد. بنابراین، تازه بودن، استفاده از تازگی است و ماهیت آن فرهنگی است تا فناوری و اقتصادی. از

1 Zarobell

2. Lazerretti, Capone and Innicenti

3. Mallia

4. Potts

5. Novelty

6. Newness





نظر تکاملی، بدیع بودن تغییری است که فردی و به‌طور مؤثر تصادفی اتفاق می‌افتد، در حالی که تازگی انطباق است و توسط جمعیت انتخاب و تکثیر می‌شود (هارتلی، ون و سیلینگ^۱، ۲۰۱۶، ۹). با این حال، ایده‌ای که بدیع باشد کافی نیست بلکه باید دارای ارزش ذاتی نیز باشد. در هنرهای زیبا، معیار ارزش سست‌تر از صنایع خلاق است. گاهی اوقات، برای خلاقانه دانستن یک اثر، تازگی کافی است اما در صنایع خلاق، ارزش یک کار خلاق در تحقق یک هدف راهبردی نهفته است. مشاغل خلاق مستلزم خلاق بودن با رویکرد جدیدی هستند که انجام آن را به دفعات، با هر پروژه جدید برآورده می‌کند. بنابراین، برخی استدلال کرده‌اند که می‌تواند چالش برانگیزتر از خلاقیت در بیان هنری باشد (مالیا، ۲۰۱۹، ۹).

صنایع خلاق عمیقاً در استفاده آزمایشی از فناوری‌های جدید، در ایجاد محتوا و برنامه‌های جدید و ایجاد مدل‌های جدید تجاری درگیر هستند. آن‌ها به‌طور گسترده‌ای ملزم به هماهنگی فناوری‌های جدید با سبک‌های زندگی جدید، معانی جدید و روش‌های جدیدی از وجود هستند که به‌نوبه خود اساس فرصت‌های جدید تجاری است (هارتلی، ۲۰۱۳، ۶۱).

به کاربردن واژه صنعت در رابطه با هنر و فرهنگ هر جامعه، ذهن را به سمت اقتصاد هدایت می‌کند. از طریق صنعت، کالاها و خدمات فرهنگی ساخته، به بازار عرضه، توزیع و به مصرف‌کنندگان فروخته می‌شوند (تراسبی، ۱۳۹۵، ۱۴۳). صنایع دستی مجموعه آثار و محصولاتی است که دست (درمقابل ماشین) در تهیه و تولیدشان نقش اساسی دارد، ذوق و سلیقه و خلاقیت سازنده برای زیباسازی آن بسیار به‌کار می‌آید و نشانه‌هایی از سنت و فرهنگ پیشینیان با هدف زنده نگه‌داشتن کردارهای نیک گذشته در آن به چشم می‌خورد (عطارزاده، ۱۳۹۶، ۳۲).

در فرهنگ مدرن متأخر، صنایع دستی گروهی از انواع هنرهای تجسمی است؛ گونه‌ای که به‌طور جمعی معنا می‌یابد زیرا آن‌ها عمداً به دلایل هنری، اقتصادی و نهادی، در کنار هم قرار گرفته‌اند (گرین‌هال^۲، ۲۰۰۳، ۱). در گزارش سال ۱۹۹۷ میلادی که به‌طور مشترک توسط یونسکو و مرکز تجارت بین‌الملل ارائه شد، صنایع دستی به‌عنوان محصولاتی که

1. Hartly, Wen and Siling
2. Greenhalgh

توسط صنعتگران تولید می‌شوند و به‌طور کامل با دست یا با کمک ابزارهای دستی یا حتی وسایل مکانیکی، تا زمانی که سهم مستقیم دستی صنعتگر مهم‌ترین جز محصول نهایی باشد، تعریف می‌شود (منگ و هیچکاک^۱، ۲۰۱۹، ۲۰۸).

صنایع دستی در دو بازار جداگانه شکوفا می‌شود. در بازار هنر، جایی که در گالری‌های هنری به نمایش گذاشته می‌شوند و در حراج به فروش می‌رسند و همچنین در بازارهای گردشگری و تفریحی بسیار بزرگ‌تر. در بازار هنر، هنرمندان به همان روش سایر رسانه‌ها و با همان مهارت تخیل کار می‌کنند. اما در بازار انبوه، مردم صنایع دستی را بدون توجه زیاد به ابتکار یا زیبایی‌شناسی خریداری می‌کنند و از نظر قیمت و سودمندی و همچنین کیفیت برای آن‌ها ارزش قائل هستند (هاکینز^۲، ۲۰۱۳، ۱۲۵-۱۲۴). گذشته از این بخش صنایع دستی طراحی محور از بازار صنایع دستی را می‌توان در ظهور نمایشگاه‌های صنایع دستی طراحی محور مشاهده کرد که در عصر سرمایه‌داری کنونی که محصولات تولید انبوه می‌شوند، به تقاضای کالاهای منحصر به فرد و اصیل توسط مصرف‌کنندگان به‌خوبی پاسخ می‌دهند (لاکمن، ۱۳۹۶، ۴۴).

در طبقه‌بندی‌های مختلف صنایع خلاق از جمله؛ مدل انگلستان، مدل آماری یونسکو و مدل طبقه‌بندی آنکتاد، صنایع دستی به‌عنوان یکی از زیرشاخه‌های این حوزه است و به‌دلیل پتانسیل‌های فرهنگی و اقتصادی می‌تواند در کشورهای صاحب صنایع دستی نقشی کلیدی را ایفا نماید. در سند اجرایی برنامه زیست‌بوم شرکت‌های خلاق در ایران، صنایع دستی در زیرمجموعه گردشگری و میراث فرهنگی و صنایع دستی، تعریف شده است. رویکرد صنایع دستی به‌عنوان صنایع خلاق در ایران بسیار نوپا بوده و زیرساخت‌های آن هنوز شکل نگرفته‌اند (فروغی‌نیا، سهرابی نصیرآبادی و محمدی، ۱۳۹۸، ۳۱).

۴. روش پژوهش

کالینز (۲۰۱۹) معتقد است صنایع خلاق محرک توسعه است و این نه تنها به علت ارزش افزوده اقتصادی بلکه به دلیل نقش در تولید ایده‌های جدید و در نهایت فناوری خلاق است. بنابراین، برای بررسی داده‌ها و پیرو این فرضیه که اولویت قرار دادن شرط «تولید ایده

1. Meng and Hitchcock
2. Howkins





خلاق» تأثیر بیشتری در توسعه اقتصادی کارگاه صنایع دستی خواهد گذاشت، از روش تحلیل تطبیقی کیفی استفاده می‌شود.

پژوهشگرانی که خواستار ساخت نظریه جدید هستند، بیشتر از رویکرد کیفی «موردمحور» استفاده می‌کنند که به بررسی جوامع کوچک مقیاس می‌پردازد؛ در حالی که پژوهشگرانی که به آزمون نظریه تمایل دارند از رویکرد کمی «متغیرمحور» در جوامع بزرگ مقیاس استفاده می‌کنند (احمدی و همکاران، ۱۳۹۹، ۱۹). در این پژوهش از رویکرد ترکیبی که برخی از ویژگی‌های هر کدام را یکپارچه می‌سازد، استفاده شده است. این راهبرد مانند رویکرد متغیر محور امکان آزمودن تعداد موارد زیاد را فراهم می‌کند. در ضمن، مانند رویکرد موردمحور، آزمودن الگوهای پیچیده علیت ترکیبی را ممکن می‌سازد (ریگن، ۱۳۹۷، ۱۱۳). تحلیل تطبیقی کیفی برعکس روش‌شناسی آماری که بر جبر خطی^۱ استوار است، مبتنی بر جبر بولی^۲ است. در این جا موردها به مثابه کل ترکیب‌بندی شده، بر حسب عضویت و عدم عضویت در مجموعه‌ها بررسی می‌شوند. منطق بولی به پژوهشگر امکان می‌دهد که علت‌های مرتبط را به صورت ترکیبی مورد مشاهده قرار دهد. بنابراین در تحلیل تطبیقی بولی محور، هر علتی جدا از علل دیگر در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه همیشه در درون بافتی از حضور و غیاب سایر شروط علی مرتبط مورد مشاهده قرار می‌گیرد (ساعی، ۱۳۸۹، ۱۵۸).

روش تحلیل تطبیقی مستلزم انتخاب مجموعه‌ای از خصیصه‌ها است که تحت عنوان «شرایط» ذکر و به شکل انفرادی و یا ترکیبی به پیامد مورد نظر منجر می‌شوند (احمدی و همکاران، ۱۳۹۹، ۲۱). انتخاب شرایط متکی بر سؤال تحقیق، مدل مفهومی و تعداد موارد مشابه سایر روش‌های تحقیق است. شرایط (یا مجموعه‌ها یا مجموعه‌های شرط) به عوامل توضیحی در یک مدل اشاره دارد. آن‌ها شبیه به متغیرها هستند. از آنجایی که پرسش‌های تحقیق شرایط لازم و کافی را ارزیابی می‌کنند، یک محقق باید در نظر بگیرد که کدام شرایط در مدل مفهومی از نظر تئوری نتیجه را به صورت جداگانه یا ترکیبی ایجاد می‌کند (کین و دیگران^۳، ۲۰۱۴، ۲۰۳).

1. Linear Algebra
2. Boolean algebra
3. Kane et al



در این مقاله، دو شرط «ارزش افزوده اقتصادی» و «تولید ایده خلاق» مورد ارزیابی قرار گرفت. از نمونه‌های انتخاب شده خواسته شد تا میان دو متغیر مستقل یکی را به‌عنوان الویت اول خود انتخاب کنند. در ادامه دو متغیر وابسته برای رسیدن به تحلیلی درست‌تر انتخاب شد. همان‌طور که هارتلی معتقد است: غالباً صنایع خلاق، پیشرفت‌های جدید و سریعی را در فناوری می‌طلبند که نوآوری را در سمت عرضه تحریک می‌کند (۲۰۱۳، ۵۶). فناوری‌های جدید، اثر هنری را به یک شبکه فرامنتی منتقل می‌کند که در آن متن با یک شبکه نامحدود از محتویات، کتاب‌ها و اسناد که مربوط به پیدایش خودش است و می‌توان به آن‌ها ارجاع داد، متصل می‌کند (منگر^۱، ۲۰۱۴، ۳۲۲). از این‌رو، «استفاده از فناوری‌های جدید» در پروسه طراحی، تولید و عرضه محصول به‌عنوان شرط سوم و موفقیت در امر «صادرات محصولات تولید شده» به‌عنوان شرط چهارم انتخاب شد.

در این مقاله تعداد ۲۴ کارگاه تولید صنایع دستی که توانسته‌اند به موفقیت نسبی و توسعه اقتصادی دست پیدا کنند، در نقاط مختلف ایران به شکل غیرتصادفی انتخاب شدند.^۲ از آن‌جایی که بسیاری از کارگاه‌های تولید صنایع دستی پس از مدت کوتاهی فعالیت، به دلایلی مختلف، دست از فعالیت کشیده و تعطیل می‌شوند لذا برای انتخاب نمونه‌ها، کارگاه‌هایی در الویت قرارگرفت که به طور مستمر در حال تولید و عرضه محصول به بازار صنایع دستی هستند و به روش‌های مختلف به ویژه از طریق بازارهای شبکه‌های اجتماعی، تولیدات به روز را خود را در معرض دید مصرف‌کنندگان قرار می‌دهند. پس از انتخاب این نمونه‌ها، در رابطه با حضور یا عدم حضور هر شرط در کارگاه صنایع دستی، از نمونه‌های منتخب پرسش به عمل آمد.

هدف در اینجا شناسایی شرایطی است که ممکن است در تولید نتیجه، ضروری و یا کافی در نظر گرفته شود. به‌طور معمول، شرایط به‌تنهایی لازم یا کافی نیست. در عوض، ترکیب شرایط می‌تواند با نتیجه (حضور یا عدم حضور) مرتبط باشد. تحقیقات در این روش به طور خاص تأیید می‌کند که ممکن است چندین مسیر یا دستورالعمل‌های علی و وجود داشته باشد، زیرا می‌تواند از ترکیب شرایط مختلف و غیرمتقابل انحصاری ناشی شود

1. Menger

۲. بهترین حالت برای استفاده از تحلیل تطبیقی کیفی، زمانی است که بین ۵ تا ۵۰ مورد داشته باشیم.



گریتس و پاگلیران^۱، ۲۰۲۳، ۵۰۲). بنابراین، در تحلیل تطبیقی بولی محور، هر علتی جدا از علل دیگر در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه همیشه در درون بافتی از حضور و غیاب سایر شروط علی مرتب‌مورد مشاهده قرار می‌گیرد (ساعی، ۱۳۸۹، ۱۵۸).

۵. یافته‌ها

همان‌گونه که بیان شد، برای شکل‌گیری جدول ارزش فرضی بولی، چهار شرط برای توسعه اقتصادی در کارگاه صنایع دستی تعیین شد:

شرط A: اولویت ارزش افزوده اقتصادی برای وقوع پیامد ضروری است.

شرط B: اولویت تولید ایده خلاق برای وقوع پیامد ضروری است.

شرط C: استفاده از فناوری‌های جدید برای وقوع پیامد ضروری است.

شرط D: صادرات محصولات تولید شده به سایر کشورها برای وقوع پیامد ضروری است.

پیامد X: توسعه اقتصادی در کارگاه صنایع دستی.

دو حالت یا ارزش در جبر بولی وجود دارد. عدد (۱) نشان‌دهنده درستی (حضور) و عدد (۰) نشان‌دهنده نادرستی (غیاب) است. پس از دریافت و دسته‌بندی این حالات (براساس پاسخ‌های دریافت‌شده از نمونه‌های منتخب)، جدول حقیقت برای چهار علت توسعه اقتصادی در کارگاه تولید صنایع دستی که در جدول شماره (۱) نشان داده شده^۲، ساخته می‌شود. «یک جدول حقیقت تعداد ترکیب‌های احتمالی شرایط و توزیع تجربی موارد را در آن پیکربندی‌ها نشان می‌دهد» (ملو^۳، ۲۰۲۱، ۱۱). جدول حقیقت همه نمونه‌ها را به صورت منظم فهرست می‌کند. در جداول حقیقت، هر سطر یک مورد (یا ترکیب منطقی احتمالی از علل و نتیجه) و هر ستون شرط مورد علاقه (مشابه متغیرهای مستقل)، از جمله نتیجه (متغیر وابسته) است (فین^۴، ۲۰۲۲، ۳۸۲۰).

1. Gerrits and Pagliran

۲. برای خلاصه‌سازی جدول، تنها حالت‌هایی که رخداد حاصل شده، آورده شده‌است.

3. Mello

4. Finn

لازم به ذکر است که، در معادلات بولی، حرف بزرگ به معنی وجود شرط علی و حرف کوچک به معنی غیبت آن است. در جمع بولی اگر $A+B=x$ و $A=1$ و $B=1$ آن گاه $x=1$ است. ایده اصلی جبر بولی آن است که اگر تنها یکی از شروط محقق شود (حاضر باشد)، آنگاه نتیجه درست خواهد بود. جمع در جبر بولی متناظر با عملکرد منطقی OR است. در حقیقت محقق شدن یکی از شرایط مندرج در عمل جمع مسبب بروز رخداد مورد انتظار است (ریگن، ۱۳۹۷، ۱۳۳-۱۳۴).

جدول ۱. جدول حقیقت برای چهار علت توسعه اقتصادی در کارگاه‌های تولید صنایع دستی

فراوانی	توسعه اقتصادی	شرایط علی			
		A	B	C	D
۲	۱	۱	۰	۰	۰
۲	۱	۰	۱	۰	۰
۱	۱	۱	۰	۱	۰
۶	۱	۰	۱	۱	۰
۳	۱	۱	۰	۰	۱
۳	۱	۰	۱	۰	۱
۳	۱	۱	۰	۱	۱
۳	۱	۰	۱	۱	۱

عبارات اولیه مستخرج از جدول حقیقت (جدول ۱) به شکل زیر نشان داده می‌شود:

$$X = aBcD + AbcD + aBcD + AbCD + aBCD + Abcd + aBcd + AbCd$$

پس از این مرحله، نوبت به خلاصه‌سازی عبارات بالا با هدف «حذف شرایط نامربوط و به‌دست آوردن یک دستور علی» (دوشا، ۲۰۱۹، ۱۶) است. به‌عنوان مثال، در عبارات بالا، $AbCd$ و $Abcd$ که هر دو سبب x می‌شوند، تنها در عامل C با هم تفاوت دارند و بقیه عناصر این دو جمله شبیه است. خلاصه‌سازی بولی اجازه می‌دهد تا این دو عبارت در قالب ساده‌تر Abd بیان شوند. بنابراین، پس از خلاصه‌سازی اولیه جدول حقیقت، عبارات زیر حاصل شد:

$$X = aBD + Abc + aBC + AbC + aBd + aBc$$

حاصل خلاصه‌سازی ثانویه، دو عبارت زیر را نشان می‌دهد:

$$X = aB + Ab$$





از خلاصه معادله گفته شده نتیجه‌گیری می‌شود که توسعه اقتصادی در کارگاه تولید صنایع دستی رخ می‌دهد در صورتی که ارزش اقتصادی در اولویت دوم («و») تولید ایده خلاق در اولویت اول قرار بگیرد («یا») ارزش اقتصادی در اولویت اول («و») تولید ایده خلاق در اولویت دوم قرار بگیرد.

راه‌حل‌های تحلیل تطبیقی کیفی را می‌توان با معیار پوشش ارزیابی کرد. پوشش^۱ نسبت نتیجه‌ای را نشان می‌دهد که می‌تواند با یک راه‌حل توضیح داده شود (بر اساس مجموع مقادیر عضویت مجموعه اندازه‌گیری می‌شود) (اید و ملو^۲، ۲۰۲۲، ۵).

بنابراین، برای گزینش عبارات نهایی و حذف عبارات اضافی، رسم نمودار نتیجه‌های اولیه پوشش‌دهنده عبارات اولیه، ارتباط میان نتیجه‌های اولیه و عبارات اولیه را تصویر می‌کند که در (جدول ۲)، نشان داده شده است. در نهایت «تحلیل این نمودار که در جدول شماره (۲) آمده است، باعث می‌شود که تنها نتیجه اولیه‌ای که منطقیاً ضروری است، باقی بماند» (ریگن، ۱۳۹۷، ۱۴۲).

جدول ۲. نمودار نتیجه‌های اولیه پوشش‌دهنده عبارات اولیه (داده‌های فرضی توسعه اقتصادی در کارگاه صنایع دستی)

عبارات اولیه						منتجه‌های اولیه
aBD	Abc	aBC	AbC	aBd	aBc	
*		*		*	*	aB
	*		*			Ab

جدول شماره (۲) نشان می‌دهد که نتیجه اولیه aB ، چهار عبارت اولیه بولی را پوشش می‌دهد. در حالی که نتیجه Ab ، دو عبارت اولیه را پوشش می‌دهد. پس نتیجه اولیه Ab اضافی و عبارت خلاصه شده $X=aB$ نتیجه اولیه‌ای را که مطلقاً ضروری است دربر می‌گیرد. به عبارتی، برای توسعه اقتصادی در کارگاه تولید محصولات صنایع دستی، اولویت قراردادن عامل علی «تولید ایده خلاق» ضروری است و اولویت قرار دادن عامل علی «ارزش اقتصادی» لازم نیست.

1. coverage
2. Ide and Mello

در این رابطه هارتلی (۲۰۰۷) معتقد است که در روند تکاملی صنایع خلاق، مصرف‌کنندگان، کاربران و شهروندان به جای این که هدف توالی علی باشند، موضوع آن می‌شوند، به شکل عامل عمل می‌کنند و به عنوان اثرات منفعل، تحت فشار قرار نمی‌گیرند. پاتس (۲۰۰۹ ج) معتقد است که اگر صنایع خلاق تنها به دنبال ثروت باشد، به طور معمول با جهانی سروکار داریم که در آن تئوری اقتصاد سیاسی حاکم است. به این دلیل که یک سیستم اقتصادی، اساساً یک سیستم ارتباطی است. اما در شکل تکاملی آن صنایع خلاق می‌تواند هم منبع رشد اقتصادی (مدل رشد) و هم مکانیسمی از خدمات هماهنگی تکاملی (مدل نوآوری) باشند.

بنابراین، توسعه اقتصادی در کارگاه‌های صنایع دستی رخ خواهد داد اگر صنایع خلاق در بستری از تولید ایده خلاق شکل بگیرد یعنی صنایع دستی سبب تکامل ارزش افزوده اقتصادی شود. این زمانی است که اقتصاد تجربه محور است و صنعت تنها مطرح نمی‌شود بلکه ایده‌های جدید، توسعه اقتصادی را پیش می‌برند.

مصرف‌کننده محصول صنایع دستی، یک موجود متفکر، احساسی و خلاق است و این را به شیوه زندگی خود وارد می‌کند. «در این دیدگاه، صنایع خلاق به عنوان یک سیستم در حال تکامل پیچیده که ارزش افزوده اقتصادی خود را از تسهیل تکامل اقتصادی و روند نوآوری به دست می‌آورد، مدل‌سازی می‌شود. صنایع خلاق در سمت مصرف‌کننده فعالیت می‌کند. (پاتس و کانینگهام، ۲۰۱۰، ۱۷۱).

خلاقیت در صنایع دستی می‌بایست با مفهوم تازگی پیوند بخورد تا از این طریق ارزش ذاتی پیدا کند و توسط جامعه انتخاب و تکرار شود. پس توسعه اقتصادی در کارگاه صنایع دستی نیازمند یک سیستم نوآوری است. نتایج عبارات به دست آمده از نتیجه‌های اولیه روش بولی بیان می‌کند که اولویت قراردادن تولید ایده خلاق برای توسعه اقتصادی در کارگاه‌های صنایع دستی کافی است. جدول شماره (۲) نشان می‌دهد که عامل علی «صادرات محصولات تولیدشده» تنها در یکی از نتیجه‌های اولیه (aBD) حضور دارد. پس این یک شرط نالازم و ناکافی برای توسعه اقتصادی است. چرا که بسیاری از کارگاه‌های تولید صنایع دستی با وجود توانایی لازم برای امر صادرات محصولات اما به دلیل برخی



شرایط حاکم بر کشور، قادر به انجام این کار نیستند پس این به معنای عدم توانایی آنان در توسعه اقتصادی نیست. اما عامل علی «استفاده از فناوری‌های جدید» در دو منتهجه اولیه حضور دارد، پس یک شرط کافی است اما لازم نیست. در واقع، استفاده از فناوری‌های جدید در پروسه طراحی، تولید و عرضه محصولات صنایع دستی می‌تواند در توسعه اقتصادی تاثیرگذار باشد اما لزوماً این چنین نیست.

۶. نتیجه‌گیری

ارزش اقتصادی و تولید ایده خلاق دو عامل مؤثر بر توسعه اقتصادی در کارگاه‌های تولید صنایع دستی است. پس از تعریف این دو عامل در صنایع خلاق و شرح نظریات صاحب‌نظران در این حوزه، تعداد ۲۴ کارگاه تولید محصولات صنایع دستی مورد ارزیابی قرار گرفت. در این مقاله از روش تحلیل تطبیقی کیفی برای بررسی داده‌ها و همچنین از رویکرد ترکیبی که برخی از ویژگی‌های رویکرد مورد محور و متغیر محور را یکپارچه می‌سازد، استفاده شده است. این روش توانایی آزمودن تعداد موارد زیاد را به محقق می‌دهد و می‌توان در آن ترکیب‌های علی پیچیده را مورد بررسی قرار داد. در نهایت، از جبر بولی برای تحلیل علیت چندگانه ترکیبی استفاده شد.

برای این منظور چهار عامل ارزش اقتصادی، تولید ایده خلاق، استفاده از فناوری‌های جدید و صادرات محصولات صنایع دستی، به‌عنوان عوامل علی تاثیرگذار در توسعه اقتصادی کارگاه تولید صنایع دستی انتخاب شدند. بنابراین، داده‌های کیفی به‌دست‌آمده درباره عوامل مؤثر در توسعه اقتصادی با استفاده از روش بولی، به داده‌های کیفی تبدیل شدند. بنابراین، منتهجه‌های اولیه مختلفی از عوامل علی که می‌تواند منجر به توسعه اقتصادی شود، شکل گرفتند.

نتایج حاصل از خلاصه‌سازی ترکیب‌های علی به‌دست‌آمده از جدول ارزش فرضی نشان می‌دهد که عبارت خلاصه شده $X=AB$ منتهجه اولیه‌ای را که مطلقاً ضروری است در برمی‌گیرد. این معادله نشان می‌دهد که برای توسعه اقتصادی در کارگاه تولید محصولات صنایع دستی، اولویت قراردادن عامل علی «تولید ایده خلاق» کافی است.





عامل علی «صادرات محصولات تولید شده» یک شرط نالازم و ناکافی برای توسعه اقتصادی است. اما عامل علی «استفاده از فناوری‌های جدید» یک شرط کافی است اما لازم نیست. تفاوت ارزش افزوده اقتصادی در صنایع خلاق با دیگر صنایع در توأمان شدن ایده خلاق در درون بافت اقتصادی است. الویت قرار دادن ارزش اقتصادی زمانی می‌تواند سبب توسعه اقتصادی در کارگاه‌های تولیدکننده صنایع دستی باشد که مترادف با سیستم نوآوری تعریف شود چرا که ایده خلاق نه یک باره بلکه در طولانی‌مدت سبب توسعه اقتصادی خواهد شد و در این حالت اقتصاد، علاوه بر رشد، تکامل نیز پیدا می‌کند. بنابراین، مصرف‌کننده صنایع دستی به شکلی فعال عمل می‌کند و همواره به دنبال تازگی در محصولات است. همچنین تکرارپذیری در طراحی و شیوه‌های ساخت و تولید صنایع دستی از سوی مخاطب و مصرف‌کننده مورد استقبال قرار نمی‌گیرد. با توجه به شرایط اقتصادی و بازاریابی فعال، محصول صنایع دستی نیازمند حفظ تازگی و برخورداری از نیازهای روز مصرف‌کننده است. صرف توجه به ارزش افزوده اقتصادی اگرچه در کوتاه‌مدت می‌تواند پاسخگویی نیازهای کارگاه صنایع دستی باشد، اما در طولانی‌مدت موجب دلسرد شدن مخاطب خواهد شد. بنابراین، قرارگیری در یک سیستم نوآوری می‌تواند سبب حفظ توسعه اقتصادی در کارگاه صنایع دستی شود. مطالعه پیرامون ذائقه و سلیقه مصرف‌کنندگان صنایع دستی در کشور ایران از دیگر مباحثی است که می‌تواند مورد توجه سایر پژوهشگران در زمینه صنایع خلاق قرارگیرد و زمینه‌های دقیق‌تری را در حوزه توسعه اقتصادی کارگاه‌های تولید صنایع دستی فراهم آورد.

۷. هم‌نویسندگی

این مقاله مستخرج از رساله دکتری «عارفه فدایی» با عنوان «تبیین الگوی صنایع خلاق در حوزه صنایع دستی ایران، با تاکید بر اقتصاد بازار» با راهنمایی دکتر «اصغر فهیمی‌فر» و دکتر «حسنعلی پورمند» در دانشگاه تربیت مدرس است.

۸. تعارض منافع

هیچ‌گونه تعارض منافع از سوی نویسندگان اعلام نشده است.

۸. منابع

- احمدی، هانیه؛ دانایی فرد، حسن؛ امامی، مجتبی؛ دلخواه، جلیل (۱۳۹۹). تحلیل تطبیقی کیفی و خط‌مشی عمومی. فصلنامه علمی روش‌شناسی علوم انسانی، ۲۶ (۱۰۳)، ۱۷-۳۷. doi: 10.30471/MSSH.2020.5890.1938
- تاووز، روث (۱۳۹۳). درس‌نامه اقتصاد فرهنگی (مترجمان: علی‌اکبر فرهنگی، احتشام رشیدی، انسیه ابری؛ جلد اول). تهران: دانژه. (تاریخ اصل اثر ۲۰۱۰)
- تراسبی، دیوید (۱۳۹۵). اقتصاد و فرهنگ (ترجمه کاظم فرهادی؛ چاپ هشتم). تهران: نشر نی. (تاریخ اصل اثر ۲۰۰۱)
- ریگن، چارلز (۱۳۹۷). روش تطبیقی: فراسوی راهبردهای کمی و کیفی (مترجم محمد فاضلی). تهران: نشر آگه. (تاریخ اصل اثر ۱۹۸۷)
- ساعی، علی (۱۳۹۰). منطق تحلیلی تطبیقی تاریخی با رویکرد تحلیل بولی. فصلنامه علوم اجتماعی. doi:10.22054/qjss.2011.882.۹۷-۵۳، (۵۴)۱۸
- شایسته‌فر، مهناز (۱۳۹۳). اهمیت و لزوم پشتیبانی از صنایع دستی با تاکید بر ارایه راهکارها در رونق اقتصادی آن. نشریه مطالعات هنر اسلامی، ۲۰ (۱۰)، ۳۳-۳۸. doi:10.22034/ias.2014.125688
- عطارزاده، عبدالکریم (۱۳۹۶). واکاوی زمینه‌های مطالعه صنایع دستی در متون کهن دوره اسلامی ایران. نشریه نگره، ۱۲ (۴۱)، ۳۰-۴۱. doi:10.22070/negareh.2017.485
- فروغی‌نیا، مریم؛ سهرابی نصیرآبادی، مهین؛ محمدی، مهدی (۱۳۹۸). مطالعه تطبیقی نظام آموزش رسمی صنایع دستی ایران و ترکیه با رویکرد صنایع فرهنگی خلاق. نشریه مطالعات تطبیقی هنر، ۹ (۱۷)، ۲۹-۴۲.
- لاکمن، سوزان (۱۳۹۶). صنایع دستی و اقتصاد خلاق. (مترجم شهاب طلایی شکری). تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات. (تاریخ اصل اثر ۲۰۱۵)
- Collins, H. (2019). *Creative research. The theory and practice of research for the creative industries*. London: Bloomsbury.
- DCMS. (1998). *Creative industries mapping document*. London: DCMS.
- DCMS. (2001). *Creative industries mapping document*. London: DCMS.
- DCMS. (2016). *Creative industries mapping document*. London: DCMS.
- Finn, V. (2022). A qualitative assessment of QCA: Methode stretching in large-N studies and temporality. *Quality and Quantity*, 56(1), 3815-3830. doi: 10.1007/s11135-021-01278-5
- Gerrits, L., Pagliarin, S. (2020). Social and causal complexity in qualitative comparative analysis (QCA): Strategies to account for emergence. *International Journal of Social Research Methodology*, 24(4), 401-514. doi:10.20378/irb-48752





- Greenhalgh, P. (2003). *The persistence of craft: The applied arts today*. London: A&C black.
- Hartley, J. (2007). The evolution of the creative industries – Creative clusters, creative citizens and social network markets. In *Proceedings Creative Industries Conference, Asia-Pacific Weeks*, Berlin.
- Hartly, J. (2005). *Creative industries*. Malden, Mass: Blackwell.
- Hartly, J. (2013). *Key concepts in creative industries*. Los Angeles: Sage. doi:10.4135/9781526435965
- Hartly, J., Wen, W., & Siling, H. (2016), *Creative and culture: Challenges, changes and future for the creative industries*. Los Angeles: Sage.
- Howkins, J. (2013). *The creative economy*. London: Penguin.
- Ide, T., Mello, P. (2022). QCA in international relations: A review of Strength pitfalls and empirical applications. *International Studies Review*, 24(1), 1-20. doi:10.1093/isr/viac008
- Kane, H. L., M. A. Williams, P. A. Kahwati, L. C. (2014). Using qualitative comparative analysis to understand and quantify translation and implementation. *Translation Behavioral Medicine*, 4(2), 201-208. doi:10.1007/s13142-014-0251-6
- Lazzeretti, L., Capone, F., & Innocenti, N. (2018). The rise of cultural and creative industries in creative economy research: A bibliometric analysis, In: Lazzeretti, L., Vecco, M. *Creative Industries and Entrepreneurship Paradigms in Transition from a Global Perspective*. Northampton, MA: Edward Elgar. doi:10.4337/9781786435927.00007
- Mallia, K. L. (2019). *Leadership in the creative industries: Principles and practice*. Hoboken, NJ: Wiley Blackwell. doi:10.1177/1098048220913340
- Meng, K., & Hitchcock, M. (2020). Sustainability and authenticity of Chinese traditional crafts in the concepts of luxury and tourism. *E-Journal of Tourism*, 7(2), 205-228. doi:10.24922/eot.v7i2.64594
- Menger, P. M. (2014). *The economics of creativity: Art and achievement under uncertainty*. Cambridge: Harvard University Press.
- O'Connor, J. (2010). *The cultural and creative industries: A literature review*. United Kingdom: Creativity, Culture and Education.
- O'Connor, J. (2011). *Arts and creative industries: Historical overview and an Australian conversation*. Sydney: Australia Council for the Arts.
- Peris-Ortiz, M., Rainiero Cabrema, M., & Serrano-Santoyo, A. (2019). *Cultural and creative Industries: A path to entrepreneurship and innovation*. Cham: Springer.

- Potts, J. D. (2009). .Why the creative industries matter to economic evolution. *Economic of Innovation and New Technology*, 18(7-8), 663-673. doi:10.1080/10438590802564592
- Potts, J. D. (2009). Creative industries & innovation policy. *Innovation:Management, Policy and Practice*, 11, (2), 138-147.
- Potts, J. D. (2009). Do developing economies require creative industries? some old theory about new China. *Chinese Jjournal of Education*, 2(1), 92-108. doi:10.1080/17544750802639184
- Potts, J. D. Cunningham, S. (2010). Four models of the creative industries *Revue D'Economie Politique*, 120, 163-180. doi:10.3917/redp.201.0163
- Potts, J. D., Cunningham, S. D., Hartley, J., Ormerod, P. (2008). Social network market: A new definition of the creative industries. *Journal of Cultural Economics*, 32(3), 166-185. doi:10.1007/s10824-008-9066-y
- Zarobell, J. (2017). *Art and the global economy*. California: University of California Press.



مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی

۱۵۸

دوره ۱۶، شماره ۳
تابستان ۱۴۰۳
پیاپی ۶۳



مقاله پژوهشی

مطالعه تطبیقی تابلوی «خیانت تصاویر» رنه‌مگریت با نظریه «واسازی» ژاک دریدا

مجید اخشابی^{۱*}، سیدجلال میرزایی فدیه^۲

دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۱۰؛ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۰۸

چکیده

دریدا در سال ۱۹۶۶ با مقاله جنجال‌برانگیز «ساختار، نشانه و بازی در گفتمان علوم انسانی» نگرشی را پدید آورد که امروزه فرصت‌های بی‌شماری را فراروی پژوهشگران قرار داده است؛ راهکاری که با تجزیه بسیاری از ساختارها و دوباره برساختن اجزای به‌دست‌آمده، افق‌های نوینی را در عرصه آفرینش معنا رقم می‌زند. با واکاوی و تحلیل صورت‌گرفته در این پژوهش، این واقعیت عیان می‌گردد که ۳۷ سال قبل از اینکه دریدا با «نظریه واسازی دریدایی» خود، توجه محافل فلسفی را به مفهومی مناقشه‌برانگیز معطوف کند، رنه‌مگریت با تابلوی «خیانت تصاویر» بی‌هیچ سروصدایی «بیانیه واسازی مگریتی» خود را بر دیواره هنر مدرن نگاشته بود. این تابلو «یکی از اولین افق‌های پس‌اساختارگرایی» است. اگرچه دریدا در مواجهه با این تابلو به ستایش آن پرداخته، اما هیچ‌گاه از الهام‌بخشی ایده این اثر هنری در شکل‌دهی و پی‌ریزی نظریه‌اش سخنی به میان نیاورده است. هدف از این پژوهش که در زمره تحقیقات بنیادی نظری به روش کیفی و کتابخانه‌ای است، مطالعه تطبیقی تابلوی «خیانت تصاویر» رنه‌مگریت با نظریه «واسازی» دریدا است، به‌گونه‌ای که پرده از ارتباط متناظر و مستور میان تابلو و نظریه واسازی بردارد. در این مقاله ضمن معرفی و تشریح کامل مهم‌ترین مؤلفه‌های نظریه واسازی از جمله لوگوسنتریسم، تقابل‌های دوتایی، گراماتولوژی، دیفرانس، پاررگون، آپوریا و گرده‌افشانی و نیز انطباق یک‌به‌یک آن‌ها با تابلو، چنین استنتاج می‌شود که گویی دریدا همه این مفاهیم را برای رهیافت، تجسم و تفسیر نظریه خود، همانند یک الگو از این اثر اتخاذ نموده و در نهایت این تابلو به تنهایی برای تجسم و تجلی مؤلفه‌های واسازی مکفی، گویا و بسنده است.

کلیدواژه‌ها: تابلوی خیانت تصاویر، دریدا، مگریت، نشانه، واسازی

۱. استادیار پژوهش هنر، گروه هنر، دانشکده هنر و رسانه، دانشگاه پیام نور مرکز تهران شرق، تهران، ایران

* نویسنده مسئول

majidakhshabi@pnu.ac.ir ✉

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد پژوهش هنر، دانشکده هنر و رسانه، دانشگاه پیام نور مرکز تهران شرق، تهران، ایران

fadiheh123@gmail.com ✉

۱. مقدمه و بیان مسئله

رابطه بین مقولاتی همچون زبان^۱ و نشانه^۲ در دیدگاه پساساختارگرا^۳ منشأ بسیاری از تحولات در حوزه پدیدارشناسی^۴ است. پساساختارگرایان در تقابل با ساختارگرایان، وجود هرگونه مبنای منطقی برای یک نظام فکری (مثلاً انسجام درونی یک نظام) را رد می‌کنند. به نظر آنان هیچ نوع مبنایی که اعتبار یا پایداری یک نظام فکری را تضمین کند وجود ندارد (پیترز و بوربولس^۵، ۱۳۹۶، ۵۷). در این میان، شاید شاخص‌ترین چهره ژاک دریدا^۶ و فراگیرترین اندیشه، نظریه‌ی «اسازی»^۷ او باشد که در فارسی با تعابیر مختلف دیگری نظیر «دیکانستراکشن»، «دیکانستراکسیون»، «شالوده‌شکنی»، «پی‌افکنی»، «بن‌فکنی»، «بنیادفکنی»، «ساخت‌گشایی»، «ساخت‌زدایی» و... بیان شده است. دریدا در سال ۱۹۶۶ در مقاله «جنجال‌برانگیزش با عنوان «ساختار، نشانه و بازی در گفتمان علوم انسانی»^۸ جریان نویی را در عرصه نقد پدید آورد و اصطلاح «اسازی» را بازتعریف نمود. در دیدگاه ساختارگرا که بیشتر منبعث از افکار افرادی چون فردینان دوسوسور^۹ و یا چارلز سندرس پیرس^{۱۰} است نوع تلقی سنتی و تاریخی از جهان «معنا»^{۱۱} مدنظر است. در این رویکرد نام‌گذاری هر شیء در یک نظام زبانی، تنها با کلمه‌ای منحصر به فرد و متفاوت از سایر کلمات امکان‌پذیر است، از این‌رو، هر شیء توسط کلمه‌ای خاص رمزگذاری می‌شود. تصویر آن شیء بر روی کاغذ (که نمودی است از بازنمایی عینی آن شیء) نیز به استخدام صورت نوشتاری همان کلمه (که نمودی است از بازنمایی ذهنی آن شیء) درآمده و همواره در نظام قراردادهای زبانی به کار گرفته می‌شود. در این میان تابلوی نقاشی «خیانت تصاویر»^{۱۲} یا «این یک پیپ نیست»^۱ (تصویر ۱) اثر نقاش سوررئالیست



1. Language
2. Sign
3. Poststructuralist
4. Phenomenology
5. Peters & Burbules
6. Jacques Derrida
7. Deconstruction
8. Structure, Sign, and Play in the Discourse of the Human Sciences
9. Ferdinand de Saussure
10. Charles Sanders Peirce
11. Meaning
12. The Treachery Of Images

بلژیکی رنه مگریت^۲، گویی قبل از دریدا نگرش ناشناخته و نوظهور پساساختارگرایی را به مخاطب نوید داده است. در این تابلو مگریت قواعد نشانه‌شناسی قبلی را جسورانه به چالش کشیده و بر علیه آن طغیان می‌کند و درحقیقت نشانه را در اثر خود بازتعریف می‌کند و از زاویه‌ای جدید و غیرمتعارف، قواعد نشانه را به «خودویرانی» و «خودسازندگی» وامی‌دارد. در اثر او تصویر^۳ پیپ که خود نشانه است، از کلمه یا واژه پیپ که آن نیز نشانه دیگری است اعلام استقلال نموده، از استخدامش خارج می‌شود و فصلی نو را در رویکرد نشانه‌شناسی^۴ بنیان‌گذاری می‌کند.



تصویر ۱. «خیانت تصاویر» (این یک پیپ (چُپُق) نیست) اثر رنه مگریت، ۱۹۲۹

مأخذ: <https://www.wikiart.org>

بدون تردید این اثر در تبیین رویکرد نشانه‌شناختی و اسازي دریدا قابل تأمل است. به‌گونه‌ای که شاید بتوان با تکیه بر آن از ابداع «واسازي مگریتی» پیش از ابداع «واسازي دریدایی» سخن گفت. این تابلو «یکی از اولین اُفق‌های پساساختارگرایی» را نمایان ساخته است. اگرچه دریدا در مواجهه با آن به ستایشش پرداخته، اما هیچ‌گاه از الهام‌بخشی ایده این اثر هنری در شکل‌دهی و پی‌ریزی نظریه‌اش سخنی به میان نیاورده است. هدف از این پژوهش که از گروه تحقیقات بنیادی نظری به روش کتابخانه‌ای است، مطالعه تطبیقی تابلوی «خیانت تصاویر» اثر رنه مگریت با نظریه «واسازي» ژاک دریدا است به‌گونه‌ای که پرده از ارتباط مُتناظر میان تابلو و نظریه ذکر شده برداشته شود.

1. This is not a pipe (Ceci n'est pas une pipe)
2. Rene Magritte
3. image
4. semiotics



مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی

۱۶۱

مطالعه تطبیقی تابلوی
«خیانت تصاویر»...

۲. پیشینه پژوهش

در باب نظریه و اساسی ژاک دریدا پژوهش‌های بسیاری در حوزه‌های مختلف به انجام رسیده است؛ اما به طور مشخص با محوریت موضوع نشانه‌شناسی و با تمرکز بر تابلوی نقاشی «خیانت تصاویر» رنه مگریت، می‌توان به مقاله امیرعلی نجومیان (نجومیان، ۱۳۷۸) با عنوان «نشانه‌شناسی پساساخت‌گرا: روش‌شناسی و اساسی متن هنری» اشاره کرد. نجومیان هدف مقاله را بررسی روش‌های نشانه‌شناسی در رویکرد و اساسی یا دیکانستراکشن (به‌عنوان یکی از مهم‌ترین رویکردهای پساساخت‌گرا) با تکیه به متن هنری عنوان نموده است. او قدم‌های مشخصی را که یک منتقد یا مخاطب در خوانش و اساس متن برمی‌دارد، برشمرده و در نتیجه مسیری را که منتقد پساساخت‌گرا با توجه به نشانه‌شناسی دنبال می‌کند مشخص نموده و به این نتیجه رسیده است که تابلوی «خیانت تصاویر» مگریت سعی دارد خواننده را به مبحثی پیچیده‌تر هدایت کند و آن «بازنمایی ناپذیری» در هنر است.^۱

شعیری (۱۳۹۲) نیز در بخشی از کتاب خود با عنوان نشانه/معناشناسی دیداری به بررسی «خیانت تصاویر» از جنبه‌های نشانه‌شناسی پرداخته است و در این مورد از مواجهه با یک هایپرآیکون یا «پسانشانه» خبر می‌دهد.

کلاوس اسپیدل^۲، استاد دانشگاه هنرهای کاربردی وین^۳ در مقاله‌ای با نام «رنه مگریت: از نشانه‌های اختیاری تا پیوستگی‌های انتخابی، نقاشی علیه مرزهای ذهنی خیال»^۴ در سال ۲۰۱۷، به برخی از مهم‌ترین «واژه - نقاشی‌های رنه مگریت»^۵ پرداخته و آنها را از زاویه پیوند میان نشانه، اسطوره و فلسفه مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و به بازخوانی رابطه سه‌گانه شیء، کلمه و تصویر پرداخته است.

۱. به‌زعم نگارندگان استفاده نجومیان از واژه *under erasure* یا «خط‌خوردگی (تصحیح و پاک‌کردن)»، اگرچه با مفاهیم مورد نظر دریدا پیوند دارد، لیکن برای تفسیر تابلوی مگریت که هیچ خط‌خوردگی بر روی *pipe* قابل مشاهده نیست، نادقیق است.

2. Klaus Speidel

3. University Of Applied Arts Vienna

4. René Magritte: From arbitrary signs to elective affinities. Painting against the imaginary bounds of the imagination.

5. Word - Paintings Rene Magritte



از مهم‌ترین پژوهشگران بین‌المللی در مورد آرای دریدا نیز می‌توان به ماریکا انوالد^۱ در دانشگاه تامپره فنلاند^۲ با پژوهشی با عنوان «واژگونی‌های واسازی؛ واسازی متافیزیکی، موضوع و روش»^۳، جان دی کاپوتو^۴ (۱۹۹۷) در دانشگاه فوردهام^۵ با پژوهشی با عنوان «ساختارزدایی به طور خلاصه؛ گفت‌وگویی با ژاک دریدا»^۶ و ریچارد رورتی^۷ (۱۹۷۸) در دانشگاه پرینستون با پژوهشی تحت عنوان «فلسفه به‌عنوان نوعی نوشتار، کنکاشی درباره دریدا»^۸، اشاره کرد که هر یک در بسط و تشریح نظریه واسازی مؤثر بوده‌اند.

۳. روش پژوهش

در پژوهش حاضر به روش کیفی از طریق مطالعه کتابخانه‌ای منابع مطالعاتی و نظری مختلف مانند مقالات، کتاب‌ها و مصاحبه‌های اندیشمندان در حوزه‌هایی چون ساختارگرایی، پساساختارگرایی، واسازی، نشانه و نشانه‌شناسی و در نهایت، تابلوی خیانت تصاویر، اثر رنه مگریت، ادبیات تحقیق گردآوری و تدوین شد. در مرحله اول مؤلفه‌های اصلی نظریه واسازی دریدا به طور کامل، دقیق و واضح معرفی و تشریح شد و در حین این فرایند، ارتباط متناظر، معنایی و مفهومی ارکان نظریه با نشانه‌های موجود در تابلو، ارتباط معنایی و مفهومی تطبیق داده شد. به‌گونه‌ای که با تفاسیر لازم خواننده بتواند نظریه را در تابلو عملاً تجسم نماید. در نهایت با تفسیر، تأویل و جمع‌بندی نهایی نتایج حاصله اتخاذ گردید.

۴. نشانه و واسازی از نظر دریدا

هنر همچون زبان باید از متافیزیکی پالوده شود که سده‌ها بر آن رسوب کرده است و حتی این پالودن هم تنها می‌تواند امری آهسته و گام‌به‌گام باشد؛ چون در این راه جایگزینی برای

1. Marika Enwald
2. University Of Tampere, Finland
3. Displacements of Deconstruction - The Deconstruction of Metaphysics of Presence, Meaning, Subject and Method
4. John D. Caputo
5. University Of Fordham
6. Deconstruction in a nutshell: a conversation with Jacques Derrida
7. Richard Rorty
8. Philosophy as a Kind of Writing: An Essay on Derrida





هنر یا زبان وجود ندارد تا بتوان به تخریب و بازسازی آن اندیشید. در واقع، این یک بازگشت به اصل نیست، بلکه تنها یک واسازی است (زاهدی و نصری، ۱۴۰۰).

دریدا با تلقی زبان به مثابه امری مستقل از انسان سعی می‌کند از انسان محوری متافیزیک غربی فاصله بگیرد (مونی و مولیگن^۱، ۱۳۹۷، ۸). دریدا می‌گوید از آن لحظه که معنا وجود پیدا می‌کند چیزی جز نشانه‌ها وجود ندارند و ما تنها در نشانه‌ها می‌اندیشیم (پالمر^۲، ۱۳۹۵، ۱۵۵).

جمله مشهوری از دریدا خلاصه و نقل شده است که «در زبان فقط تفاوت‌ها وجود دارند» (به نقل از: کهنون^۳، ۱۴۰۱، ۲۱۰). تنها توصیف نسبتاً راستین درباره اندیشه دریدا این است که او بین مرزهای رشته‌های گوناگون حرکت می‌کند تا آشفتگی روابط بین فلسفه و ادبیات را در عنصری مرکزی به نام زبان آشکار سازد. شاید بتوان کمی با تسامح گفت که او فیلسوف بین‌رشته‌ای و ردپاها است. برای او هیچ چیزی از جمله فلسفه زبان انسان و هر پدیده دیگر ذات و ماهیت ثابتی ندارد (اصغری، ۱۳۹۹، ۳۰۱).

دریدا رویکردش را با رویکرد نشانه‌شناس معروف آمریکایی «چارلز سندرس پیرس» مشابه می‌بیند. از نظر پیرس هر نشانه‌ای «بازنمود جانشین» چیزی است و چیزی دیگر را معین می‌نماید تا به اُبژه‌ای (شیئی) که خود بدان تعلق دارد، ربط دهد. تفسیر هر چیزی خودش نیز نشانه‌ای می‌شود و سپس این نشانه تفسیری خاص را می‌طلبد که این تفسیر جدید نیز دوباره تبدیل به نشانه‌ای جدید شده و همین‌طور تا بی‌نهایت ادامه پیدا می‌کند (مونی و مولیگن، ۱۳۹۷، ۵۲).

کتاب دوره زبان‌شناسی عمومی سوسور^۴ مفهوم جدید و امروزی نشانه‌شناسی را معرفی، پایه‌ریزی و تثبیت می‌کند. سوسور با مبنا قرار دادن آرای خود بر حسب زبان نوشتار و گفتار، نشانه را مرکب از دو جزء می‌داند: دال و مدلول. دال همان واژه ملفوظ (صوت) یا نماد مکتوب (علامت روی یک سطح) است؛ مدلول حامل معنا یا پیام دال است.

1 Mooney, T., & Mulligan, K.

2 Palmer, D.

3 Cahoon, L.

4. Course in General Linguistics

زمانی که زبان به عرصه عمومی وارد می‌شود، متکلم یا نویسنده کنترل بر آن را از دست می‌دهد، زیرا زبان در این عرصه همیشه برای فهم‌ها یا سوءفهم‌های جدید قابلیت دارد. این امر به این دلیل رخ می‌دهد که قطعیت‌ناپذیری بنیادینی در ساحت زبان وجود دارد. واسازی دریدا، تمام دلالت‌های این ناپایداری الزامی در زبان را آشکار می‌سازد (پالمر، ۱۳۹۵، ۱۵۵). و ساختن چیزی متضمن این معناست که عمل متلاشی کردن می‌تواند نخستین گام در رسیدن به فهمی تازه از چیزی باشد (گلندینینگ^۱، ۱۳۹۸، ۲۱). جان کاپوتو، استاد فلسفه می‌گوید: در ساخت‌شکنی هر زمان تلاش کنی تا معنی چیزی پایدار شود و آن را در وضعیت رسالت‌مند خود ثابت کنی، خود آن چیز اگر چیزی باشد می‌لغزد و می‌گریزد (صهبا، ۱۳۹۱، ۱۱۵).

شالوده‌شکنی یعنی خواندن متنی چنان از نزدیک که تمایزهای مفهومی - تفاوت‌هایی که متن بر اساس آنها استوار است - سُست شوند و از بین بروند. معلوم شود که این تمایزها، از آغاز نامنسجم و استوار بر ناسازها بوده‌اند (احمدی، ۱۴۰۱، ۲۸۰).



۵. نشانه‌های وقوع «واسازی مگریتی» در تابلوی «خیانت تصاویر»

یک تصویر بارها گویاتر از هزار واژه است. هزاران واژه هم نمی‌تواند آثار نقاشی و معماری و پیکرتراشی را به دقت توصیف کند، چون واژه و تصویر سازنده دو گونه زبان متفاوت‌اند که باید به یکدیگر ترجمه شوند. جان راسکین^۲ منتقد بزرگ هنری سده نوزدهم، در توصیف آثار نقاشی با آفرینش آنچه که آن را هم‌ارز شاعرانه نقاشی خوانده‌اند، به آمیزه یگانه‌ای از زبان و تصویر نزدیک شد. اما حتی خواندن نوشته‌های راسکین هم با همه توصیف‌های خرسندکننده‌اش، نیاز به دیدن آثار وصف‌شده را برطرف نمی‌کند (آدامز^۳، ۱۴۰۱، ۵).

سبک تصویری مگریت نقش اساسی در تسهیل فرایند تبادل طبیعی بین تصاویر و جهان دارد. این سبک که بعدها به امضای او تبدیل شد، ثمره تجربیات او در دهه ۱۹۲۰ بود. هدف وی ایجاد یک رفت‌وبرگشت آزاد بین نقاشی و جهان، در چشم و ذهن بیننده بود (اسپیدل، ۲۰۱۷).

1 Glendinning, S.
2 John Ruskin
3 Adams, L. S.



در این جا مناسب‌ترین نکته آن است که مگریت درباره ترجمه و انتقال واژه و تصویر عرضه می‌کند. دبلیو. جی. تی. میچل^۱، نظریه پرداز آمریکایی با گزارش سخنی از میشل فوکو فیلسوف فرانسوی، تابلوی «این پپ نیست» را نمونه‌ای می‌داند که نشان می‌دهد رابطه زبان با نقاشی رابطه‌ای بی‌نهایت است. دقت فرم‌های مگریت و فاصله میان پپ و گزاره نوشتاری، شکاف میان آنها را برجسته‌تر می‌کند (آدامز، ۱۴۰۱، ۱۱).

در اینجا با پپی مواجه هستیم که جنبه آیکونیک^۲ آن غیرقابل انکار است. چرا که این پپ قابل استناد به ابژه بیرونی است. پپی است شبیه به همه پپ‌هایی که در دنیای بیرون می‌شناسیم. اما از آنجایی که این پپ در نظام نشانه‌ای ترکیبی، با کلام همراه شده است نمی‌تواند مستقل و خارج از بافت گفتمانی متکثر تصویری-کلامی در نظر گرفته شود. به همین دلیل ما بلافاصله در سطح دیگری از همین گفتمان متکثر با نقض پپ مواجه می‌شویم. در واقع، به این دلیل که این پپ یک پپ نیست، ارجاع آن به پپ‌های بیرونی زیر سؤال می‌رود و این پپ به یک «نه پپ» تبدیل می‌گردد که حضوری مستقل برای خودش می‌یابد. در حقیقت آنچه که تصویر، ما را با آن مواجه می‌سازد یک «نه پپ» منحصر به خود است که ارتباط آن با ابژه بیرونی قطع می‌گردد. به همین دلیل در این حالت، پپ مگریتی به یک هایپرآیکون^۳ تبدیل می‌گردد (شعیری، ۱۳۹۲، ۲۲).

پپ مگریتی فرصت حرکت استعلایی را می‌یابد. یعنی به پپی زیباشناختی و منحصر به فرد تبدیل می‌شود. به همین دلیل این پپ یک هایپرآیکون یا «پسانشانه»^۴ است (همان، ۲۳). می‌توان گفت تابلوی نقاشی رنه مگریت خود گونه‌ای آشنایی زدایی محسوب می‌شود. به طور کلی ما آدمیان عادت کرده‌ایم که به محض دیدن چیزی آن را با نامی خاص پیوند داده و طبقه‌بندی کنیم و از این رهگذر از ابعاد عمیق آن درگذریم. یکی از کارها و ویژگی‌های اساسی هنر و به خصوص هنر سوررئال^۵ عجیب جلوه دادن اشیاء و پدیده‌های آشنا است (ضیمران، ۱۳۸۲، ۶۸).

1. W. J. T. Mitchell
2. Iconic
3. Hypericon
4. Post Sign
5. Surreal Art

مگریت بیشتر از اینکه ما را متقاعد کند، ما را زیر سؤال می‌برد و ترغیب می‌کند فراتر از چیزی برویم که از نظر بصری آشکار به نظر می‌رسد. او به ما می‌گوید که بدیهی و آشکار در اینجا (مانند جاهای دیگر) فقط ظاهری است و صرف نظر از آنچه که ادراک و عقل سلیم ما به ما می‌گوید، در واقع ارتباط کمی بین شیء واقعی و تصویر آن وجود دارد (اسپیدل، ۲۰۱۷).

تصویر چُپُتْ، ممکن است مفهوم چُپُتْ را تجسّم بخشد، اما به هیچ وجه نمی‌تواند مصداق چُپُتْ عینی قرار گیرد (ضیمران، ۱۳۸۲، ۶۸). حقیقت تصویر چیزی است مغایر با حقیقت چُپُتْ. به همین جهت است که رنه مگریت این تابلو را «خیانت تصاویر» نام نهاده است (همان، ۲۵۴).

۶. تأویل نشانه‌های متناظر مؤلفه‌های واسازی و انطباق متناظر آنها با «خیانت تصاویر»

۶-۱. لوگو سنتریزم^۱

در ترجمه این کلمه به فارسی از گزاره‌های گوناگونی چون کلام محوری، گفتار محوری، آوامحوری، عقل محوری، انسان محوری، عقل مداری، خردمداری و... یاد شده است. «لوگو سنتریزم» اصطلاحی است که توسط فیلسوف آلمانی لودویگ کلاگز^۲ در اوایل دهه ۱۹۰۰ ابداع شد.

جاناتان کولر^۳ در کتاب نظریه ادبی: معرفی بسیار مختصر^۴ می‌گوید: «به طور سنتی، فلسفه غرب واقعیت را از ظاهر، خود اشیاء را از بازنمایی آنها، و اندیشه را از نشانه‌هایی که آن را بیان می‌کنند، متمایز می‌کند. در این دیدگاه، «نشانه‌ها یا بازنمایی‌ها» تنها راه برای دستیابی به واقعیت، حقیقت یا ایده‌ها هستند و باید تا حد امکان شفاف باشند. آن‌ها نباید بر اندیشه یا حقیقتی که آن را نمایندگی می‌کنند تأثیری مخرب داشته باشند. در این چارچوب، گفتار تجلی یا حضور بی‌واسطه اندیشه به نظر می‌رسد، درحالی‌که نوشتار که

1. Logocentrism
2. Ludwig Klages
3. Jonathan Culler
4. Literary Theory: A Very Short Introduction





در غیاب گوینده عمل می‌کند، به‌عنوان بازنمایی مصنوعی و مشتق شده‌ای از گفتار، نشانه‌ای بالقوه گمراه‌کننده از یک نشانه دیگر تلقی می‌شود».

دریدا در نقد سنت فلسفی غرب مدعی است که این فلسفه بیشتر بر پایهٔ متافیزیکِ حضور استوار است. او این حضور را در باور به «لوگوس» می‌داند و مدعی است که در اعماق اندیشهٔ فلسفی گونه‌ای تأکید بر لوگوس وجود دارد. (ضمیران، ۱۳۹۹، ۱۹۳). واژه لوگوس‌ترسیم به معنایی که دریدا در نظر دارد بیشترین بار تراکم حضور را در خود دارد. به نقل از انجیل یوحنا، «در آغاز کلمه بود» و کلمه^۱ در مقام خاستگاه کلیهٔ پدیده‌ها متضمن حضور کامل سپهر هستی است (همان، ۲۰۳).

در اینجا لفظ «کلمه» برگردانِ واژهٔ یونانی لوگوس است که «عقل» هم معنا می‌دهد. متکلمان مسیحی با توسع معنای لوگوس، آن را خطاب به مسیح یا «تجسد خدا» نیز اطلاق کرده‌اند: «خداوند تن را آفرید». از این رو شاهدیم که دست‌کم در جریان عقلانی مغرب‌زمین مفاهیم مهمی همچون آغاز، عقل، خداوند و مسیح بر «کلمه» بار شده است. از سوی دیگر «تصویر» مناسب کسانی بود که سواد خواندن نداشتند. بدین ترتیب، تصاویر نه فقط از بطن متون به وجود آمدند که به‌طور مشخص واجد کیفیتی نازل‌تر نیز بودند (ماینر^۲، ۱۳۹۶، ۳۰۸).

آوامحوری، وابسته به حضور معنا یا متافیزیک حضور است. از افلاطون تا علم انسانی جدید همواره کلامِ گفتاری و آوایی نسبت به کلامِ نوشتاری ممتاز شناخته شده است. همواره فرض شده که در «گفتار»، معنا حاضر و آماده است، یعنی در زمان شنیدن حرف‌ها و نشانه‌های آوایی ما قادریم که معنای واقعی آنها را از راه مبادلهٔ زبان، فکر و واقعیت کشف کنیم (احمدی، ۱۳۷۳، ۲۸۰).

به دلیل فرضیهٔ حضور، به گفتار شأن و منزلتی متقدم بر نوشتار داده شده است. دریدا چنین نگرشی را «آوامحوری» می‌نامد. گفتار از آن باب که به امکانِ حضور نزدیک‌تر و مبین بی‌واسطگی است، شأنی برتر می‌یابد. در گفتار، معنا به‌گونه‌ای شفاف ماندگار است.

1. logos

2 Minor, V. H.

به ویژه هنگامی که ما از رهگذر استفاده از ندای درونی خود آگاهی، با خودمان صحبت می‌کنیم. در لحظه گفتار برآنیم تا معنای آن را درک نماییم و بتوانیم حضور را تسخیر کنیم، چنان‌که گویی معنا یک‌بار و برای همیشه مشخص شده است؛ بنابراین، گفتار بر خلاف نوشتار که واسطه‌ای مایوس‌کننده است، با لحظه مشخص و مکان حضور مرتبط است و به این دلیل مقدم بر نوشتار است؛ در نزد دریدا، آوامحوری یکی از تأثیرات حضور است. تلاش دریدا برای از میان بردن تضاد بین گفتار و نوشتار با کشف معنای «متافیزیک حضور» به مثابه یک «کُل» مرتبط است (ساروپ^۱، ۱۳۸۲، ۵۶).

لوگوس‌تریسم در خیانت تصاویر. در مورد این مفهوم باید گفت که رنه مگریت در «خیانت تصاویر»، عقل محوری در متافیزیک غرب را به ریشخند می‌گیرد و آن را به چالشی غیرمنتظره هدایت می‌کند. بر مبنای مفهوم لوگوس‌تریسم بیننده این اثر، تعارض میان تصویر و جمله زیر تصویر را بر نمی‌تابد و آن را با منطق سازگار نمی‌یابد. کلمه پپ در مقام گفتار ارزش و اعتباری بیش از صورت نوشتاری آن داشته و نیز خود «کلمه» ماهیتی در مقام خاستگاه کلیه پدیده‌های هستی دارد؛ لذا این تنها حقه نوشتار است که ما را در قضاوت نسبت به کلمه «پپ» که تصویر مربوط به آن را نیز در نقاشی می‌بینیم، به خطا می‌اندازد چرا که نوشتار وجه جایگزین شده مرده‌ای است که در نبود کلام شفاهی شکل می‌گیرد. نگرستن به «خیانت تصاویر» از دریچه‌ و اساسی ضمن اکتشافی ماجراجویانه به درستی از حقیقتی خبر می‌دهد که افق‌های جدیدی از دنیای نشانه و معنا را در اندیشه و ذهن تأویل‌گر آدمی بیدار می‌کند.

۶-۲. تقابل‌های دوتایی^۲

از نظر دریدا تاریخ متافیزیک غرب در طول سالیان دراز بسیاری از ساختارهای فرهنگی را در تقابل‌های دوتایی دسته‌بندی نموده و رفتار آدمی را بر مبنای آن قابل تعریف می‌داند. دریدا سابقه این گرایش را به دوران افلاطون نسبت می‌دهد. این تقابل‌های دوتایی به بسیاری از مؤلفه‌های پدیدارشناسی بسط پیدا کرده و از نظر دریدا بشر نیز به همین منوال

1 Sarup, M.

2. Binary Opposition





عادت کرده است که بدون دلیل همیشه یک قطب را بر قطب دیگر ترجیح دهد: گفتار بر نوشتار، مرد بر زن، حضور بر غیاب، روز بر شب، خیر بر شر، بینایی بر لامسه، روح بر جسم، فرهنگ بر طبیعت، بالا بر پایین، کلمه بر تصویر و بسیاری دیگر از این دست... ساختارشکنی بر دوگانه‌انگاری‌ها یا دوقطبی‌های حاکم بر فرهنگ و فلسفه غربی می‌تازد تا نشان دهد که چگونه در این دوگانه‌ها یکی بر آن دیگری سلطه یافته است؛ از جمله حضور در مقابل غیاب، حقیقت در برابر مجاز، ذهن در برابر عین، روح در برابر جسم، فرهنگ در برابر طبیعت، زن در برابر مرد، گفتار در برابر نوشتار و نظایر آن همواره اندیشه متافیزیکی را به خود مشغول کرده است و در اکثر موارد یکی از این دو مفهوم مستلزم نفی دیگری بوده است؛ اما در مواردی یکی بر دیگری برتری هم دارد؛ مثلاً در جامعه پدرسالار مرد اصل و زن کم‌ارزش محسوب می‌شود (اصغری، ۱۳۹۹، ۳۲۳).

تقابل‌های دوتایی در «خیانت تصاویر». مگریت در این تابلو آشکارا تقابل دوتایی «کلمه / تصویر» در تاریخ متافیزیک غرب را بیان و در برابر وجه غالب آن یعنی کلمه شورشی به راه انداخته و وجه مغلوب یعنی تصویر را اعتبار می‌بخشد. بدین ترتیب سالیان سال تصاویر در بند و در استخدام کلمات بوده‌اند تا اینکه به این نقاشی می‌رسیم: تصویر پپ به قدری واقع‌گرایانه و درشت بر روی بوم ترسیم شده که توجه ما را دائماً از کلمه آن (در جمله زیرین) به سمت خود جلب نموده و به عبارت بهتر نقطه پایانی را بر قانون تاریخی «تصویر در خدمت توصیف کلمه» بشارت می‌دهد و ثابت می‌کند که تصویر خود به‌تنهایی قادر به عرض‌انداز در تداعی رمزگان مبتنی بر نشانه است، حتی اگر کلمه‌ای سعی در به زنجیر کشیدن آن داشته باشد. هر چند که در این تابلو گویی بالعکس، این کلمات هستند که در استخدام تصویر قرار گرفته و از نابودی خویش در برابر آن خبر می‌دهند. در این تابلو بر مبنای خوانشی و اساس صحت و درستی جمله زیر تصویر پپ، قادر به حذف «مفهوم تصویری پپ»، نیست.

۳-۶. گراماتولوژی^۱

این اصطلاح به‌طور کلی به دستور و یا قواعد زبان اشاره دارد و در ترجمه به فارسی معمولاً «نوشتارشناسی» قلمداد می‌گردد که به مطالعه علمی سیستم‌های نوشتاری یا رسم الخط‌ها

اشاره دارد. این کاربرد برای اولین بار توسط زبان‌شناسی به نام ایگناس گلب^۱ در کتابی به سال ۱۹۵۲ با عنوان «مطالعه نوشتار» توضیح داده شد.

در سال ۱۹۶۷، ژاک دریدا این اصطلاح را به عاریت گرفت و آن را در کتاب «درباره گراماتولوژی»^۲ خود به کاربرد. هدف دریدا نشان‌دادن این بود که نوشتن صرفاً بازتولید گفتار نیست، بلکه نحوه ثبت افکار در نوشتار به شدت بر ماهیت دانش تأثیر می‌گذارد. دریدا از سوسور نقل می‌کند: «زبان و نوشتار دو نظام مشخص از نشانه‌ها هستند؛ دومی تنها به این منظور وجود دارد که نشان‌دهنده اولی باشد». دریدا بالعکس این ایده را ارائه می‌کند که نمادهای نوشتاری در واقع به خودی خود دال‌های مشروع هستند و نباید به‌عنوان مدلول و یا زیرمجموعه‌ای از گفتار شفاهی در نظر گرفته شوند.

«درباره گراماتولوژی» از اولین آثار مهم دریدا است. موضوع اصلی آن در نگاه اول، برای خواننده غیر مبتدی، آن‌چنان بااهمیت به نظر نمی‌رسد. این کتاب کشف دریدا در باب یک پیش‌داوری میان زبان‌شناسان، انسان‌شناسان و فیلسوفان بر ضد نوشتار در مقابل گفتار بود (پالمر، ۱۳۹۵، ۱۳۹). دریدا بر مادیت صوت در شکل یک ردّ یا رخدادی فیزیکی تأکید می‌کند. گفتار و نوشتار به نظامی زبانی وابسته‌اند که ردی فیزیک، اعم از صدا یا نوعی نشانه در آن حیات دارند. مادیت این نشانه‌ها حتی کوچک‌ترین واحدها، یعنی واج در گفتار و نویسه در نوشتار، گفتار و نوشتار را به نظام‌های بازنمایی‌کننده‌ای تبدیل می‌کند که به ساختار واسط‌گونه‌ای متکی‌اند. از نظر دریدا، مادیت نشانه، هر گونه قالب ارتباطی را به هیئت نوعی بازنمایی در می‌آورد (ریچاردز^۳، ۱۳۹۶، ۲۲).

دیدگاه ارسطو در کتاب «در باب تفسیر»^۴، این است که تفکرات در ذهن آن چیزهایی هستند که ما با آنها در تماس مستقیم هستیم، و اینکه کلام گفتاری نشانه‌ای از آن ایده‌هاست و کلام نوشتاری صرفاً نشانه‌ای از یک نشانه است. در نتیجه، کلام نوشتاری در بیشترین فاصله از حقیقت بلاواسطه قرار دارد (پالمر، ۱۳۹۵، ۱۴۰).

1. Ignace Gelb
2. Of Grammatology
3. Richards
4. De interpretatione





درحالی‌که ارزش‌دهی دوباره به نوشتار از سوی دریدا با تلاش برای آزادسازی فهم ما از آن در نظام ارزش‌گذارانه یونانی - مسیحی یا انتو - تئولوژیک^۱ (هستی- خداشناختی) همراه است، او به‌علاوه تأکید دارد که نوشتار، درحقیقت، همواره محکوم به ثانوی بودن نبوده است (گلندینینگ، ۱۳۹۸، ۷۱). دریدا یادآور می‌شود که نوشتار و متن را می‌توان با مفهوم زبان مورد استعمال ساختارگرایان قیاس نمود. در این صورت و براین اساس می‌توان استدلال نمود که اگر نوشتار را به معنای زبان محسوب کنیم در این صورت گفتار تابعی از آن زبان محسوب خواهد گردید (همان، ۵۲).

گفتار و نوشتار هر دو آشکالی از بازنمایی‌اند که به‌نظام زبانی واسطی که دریدا آن را *écriture* می‌نامد، وابسته‌اند. «نوشتار»^۲، ترجمه تحت‌اللفظی اصطلاح *écriture* است، اما *écriture* دریدا مُعرف تصویر فراگیری از نوشتار است (که به آن «نوشتارِ گوه‌ری» یا «سرنوشتار») می‌گویند. تصویری که هر گونه ردّ فیزیکی از جمله ضربه قلم‌مورا چیزی می‌داند که می‌توان در چارچوب زبان‌شناسی به آن توجه کرد (ریچاردز، ۱۳۹۶، ۲۴).

دریدا در وهله نخست همین تقلیل ارزش نوشتار در مقابل کلام و آوا را به منزله «به عقب رانده‌شدن»^۳ تحلیل می‌کند (لودمان^۴، ۱۳۹۸، ۳۹). دریدا با تجزیه برخی از متون سنت غرب متوجه امور پایداری می‌شود که از واکاوی‌های زبانی او حاصل می‌آیند. عنوان کتاب درباره گراماتولوژی به‌خودی‌خود بیانگر مسیر واکاوی‌های دریدا است (ریچاردز، ۱۳۹۶، ۳۲).

گراماتولوژی در «خیانت تصاویر». اگر بخواهیم «خیانت تصاویر» را از جنبه گراماتولوژی یا نوشتارشناسی موردنظر دریدا تجزیه و تحلیل کنیم باید علاوه بر جمله «این یک پیپ نیست» که ماهیتی نوشتاری دارد، نقاشی پیپ را هم که ماهیتی تصویری دارد، به‌عنوان نوعی نوشته در نظر گرفته و به هر دو مقوله در ارتباط با هم پردازیم. به عبارت بهتر، تمام تابلوی نقاشی را باید به‌مثابه یک «متن» مورد بررسی قرار دهیم. در «خیانت

1. Onto-Theological
2. Writing
3. Pushing Back
4. Lüdemann



تصاویر» جمله زیر تصویر پپ، مفهوم زبان را از صورت گفتاری به شکلی زیبا، ماندگار و شفاف به صورت نوشتاری سوق داده و با تناقضی که در خود جای داده است، اهمیت نوشتار را در مقابل گفتار صدچندان نموده است. اگر به کودکی که توانایی خواندن و نوشتن ندارد تصویری از یک سیب را نشان دهیم، او بلافاصله صورت گفتاری موجود در زبان را که به سیب متعلق است بیان می‌کند؛ اما از نظر دریدا همین هم نشان می‌دهد که کودک از یک «نوشتار گوهری» یا «سرنوشتار» آگاه بوده و توانایی خواندن آن را دارد؛ بنابراین تصویر سیب، مُحَرِّکی برای خواندن آن «نوشتار گوهری» یا «سرنوشتار» و عملِ گفتار در ذهن کودک است. واضح است که اگر مگریت تنها یک پپ را بر روی بوم می‌کشید و خود در کنار آن می‌ایستاد تا به تماشاگران به صورت گفتاری بگوید: این یک پپ نیست، هرگز چنین شهرتی نمی‌یافت؛ بلکه ذهنیتِ گفتاری روی بوم به صورت یک جمله نوشتاری، ذهن تأویل‌گر انسان را هزاران بار بیشتر به تفکر وامی‌دارد. مواجهه ما با تصویر پپ نیز از جنس نوشتار گوهری موردنظر دریدا است. چراکه تداعی‌کننده واژه پپ در شکل «گفتاری» آن است و در تناقضی آشکار با شکل «نوشتاری» یعنی جمله «این یک پپ نیست» قرار می‌گیرد. این تابلو بیش از هر چیز از غیبتِ نقاشِ خود خبر می‌دهد. البته خواسته مگریت هم همین بوده است: «من حضور ندارم و هیچ توضیحی در کار نیست و اتفاقاً همه چیز گویاست!» مگریت با ترفندی نوشتاری به دنبال این بوده که ما را در دنیای متلاطم نشانه‌ها غوطه‌ور و معلق به حال خود رها کند، تا خود را در معرض مسئله‌ای ظاهراً حل‌ناشدنی بیاییم؛ بنابراین «خیانت تصاویر» مثال مصور بارزی است برای اثبات برتری نوشتار بر گفتار در مبانی اندیشه دریدا در مقوله و اساسی.

۴-۶. دیفرانس^۱

در ترجمه و املاي این کلمه به فارسی، گزاره‌هایی چون تفاوت، تفاوت و تعویق، تفاوت، تفاوتی، تمایوز و... از مترجمان و نویسندگان در منابع مختلف ذکر شده است. دریدا این اصطلاح را که در زبان فرانسه «تعویق و تفاوت» معنی می‌دهد، در اواخر دهه ۱۹۶۰ باب کرد. این اصطلاح که املاي نادرست کلمه فرانسوی تفاوت است بر دو عنصر کلیدی در

1. Differance



اندیشه دریدا تأکید دارد: «تعویق و تفاوت» (به عقب انداختن). تمامی شکل‌های دلالت، یا آنچه ما عموماً معنا می‌نامیم، در معرض تأثیرات تفاوت و تعویق قرار دارند (ریچاردز، ۱۳۹۶، ۲۸).

وقتی difference با حرف a نوشته شود حکایت از آن دارد که فعل فرانسوی differer فقط به معنای «تفاوت داشتن»، بلکه به معنای به «تعویق انداختن» یا به آینده موکول کردن است و از تصوّر پرداخت و تأدیه‌ای به تعویق افتاده که بعدها انجام خواهد شد، حکایت می‌کند (همان، ۲۶). این واژه برابر است با رادیکال‌سازی هدفمند نظریه زبان‌شناسی سوسور. منطق «تفاوت» بدین معناست که هیچ نظریه‌ای از زبان نمی‌تواند هرگز به مثابه یک علم نتیجه‌بخش باشد؛ زیرا همیشه باید درون یک‌زبان عمل کند و نشان‌دهنده همان لغزشی باشد که کشف می‌کند (پالمر، ۱۳۹۵، ۱۵۲).

کلمه مکتوب همواره نشان از باواسطه‌بودن، فاصله، کثرت و عدم قطعیت معنا، یا آنچه دریدا «تفاوت» می‌نامد، دارد (کهن، ۱۴۰۱، ۳۹۱).

تمایز میان سخن‌گفتن و متن‌نوشتاری از این حیث مهم است که دریدا اینجا درباره چیزی صحبت می‌کند که انسان نمی‌تواند بشنود (و فقط می‌تواند آن را بخواند) مثلاً انحراف در صحیح‌نویسی کلمه difference با e در زبان فرانسه و difference با a، (این انحراف در شنیدار درک نمی‌شود) نشان‌دهنده این است که یک «نوشتارِ آوامحور» به معنای دقیق کلمه وجود ندارد (لودمان، ۱۳۹۸؛ ۵۵). از آنجاکه انگاره difference صورت‌های بسیار متفاوتی به خود می‌گیرد، هنرهای دیداری محل مناسبی برای تجربه difference به نظر می‌رسند (ریچاردز، ۱۳۹۶، ۲۸).

دیفرانس در خیانت تصاویر. مسئله دریدا در طرح مفهوم دیفرانس، به عبارت ساده تفاوت و تعویق در بنیان‌گزاره‌ای به نام «معنا» است. در «خیانت تصاویر» معنا تنها در سایه تفاوت و تعویق نمودار می‌شود. در اینجا نیز تصویر بر شیئی به نام پیمپ دلالت دارد و کلمه هم بر همان شیء دلالت دارد، پس حتماً «تفاوت و تعویقی» در کار بوده که تصویر و کلمه تا این حد در انکار یکدیگر می‌کوشند. حال همان کاری که دریدا با آوردن حرف a به جای حرف e در کلمه difference کرده است تا مفهوم جدیدی را در دنیای نشانه بنیان‌گذاری کند؛ مگریت

نیز دقیقاً در تابلوی نقاشی خود با آوردن کلمه «نیست» به جای «هست» در جمله «این یک پیپ نیست» همان تفاوت و تعویق مدنظر دریدا در معنای حاصله از شیئیت پیپ را در برداشت مخاطب از اثرش تداعی می‌کند؛ در مواجهه با این تابلو گویی صدایی پنهانی در ذهن بیننده دائماً نجوا می‌کند: «این یک پیپ هست»... حال آنکه چشم او با دیدن جمله زیر تصویر پیپ نمی‌تواند این صدای درونی را تأیید کند؛ بنابراین می‌توان گفت که مگریت از قبل، به نوعی دیفرانس موردنظر دریدا را ترسیم کرده است.

۵-۶. پاررگون

برای پی بردن به مفهوم پاررگون^۱، می‌توان یک کتاب را مثال زد. نام نویسنده، عنوان، جلد، طراحی گرافیکی، صفحه‌آرایی، فهرست، نوع کاغذ و کیفیت چاپ، حتی قیمت روی جلد و... چه نقشی در شکل‌گیری کتاب دارند؟ تمامی این مؤلفه‌ها پیرامون یک هسته مرکزی به نام «متن» شکل گرفته‌اند و به مثابه محیط یک دایره با مرکزی معین در ارتباط‌اند. پاررگون در واقع همان مرزی است که سعی دارد محیط این دایره را از سایر اشیاء و مفاهیم پیرامون تفکیک کند.

«پاررگون» را بعضی به «پیرامون کار» و یا «پیراکار» ترجمه کرده‌اند؛ اما واژه برای دریدا چیزی بیش از معنای لغوی صرف است. در بیان بی‌مأوایی، پاررگون دریدا آن را «نه کار و نه بیرون از کار» می‌داند، «پاررگون نه در درون جایی دارد و نه در بیرون، نه در ماورا و نه در مادون قرار گرفته است» (زاهدی و نصری، ۱۴۰۰). دریدا به کمک پاررگون نشان می‌دهد که تعریف و تحدید بنیان‌های هویت در سنت غرب، بر تقابل‌های ساختار شکننده‌ای از قبیل نسبت میان درون و بیرون متکی است (ریچاردز، ۱۳۹۶، ۷۶).

پاررگون اصطلاحی است در «نقد قوه حکم»^۲ کانت که دریدا در کتاب حقیقت در نقاشی^۳ از آن استفاده می‌کند. باید دقت کرد که پاررگون بخشی از اثر یا همان آرگون^۴ نیست. پاررگون ورای آرگون یا اثر است و درعین حال چیزی است همبسته با اثر. کانت سه

1. Parergon
2. Critique of Judgment
3. The Truth in Painting
4. Ergon





مثال ذکر می‌کند که دریدا در مقاله خود به بررسی آنها می‌پردازد: ستون بناها، لباس مجسمه‌ها، و قاب نقاشی‌ها. دریدا بیشترین توجه خود را به قاب معطوف می‌کند. او نشان می‌دهد که قاب، صرفاً مرز نقاشی و دیوار نیست. او مفهوم قاب را بسط می‌دهد تا نشان دهد که زمینه تاریخی، نهادها، تماشاگران، آرمان‌های فرهنگی و سایر پدیده‌های خارج از اثر، چگونه موفق می‌شوند اثر هنری را قاب‌بندی کنند و به این ترتیب آشکار می‌کند که قاب چیزی نیست جز «مرزی بالقوه خلل‌پذیر» برای اثر (همان، ۲۱۱).

همواره نسبتی هست میان «اثر هنری» یا آرگون و پس‌زمینه آن که «قاب، چارچوب و کادر» یا پاررگون است. در تمثیل دریدا فضای درون قاب، آن زمینه‌راستینی را که به نمایش نمی‌گذارد نفی نمی‌کند، برعکس «وجود» آن را پیش می‌کشد (احمدی، ۱۳۷۴، ۴۹۴). پاررگون قابی است که حدود چارچوب هنر را مشخص می‌سازد. باین حال تأکید دریدا بر این است که همین قاب و زمینه، هرچند عاملی خارجی است، اما بر اثر هنری تأثیر می‌گذارد. به همین جهت نمی‌توان گفت درون از بیرون جداست. دریدا می‌گوید: «با تحلیل دقیق پاررگون روشن می‌شود که مرز مشخصی را نمی‌توان میان ساحت هنر و سایر گستره‌ها مفروض داشت». دریدا در اینجا باتکیه بر نظریه «عدم تعین»^۱، یادآور می‌شود که با بحث پاررگون، خودپایندگی زیبایی‌شناسی را می‌توان در معرض بُن‌فکنی قرارداد (ضمیران، ۱۳۹۹، ۲۶۳).

پاررگون در «خیانت تصاویر». در «خیانت تصاویر» خلأ حاکم بر پیرامون تصویر پپ و جمله زیر آن، در مقام همان «پاررگون» موردنظر دریدا عمل نموده و مرزی رازآلود را بین دنیای درون نقاشی و بیرون آن در نظر آورده و بخش بسیار مهمی از اثر را شکل می‌دهد. همان‌گونه که دیدیم پاررگون از نظر دریدا مؤلفه‌ای است که رابطه درون و بیرون قاب نقاشی را تعیین نموده و ثابت می‌کند که این قاب «مرزی بالقوه خلل‌پذیر» است. مگریت نقاشی پپ را به شکلی واقع‌گرایانه و با سایه‌هایی حاکی از اینکه پپ در محل یا مکانی مشخص قرار دارد به تصویر کشیده است؛ اما این مسئله فقط در مورد خود پپ صادق است و محیط پیرامون این پپ در سیالیتی ناشی از بی‌وزنی، بی‌مکانی و بی‌زمانی قرار گرفته است.

این موضوع در رابطه با جمله زیر پپ هم صادق است چرا که در همان فضا خود را به نمایش گذاشته است. هیچ یک از ما درک روشنی از سیالیتی که مگریت در نظر آورده است نداریم. پپ مگریت عامدانه در این خلأ جانمایی شده است. این پپ در هیچ جای دیگری به این شکل قابل مشاهده نیست؛ چراکه در زندگی روزمره ما هر شیء تنها در چرخه ارتباط با اشیاء دیگر است که قابل تعریف می‌گردد، نه در یک محیط تجریدی و انتزاعی به مانند «خیانت تصاویر». مگریت از این خلأ به عنوان دستاویزی برای هرچه ناب‌تر نمودن پیامی که می‌خواهد یادآوری کند سود جسته است و به زیبایی و هوشمندانه دنیای پُریها و مملو از قراردادهای بیرون تابلو را، به دنیای خلوت، پر رمز و راز و مبهوت‌کننده درون آن فرامی‌خواند.

۶-۶. آپوریا

در ترجمه کلمه آپوریا^۱ به فارسی واژه‌هایی چون: تصمیم‌ناپذیری، بن‌بست، شک، سردرگمی، سرگستگی، تنگنا، معضل و... به کار رفته است. برای پی‌بردن به مفهوم این واژه توجه به مثال زیر بسیار رهگشاست: تصور کنید تکه چوبی که اندکی انحنا دارد را در دست گرفته، آن را لمس کرده و هم‌زمان به آن نگاه می‌کنیم.

هر آنچه را که از طریق چشم خود می‌بینیم باور می‌کنیم.

حس بینایی به ما این ادراک را می‌دهد که به تکه چوبی خم شده نگاه می‌کنیم.

هر آنچه را که از طریق پوست دست خود لمس می‌کنیم باور می‌کنیم.

لامسه ما به ما این ادراک را می‌دهد که تکه چوبی صاف را در دست داریم.

در مثال فوق هر ادعا از دعاوی چهارگانه به‌خودی خود و به‌طور جداگانه قابل اثبات است. اما مجموع دعاوی در مورد تکه چوب، با هم ناسازگار و یا غیرممکن به نظر می‌آیند (و یک پارادوکس را تشکیل می‌دهند). هرچند که مطابق متافیزیک حضور، حس بینایی در مقابل حس لامسه از اعتبار بیشتری برخوردار است؛ اما این مثال به‌خوبی گویای واقعیتی است به نام «تجربه آپوریا».





بسیاری از متون غیراخلاقی به همان اندازه که غیراخلاقی هستند اخلاقی نیز محسوب می‌شوند. بر مبنای ضرب‌المثل «ادب از که آموختی، از بی‌ادبان»، رُمان «مهمانی باغ»^۱ اثر کاترین منسفیلد^۲، در عین ضداخلاقی بودن نکات اخلاقی بسیاری را در خود جای داده. برداشت دریدا از امر «گسست معنایی» رسیدن به نوعی «تفاوت معنایی» است که آن را آپوریا می‌نامد که به یونانی معنی شک^۳ یا سردرگمی^۴ می‌دهد. (صهبا، ۱۳۹۱، ۱۰۵).

آپوریا در اندیشه دریدا برای فهم توجه او به اخلاق و مسئله تصمیم‌گیری اهمیتی بنیادین دارد. در ساحت هنر، حتی در فرم‌های پایه، از قبیل چگونگی گذاشتن نشانه بر یک صفحه و چستی آنچه می‌خواهیم به تماشاگر نشان دهیم، مرتباً با تصمیم‌های دشواری مواجه می‌شویم. از نظر دریدا، تصمیمی که بر مبنای اخلاق گرفته شود مستلزم تجربه آپوریا است. در آثار دریدا، تصمیم اخلاقی همانی است که موجب حرکت از ندانستن به جانب تصمیم‌گیری می‌شود، حتی اگر پیامدهای چنین حرکتی نامعلوم باشد. به‌رغم ایراد «نسبی‌گرایی»^۵ که غالباً به آثار دریدا وارد می‌شود، او ضرورت و پیچیدگی عمیق تصمیم‌گیری را نشان می‌دهد. نوعی پیچیدگی که نه فقط به تصمیم‌های خلاقانه بلکه به تصمیم‌های اخلاقی نیز مربوط می‌شود. در واقع، به نظر دریدا، هر تصمیمی اخلاقی است، و تمامی تصمیم‌های ما ضرورتاً باید به چالش کشیده شوند (ریچاردز، ۱۳۹۶، ۱۹۲).

آپوریا در «خیانت تصاویر». تابلوی «خیانت تصاویر» مصادیق بارزی از درون‌مایه موردنظر دریدا در باب مفهوم آپوریا را در خود نهفته دارد که با خوانشی پاسا ساختارگرا قابل‌کشف و استنباط است. در تابلوی «خیانت تصاویر» با نوعی شک، سردرگمی، تصمیم‌ناپذیری، تنگنا و معضل مواجه می‌شویم و در برابر یک دوراهی، سرگشته قرار خواهیم گرفت. همان‌طور که گفته شد اینها تماماً مفاهیمی هستند که دریدا از آن با عنوان «تجربه آپوریا» نام می‌برد. دریدا اخلاق را مسئله‌ای مرتبط با تجربه آپوریا و کوششی دشوار در جهت تصمیم‌گیری تلقی می‌کند.

1. The Garden Party
2. Katherine Mansfield
3. Doubt
4. Perplexity
5. Relativism

در اینجا شاید اشاره به یکی از تأثیرگذارترین بندهای ادبی در ادبیات جهان که ویلیام شکسپیر آن را در نمایشنامه هملت به کار گرفت نیز خالی از لطف نباشد: «بودن، یا نبودن، مسئله این است». این کشمکش در مورد ماهیت «پیپ» در «خیانت تصاویر» کاملاً مشهود است؛ پیپ بودن (به گواه تصویر) یا پیپ نبودن (به حکم کلمه)، مسئله این است. در اینجا چشم مخاطب در ادراک یک مفهوم ثابت از طریق دو مؤلفه دیداری، یعنی تصویر و کلمه که تا پیش از این همواره به جای یکدیگر به کار گرفته می‌شدند، با چالشی استثنائی مواجه شده و تجربه آپوریا را حاصل می‌کنند.

تردید مهم‌ترین رکن در مفهوم آپوریاست. در «خیانت تصاویر» تردید از طریق آنچه که «می‌بینیم» در برابر آنچه که «می‌خوانیم» شکل بارزی به خود گرفته و تمایز گزاره صحیح از غلط را در تقابل دوتایی «صحیح و غلط» دشوار می‌سازد. در اینجا مرز میان واقعیت و حقیقت به حداقل ممکن رسیده و هر بیننده‌ای آپوریای موردنظر دریدا را در مواجهه با «خیانت تصاویر» رنه‌مگریت تجربه می‌کند.

۶-۷. گرده‌افشانی

در ترجمه مفهوم گرده‌افشانی^۱ دریدا، تعبیری دیگری همچون آفشانس، اشاعه، پراکنش، منس انتشار و... هم بکار رفته است. در این راستا توجه به کلمه یونانی pharmakon که هم به معنای زهر است و هم به معنای نوش دارو می‌تواند مثال خوبی باشد. وقتی افلاطون در «مکالمه فایدروس»^۲ این کلمه را برای نوشتار به کار می‌برد، به نظر می‌رسد می‌خواهد نوشتار را نوعی زهر قلمداد کند. اما دریدا وجه دیگر معنای این کلمه یعنی نوش دارو را باز می‌کند و مدعی می‌شود که کلمه pharmakon در زنجیره‌ای از دلالت‌های گوناگون گرفتار است که صرفاً آن مفهوم موردنظر افلاطون نیست. به اعتقاد دریدا زبان یونانی از دل متن افلاطون به طور هم‌زمان و ابهام‌آمیز دو مفهوم کاملاً متفاوت از نوشتار به دست می‌دهد (زهر و نوش دارو) (هارل^۳، ۱۳۹۵، ۱۸۲).

1. Dissemination
2. Dialogue of Phaedrus
3. Harland





از جمله موارد دیگر ابهام می‌توان به مورد زیر اشاره کرد: یک یادداشت مجزا در میان دست‌نوشته‌های منتشر نشده نیچه یافت شده که در آن جمله زیر در گیومه نوشته شده «من چترم را فراموش کرده‌ام». از یک جهت می‌دانیم که این عبارت دارای معنی است. ولی آیا این جمله یادداشتی شخصی است، یک اشاره است، یا عبارتی است که تصادفی شنیده شده و برای استفاده بعدی در نظر گرفته شده است؟ آیا چتر به‌عنوان یک وسیله دفاعی و یا ابزاری در جهت مصون ماندن از شرایط بد جوی است؟ می‌توان گفت که نیچه در آستانه از پافتادن وسیله دفاعی و یا عصایش را فراموش کرده و یا اینکه او در یک روز بارانی و طوفانی چترش را فراموش کرده است. عبارت «من چترم را فراموش کرده‌ام» غیر قابل قطعیت است (ضمیران، ۱۰۸).

Dissemination نام کتابی از دریدا با همین عنوان است که به بحث در باب گفتار و نوشتار می‌پردازد. از نظر دریدا «اگر سخن چنان که افلاطون می‌گوید موجودی زنده باشد، آنگاه به طور ذاتی در سازوکار تکثیر، تولیدمثل و آفشانش و یا گرده‌افشانی بذره‌های معنایی درگیر است، به‌گونه‌ای که تفاوت معناشناختی، همانند «تفاوت نطفه‌ای» و آفشانش بی‌پایان بذرها، هرگونه حضور یا تثبیت معنا را ویران می‌کند» (رشیدیان، ۱۳۹۳، ۴۲).

هر متن ما را به فراسوی متن سوق می‌دهد هیچ متنی تمام نیست؛ لذا متن‌ها نه آغاز دارند نه پایان هر متنی آغازی است برای متن دیگر و آن نیز آغازی برای متن بعدی و خود پایانی است برای متن قبلی به همین دلیل دریدا می‌گوید چیزی بیرون از متن وجود ندارد. پس متن ساختار ندارد. متن همیشه پویا و در حال انتقال به متن‌های دیگر است. در این حرکت دینامیکی پویا معانی نیز پویا هستند و معانی ثابت وجود ندارد (اصغری، ۱۳۹۹، ۳۲۰).

در دوران نشانه که هنوز در آن سکونت داریم، آرزوی فلسفی «وضوح کامل» باید بر دشواری‌های موجود، به‌ویژه در دستیابی به عدم ابهام کامل در مورد منظورمان، یعنی مدلول غلبه کند. یا می‌توان به تبعیت از دریدا با عبارت بهتری گفت، غلبه بر دشواری‌ها به واسطه فروکاستن «پراکنش» (ایده مسیرهای بی‌شمار معناسازی) به چند معنایی (ایده تعداد شماره‌پذیری از معناها متمایز) (گلندیننگ، ۱۳۹۸، ۸۶).

تعریف هر واژه وابسته به واژه دیگر است که آن نیز خود در قید واژه‌ای دیگر است و به‌تنهایی قابل دریافت نیست. همین امر مانع از دستیابی خواننده به درک کامل معانی

مستقل می‌شود. معنا به سبب ماهیت خاصش همیشه از هدفی خاص که ممکن است برای آن پیشنهاد شده باشد، می‌لغزد و به سمت وسوی دیگر متمایل می‌شود و ما قادر نیستیم جلوی این لغزش و پراکندگی معنا را که در هر متنی به صورت بالقوه وجود دارد، بگیریم و این همان پراکندگی و ارتعاش معانی است که دریدا «اشاعه» می‌نامد. بدین جهت است که متن ادبی به شیوه «ابهام» یا «چندمعنایی» لایه‌های پیچیده‌تر معنا را در درون خود دارد. یک سلسله از معانی توسط تداعی معانی الفاظ مذکور در یک جمله به ذهن متبادر می‌شود (صهبا، ۱۳۹۱، ۱۶۹).

در برداشت دریدا، یک دال به دال دیگر اشاره می‌کند، و آن دال دیگر نیز به نوبه خود به دالی دیگر، و این زنجیره تا بی‌نهایت تداوم می‌یابد. دریدا در این باب می‌گوید: معنای معنا... استلزام بی‌پایان است، ارجاع بی‌پایان دالی به دال دیگر... نیروی آن نوعی ابهام ناب و بی‌پایان است که لحظه‌ای سکون به معنای مدلول نمی‌دهد، بلکه بی‌وقفه آن را در نظام خود درگیر می‌کند، به ترتیبی که در همه حال باز دلالت می‌کند و باز به تعویق می‌افکند. دریدا این حالت زبان را «منش انتشار» نامیده است. انتشار، حالت بی‌پایان معناست که در غیاب همه مدلول‌ها وجود دارد (هارلند، ۱۳۹۵، ۱۸۸).

شاید بتوان با قیاسی دیگر موضوع را روشن‌تر کرد. زبان (لانگ^۱) به مفهوم سوسوری مثل اختلاف ولتاژ ثابت بین دو قطب مثبت و منفی است، درحالی‌که زبان در منش انتشار مانند جریان الکتریسیته است که از قطبی به قطب دیگر جاری است، اختلاف ولتاژ را به وجود می‌آورد و از میان می‌برد (همان، ۱۹۱).

گرده‌افشانی در «خیانت تصاویر». از آنجاکه در «خیانت تصاویر» فرهنگ معمول «خوانش/نگرش» دچار دگردیسی جسورانه‌ای شده، لذا استنباط هر معنایی نیز در این اثر، از مختصاتی به نام «بینامتنیت»^۲ در درون همان فرهنگ خبر می‌دهد. این معنا از گرده‌افشانی معانی قبلی پدیدآمده و خود نیز اکنون به نحو مؤثری در فرایند دیگری از گرده‌افشانی، به تسلسل ایجاد معانی جدید دامن می‌زند.

1. Langue
2. Intertextuality





در «خیانت تصاویر» جست‌وجوی معنای ثابت کاری عبث و بیهوده و بالعکس گستره امکان تداعی معانی گوناگون امری کران‌ناپذیر است. در مواجهه با «خیانت تصاویر» از آنجاکه پیش‌فرض‌های فرهنگی و جامعه‌شناختی هر بیننده در تفسیر آنچه که می‌بیند دخیل و در فرایند ادراک او مؤثر است؛ لذا اثبات هرگونه تک‌معنایی و یا معنای از قبل تعریف شده برای اثر ناممکن می‌نماید؛ لذا در چرخه «خوانش/نگرش»، مخاطب ابتدایه‌ساکن به جای مفاهیم موردنظر مؤلف، به سوی خود متن سوق پیدا می‌کند. در واقع متن با قرارگرفتن ذیل تیت مؤلف بی‌اثر شده و تنها «واکنش مخاطب» است که تحت‌تأثیر گرده‌افشانی معنا تعیین می‌کند: متن موردنظر به چه چیزی اشاره دارد.

۷. نتیجه‌گیری

نظریه‌سازی ژاک دریدا امروزه فرصت‌های بی‌شماری را فراروی پژوهشگران و اندیشمندان در حوزه‌های مختلف قرار داده است؛ راهکاری که با تجزیه بسیاری از ساختارها و دوباره برساختن اجزای به‌دست‌آمده، افق‌های نوینی را در عرصه آفرینش معنا رقم می‌زند. با واکاوی و تحلیل صورت‌گرفته در این پژوهش، این واقعیت عیان می‌گردد که ۳۷ سال قبل از اینکه دریدا با «نظریه‌سازی دریدایی» خود توجه محافل فلسفی معاصر را به مفهومی مناقشه‌برانگیز معطوف کند، رنه‌مگریت با تابلوی «خیانت تصاویر» بی‌هیچ سروصدایی «بیانیته‌سازی مگریتی» خود را بر دیواره هنر مدرن نگاشته است. این تابلو «یکی از اولین افق‌های پس‌اساختارگرایی» را نمایان ساخته است. با تفاسیر و تأویل صورت‌گرفته در پژوهش حاضر می‌توان چنین استنتاج کرد که نقاشی رنه‌مگریت، از جنبه نشانه‌شناسی تمامی مؤلفه‌های واکاوی دریدا را در خود جای داده و به‌سادگی هر چه تمام به نمایش گذاشته است. این اثر برای رهیافت، تجسم و تفسیر نظریه‌سازی دریدا آن‌چنان به‌خودی‌خود کافی گویا و بسنده است که می‌توان گفت اگر دریدا «خیانت تصاویر» را برای پی‌ریزی نظریه‌اش همچون «الگو» در نظر نگرفته باشد، بی‌شک از آن «الهام» گرفته است.

۷. تضاد منافع

هیچ تضاد منفعی از سوی نویسندگان گزارش نشده است.

منابع

- احمدی، بابک (۱۴۰۲). مدرنیته و اندیشه انتقادی، تهران: نشر مرکز.
- آدامز، لوری اشنایدر (۱۴۰۱). روش‌شناسی هنر (مترجم: علی معصومی). تهران: نشر نظر. (تاریخ اصل اثر ۱۹۹۶)
- اصغری، محمد (۱۴۰۱). درآمدی بر فلسفه‌های معاصر غرب (از هوسرل تا رورتی). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- پالمر، دونالد، دی. (۱۳۹۵). ساختارگرایی و پساساختارگرایی: قدم اول (مترجم: مهشید کریمایی). تهران: نشر شیرازه. (تاریخ اصل اثر ۲۰۰۷)
- پیترز، مایکل؛ و بوربولس، نیکلاس سی. (۱۳۹۶). پساساختارگرایی و خوانش گفتمان‌ها (مترجم: رمضان برخورداری). تهران: نشر گام نو. (تاریخ اصل اثر ۲۰۰۴)
- ریچاردز، کوین مالکوم (۱۳۹۵). دریدا در قسای دیگر: (راهنمای دانشجویان هنر) (مترجم: فرزاد جابرا انصاری). تهران: مؤسسه تالیف ترجمه و نشر آثار هنری «متن». (تاریخ اصل اثر ۲۰۰۸)
- زاهدی، حیدر؛ و نصری، امیر (۱۴۰۰). لم‌های فلسفی ساختن هنر از منظر دریدا. پژوهش‌های فلسفی، (۲۴) ۱۵، ۱۴۱-۱۵۹. doi: 10.22034/jpiut.2020.38148.2507
- ساروپ، مادان (۱۳۸۲). راهنمایی مقدماتی بر پساساختارگرایی و پسامدرنیسم (مترجم: محمدرضا تاجیک). تهران: نشر نی. (تاریخ اصل اثر ۱۹۹۳)
- سیم، استوارت (۱۳۹۴). ساختارگرایی و پساساختارگرایی (مترجم: بابک محقق). تهران: مؤسسه تالیف ترجمه و نشر آثار هنری «متن». (تاریخ اصل اثر ۱۹۹۲)
- شعیری، حمیدرضا (۱۳۹۷). نشانه - معناشناسی دیداری: نظریه و تحلیل گفتمان هنری. تهران: نشر سخن.
- صهبا، فروغ (۱۳۹۲). کارکرد ابهام در فرایند خوانش متن. تهران: نشر آگه.
- ضمیران، محمد (۱۳۹۶). ژاک دریدا و متافیزیک حضور. تهران: نشر هرمس.
- ضمیران، محمد (۱۳۸۳). درآمدی بر نشانه‌شناسی هنر. تهران: نشر قصه.
- کهون، لارنس (۱۳۹۲). متن‌هایی برگزیده از مدرنیسم تا پست‌مدرنیسم (مترجم: عبدالکریم رشیدیان). تهران: نشر نی. (تاریخ اصل اثر ۱۹۸۱)
- گلندینینگ، سایمون (۱۳۹۸). درآمدی بر ژاک دریدا (مترجم: مهدی پارسا). تهران: نشر شوند. (تاریخ اصل اثر ۲۰۱۱)



لودمان، زوزانه (۱۳۹۸). درآمدی بر آثار ژاک دریدا (مترجم: پرستو خانبانی). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. (تاریخ اصل اثر ۲۰۱۴)

مایر، ورنون هاید (۱۳۹۶). تاریخ تاریخ هنر: سیری در تاریخ تکوین نظریه هنر (مترجم: مسعود قاسمیان). تهران: انتشارات سمت. (تاریخ اصل اثر ۲۰۰۱)

مونی، تیموتی؛ و مولیگن، کوین (۱۳۹۷). ژاک دریدا ایده‌آلیست یا واقع‌گرا؟ (مترجم: مهدی پارسا). تهران: نشر شوندا. (تاریخ اصل اثر ۱۹۹۱)

نجومیان، امیرعلی (۱۳۸۷). نشانه‌شناسی پساساخت‌گرا: روش‌شناسی واسازی متن هنری. مقالات سومین هم‌اندیشی نشانه‌شناسی هنر، فرهنگستان هنر.

نصری، امیر (۱۴۰۰). تصویر و کلمه: رویکردهایی به شمایل‌شناسی. تهران: نشر چشمه.

هارلند، ریچارد (۱۳۹۵). ابرساخت‌گرایی: فلسفه ساخت‌گرایی و پساساخت‌گرایی (فرزان سجودی). تهران: انتشارات سوره مهر. (تاریخ اصل اثر ۲۰۰۲).

Speidel, K. (2017). René Magritte: From arbitrary signs to elective affinities. Painting against the imaginary bounds of the imagination. In D. Ottinger (ed.), *Magritte. The Treachery of Images*. Prestel, Munich.



مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی

۱۸۴

دوره ۱۶، شماره ۳
تابستان ۱۴۰۳
پیاپی ۶۳



- Sahba, F. (2013). *Kārkard-e ebhām dar farāyand-e xāneš-e matn* [The function of ambiguity in the text reading process]. Tehran, Iran: Āgah.
- Sarup, M. (1993). *Rāhnamāei-ye Moqadamāti bar pasāsāxtārgarāei va pasāmodernism* [An introductory guide to post-structuralism and post-modernism] (M.R. Tajik, Trans.). Tehran, Iran: Ney. (Original work published 1993)
- Shaeiri, H.R. (2018). *Nešāne-ma'našenāsi-ye didāri* [Sign - Visual Semantics: Theory and Analysis of Artistic Discourse]. Tehran, Iran: Soxan.
- Sim, S. (1992). *Structuralism and post-structuralism, Philosophical aesthetics: An introduction* (B. Moagheh, Trans.) Tehran, Iran: Matn Institute. (Original work published 1992)
- Speidel, K. (2017). René Magritte: From arbitrary signs to elective affinities. Painting against the imaginary bounds of the imagination. In D. Ottinger (ed.), *Magritte. The Treachery of Images*. Prestel, Munich.
- Zahedi, H., & Nasri, A. (2020). Lemmata for philosophizing art, in the light of Derrida's theory. *Philosophical Investigations*, 15(24), 141-159. doi: 10.22034/jpiut.2020.38148.2507
- Zeymaran, M. (2004). *Darāmadi bar nešāne šenāsi-ye honar* [An Introduction to the semiotics of art]. Tehran, Iran: Nasr-e Ghesse.
- Zeymaran, M. (2017). *Jacques Derrida and the metaphysics of presence*. Tehran, Iran: Hermes.

BIBLIOGRAPHY

- Adams, L. S. (2022). *Raveš-šenāsi-ye honar* [The methodologies of art] (A. Masoumi, Trans.). Tehran, Iran: Nazr. (Original work published 1996)
- Ahmadi, B. (2023). *Modernite va andiše-ye enteqādi* [Modernity and critical thought]. Tehran, Iran: Neshar Markz.
- Asghari, M. (2020). *Daramādi bar falsafehā-ye mo'āser-e Qarb* [An introduction to contemporary philosophies]. Tehran, Iran: Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Cahoone, L. (1981). *Matnhā-yi bargozide az modernism tā post-modernism* [From modernism to post modernism: an anthology] (A. Rashidian, Trans.). Tehran, Iran: Ney. (Original work published 1981)
- Glendinning, S. (2011). *Darāmadi bar Derrida* [Derrida: A very short introduction] (M. Parsa, Trans.). Tehran, Iran: Šavand.
- Harland, R. (2002). *Superstructuralism: The philosophy of Structuralism and Post-Structulism* (F. Sojodi, Trans.). Tehran, Iran: Sorehe Mehr. (Original work published 2001)
- Lüdemann, S. (2014). *Politics of deconstruction: A new introduction to Jacques Derrida* (P. Khanbani, Trans.). Tehran, Iran: Elmi va Farhangi. (Original work published 2014)
- Minor, V. H. (2001). *Tārx-e Tārix-e honar: seyri dar tārix-e takvin-e nazariye-ye honar* [Art history's history] (M. Ghasemian, Trans.). Tehran, Iran: Samt. (Original work published 2001)
- Mooney, T., & Mulligan, K. (1991). *Jacques Derrida: idealist or realist?* (M. Parsa, Trans.). Tehran, Iran: Šavand. (Original work published 1991)
- Nasri, A. (2021). *Tasvir va kalame: Ruykardhāyi be šamāyel šenasi* [Image and word: Approaches to Iconology]. Tehran, Iran: Češme.
- Nojumian, A. (2008). *Nešānešenāsi-ye pasā-sāxtgarā* [Post-constructivist semiotics: a methodology of deconstructing the artistic text]. The 3rd Conference on Art Semiotic, Iranian Academy of Arts.
- Palmer, D. (1995). *Structuralism and poststructuralism for beginner* (M. Karimaei, Trans.). Tehran, Iran: Shiraze. (Original work published 2007)
- Peters, M., & Burbules, N. C. (2004). *Pasāsāxtārgarāei va xāneš-e goftemānhā* [Poststructuralism and educational research] (R. Barkhordari, Trans.). Tehran, Iran: Gam-e Now. (Original work published 2004)
- Richards, K. M. (2008). *Derrida dar qābi digar* [Derrida reframed: a guide for the arts student] (F. Jaberolansar, Trans.). Terhan, Iran: Matn Institute. (Original work published 2008)





In "The Treachery of Images," the search for a fixed meaning is a futile and vain endeavor, while the scope of possibility for the evocation of various meanings is boundless. When confronted with "The Treachery of Images," since each viewer's cultural and sociological preconceptions are involved in interpreting what they see and are influential in their perceptual process, proving any single or pre-defined meaning for the work seems impossible. Therefore, in the cycle of "reading/viewing," the audience is initially directed toward the text itself rather than the author's intended concepts. In fact, the text becomes ineffective when placed under the author's intention, and only the "viewer's reaction" determines, under the influence of the pollination of meaning, what the text refers to.

CONCLUSION

Jacques Derrida's theory of deconstruction has opened up countless opportunities for researchers and thinkers in various fields today. This approach, by deconstructing numerous structures and reconstructing the resulting components, has forged new horizons in the creation of meaning. Through the analysis conducted in this research, it becomes evident that 37 years before Derrida drew the attention of contemporary philosophical circles to the controversial concept of "Derridean deconstruction," René Magritte quietly inscribed his own "Magrittean deconstruction manifesto" on the wall of modern art with his painting "The Treachery of Images." This painting reveals "one of the first horizons of post-structuralism." With the interpretations and analyses presented in this research, it can be inferred that Magritte's painting, from a semiotic perspective, encompasses all the components of Derrida's deconstruction and displays them with remarkable simplicity. This work is so self-sufficient for approaching, visualizing, and interpreting Derrida's theory of deconstruction that it can be said that if Derrida did not consider "The Treachery of Images" as a "model" for the foundation of his theory, he undoubtedly drew "inspiration" from it.

CONFLICT OF INTEREST

The authors have declared no conflict of interest.

that suggests the pipe is situated in a specific place. However, this is only true of the pipe itself; the surrounding environment of the pipe is suspended in a fluidity born of weightlessness, placelessness, and timelessness. This same fluidity applies to the accompanying text below the pipe, as it too is presented within the same space. None of us have a clear understanding of the fluidity Magritte envisioned. The Magritte pipe is deliberately placed in this void. This pipe cannot be seen elsewhere in this form, as in our daily lives, an object is only definable within the cycle of its relationship with other objects, not in an abstract and detached environment like 'The Treachery of Images'. Magritte uses this void as a device to purify the message he wants to convey, beautifully and intelligently inviting the bustling, convention-filled world outside the painting into the secluded, mysterious, and mesmerizing world within.

Aporia in 'The Treachery of Images'

In the painting "The Treachery of Images," we encounter a type of doubt, confusion, indecision, dilemma, and paradox. We are placed at a crossroads, lost. These are all concepts that Derrida refers to as the "experience of aporia." Derrida views ethics as a matter related to the experience of aporia, a difficult endeavor towards decision-making.

Here, it might be pertinent to mention one of the most influential literary lines in world literature, which William Shakespeare employed in the play Hamlet: "To be, or not to be, that is the question." This conflict is evident in the nature of the "pipe" in "The Treachery of Images": whether it is a pipe (as the image suggests) or not a pipe (as the text asserts) is the question. Here, the viewer's perception of a fixed concept is challenged by two visual elements: the image and the word, which have always been used interchangeably. This results in an exceptional challenge and the experience of aporia.

Doubt is the most important pillar of the concept of aporia. In "The Treachery of Images," doubt takes a prominent form through what we "see" versus what we "read," making it difficult to distinguish between a true and false statement within the binary opposition of "true and false." Here, the boundary between reality and truth is minimized, and every viewer experiences the aporia that Derrida describes when confronted with René Magritte's "The Treachery of Images."

Pollination in 'The Treachery of Images'

Given the bold transformation of the conventional "reading/viewing" culture in "The Treachery of Images," the inference of any meaning within this work is indicative of a coordinate known as "intertextuality" within the same culture. This meaning arises from the pollination of previous meanings and itself now actively contributes to the succession of creating new meanings through another process of pollination.





Grammatology in 'The Treachery of Images'

To analyse 'The Treachery of Images' from the perspective of Derrida's grammatology or writing, the entire painting must be considered as a 'text'. In 'The Treachery of Images,' the sentence below the image of the pipe elegantly shifts the concept of language from its spoken form to a written, enduring, and transparent form, and by the contradiction it contains, it has further highlighted the importance of writing over speech. If we show a picture of an apple to a child who cannot read or write, he will immediately express the spoken form that belongs to the apple in the language. But according to Derrida, this also shows that the child is aware of a 'primordial writing' or 'logocentrism' and is able to read it; therefore, the image of the apple is a stimulus for reading that 'primordial writing' or 'logocentrism' and the act of speech in the child's mind. It is clear that if Magritte had only painted a pipe on the canvas and stood beside it to tell the viewers verbally: 'This is not a pipe,' he would never have achieved such fame; rather, the spoken mind on the canvas in the form of a written sentence makes the interpreting mind of man think thousands of times more. Our encounter with the image of the pipe is also of the kind of primordial writing that Derrida refers to. Because it evokes the word 'pipe' in its 'spoken' form and is in a clear contradiction with its 'written' form, namely the sentence 'this is not a pipe'. This painting, more than anything, announces the absence of its painter. In fact, this was Magritte's intention: 'I am not present and there is no explanation, and yet everything is eloquent.'

Difference in 'The Treachery of Images'

Derrida's concept of difference, simply put, is the difference and deferral at the foundation of a proposition called 'meaning'. In 'The treachery of Images', meaning is only manifested in the shadow of difference and deferral. Here, too, the image refers to an object called a pipe, and the word also refers to the same object, so there must be a 'difference and deferral' at work that makes the image and the word try to deny each other to this extent. Now, just as Derrida did by replacing the letter 'e' with the letter 'a' in the word difference to establish a new concept in the world of signs, Magritte also does exactly the same thing in his painting by adding the word 'not' instead of 'is' in the sentence 'this is not a pipe', thus evoking the same difference and deferral intended by Derrida in the meaning resulting from the pipeness of the object in the viewer's perception of his work; in confronting this painting, it is as if a hidden voice constantly whispers in the viewer's mind: 'This is a pipe'... while his eyes, seeing the sentence below the image of the pipe, cannot confirm this inner voice; therefore, it can be said that Magritte has somehow drawn the difference intended by Derrida in advance."

Parergon in 'The Treachery of Images'

Derrida defines a parergon as an element that determines the relationship between the inside and outside of a painting's frame, proving that this frame is a "potentially permeable boundary." Magritte depicts the pipe in a realistic manner, with shading

components of Derrida's deconstruction theory are introduced and explained in a comprehensive and clear manner. During this process, the corresponding, semantic, and conceptual relationships between the elements of the theory and the signs present in the painting are aligned in such a way that, with the necessary interpretations, the reader can practically visualize the theory within the painting. Finally, by interpreting, hermeneutically analyzing, and synthesizing the results, the final conclusions are drawn.

FINDINGS

Prior to the interpretation of corresponding signs between the components of deconstruction and their analogous application to 'The Treachery of Images,' the foundations of deconstruction theory have been extensively explained and introduced in the main body of the article. However, in this summary, we will focus on the interpretation and matching of the signs present in the painting with Derrida's theory:

Logocentrism in 'The Treachery of Images'

René Magritte, in 'The Treachery of Images,' satirizes the logocentrism of Western metaphysics and directs it towards an unexpected challenge. Based on the concept of logocentrism, the viewer of this work cannot tolerate the contradiction between the image and the sentence beneath it and finds it incompatible with logic. The word 'pipe,' as speech, has more value and authority than its written form, and the 'word' itself has a nature as the origin of all phenomena of existence; therefore, it is only the circle of writing that misleads us in judging the word 'pipe,' whose corresponding image we also see in the painting, because writing is a dead substitute that is formed in the absence of spoken language."

Binary Oppositions in 'The Treachery of Images'

Magritte, in this painting, explicitly expresses the binary opposition between 'word/image' in the history of Western metaphysics and rebels against the dominant aspect, namely the word, giving credit to the subordinate aspect, the image. In this way, for years, images have been bound and employed by words until we come to this painting: the image of the pipe is depicted so realistically and boldly on the canvas that it constantly draws our attention away from its word (in the sentence below) and, better yet, heralds the end of the historical law of 'image in the service of describing the word' and proves that the image alone is capable of appearing in the evocation of a mystery based on signs, even if a word tries to chain it. Although in this painting, it seems, on the contrary, that it is the words that are employed by the image and announce their own destruction in the face of it. In this painting, based on a deconstructive reading, the truth and correctness of the sentence below the image of the pipe cannot eliminate the 'visual concept of the pipe'."



INTRODUCTION

In his controversial 1966 essay, "Structure, Sign, and Play in the Discourse of the Human Sciences," Derrida introduced a new current in the realm of criticism and redefined the term "deconstruction." On the other hand, the painting "The Treachery of Images" or "This is not a pipe" (Image 1) by the Belgian surrealist painter René Magritte seems to have foreshadowed the unknown and emerging post-structuralist perspective for the audience, even before Derrida. In this painting, Magritte boldly challenges and rebels against the previous rules of semiotics, effectively redefining the sign within his work. From a new and unconventional angle, he compels the rules of signs towards "self-destruction" and "self-construction." In his work, the image of a pipe, which is itself a sign, declares its independence from the word or term "pipe," which is another sign, and thus inaugurates a new chapter in the approach to semiotics.



Image 1. René Magritte, "The Treachery of Images" (This is not a pipe), 1929.

Source: <https://www.wikiart.org/>

"Undoubtedly, this work is worthy of consideration in explaining Derrida's deconstructive semiotic approach. In such a way that it might be possible, relying on it, to speak of the invention of 'Magrittean deconstruction' before the invention of 'Derridean deconstruction'. This painting has revealed 'one of the first horizons of post-structuralism'. Although Derrida praised it upon encountering it, he never mentioned the inspiration drawn from the idea of this artwork in shaping and founding his theory. This research, a fundamental theoretical study using a library-based method, aims to introduce and fully explain the most important theoretical components of deconstruction theory, while conducting a comparative study of René Magritte's 'The Treachery of Images' with Jacques Derrida's 'deconstruction' theory in a way that reveals the corresponding relationship between the painting and the aforementioned theory."

METHODOLOGY

This research employs a qualitative methodology, utilizing a library-based approach to gather and compile research materials and theoretical resources from various sources, including articles, books, and interviews with scholars in fields such as structuralism, post-structuralism, deconstruction, the sign, and semiotics, as well as René Magritte's painting 'The Treachery of Images'. Initially, the primary



Research Paper

A comparative study of René Magritte's painting "The Treachery of Images" with Jacques Derrida's theory of deconstruction

Majid Akhshabi^{1*}, SeyyedJalal Mirzaei Fadiheh²

Received: Mar. 6, 2024; Accepted: Jun. 9, 2024

ABSTRACT

In 1966, Derrida's groundbreaking essay "Structure, Sign, and Play in the Discourse of the Human Sciences" introduced a paradigm that has since opened countless avenues for researchers. By deconstructing existing structures and reconstructing their components, this approach has ushered in new horizons for the creation of meaning. A comparative analysis within this research reveals that 37 years before Derrida, with his "Derridean Deconstruction," drew philosophical attention to this contentious concept, René Magritte, with his painting "The Treachery of Images," had quietly painted his own "Magrittean Deconstruction Manifesto" on the canvas of modern art. This painting is considered "one of the first horizons of post-structuralism." Although Derrida praised this painting, he never acknowledged the inspiration it provided in shaping and grounding his theory. This foundational, qualitative, library-based research aims to conduct a comparative study of Magritte's "The Treachery of Images" and Derrida's theory of "deconstruction" to unveil the hidden correspondence between the painting and the theory. By introducing and comprehensively explaining the key theoretical components of deconstruction, including logocentrism, binary oppositions, grammatology, différance, parergon, aporia, and dissemination, and by mapping them onto the painting, this article concludes that Derrida seems to have adopted these concepts from the painting as a model to approach, visualize, and interpret his theory. Ultimately, this painting alone is sufficient, explicit, and comprehensive to visualize and manifest the components of deconstruction.

Keywords: "The Treachery of Images" painting, Derrida, Magritte, sign, deconstruction

1. Assistant Professor of Art, Faculty of Art & Media, Payame Noor University, Tehran, Iran.

✉ majidakhshabi@pnu.ac.ir

* Corresponding Author

2. MA in Art Research, Faculty of Art & Media, Payam-e Noor University, Tehran, Iran

✉ fadiheh123@gmail.com



- Potts, J. D., Cunningham, S. D., Hartley, J., Ormerod, P. (2008). Social network market: A new definition of the creative industries. *Journal of Cultural Economics*, 32(3), 166-185. doi:10.1007/s10824-008-9066-y
- Ragin, C. (2018). *Raveš-e tatbiqi: Farāsuye rāhbordha-ye kammi va keyfi* [The comparative method: moving beyond qualitative and quantitative strategies]. (M. Fazeli, Trans.; 4th ed.) Tehran, Iran: Agah. (Original work published 1987)
- Saie, A. (2011). Mantegh-e Tahlili Tatbiqi bā ruykard-e tahlil-e boli [The logic of historical comparative analysis with the boolean analysis approach]. *Quarterly Journal of Social Sciences*, 18(54), 53-97. doi: 10.22054/qjss.2011.882
- Shayestefar, M. (2014). Ahamiat va lozum-e poštibani az sanāye-e dasti ba takid bar eray-e rāhkārḥā dar ronaq-e eqtesādi-e ān [The importance and necessity of supporting handicrafts with an emphasis on providing solutions for its economic prosperity]. *Journal of Islamic Art*, 20(10), 33-38. doi:10.22034/ias.2014.125688
- Throsby, C. D. (2016). *Eqtesād va farhang* [Economic and culture] (K. Farhadi, Trans.; 8th ed.) Tehran, Iran: Nashr-e Ney. (Original work published 2001)
- Towse, R. (2014). *Darsnāme-ye Eqtesād-e Farhangi* [A textbook of cultural economics] (A.K. Farhangi, E. Rashidi, E. Abri, Trans.; 1st ed.) Tehran, Iran: Dānže. (Original work published 2010)
- Zarobell, J. (2017). *Art and the global economy*. California: University of California Press.

- Ide, T., Mello, P. (2022). QCA in international relations: A review of Strength pitfalls and empirical applications. *International Studies Review*, 24(1), 1-20. doi:10.1093/isr/viac008
- Kane, H. L., M. A. Williams, P. A. Kahwati, L. C. (2014). Using qualitative comparative analysis to understand and quantify translation and implementation. *Translation Behavioral Medicine*, 4(2), 201-208. doi:10.1007/s13142-014-0251-6
- Lazzeretti, L., Capone, F., & Innocenti, N. (2018). The rise of cultural and creative industries in creative economy research: A bibliometric analysis, In: Lazzeretti, L., Vecco, M. *Creative Industries and Entrepreneurship Paradigms in Transition from a Global Perspective*. Northampton, MA: Edward Elgar. doi:10.4337/9781786435927.00007
- Luckman, S. (2017). *Sanāye-e dasti va eqtesād-e xallaq* [Craft and the Creative economy] (sh. Talae shokri, Trans.; 1st ed.) Tehran, Iran: Reseach Center for Culture, Art and Communication. (Original work published 2015)
- Mallia, K. L. (2019). *Leadership in the creative industries: Principles and practice*. Hoboken, NJ: Wiley Blackwell. doi:10.1177/1098048220913340
- Meng, K., & Hitchcock, M. (2020). Sustainability and authenticity of Chinese traditional crafts in the concepts of luxury and tourism. *E-Journal of Tourism*, 7(2), 205-228. doi:10.24922/eot.v7i2.64594
- Menger, P. M. (2014). *The economics of creativity: Art and achievement under uncertainty*. Cambridge: Harvard University Press.
- O'Connor, J. (2010). *The cultural and creative industries: A literature review*. United Kingdom: Creativity, Culture and Education.
- O'Connor, J. (2011). *Arts and creative industries: Historical overview and an Australian conversation*. Sydney: Australia Council for the Arts.
- Peris-Ortiz, M., Rainiero Cabrema, M., & Serrano-Santoyo, A. (2019). *Cultural and creative Industries: A path to entrepreneurship and innovation*. Cham: Springer.
- Potts, J. D. (2009). .Why the creative industries matter to economic evolution. *Economic of Innovation and New Technology*, 18(7-8), 663-673. doi:10.1080/10438590802564592
- Potts, J. D. (2009). Creative industries & innovation policy. *Innovation: Management, Policy and Practice*, 11, (2), 138-147.
- Potts, J. D. (2009). Do developing economies require creative industries? some old theory about new China. *Chinese Jjournal of Education*, 2(1), 92-108. doi:10.1080/17544750802639184
- Potts, J. D. Cunningham, S. (2010). Four models of the creative industries *Revue D'Economie Politique*, 120, 163-180. doi:10.3917/redp.201.0163





BIBLIOGRAPHY

- Ahmadi, H., Danaeefard, H., Emami, S. M., & Delkhah, J. (2020). Tahlil-e tatbiqi keyfi va xat-e maš-ye omumi [Qualitative comparative analysis and public policy]. *Methodology of Social Sciences and Humanities*, 26(103), 17-37. doi: 10.30471/mssh.2020.5890.1938
- Attarzadeh, A. (2017). Vākāvi-ye zaminehā-ye motun-e kohan-e dore-ye Eslami-ye Iran [A Search about the Fields of the handicrafts study in the past texts in Islamic period of Iran]. *Negareh Journal*, 12(41), 31-41. doi: 10.22070/negareh.2017.485
- Collins, H. (2019). Creative research. *The theory and practice of research for the creative industries*. London: Bloomsbury.
- DCMS. (1998). *Creative industries mapping document*. London: DCMS.
- DCMS. (2001). *Creative industries mapping document*. London: DCMS.
- DCMS. (2016). *Creative industries mapping document*. London: DCMS.
- Finn, V. (2022). A qualitative assessment of QCA: Methode stretching in large-N studies and temporality. *Quality and Quantity*, 56(1), 3815-3830. doi: 10.1007/s11135-021-01278-5
- Foruqiniya, M., Sohrabi Nasirabadi, M., & Mohammadi, M. (2019). Motāle'e- ye tatbiqi nezam-e āmuzeš rasmi sanāye-e dasti Iran va Turki-ye ba ruykard-e sanāye-e farhangi-e xallaq [A comparative study of Iranian and Turkish formal education system of handicraft: With the approach of. Mth]. *Scientific Journal of Motaleate Tatbiqi-ye Honar*, 9 (17), 29-42.
- Gerrits, L., Pagliarin, S. (2020). Social and causal complexity in qualitative comparative analysis (QCA): Strategies to account for emergence. *International Journal of Social Research Methodology*, 24(4), 401-514. doi:10.20378/irb-48752
- Greenhalgh, P. (2003). *The persistence of craft: The applied arts today*. London: A&C black
- Hartley, J. (2007). The evolution of the creative industries – Creative clusters, creative citizens and social network markets. In *Proceedings Creative Industries Conference, Asia-Pacific Weeks*, Berlin.
- Hartly, J. (2005). *Creative industries*. Malden, Mass: Blackwell.
- Hartly, J. (2013). *Key concepts in creative industries*. Los Angeles: Sage. doi:10.4135/9781526435965
- Hartly, J., Wen, W., & Siling, H. (2016), *Creative and culture: Challenges, changes and future for the creative industries*. Los Angeles: Sage.
- Howkins, J. (2013). *The creative economy*. London: Penguin.

the necessary capability to export products, are unable to do so due to certain conditions prevailing in the country, which does not necessarily mean their inability to achieve economic development. "Using new technologies" is a sufficient condition but not a necessary one. Indeed, the use of new technologies in the design, production, and marketing processes for handicraft products can exert a stimulating influence on economic development, but it is not essential.

CONCLUSION

The difference of economic value added in creative industries from that of traditional industries is the integration of creative ideas into the economic system. If we prioritize economic value, we can obtain economic growth in the case of artisan workshops, which can be called innovative systems. Creative ideas will produce not only economic development in the long-term, but will also drive evolution in the economic system. Therefore, consumers of handicraft industries actively seek freshness in products and do not favor repeatability in design and production methods. Considering the economic and active marketing conditions, handmade products need to maintain freshness and meet consumer needs. While focusing on economic value added can address the needs of artisan workshops in the short term, it will eventually lead to audience disinterest. Therefore, positioning in an innovative system can help maintain economic development in artisan workshops.

NOVELTY

Creative industries in Iran is an emerging topic that some studies have addressed, but so far in Iran, there has been no comprehensive research that looks at the subject of handicrafts in the context of the art economy with a creative industries approach, and from this perspective, the present research has a new approach.

CONFLICT OF INTEREST

The authors have declared no conflict of interest.





INTRODUCTION

Creative industries are often considered those that are related to art, entertainment, media, fashion, film industry, or publishing. The term creative industries are most commonly used in the UK, where strategies for expanding creative industries began in 1997 (Collins, 2019:11). Creative industries have a strong ability to produce creative solutions and generate products and services that are new in their markets (Boucher & Roy, 2020: xi). Among a wide spectrum of creative industries, the supply and demand situation of handicrafts and traditional arts in Iran, depending on temporal and spatial conditions, have played a role in shaping the cultural and economic space of society. Handicrafts are quickly profitable and require minimal capital, yet the knowledge related to them is not imported, so they can provide a suitable platform for economic development. Since in creative industries, the added economic value and production of creative ideas are drivers of development, the aim of this research is to examine the factors influencing economic development in handicraft production workshops to determine which priority will lead to further development.

METHODOLOGY

In this article, a qualitative comparative analysis method was used to collect data from two ways i.e. library and interviews. Therefore, 24 handicraft workshops that have been able to achieve relative success and economic development have been non-randomly selected. Then, two criteria, "economic value added" and "creative idea generation," were evaluated. The selected samples were asked to choose one of the two independent variables as their top priority. Furthermore, the two dependent variables, "use of new technologies" in the design, production, and marketing process of the product as the third criterion, and success in "exporting the produced products" as the fourth criterion were selected for a more accurate analysis. Qualitative comparative analysis, contrary to statistical methodology based on linear algebra, is based on Boolean algebra. Here, the cases are examined as a combination of subsets, based on membership and non-membership in sets. Therefore, for examining the data and answering the question of which factor, economic value added or creative idea generation, has a greater impact on economic development in the handicraft workshop, the data has been evaluated.

FINDINGS

For economic development in handicraft production workshops, prioritizing the factor of "creative idea generation" is essential, while prioritizing the factor of "economic value" is not necessary. Also, prioritizing creative idea generation for economic development in handicraft workshops is sufficient. The factor of "exporting products produced" is a non-essential and insufficient condition for economic development. This is because many handicraft production workshops, despite having



Research Paper

Qualitative comparative analysis of economic development in handicraft workshops with a creative industries approach

Arefe Fadaie¹, Asghar Fahimifar^{2*}, Hasanali Pourmand³, Mahdi Keshavarz Afshar⁴

Received: Nov. 29, 2023; Accepted: May. 7, 2024

ABSTRACT

The term 'Creative Industries' refers to a new analytical definition of industrial economy components. It involves delivering creative ideas (input) and producing intellectual content (output). Handicraft creations are considered a sub-branch of the creative industries that contribute to the economic growth of nations. This research mainly investigates the factors impacting the economic development in handicraft production workshops. The main question is: Which economic value or the production of creative ideas has a greater influence on the economic development in these workshops? This is a qualitative comparative analysis. The data were collected from both library research and interviews with 24 handicraft production workshops that have achieved moderate success and economic development in a non-random selection process. Surveys were used to gather data, with qualitative information being converted into quantitative ones. The results indicate that prioritizing the production of creative ideas is sufficient for economic development in craft workshops. Exporting manufactured products is not necessary for economic development, while new technologies are sufficient but unnecessary. Economic value can drive economic prosperity in handicraft production workshops if it is aligned with an innovation system.

Keywords: economy of art, economic value, creative idea, handicrafts

1. PhD Student, Department of Art Research, Faculty of Art and Architecture, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

✉ arefeh.fadaee@modares.ac.ir

2. Associate Professor, Department of Art Research, Faculty of Art and Architecture, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

✉ fahimifar@modares.ac.ir

3. Associate Professor, Department of Art Research, Faculty of Art and Architecture, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

✉ hapourmand@modares.ac.ir

4. Assistant Professor, Department of Art Research, Faculty of Art and Architecture, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

✉ m.afshar@modares.ac.ir



- Sultana, H., & Fatima, A. (2017). Factors influencing migration of female workers: a case of Bangladesh. *IZA Journal of Development and Migration*, 7(1). doi: 10.1186/s40176-017-0090-6
- Tindall, L., Smith, J.A., Flower, P. & Larkin, M. (2009). Interpretative Phenomenological Analysis: Theory, Method and Research. *Qualitative Research in Psychology*, 6(4), 346–347. doi:10.1080/14780880903340091
- Urbański, M. (2022). Comparing Push and Pull Factors Affecting Migration. *Economies*, 10(1), 21. doi: 10.3390/economies10010021
- Van Mol, C., & Timmerman, C. (2013). Should I Stay or Should I Go? An Analysis of the Determinants of Intra-European Student Mobility. *Population, Space and Place*, 20(5), 465–479. Portico. doi: 10.1002/psp.1833
- Vasel, G. (2019). *Examining the lived experience of abused mothers: a phenomenological study* (Master's thesis). Faculty of Educational Sciences and Psychology, Shahid Chamran University of Ahvaz.
- Vedadhir, A., & Eshraghi, S. (2023). Attitude toward migrate abroad in Iranian medical community: A qualitative study. *Quarterly Journal of Research and Planning in Higher Education*, 25(2), 23-42.

- Ghosh, J. (2009). Migration and gender empowerment: Recent trends and emerging issues. Human Development Research Paper 04, United Nations Development Programme, *Human Development Report Office*, New York.
- Hercog, M., & Van de Laar, M. (2017). Motivations and constraints of moving abroad for Indian students. *Journal of International Migration and Integration*, 18, 749-770.
- Marrow, H. B., & Klekowski von Koppenfels, A. (2020). Modeling American migration aspirations: How capital, race, and national identity shape Americans' ideas about living abroad. *International Migration Review*, 54(1), 83-119.
- Mihi-Ramirez, A., & Kumpikaite, V. (2014). Economics reason of migration from point of view of students. *Procedia-Social and Behavioral Sciences*, 109, 522-526. doi: 10.1016/j.sbspro.2013.12.500
- Mihi-Ramirez, A., & Kumpikaite, V. (2014). Economics reason of migration from point of view of students. *Procedia-Social and Behavioral Sciences*, 109, 522-526. doi:10.1016/j.sbspro.2013.12.500
- Nobahar, E., Ghorbani, F., & Hadadmoghadam, M. (2021). Investigating the relationship between unemployment and net Immigration: A spatial econometric approach. *QJERP*, 29(98), 135-176. doi: 10.52547/qjerp.29.98.135
- Rezaei, M., & Sadeghi, R. (2021). Migration aspiration of Iranians and its determinants. *Journal of Contemporary Sociological Research*, 10(18), 35-62. doi: 10.22084/csr.2021.21216.1772
- Sabzei, M.T. (2016). Sociological Analysis of The Iranian Public Sphere After the Post Islamic Revolution Era (1357-1394). *Social Sciences*, 22(71), 48-89.
- Sadeghi, R., & Seyyed Hosseini, S. M. (2019). The degree of young people's desire for international migration and its determining factors in Tehran. *Strategic Studies of Sport and Youth*, 18(43).
- Safaei Movahed, S. (2011). *The difference between the explanation of hidden norms in the selection of a supervisor in the Faculty of Mathematical Sciences and Educational Sciences* (Unpublished doctoral dissertation). Faculty of Educational Sciences and Psychology, Tarbiat Moalem University.
- Shirkhani, M. A., & Baizidi, R. (2018). Immigration, human capital exit and development: comparing Iran and Turkey. *Political and International Approaches*, 10(2), 98-122.
- Simpson, N. (2017). Demographic and economic determinants of migration. *IZA World of Labor*. doi: 10.15185/izawol.373
- Strielkowski, W., & Bilan, Y. (2016). Migration aspirations & decisions: A comparative study of Turkey and Ukraine. *Intellectual Economics*, 10(1), 18-27. doi: 10.1016/j.intele.2016.05.001





BIBLIOGRAPHY

- Afshari, A., Moini, S.R., & Ansari, H. (2020). A Study on relationship between social capital and juveniles' tendency to migration. *Strategic studies of sport and youth*, 19(47), 9-30.
- Akbari Javar, H., Khalaj, A., & Banay Razi, S. (2018). Immigration of Pharmacists from Iran to Abroad. *Journal of the Academy of Medical Sciences*, 2(2), 222-247.
- Akman, V. (2011). Factors in flouncing international student migration: A survey and evaluators of Turkey's case. *Interdisciplinary, Journal of Contemporary Research in Business*, 13(3). doi:10.1177/1745499915571718
- Aminuddin, M. F., Pallikadavath, S., Kamanda, A., Sukesu, K., Rosalinda, H., & Hatton, K. (2019). The social and economic impact of international female migration on left-behind parents in East Java, Indonesia. *Asian and Pacific Migration Journal*, 28(1), 97-114. doi: 10.1177/0117196818815512
- Aminuddin, M. F., Pallikadavath, S., Kamanda, A., Sukesu, K., Rosalinda, H., & Hatton, K. (2019). The social and economic impact of international female migration on left-behind parents in East Java, Indonesia. *Asian and Pacific Migration Journal*, 28(1), 97-114. doi: 10.1177/0117196818815512
- Bazargan Harandi, A. (2019). *Qualitative and mixed research methods*. Tehran, Iran: Didār.
- Bozorgzad, S., Kazempour, S., & Mohseni, R. A. (2019). Elite Attitudes Towards Social, Economic, and Scientific Factors at Origin and Destination and its Effect on their Tendency to Emigrate Abroad. *Journal of Population Association of Iran*, 14(28), 141-169. doi: 10.22034/jpai.2020.239441
- Daniela, B. (2012). Modern gravity models of internal migration; the case of Romania. *Theoretical and Applied Economics*, 4(4), 127-144.
- Diba, F., Gholipour, A., & Pourezat, A. (2020). A Future-Oriented Analysis of Academic Reverse Migration. *Strategy*, 29(2), 113-137.
- Dribe, M., Eriksson, B., & Scalone, F. (2019). Migration, marriage and social mobility: Women in Sweden 1880-1900. *Explorations in Economic History*, 71, 93-111. doi: 10.1016/j.eeh.2018.09.003
- Fleury, A. (2016). Understanding women and migration: A literature review. Washington, DC, 55.
- Foroutan, Y., & Sheikh, M. (2018). Tendency towards international migration: The case of Ferdousi University's students in Mashhad. *Sociology of Social Institutions*, 4(10), 61-79. doi: 10.22080/ssi.2018.1735

NOVELTY

So far, no study has been conducted on the feminization of elite migration in Iran using critical phenomenology. Therefore, the difference between this and previous studies is their subject matter and methodology applied.

CONFLICT OF INTEREST

The authors have declared no conflict of interest.



Interdisciplinary
Studies in the Humanities

41

Abstract



INTRODUCTION

Many highly educated women in Iran seek to migrate to other countries, especially the West in order to access better facilities and educational opportunities available in those countries. Given that women are considered a valuable human resource, such migration can have significant implications for Iranian society.

PURPOSE

Identifying the life experiences of Iranian women from the advantages of studying and working in the universities of Boston, the repulsive areas for working life and studying in Iran and generally discovering experiences of Iranian women, from the advantages of living in America from a like-minded person are key aspects of this study. Also, in this research, an attempt is made to delve into the meanings that immigrant and educated women give to studying in the universities of Boston, a US city, and especially the diverse lifestyles in this country.

METHODOLOGY

This qualitative study employed a phenomenological approach to investigate the factors motivating Iranian women to migrate to the United States. Purposive sampling was used to select research population. As mentioned, in the phenomenological research, the purposive sampling is used to select the desired samples and units. The seven-step method of Colaizzi and Diekelman was used to analyze the data in this interpretive phenomenological study.

FINDINGS

The study was aimed to identifying the lived experiences of Iranian female students regarding their advantages of studying and working at universities in Boston, the deterrents to living, working, and studying in Iran, and overall, to discover their lived experiences regarding the advantages of living in the United States. The research sought to find the meanings that migrant, educated women attribute to studying at universities in Boston, and especially to the diverse lifestyles in that country.

CONCLUSION

The interviewed women, emphasizing their high level of education in Iran and familiarity with Western liberal culture, cited patriarchal stereotypes in Iran, the dominance of traditional lifestyles, and the prevalence of politics in the public sphere as obstacles to expressing their talents and excelling in their field of studies. Throughout the interviews, the participants insisted on the dominance of this neo-patrimonial culture in Iran and considered their migration to be a consequence of this culture.



Research Paper

Qualitative study of background factors facilitating women's migration to the United States; Case study of Iranian women migrants in Boston universities

Mohammad Abaszadeh¹, Tavakol Aghayari², Khorshid Padashi Asl^{3*}

Received: Dec. 21, 2023; Accepted: May. 7, 2024

ABSTRACT

Many highly-educated women in Iran are constantly migrating abroad to access excellent facilities and take advantage of appropriate educational amenities. Considering that women are part of the useful human resources, their migration can have consequences for Iranian society. In this article, using the qualitative method and the phenomenological approach, we examined the underlying factors for the migration of women to the United States. The sampling method is purposive or criterion-based. In a phenomenological research, the purposive sampling strategy is used to select the desired samples and units. The seven-step Claizzi (Claizzi) and Diekmann analysis methods, which are used in the interpretive phenomenological approach, were employed in this study. Identifying the lived experiences of Iranian female students about the advantages of studying and working at universities in Boston, the push factors for living, working and studying in Iran, and generally discovering the lived experiences of Iranian female students are among the main objectives of this research. In this study, we intend to find the meanings that migrant and educated women give to studying at universities in Boston, and especially the diverse lifestyles in that country. The interviewees, emphasizing their high education in Iran and familiarity with the liberal culture of the West, mentioned categories such as patriarchal stereotypes in Iran, the dominance of the traditional lifestyle, and the dominance of politics over the public sphere as obstacles to their self-expression. During the interviews, they insisted on the prevalence of this neo-patrimonial culture in Iran and considered their migration as an outcome of this culture.

Keywords: International migration, feminization of migration, neo-patrimonial culture, lived experiences, Iranian migrant, female students, inefficiency of educational system

1. Professor, Department of Law, Faculty of Law and Social Sciences, Tabriz University, Tabriz, Iran

✉ m-abbaszadeh@tabrizu.ac.ir

2. Associate Professor, Department of Law, Faculty of Law and Social Sciences, Tabriz University, Tabriz, Iran

✉ t.aghayari@tabrizu.ac.ir

3. MA Student, Faculty of Law and Social Sciences, Tabriz University, Tabriz, Iran

* Corresponding Author

✉ famin@tabrizu.ac.ir

- Sharbatian, M. H., Danesh, P., & Tavafi, P. (2017). Sociological analysis of domestic violence against women and its impact on the sense of security; Case study of 18 women 54 years in miyaneh. *Strategic Research on Social Problems*, 6(1), 47-72. doi: 10.22108/ssoss.2017.21280
- Sharifi Saei, M., & Azadarmaki, T. (2021). Women's power and resistance in the Iranian family: Women's narrative of cultural resistance strategies in the family. *Journal of Iranian Cultural Research*, 14(1), 1-36. doi: 10.22035/jicr.2021.2676.3081Ebad Nejad, A. (2013). Factors influencing on power structure in families in Ardebil: with stressing on employed women (MA Thesis on sociology). Islamic Azad University-Tehran Central Branch, Iran.
- Soeiro, R. E., de Siqueira Guida, J. P., da-Costa-Santos, J., & Costa, M. L. (2023). Sexual and reproductive health (SRH) needs for forcibly displaced adolescent girls and young women (10–24 years old) in humanitarian settings: a mixed-methods systematic review. *Reproductive Health*, 20(1), 1-25. doi: 10.1186/s12978-023-01715-8
- Stylianou, A. M. (2018). Economic Abuse Within Intimate Partner Violence: A Review of the Literature. *Violence and Victims*, 33(1), 3–22. doi: 10.1891/0886-6708.33.1.3
- Tavassoli, A., & Taheri, N. (2014). Social factors affecting economic disputes in marital Life in housewives and employed women In Tehran. *Journal of Social Problems of Iran*, 5(2), 365-390. doi: 10.22059/ijsp.2014.55554.
- WHO (2018, Nov. 23). Violence against women; Strengthening the health response in times of crisis. Retrieved from <https://www.who.int/news-room/feature-stories/detail/violence-against-women>
- Yaghobi, A., & Raofi, L. (2014). Studying the social factors affecting the rate of violence against women (case study: married women of khalkhal). *Journal of Iranian Social Studies*, 10(39), 121-140.
- Yekekar, S., & Hosseini, S. A. (2018). Properties of domestic violence against women and related cultural contexts. *Journal of Social Work Research*, 5(16), 41-100. doi: 10.22054/rjsw.2018.11705.
- Yekekar, S., Aghabakhshi, H., & Hosseini Haji Bakande, S. A. (2019). Social themes of domestic violence against women. *Social Work Magazine*, 8(3), 49-59.
- Zanjanizadeh, H., Salehabadi, E., & Jafarian Yazdi, N. (2015). Effect of Social Capital on Domestic Violence against Women in Mashhad. *Quarterly Journal of Social Development (Previously Human Development)*, 9(2), 7-46.
- Zheng, L., Xu, X., Xu, T., Yang, L., Gu, X., & Wang, L. (2019). Financial Strain and Intimate Partner Violence Against Married Women in Postreform China: Evidence From Chengdu. *Journal of Interpersonal Violence*, 36(17–18), NP9175–NP9196. doi: 10.1177/0886260519853406





- Ghoshal, R. (2020). Twin public health emergencies: Covid-19 and domestic violence. *Indian Journal of Medical Ethics*, 05(03), 195–199. doi:10.20529/ijme.2020.056
- Guetterman, T. C., Fetters, M. D., & Creswell, J. W. (2015). Integrating quantitative and qualitative results in health science mixed methods research through joint displays. *The Annals of Family Medicine*, 13(6), 554–561. doi:10.1370/afm.1865
- Hanson, J. L., Balmer, D. F., & Giardino, A. P. (2011). Qualitative Research Methods for Medical Educators. *Academic Pediatrics*, 11(5), 375–386. doi: 10.1016/j.acap.2011.05.001
- Hughes, C., Bolis, M., Fries, R., & Finigan, S. (2015). Women's economic inequality and domestic violence: exploring the links and empowering women. *Gender & Development*, 23(2), 279-297. doi: 10.1080/13552074.2015.1053216
- Hughes, C., Bolis, M., Fries, R., & Finigan, S. (2018). Women's economic inequality and domestic violence: exploring the links and empowering women. *Gender and Inequalities*, 91–110. doi:10.3362/9781780447278.007
- Im, D., Pyo, J., Lee, H., Jung, H., & Ock, M. (2023). Qualitative Research in Healthcare: Data Analysis. *Journal of Preventive Medicine and Public Health*, 56(2), 100. doi: 10.3961/jpmph.22.471
- Kanani, M.A., Azizkhani, E., & Kalantarim, H. (2014). Kinds of capital (economical, social and cultural) and their relations with domestic violence against women. *Journal of Iranian Social Studies*, 10(39), 88-103.
- Lewis, S. (2015). Qualitative inquiry and research design: Choosing among five approaches. *Health Promotion Practice*, 16(4), 473–475. doi: 10.1177/1524839915580941
- Mirhosseini, Z., Shafiei, Z., & Ashuri, S. (2023). The narratives of women entrepreneurs about the impact of higher education on entrepreneurial activities. *Journal of University Studies*, 1(3), 113-136. doi: 10.22035/jous.2023.5006.1030
- Mohammadi Khosravi, M. (2019). Investigating the relationship between the provision of alimony to violence against married women in Hamedan. M.Sc. Thesis of women studies. Alzahra University. Tehran. Iran.
- Mohammadi, F., & Miezaei, R. (2012). Social factors affecting violence against women, Case study: the city of Ravansar. *Journal of Iranian Social Studies*, 6(1), 101-129.
- Postmus, J. L., Hoge, G. L., Breckenridge, J., Sharp-Jeffs, N., & Chung, D. (2018). Economic Abuse as an Invisible Form of Domestic Violence: A Multicountry Review. *Trauma, Violence, & Abuse*. 21(2). doi.org/10.1177/1524838018764160
- Prudhomme, L., Claudot, A., & Hannick, S. (2022). The impact of the COVID-19 health crisis on the well-being of women giving birth. *Revue Medicale de Liege*, 77(9), 494-499.
- Raeisi, S., & Boostani, D. (2021). Violence against Balouch women. *Quarterly Journal of Woman and Society*, 12(46), 46-65. doi:10.30495/jzvj.2021.22767.3014

BIBLIOGRAPHY

- Abolhasani, A., & Bahmehei, A. (2022). Xoşunat alayhe zanān va rāhkārḥā-ye pişgriri az ān [Violence against women and ways to prevent it]. *Fares Law Research*, 5(11), 621-632. doi:10.22034/lc.2022.150360
- Aghakhani, N., Mosavi, E., Eftekhari, A., Eghtedar, S., Zareei, A., & Rahbar, N. (2014). A study on the demestic violence in women with addicted and Non-Addicted husbands referred to forensic center of Urmia, Iran. *Nursing and Midwifery Journal*, 11(11), 907-916.
- Alirezanejad, S., & Zangeneh, N. (2018). Access to Money and Power Relations in the Relationship of Spouses: A Study in The Local Community of Women of “Dastan Sabz” and “Tekkieh Shohada”. *Social Sciences*, 25(80), 165-208. doi: 10.22054/qjss.2017.15714.1391
- Arjomand Siapoush, I., & Ajam Dashtinezhad, F. (2010). A Study on the Effective Socio-economic Factors of Violence against Women in Ahwas. *Sociological Studies of Youth Journal*, 1(3). 91-118.
- Azam Azadeh, M., & Dehghanfard, R. (2006). Xoşunat alayhe zanān dar Tehran [Domestic violence on women in Tehran: The role of gender socialization resources available for women and family relationships]. *Woman in Development & Politics*, 4(14), 159-179.
- Bagrezaei, P., Zanjani, H., & Seifollahi, S. (2017). A Meta-analysis of the studies on the violence of husbands against wives in Iran. *The Women and Families Cultural-Educational*, 12(38), 71-97.
- Bessa, M. M. M., Drezett, J., Rolim, M., & Abreu, L. C. de. (2014). Violence against women during pregnancy: sistematzed revision. *Reprodução & Climatério*, 29(2), 71-79. doi: 10.1016/j.recli.2014.09.001
- Boserup, B., McKenney, M., & Elkbuli, A. (2020). The impact of the COVID-19 pandemic on emergency department visits and patient safety in the United States. *The American Journal of Emergency Medicine*, 38(9), 1732-1736. doi: 10.1016/j.ajem.2020.06.007
- Dabaghi, N., Amini-Rarani, M., & Nosratabadi, M. (2023). Investigating the relationship between socioeconomic status and domestic violence against women in Isfahan, Iran in 2021: A cross-sectional study. *Health Science Reports*, 6(5). Portico. doi: 10.1002/hsr2.1277
- Derakhshanpour, F., & Mahboobi, H.R., & Keshavarzi, S. (2014). Prevalence of domestic violence against women. *Journal of Gorgan University of Medical Sciences*, 16(1), 126-131.
- Ghazanfari, F. (2011). Effective factors on violence against women in Lorestan county towns, *Yāfte*, 12(2), 5-11.



contexts and backgrounds of economic violence, as one of the forms of domestic violence, based on the narratives and lived experiences of women.

CONFLICT OF INTEREST

The authors have declared no conflict of interest.



Interdisciplinary Studies
in the Humanities

34

Volume 16
Issue 3
Summer 2024

FINDINGS

The findings derived from semi-structured interviews conducted with 26 married women in the city of Mashhad, along with their narratives and statements regarding the contexts and underpinnings of financial violence within the family, categorized into a total of 48 initial concepts. These were further categorized into seven themes: "Lack of constructive spousal relationships," "Family as a catalyst for violence," "Gender stereotypes and violence," "Women's subordination within the power hierarchy of the family," "Patriarchy and male hegemony," "Women as victims of social-economic crises," and "Legal gaps and the neglect of women's economic rights." Based on the findings, it can be concluded that access to money and financial resources within the family embodies gendered concepts and is considered a cornerstone of power within family structure. Furthermore, the intertwining of issues in the contemporary era has led to many social events being closely linked to economic crises and problems. Factors such as the financial instability of the spouse and the presence of financial crises in society were highlighted by participants as influential aspects related to the economic contexts of financial violence against women.

CONCLUSION

Most studies conducted in the field of family sociology in Iran have been based on the general idea that women are confined to the home and subjected to male dominance. However, the findings of the research by Sharifi-Sa'i and Azad armaki (2021) indicate that, among the younger generations of women, the widespread exercise of power and male dominance within families has diminished. This change may be influenced by social transformations, increased awareness and economic empowerment of women, as well as their agency within the family. As demonstrated by the findings of this research, the level of women's education and employment, the expansion of their social networks, and the educational level of men contribute to a more equitable distribution of power within the family and enhance women's agency in financial decision-making. This situation suggests that women's awareness—being influenced by external employment, empowerment, and income generation, even at the household level through entrepreneurial activities (Mir-Hosseini et al., 2023)—may increase, thereby enhancing their decision-making power in their lives. Consequently, access to financial resources might play a less significant role than previously assumed in influencing their agency in financial matters within the family.

NOVELTY

The innovation of this study lies in conducting a qualitative and in-depth investigation that addresses the hidden and complex dimensions of economic violence against women in the family. It benefits from interdisciplinary research in sociology and economics and adopts a gender-sensitive approach to identify the





INTRODUCTION

Violence against women, commonly referred to as domestic violence, is a significant issue within sociology and a manifestation of human rights violations. It manifests in various forms and affects women's lives in multiple ways. This phenomenon is not confined to a specific class or society rather engages individuals from all backgrounds, races, and social strata. According to the World Health Organization, one in three women worldwide experience some form of violence and is affected by it (World Health Organization, 2018). Therefore, exploring domestic violence as a social problem, which can influence other aspects of society, is of particular importance (Yekehkar & Hosseini, 2018: 49). The rise of violence against women globally has been established (Bousrap et al., 2020) and encompasses various forms, including physical violence, psychological violence, sexual violence, verbal violence, social violence, and economic violence. Economic violence against women by their partners consists of behaviors that put the wife in financial distress, complicating the livelihood of women without income. This form of violence has distinct manifestations and components; among these are any economic exploitation by the partner, failure to provide living expenses, creating financial hardship for the woman and children, not recognizing financial autonomy for the spouse, interfering with her income and savings, damaging the wife's personal belongings, excessively scrutinizing household expenditures, and compelling the spouse to relinquish her rights and income to the husband (Yekehkar et al., 2019:51; Sharbatian et al., 2016: 57). In this context, the aim of the present research is to separately investigate the issue of economic violence perpetrated by husbands against their wives with a gendered perspective, and to gain a profound understanding of the unarticulated dimensions and both overt and covert aspects of the economic violence against women within the family by intertwining sociological and economic dimensions of this issue.

METHODOLOGY

This research was conducted using a qualitative approach with a case study strategy, considering all married women in the city of Mashhad as the target population. Subsequently, interviews were conducted with 26 of these women from 13 different districts of Mashhad. The participants included a nearly equal representation of employed and housekeeping married women, encompassing a wide range of educational backgrounds from below a high school diploma to doctoral degrees. The sampling method employed in this study was purposive and convenient, with the sampling process continuing until data saturation was achieved. The data collection tool used was semi-structured interviews. For data analysis, thematic analysis was utilized. Initially, the data from each interview were coded and analyzed in relation to the other interviews, where similar patterns and themes were extracted and categorized. Ultimately, this led to the identification of several main categories, subcategories, and initial concepts.



Research Paper

Sociological analysis of the contexts and grounds for economic violence against women; A case study of women in Mashhad

Zahra Mirhosseini*¹, Leila Bagheri Nasab²

Received: Mar. 6, 2024; Accepted: Jun. 9, 2024

ABSTRACT

Violence against women is one of the most critical issues in sociology and an example of human rights violations that occur widely at the global level. One of the dimensions of this violence is financial or economic mostly perpetrated by husbands, making the life of women without income difficult by putting them in financial distress. The present article is based on an interdisciplinary study in sociology and economics, employing a gender-oriented approach within women's and family studies. This is a qualitative research, in which, semi-structured interviews were utilized as the data collection tool. The statistical population consists of married women in the city of Mashhad, from which 26 individuals were purposefully selected from the city's thirteen districts. The sampling method was purposive and accessible, while thematic analysis was employed for data interpretation. Overall, the findings indicate that seven subcategories—including "lack of constructive relationships among spouses," "family as a context for violence," "gender stereotypes and violence," "women's subordination in the family power structure," "patriarchy and male hegemony," "women as victims of socio-economic crises," and "legal gaps and the neglect of women's economic rights"—serve as underlying factors contributing to the emergence of economic violence. The results suggest that considering the socio-economic transformations, the experience of financial violence among women has the potential to proliferate, impacting their lives significantly.

Keywords: women, family, violence against women, economy, sociological study

1. Associate Professor, Department of Women and Family Studies, Faculty of Social Sciences and Economics, Alzahra University, Tehran, Iran

✉ z.mirhosseini@alzahra.ac.ir

*Corresponding Author

2. MA in Women's Studies, Faculty of Social Sciences and Economics, Alzahra University, Tehran, Iran

✉ leilabagherinasab@yahoo.com

- Wellman, B. & Berkowitz, S. D. (1997). Introduction: Studying social structures. In B. Wellman & Berkowitz S. D. (Ed.), *Social Structures; A Network Approach* (pp. 1–14). UK: Emerald.
- Williamson, O. (2000). The new institutional economics: Taking stock, looking ahead. *Journal of Economic Literature*, 38(3), 595-613. doi: 10.1257/jel.38.3.595
- Woodward, K., Dixon, D. & Jones, J (2009). Poststructuralism/poststructuralist geographies. In R. Kitchen, & Thrift, N. (Ed.), *International Encyclopedia of Human Geography* (pp. 396–407). Oxford: Elsevier. doi: 10.1016/b978-008044910-4.00727-6
- Ziaei Bigdeli, M.R. (2006). Metodoloži-ye hoquq-e beynol-melali [Methodology of international law]. *Law & Politics Research Journal*, 15 & 16, 7 -19.





- Sharifzadeh, R. (2021). Siyāsāt-e hasti-šenāsāne dar jahānhā-ye čandgāne naqd va barresi-e ketāb-e After Method: Mess in Social Science Research [A critical review on the book "After Method: Mess in Social Science Research"]. *Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences*, 21(7), 119-141. doi: 10.30465/crtls.2021.35564.2191
- Shojaeian, M., & Taheri, M.R. (2019). Barrasi-ye enteqādi-e ketāb-e falsafe-ye olum-e ejtema'ei: rāh-hā, ārmān-hā, va siyāsāt-hā-ye pažooheš-e ejtema'ei [A critique on the book philosophy of social sciences]. *Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences*, 22(1), 155-170. doi: 10.30465/crtls.2022.36854.2276
- Sil, R. (2000). The foundations of eclecticism: The epistemological status of agency, culture, and structure in social theory. *Journal of Theoretical Politics*, 12 (3), 353-387. doi: 10.1177/0951692800012003005
- Simpson, P. (2021). *Non-representational theory*. Oxon; New York: Routledge. doi: 10.4324/9781315148007
- Smith, R. G. (2003). Baudrillard's nonrepresentational theory: Burn the signs and journey without maps. *Environment and Planning D: Society and Space*, 21 (1), 67-84. doi: 10.1068/d280t
- Talebi, Z., Farah, H., & Eetesam, I. (2017). Jāygāh-e olum-e ejtemā'i dar amuzeš-e rešte-ye šahrsāzi; tahavvolāt va čālešhā-ye piš-e-ru. *Journal of Social Sciences of Islamic Azad University Shushtar Branch*, 11(4), 351-374.
- Teitz, M. (2007). Planning and the new institutionalisms. In N. Verma, and Tiesdell, S. *Institutions and Planning* (pp. 17-36.), UK: Emerald.
- Thrift, N. (1996). *Spatial formations*. London: SAGE. doi: 10.4135/9781446222362
- Thrift, N. (2007). *Non-representational theory: Space, politics, affect*. London: Routledge. doi: 10.4324/9780203946565
- Vandenberghe, F. (1999). The real is relational: An epistemological analysis of Pierre Bourdieu's generative structuralism. *Sociological Theory*, 17(1), 32-77. doi: 10.1111/0735-2751.00064
- Wagner, C., Kawulich, B., & Garner, M. (2012). Glossary. In C. Wagner, Kawulich, C. & Garner, M. (Ed.), *Doing Social Research; A Global Context* (pp. 268-275). Berkshire: McGraw-Hill Education.
- Warf, B. (2011). Nigel Thrift, In P. Hubbard & Kitchin, R. *Key Thinkers on Space and Place* (pp. 407-413). London: SAGE.
- Webb, S. A. (2019). Introduction. In Webb, S. A. (Ed.), *The Routledge Handbook of Critical Social Work* (pp. xxx- xlv). New York: Routledge.
- Webster, C. (2005). Diversifying the Institutions of Local Planning. *Economic Affairs*, 25 (4), 4-10. doi: 10.1111/j.1468-0270.2005.00581.x

- Powell, C. (2013). Radical relationism: A proposal. In C. Powell, Dépelteau, F. (Ed.), *Conceptualizing Relational Sociology: Ontological and Theoretical Issues* (pp. 187-207). New York: Palgrave Macmillan. doi: 10.1057/9781137342652_11
- Powell, C., & Dépelteau, F. (2013). Introduction. In C. Powell, F. Dépelteau (Ed.), *Conceptualizing Relational Sociology: Ontological and Theoretical Issues* (pp. 1-12). New York: Palgrave Macmillan. doi: 10.1057/9781137342652_1
- Roberts, J. M. (2001). Realistic spatial abstraction? marxist observations of a claim within critical realist geography. *Progress in Human Geography*, 25(4), 545-567. doi: 10.1191/030913201682688931
- Roberts, T. (2012). From 'new materialism' to 'machinic assemblage': Agency and affect in IKEA. *Environment and Planning A: Economy and Space*, 44(10), 2512-2529. doi: 10.1068/a44692
- Robertson, R. (1992). *Beginners guide to Jungian psychology*. Florida: Nicolas-Hays.
- Robertson, R. (2021). *Yong-šenāsi-e kārbordi* [An applied introduction to Carl Gustav Jung] (S. Sargolzaei, Trans.). Tehran, Iran: Enteshārāt-e Bonyād-e Farhang-e Zendegi.
- Roe, E.J. (2010). Ethics and the non-human: The matterings of animal sentience in the meat industry. In B. Anderson, & Harrison, P. (Ed.), *Taking-place: Non-Representational Theories and Geography* (pp. 261-280). New York: Ashgate.
- Rovelli, C. (1996). Relational quantum mechanics. *International Journal of Theoretical Physics*, 35(8), 1637-1678. doi: 10.1007/bf02302261
- Salet, W. (2012). The authenticity of spatial planning knowledge. *European Planning Studies*, 22(2), 293-305. doi: 10.1080/09654313.2012.741567
- Sarrafi, M. (2015). Āmuzeš-šenāsi-e (pedāgoži-ye) barnāme-rizān-e šahrī barāy-e bāz-āfarini-e šahr-e pāydar: be su-ye dānešgāh-e bi-hesār va amuzeš-e ejtemā'-mehvar [Pedagogy in urban planning for regeneration of sustainable city; towards fence-less university and community-based education]. The First Conference on Urban Planning Education in Iran, University of Tehran, Tehran, Iran.
- Seyyedifard, S. A. (2021). Dar bāb-e raveš-e elmi va dāneš-e ejtemā'ei [On the scientific method and social sciences]. *Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences*, 21(7), 75-96. doi: 10.30465/crtls.2021.37724.2325
- Sharifzadegan, M.H. (2015, December 15-16). Čālešhā-ye āmuzeš-e barnāme-rizi-ye šahrī va mantaqe-i dar Iran. *The First Conference on Urban Planning Education in Iran*, University of Tehran, Tehran, Iran.
- Sharifzadegan, M.H., & MalekpourAsl, B. (2016). Šekl-Bandi-e ārmān-e barnāme-rizi: xāneši lākāni az farāyand-e amuzeš-e barnāme-rizi va hoviya-t-e barnāme-riz [Shaping planner's ideal: Lacanian interpretation of planning education process and planner's identity]. *Journal of Fine Arts*, 21(2), 5-18. doi: 10.22059/jfaup.2016.60157





- McDowell, L. (2008). Thinking through class and gender in the context of working class studies. *Antipode*, 40(1), 20–24. doi: 10.1111/j.1467-8330.2008.00569.x
- McFarlane, C. (2013). Relational sociology, theoretical inhumanism, and the problem of the nonhuman. In C. Powell, Dépelteau, F. (Ed.), *Conceptualizing relational sociology: Ontological and theoretical issues* (pp. 45-66). New York: Palgrave Macmillan. doi: 10.1057/9781137342652.0006
- Moussavi Khorshidi, R., & Sharifzadegan, M.H. (2023) Hasti-šenāsi-e mosattah, falsafe-i barāy-e pažuhešhā va tasmim-sāzihā-ye hamkāri-rešte-i dar dowrān-e konuni; gām-i be su-ye farāreštegī [Flat ontology as a philosophy for co-disciplinary research and decision-making in present times: A step towards transdisciplinarity]. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 15(3), 5-37. doi: 10.22035/isih.2023.5036.4858
- Nabavi, S. A. (2016). Motāle'at-e miyān-rešte-i va takassor-e raveš-šenāxti: barxi molāhezāt va pišnahādihā [Interdisciplinary studies and methodological plurality: some considerations and suggestions]. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 8(2), 57-74. doi: 10.22035/isih.2016.216
- Najarian, P. (2016). Tabyin-e vižegihā-ye falsafi-ye nazariye-ye pičidegi va estelzāmāt-e ān dar barnāme-ye darsi [The explanation of philosophical features of complexity theory and its implications in curriculum]. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 8(4), 105-137. doi: 10.22035/isih.2016.231
- Natarajan, L. (2015). Socio-spatial learning: A case study of community knowledge in participatory spatial planning. *Progress in Planning*, 111, 1–23. doi: 10.1016/j.progress.2015.06.002
- Nieuwenhuis, J., & Brigitte, S. (2012). Qualitative research. In C. Wagner, Kawulich, C. & Garner, M. (Ed.), *Doing Social Research; A Global Context* (pp. 124-139). Berkshire: McGraw-Hill Education.
- Ostrom, E. (2005). *Understanding institutional diversity*. Princeton: Princeton University Press. doi: 10.1515/9781400831739
- Paryad, R., & Marofi, Y. (2014). Yegānegi-ye ma'refat va olum-e ensāni; ruykardi bein-e-rešte-i [Unity of knowledge and human science: an interdisciplinary approach]. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 6(4), 1-18. doi: 10.7508/isih.2014.24.001
- Pleasants, N. (1999). *Wittgenstein and the idea of a critical social theory: A critique of Giddens, Habermas and Bhaskar*. London; New York: Routledge. doi: 10.4324/9780203056059-5
- Pourjafar, M.R., Shah Hoseini, G., & Ahani, S. (2016, December 27-29). Farātahlili bar čalešhā-ye sāxtāri-nahādi-e nezām-e amuzeš-e šahrsazi dar Iran. *4th International Congress of Structure, Architecture and Urban Development*, Shahid Behesti University, Tehran, Iran.

- Kraus, B. (2019). Relational constructivism and relational social work. In S. Webb (Ed.), *The Handbook of Critical Social Work* (pp. 93-104). New York: Routledge. doi: 10.4324/9781351264402-9
- Kuchuck, S. (2014). Relational psychoanalysis. In Leeming, D.A. (Ed.), *Encyclopedia of psychology and religion* (pp. 1488-1490). Boston: Springer. doi: 10.1007/978-1-4614-6086-2_566
- Kurath, M., Maskamp, M., Paulos, J. & Ruegg, J. (2017). *Relational planning; tracing artefacts, agency and practices*. Cham: Palgrave Macmillan. doi: 10.1007/978-3-319-60462-6
- Latour, B. (1986). The powers of association. In J. Law (Ed.), *Power, Action and Belief: A New Sociology of Knowledge?* (pp. 264-280). Boston: Routledge and Kegan Paul.
- Latour, B. (2005). *Reassembling the social: An introduction to actor-network theory*. Oxford; New York: Oxford University Press. doi: 10.1093/oso/9780199256044.001.0001
- Lefebvre, H. (1991). *The Production of Space* (N. Donaldson-Smith, Trans.). Oxford: Basil Blackwell. (Original work published 1974)
- Lefebvre, H. (2018). *Towlid-e fazā* [The production of space] (M. Abdollahzadeh, Trans.) Tehran: Tehran Urab Research and Planning Center.
- Lorimer, H. (2005). Cultural geography: The busyness of being more-than-representational'. *Progress in Human Geography*, 29(1), 83-94. doi: 10.1191/0309132505ph531pr
- Lorimer, H. (2011). Tim Ingold, In P. Hubbard & Kitchin (Ed.), *R. Key Thinkers on Space and Place* (pp. 249-256). London: SAGE.
- Mannheim, K. (1936). *Ideology and utopia*. New York: Routledge and Kegan Paul.
- Marston, S. A., Woodward, K., & Jones, J. P. (2007). Flattening ontologies of globalization: The Nollywood case. *Globalizations*, 4(1), 45-63. doi: 10.1080/14747730701245608
- McCormack, D. P. (2005). Diagramming practice and performance. *Environment and Planning D: Society and Space*, 23(1), 119-147. doi: 10.1068/d51j
- McCormack, D. P. (2008). Geographies for moving bodies: Thinking, dancing, spaces. *Geography Compass*, 2(6), 1822-1836. doi: 10.1111/j.1749-8198.2008.00159.x
- McDowell, L. (2004). Masculinity, identity and labor market change: Some reflections on the implications of thinking relationally about difference and the politics of inclusion. *Geografiska Annaler*, B(86), 45-56. doi: 10.1111/j.0435-3684.2004.00153.x
- McDowell, L. (2006). Reconfigurations of gender and class relations: Class differences, class condescension and the changing place of class relations. *Antipode*, 38(4), 825-850. doi: 10.1111/j.1467-8330.2006.00478.x





- Emirbayer, M. (1997). Manifesto for a relational sociology. *American Journal of Sociology*, 103(2), 281–317. doi: 10.1086/231209
- Fairclough, N. (2010). A dialectical-relational approach to critical discourse analysis in social research. In R. Wodak, & Meyer, M. (Ed.), *Methods of Critical Discourse Analysis* (pp. 162-186). London: SAGE.
- Farajzadeh, M., & Sarmadi, M.R. (2019). Motāle'e va tahlil-e māhiyat, osul, hodud, anvā' va manābe'-e ma' refat-šenāsi [Study and analysis of the nature, principles, extent, types and sources of epistemology]. *Theological-Doctorinal Research*, 9(35), 195-226.
- Fazeli, N., & Koushki, F. (2016). Rešte-i, beynārešte-i va pasārešte-i; taghir-e olguhā-ye rešte-i dar zabān-šenāsi [Disciplinary, interdisciplinary and postdisciplinary: changing disciplinary patterns in linguistics]. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 9(1), 1-24. doi: 10.22035/isih.2017.243
- Fleetwood, S. (2008). Structure, institution, agency, habit, and reflexive deliberation. *Journal of Institutional Economics*, 4(2), 183–203. doi: 10.1017/s1744137408000957
- Foucault, M. (1986). *The history of sexuality* (R. Hurley, Trans.). New York: Pantheon Books.
- Giddens, A. (1984). *The constitution of society: Outline of the theory of structuration*. Cambridge: Polity Press.
- Habermas, J. (1989). *The theory of communicative action*. Cambridge: Polity.
- Hay, C. (2002). *Political analysis; a critical introduction*. New York: PALGRAVE. doi: 10.1007/978-0-230-62911-0
- Healy, P. (2006). *Urban Complexity and Spatial Strategies: Towards a Relational Planning for Our Times*. London: Routledge. doi: 10.4324/9780203099414
- Holloway, L. (2011). Donna Haraway. In P. Hubbard & Kitchin (Ed.), *Key Thinkers on Space and Place* (pp. 219-226). London: SAGE.
- Hubbard, P., & Kitchin, R. (2011). Introduction. In P. Hubbard, Kitchin, R. (Ed.), *Key thinkers on space and place* (pp. 1-17). California; London: SAGE Publications. doi: 10.1111/j.1745-5871.2013.00756.x
- Jessop, B. (2001). Institutional re(turns) and the strategic-relational approach. *Environment and Planning A: Economy and Space*, 33(7), 1213-1235. doi: 10.1068/a32183
- Kahneman, D. (2003). Maps of bounded rationality: Psychology for behavioral economics. *The American Economic Review*, 93(5), 1449-1475. doi: 10.1257/000282803322655392

- Daneshpour, Z. A. (2013). Goft-o-goo bā Zohreh Abdi Daneshpour. In: M. Qamami, *Barresi-ye vaz'iyat-e šahrsazi va barnāme-rizi-ye šahr va mantaqe-i dar Iran* [Investigating the state of urban development and urban and regional planning in Iran] (pp. 151-166). Tehran, Iran: Našr-e Afrand.
- Davoudi, S., & Strange, I. (2009). *Conceptions of space and place in strategic spatial planning*. London: Routledge. doi: 10.4324/9780203886502
- DeLanda, M. (2006). Deleuzian social ontology and assemblage theory. In M. Fuglsang, Sorensen, B. M. (Ed.), *Deleuze and the Social* (pp. 250-266). Edinburgh: Edinburgh University Press. doi: 10.3366/edinburgh/9780748620920.003.0013
- DeLanda, M. (2016). *Assemblage theory*. Edinburgh: Edinburgh University Press. doi: 10.1515/9781474413640
- Deleuze, G., & Guattari, F. (1987). *A thousand plateaus: Capitalism and schizophrenia*. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Dépelteau, F. (2013). What is the direction of the “relational turn”? In C. Powell, Dépelteau, F. (Ed.), *Conceptualizing relational sociology: Ontological and theoretical issues* (pp. 163-185) New York: Palgrave Macmillan. doi: 10.1057/9781137342652_10
- Dewey, J., & Bentley, A. F. (1945). A terminology for knowings and knowns. *The Journal of Philosophy*, 42(9), 225-247. doi: 10.2307/2019897
- Dewey, J., & Bentley, A. F. (1946). Interaction and transaction. *The Journal of Philosophy*, 43(19), 505-517. doi: 10.2307/2019771
- Dixon, D. P., & Jones III, J. P. (2004). Poststructuralism. In N. C. J. James S. Duncan, Richard H. Schein (Ed.), *A companion to cultural geography* (pp. 79-107). Oxford: Blackwell. doi: 10.1002/9780470996515.ch7
- Doel, M. & Clarke, D. (2011). Gilles Deleuze. In P. Hubbard and Kitchin, R. (Ed.), *Key Thinkers on Space and Place* (pp. 141-147). London: SAGE.
- Donati, P. (2011). *Relational sociology: A new paradigm for the social sciences*. New York; London: Routledg. doi: 10.4324/9780203860281
- Ebrahimi Koushk Mahdi, S., Ahanchian, M., & Hosseingholizadeh, R. (2021). Arzyābi-ye nazariyepardāzi dar motāle'āt-e modiriyat-e āmuzeši bar asās-e me'yārḥā-ye beyne-rešte-i [Evaluation of theorizing in educational administration studies based on interdisciplinary criteria. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 13(4), 1-30. doi: 10.22035/isih.2021.374
- Elder-Vass, D. (2010). *The causal power of social structures; emergence, structure and agency*. London: Cambridge University Press. doi: 10.1017/cbo9780511761720





- Bahraini, H., & Fallah Manshadi, E. (2016). Tahlili bar šabāhathā va tafavothā-ye mohtavā-ye amuzeši-ye šahrsāzi dar Iran bā sāyer-e kešvarhā bā ta'kid bar maqta'-e kāršenāsi [Analyzing similarities and differences of urban planning knowledge in Iran and other countries with emphasis on undergraduate level]. *Iranian Journal of Engineering Education (IJEE)*, 17(68), 127-138. doi: 10.22047/ijee.2016.12054
- Beunen, R., Duineveld, M., & Van Assche, K. (2021). Flat ontology and evolving governance: Consequences for planning theory and practice. *disP-The Planning Review*, 57(2), 112-123. doi: 10.1080/02513625.2021.1981017
- Bhaskar, R. (1978). *A realist theory of science*. New York: Harvester Press.
- Bhaskar, R. (1998). *The possibility of naturalism: A philosophical critique of the contemporary human sciences*. London: Psychology Press.
- Blaikie, N. (2000). *Designing social research*. Cambridge: Polity Press.
- Blaikie, N. (2003). *Analyzing quantitative data; from description to explanation*. London: SAGE. doi:10.4135/9781849208604
- Boelens, L. (2021). A flat ontology in spatial planning. *disP - The Planning Review*, 57(2), 4-15. doi: 10.1080/02513625.2021.1981006
- Bourdieu, P. (1977). *Outline of a theory of practice*. Cambridge: Cambridge University Press. doi: 10.1017/CBO9780511812507
- Brassier, R. (2015). Deleveling: Against 'flat ontologies', In Channa van Dijk et al. *Under Influence - Philosophical Festival Drift*, (pp. 64-80). UK: Omnia.
- Burkitt, I. (2016). Relational agency: Relational sociology, agency and interaction. *European Journal of Social Theory*, 19(3), 322-339. doi: 10.1177/1368431015591426
- Callard, F. (2003). The taming of psychoanalysis in geography. *Social and Cultural Geography*, 4(3), 295-312. doi: 10.1080/14649360309071
- Chilisa, B., Kawulich, B. (2012). Selecting a research approach: Paradigm, methodology and methods. In C. Wagner, Kawulich, C. & Garner, M. *Doing Social Research; A Global Context* (pp. 51-61). Berkshire: McGraw-Hill Education.
- Coole, D. & Frost, S. (2010). Introducing the new materialisms. In Coole, D. & Frost, S. (eds), *New Materialisms: Ontology, Agency, and Politics* (pp. 1-44). Durham: Duke University Press. doi:10.2307/j.ctv11cw2wk.4
- Crossley, N. (2011). *Towards relational sociology*. London: Routledge. doi:10.4324/9780203887066
- Daneshpour, Z. A. (2008). *Darāmadi bar nazariyehā-ye barnāme-rizi bā ta'kid-e viže bar barnāme-rizi-ye šahri* [An introduction to planning theories with special reference to urban planning theories]. Tehran, Iran: Shahid Beheshti University Press.

BIBLIOGRAPHY

- Alexander, E. R. (1994). To plan or not to plan, that is the question: Transaction cost theory and its implications for planning. *Environment and Planning B: Planning and Design*, 21(3), 341–352. doi: 10.1068/b210341
- Alexander, E. R. (1998). Planning and implementation: Coordinative planning in practice. *International Planning Studies*, 3(3), 303–320. doi: 10.1080/13563479808721716
- Alexander, E. R. (2000). Rationality revisited: Planning paradigms in a post-postmodernist perspective. *Journal of Planning Education and Research*, 19(3), 242–256. doi: 10.1177/0739456x0001900303
- Alexander, E. R. (2002). The public interest in planning: From legitimation to substantive plan Evaluation. *Planning Theory*, 1(3), 226–249. doi: 10.1177/147309520200100303
- Alexander, E. R. (2015). There is no planning—only planning practices: Notes for spatial planning theories. *Planning Theory*, 15(1), 91–103. doi: 10.1177/1473095215594617
- Ansari, S., & Partovi, P. (2019). Tabyin-e zaminehā va osul-e pasāsaxtārgerāyi dar barnāme-rizi-ye šahri [The roots and principles of post-structuralism in urban planning]. *Journal of Iranian Architecture & Urbanism*, 9(16), 195-216. doi: 10.30475/isau.2019.87942
- Archer, M. S. (1995). *Realist social theory: The morphogenetic approach*. Cambridge: Cambridge University Press. doi: 10.1017/cbo9780511557675
- Archer, M. S. (2010). Morphogenesis versus structuration: On combining structure and action. *The British journal of sociology*, 61 (1), 225-252. doi: 10.1111/j.1468-4446.2009.01245.x
- Archer, M. S. (2013). Collective reflexivity: A relational case for it. In C. Powell, Dépelteau, F. (Ed.), *Conceptualizing relational sociology: Ontological and theoretical issues* (pp. 145-161). New York: Palgrave Macmillan. doi: 10.1057/9781137342652_9
- Archer, M. S. (2020). The morphogenetic approach; critical realism’s explanatory framework approach. In P. Róna, Zsolnai, L. (Ed.), *Agency and causal explanation in economics* (pp. 137-150). Cham: Springer. doi: 10.1007/978-3-030-26114-6_9
- Ash, J. (2020). Flat ontology and geography. *Dialogues in Human Geography*, 10(3), 345-366. doi: 10.1177/2043820620940052
- Babadi, A., Shabani Varaki, B., Khandaghi, M.A., & Karami, M. (2018). Ta'ahodāt-e farārešte-i dar barnāme-ye dānešgāhi [Transdisciplinary commitments in university curriculum]. *Nazariye va Amal dar Barnāme-ye Darsi*, 6(12), 5-42.



- Introducing "flat ontology" as a (deep) relational and co-disciplinary ontological foundation.
- Developing a systematic epistemic framework for co-disciplinarity based on the philosophical stance of flat ontology.
- Illustrating methodological principles for leading single-disciplines towards co-disciplinary fields, addressing co-disciplinary methodological shortcomings and gaps, and developing trans-disciplines.
- Opening up new knowledge horizons, such as neuroscience and cognitive sciences, to the various basic and applied sciences systematically, and enriching their content.
- Recognizing the interconnected dimensions of knowledge, including the mental and embodied, subjective/internal and objective/external, ideal and material, societal/collective and individual, and unconscious and conscious, based on the philosophical foundation of flat ontology.
- Delineating the necessary philosophical foundation for the comprehensive understanding and conceptualization of integrated human-societal processes and dynamism, applicable in various disciplines.

CO-AUTHORSHIP

This is the second article extracted from the Ph.D. thesis of the first author, Razieh Moussavi Khorshidi, supervised by the second author, Mohammad Hossein Sharifzadegan, titled "A Relational Reflection on Spatial Planning Education Based on Flat Ontology".

CONFLICT OF INTEREST

The authors have declared no conflict of interest.

Ostrom, 2005, 28, 11-16), providing a meta-theoretical language for assembling the internal and external relationality of entities such as subject/agency. Applying the program in specific situations offers contextual knowledge.

CONCLUSION

A (deep) relational reflection on knowledge through flat ontology can significantly enhance various fields and disciplines methodologically and substantively. This approach can systematically connect knowledge areas such as psychology, cognitive sciences, sociology, politics, economics, climate and environment, biology, and more, leading to the development of co-disciplinary fields. By reorganizing and rearticulating the relationships between knowledge fields, researchers can redefine the foundations and boundaries of their respective fields, moving towards transdisciplinarity.

This approach has the potential to open new horizons to any field of knowledge. For instance, redefining subject/agency in a (deep) relational way and focusing on mediators between subject and object can systematically integrate neuroscience/cognitive sciences with all disciplines, thereby enhancing their theoretical richness. Additionally, by reflecting on "reality" or any "thing" as "a network of networked entities", this view rejects the reification of "power" redefining it as the "intensity of relationality" of any entity. Therefore, it considers all entities as having a certain amount of power, and implicitly indicates how gradually the power of heterogeneous agents can be strengthened. Connecting the content of various disciplines such as politics, economics, sociology, and even the environment, this redefinition fundamentally evolves them in new ways.

This epistemic framework can be applied and expanded to analyze all micro, meso, and macro levels, from examining an entity to events, social movements, and global trends. Therefore, based on a valid philosophical foundation, the framework can provide a comprehensive integrated understanding of the intertwined collective (structural, institutional, and discursive), individual (conscious and unconscious), and biophysical aspects of the entities, events, and situations. Additionally, it can guide the determination of action fields and multilateral policy-making to address their issues. The recent global crisis of the Coronavirus pandemic, which challenged all aspects of societies and human life, is proof of the importance of adopting such an approach.

NOVELTY

The article makes the following contributions to knowledge boundaries:

- Examining the concepts around "relationalism" and distinguishing it from similar perspectives like "relativism", based on philosophical foundations.





FINDINGS

General categories of "reality" and "knowledge", as well as "knowledge of an agent/subject" and "knowledge of various agents/subjects", are deeply intertwined according to the perspective of flat ontology. The (deep) relational reflection on knowledge through flat ontology requires (deep) relational redefining of the object, the subject, their relationships, and presumptive mediators, based on the key propositions of this article. According to this viewpoint, the object and the subject are interconnected transactional entities.

The object must be redefined in a (deep) relational way across various research fields. For instance, in spatial planning, "space" as the "object" is proposed as "relational space", encompassing interwoven individual subjective, social ideal, and material dimensions. Similarly, "subject/agency" is an "intertwined individual-collective" entity. The individual aspect of subject/agency includes "individual self-conscious subjectivity" (conscious deliberation or reflexivity) and "unconscious mediators" that affect the process of knowing. These "mediators" include "collective unconscious intermediaries" (such as discourse and cultural norms) and "individual unconscious intermediaries" (namely any perception resulting from bodily or psychophysical characteristics, such as embodied experiences, practical and tacit knowledge, habitual practices, lived experiences, affects, and intuition) (Boelens, 2021, 10; Kahneman, 2003, 1450, 1467-9; Latour, 2005, 44-50; Robertson, 1992, ch.2; Burkitt, 2015, 8-9,14).

So the nature of "knowledge", or more precisely "reality-knowledges", is characterized by being multiple, asymmetric, heterogeneous, contextual, value-laden, mediated, uncertain, and contingent. The contingency depends on both subjective/ideal and objective/material domains. In this view, the focus is on the "relationality" and "intensity/strength/power of relationality" of knowledge, rather than the comparability of knowledge in terms of truth and falsehood. A wide range of knowledge sources are recognized in both the subjective/internal and objective/external fields. Therefore, the "processes of becoming", besides the "outcome", of knowledge are crucial. The epistemology influenced by this viewpoint, emphasizing interconnected knowledge sources and fields, is co-disciplinary.

Elaborating such knowledge requires developing a coherent (deep) relational methodology to reorganize and reassemble these relationships. This methodology is described as "a method of organization" (Dewey and Bentley, 1945, 229; 1946, 505), "deployment" and "reassembling" (Latour, 2005), "a dialectical-relational approach" (Fairclough, 2010), and "method assemblage" (Law, 2004, quoted by Sharifzadeh, 2021, 130, 137). It serves as a program that elaborates the "way of interconnection" within and between heterogeneous entities to gain a deeper understanding of reality. The program is abstract-concrete and idiographic-nomothetic (Jessop, 2001, 1216;

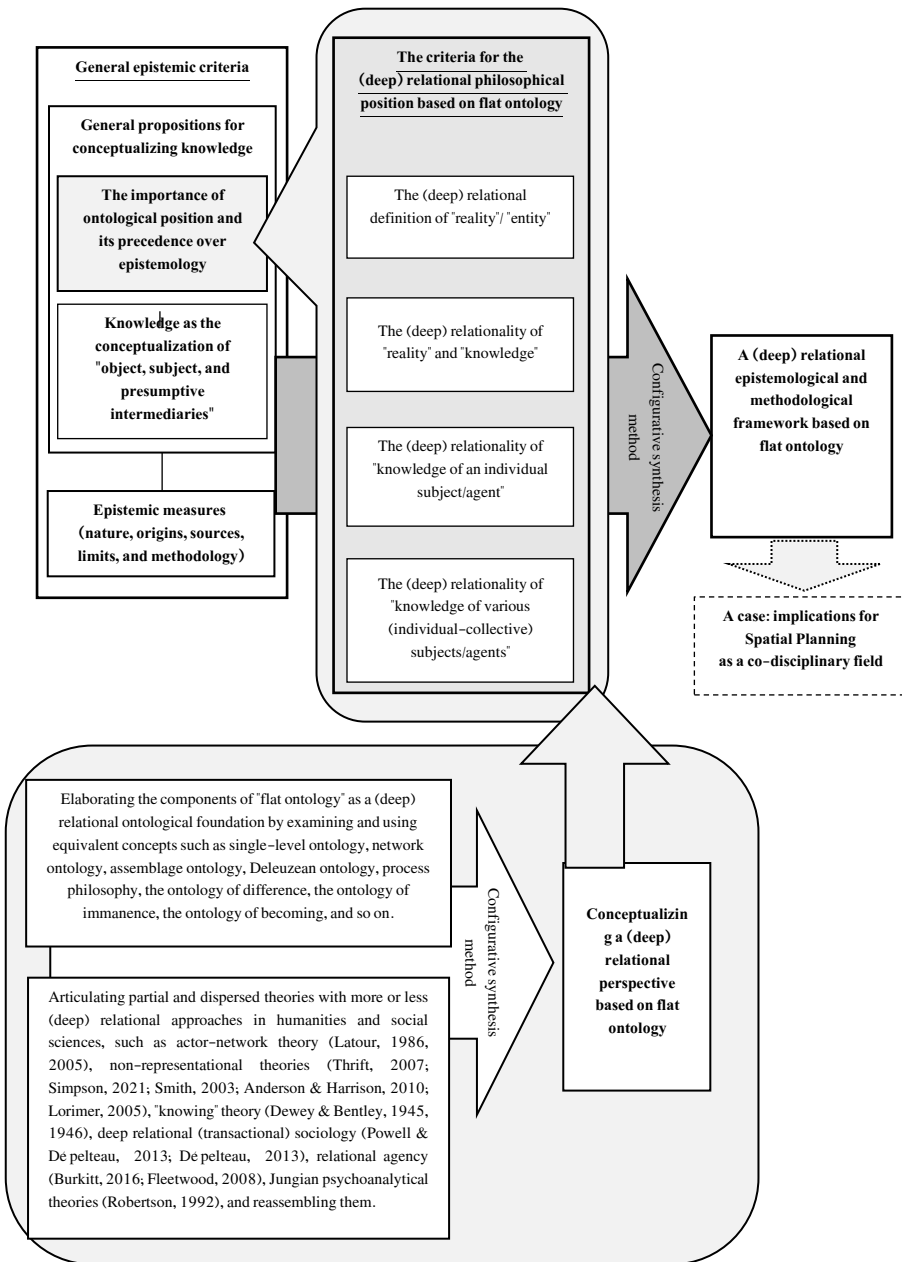


Figure 1. Study Procedure for Developing "A (Deep) Relational Epistemic Framework Based on Flat Ontology"



INTRODUCTION

The concept of "knowledge" in educational institutions and curricula is primarily based on deterministic modernist teachings (naturalistic tradition) and sometimes relativistic postmodern trends (anti-naturalistic tradition). These approaches take essentialist and dualistic stances by separating knowledge fields, emphasizing single-discipline specialization, and offering only a partial understanding of integrated human-societal processes and dynamism. (Najarian, 2016; Paryad & Marofi, 2014) Despite numerous criticisms of these approaches, there is growing emphasis on adopting co-disciplinary approaches (Moussavi Khorshidi & Sharifzadegan, 2023). Additionally, a wide range of "relational perspectives" has been proposed as an alternative to essentialist approaches (Kraus, 2019; Powell and Dépelteau, 2013; Donati, 2011; Simpson, 2021), known as the "relational turn" (Donati, 2011, ch.4; Dépelteau, 2013, 163-185) in various sciences.

However, both tendencies have their shortcomings. Co-disciplinary fields suffer from eclectic theoretical gaps and lack a coherent methodological framework (Danshpour, 2008, 22-25; Sharifzadegan and MalekpourAsl, 2016, 6; Nabavi, 2016, 91-92), while "relational viewpoints" are often proposed in a scattered and vague manner, without clear ontological roots and epistemic frameworks. Sometimes they are confused with "relativistic perspectives" or "interactive viewpoints" (based on Habermas' theory of communicative action), despite their fundamental differences in philosophical bases. So it is necessary to develop a co-disciplinary methodology based on a valid philosophical foundation and to consider the ontological and epistemic foundations of relational perspectives.

This article introduces various relational perspectives based on their ontological roots and argues that "flat ontology" (Ash, 2020; Beunen, Duineveld, and Van Assche, 2021; Marston, Woodward, and Jones, 2007; Moussavi Khorshidi & Sharifzadegan, 2023) is a (deep) relational perspective and a fundamentally co-disciplinary philosophy. The article aims to develop a (deep) relational and co-disciplinary epistemological and methodological framework based on flat ontology.

METHODOLOGY

This study employed the synthesis research method (configurative synthesis approach) for basic research. Data was collected using the documentary method. The main question of this article is: "What are the characteristics of knowledge that we can know about reality based on the (deep) relational position of flat ontology, and how is this understanding achieved?" Chart 1 briefly overviews the study procedure used to develop and elaborate the epistemic framework.



Research Paper

A (deep) relational reflection on knowledge through the flat ontology; A co-disciplinary epistemological and methodological framework, and implications for spatial planning

Razieh Moussavi Khorshidi¹, Mohammad Hossein Sharifzadegan^{*2}

Received: Mar. 2, 2024; Accepted: Jun. 4, 2024

ABSTRACT

In recent times, various "relational views" based on the "principle of complexity" have emerged as alternatives to essentialist approaches, collectively referred to as the "relational turn". However, the philosophical foundations of these views are often ambiguous, leading to potential confusion with "relativist perspectives" or "interactive views" informed by Habermas' Communicative Action. Contemporary scholarly concerns in the humanities and social sciences -such as new emphasis on materiality, embodied practices, affects and intuition, spatiotemporality, post-humanism, and even the co-disciplinary- to understand human-societal processes, stem from "relational thought" but lack proper elucidation of their ontological and epistemological underpinnings. The article employs the Synthesis Research Method to comprehensively analyze and categorize "relational perspectives" based on their ontological roots to address these issues. Moreover, it seeks to elaborate a "co-disciplinary and (deep) relational epistemological and methodological framework" by utilizing "general epistemic components" and "key components of the (deep) relational view based on flat ontology". From this viewpoint, knowledge possesses multiple, heterogeneous, mediated, and contextual nature, drawing from the intertwined resources of "conscious subjectivity" (conscious deliberation or reflexivity) and "objectivity" (external environment). Furthermore, unconscious mediators, such as "collective ideal" (culture and discourse) and "individual embodied" (psychophysical characteristics) mediators, play an essential role in shaping knowledge. Knowledge exhibits uncertain and contingent boundaries, and is in a perpetual state of "becoming". Drawing inspiration from Latour, the methodology is premised on developing "assemblage/deployment programs". Importantly, the epistemic framework can apply to a wide spectrum of fields, from humanities and social sciences to art, spatial planning, and public policy, with the potential to promote single disciplines into co-disciplinarity and co-disciplines into trans-disciplinarity.

Keywords: embodiment, (deep) relational epistemic framework, relational turn, relational view, materiality, mediated nature of knowledge

1. PhD Candidate of Urban Planning, Faculty of Architecture and Urban Planning, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

✉ r_moussavikhorshidi@sbu.ac.ir

2. Professor of Urban and Regional Planning, Faculty of Architecture and Urban Planning, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

* Corresponding Author

✉ m_sharifzadegan@sbu.ac.ir



- Wissem, J., Etkowitz, H., & Gibb, A. (2016). Third generation university and entrepreneurial university (I. Nabi-pour, Trans.). Bushehr, Iran: Bushehr University of Medical Sciences and Health Services Press.
- Wondy-Won, A. (2013). *Ravš-šenāsi nazariyepardāzi bar mabnā-ye pačuheš-e mošārakatjuyane dar olum-e ejtimā'i* [Engaged scholarship : a guide for organizational and social research] (H. Danaeefard, Trans.). Tehran, Iran: Sefar Publishing.
- Yadollahi Dehcheshmeh, A., Rajaipour, S., & Siadat, A. (2021). Developing a fourth generation model for Iranian universities. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 13(4), 31-57. doi: 10.22035/isih.2021.375
- Zo Elm, A. (2005). *Ta'ammoli dar mafhūm-e čālš* [Reflection on the Concept of Challenge]. *Zamāneh*, 36, 34-37.

- Laclau, E. (2021). *Dar bāb-e 'Aql-e populisti* [On populist reason] (A. Rabi, Trans.). Tehran, Iran: Nimaj Publishing. (Original work published 2005)
- Mahdi, R. (2013). Formation & Development of Interdisciplinary in Higher Education: the Key Factors and Requirements. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 5(2), 91-117. doi: 10.7508/isih.2014.18.005
- Moran, G. (2017). *Miyān-reshtigi* [Interdisciplinarity] (D. Hatami, Trans.). Tehran, Iran: Institute for Cultural and Social Studies.
- Müller, J. W. (2017). *Populism čist?* [What is Populism?] (B. Vahidi, Trans.). Tehran, Iran: Bidgol Publishing.
- Nabi-pour, I. (2019). *Dānešgāh-e nasl-e panjom* [Fifth generation university]. Bushehr, Iran: Bushehr University of Medical Sciences and Health Services Press.
- Nasr, S. H. (2010). *Eslām va tangnāhā-ye Ensān-e Motajaded* [Islam and the predicaments of the modern human] (I. Rahmati, Trans.). Tehran, Iran: Sohrevardi Research and Publication Office.
- Popper, K.R. (1959). *The logic of scientific discovery*. London: Hutchinson.
- Rafipour, F. (2010). *Kandookāvhā va pendāst-hā* [Investigations and Assumptions]. Tehran, Iran: Sharekat-e Sahami Entešār.
- Repko, A. (2015). *Pažuheš-e miyānresht'i: Nazariyeh va farāyand* [Interdisciplinary research : process and theory] (M. Alavipour & et al., Trans.). Tehran, Iran: Institute for Cultural and Social Studies. (Original work published 2012)
- Reshad, A. A. (2005). *Dīn Pažuhi-ye Mo'āser* [Contemporary Religious Studies]. Tehran, Iran: Research Institute for Culture and Islamic Thought.
- Seyed Razi (1992). *Nahj olbalagha* [Peak of eloquence: Sermons, letters, and sayings of Imam Ali] (S.J. Shahidi, Trans.). Tehran, Iran: Elmi Farhangi.
- Tasdighi, M.A., & Tasdighi, F. (2010). Čālešā-ye pažuheš va tahqiqāt-e miyānrešte'i dar nezām-e āmuzeš-e āli [Challenges of research and interdisciplinary studies in the higher education system, Proceeding of *The First National Conference on Persian Literature and Interdisciplinary Research*, Birjand, Iran.
- Turner, J. H. (1991). *The structure of sociological theory*. Belmont: Wadsworth.
- Vandnoruz, J. (2020). *Darāmdī bar āsībšenāsi-ye fiqh dar dorān-e mo'āser* [An Introduction to the pathologies of jurisprudence in contemporary times]. *Journal of Mutāle'āt-e Hoqūq-e Shahrivandi*, 16, 201-227.
- Watt, M. (1982). *Ta'sir-e Eslām dar Orupā* [The Influence of Islam in medieval Europe] (Y. Azhand, Trans.). Tehran, Iran: Mowlavi Publishing.



- Ghasemi, H. (Ed.) (2021). *Marja'-e pažuheš* [Research reference] (19th Edition). Tehran, Iran: Andisheh Ara Publishing.
- Gilbert, N. (1993). Research, theory and method. In: N. Gilbert(ed.), *Researching Social Life* (P. 21). London: Sage.
- Gioa, D. A. & Pitre, E., (1990). Metaparadigm perspective on theory building. *Academy of Management Review*, 15(4), 584-602.
- Gnon, R. (1999). *Bohrān-e donyā-ye motajaded* [La crise du monde modern] (S.Z. Dehshiri, Trans.). Tehran, Iran: Amir Kabir.
- Gregor, Sh. (2005). The struggle towards an understanding of theory in information system. In: D.N. Hart, & Sh. D. Gregor (Eds.), *Information System Foundation: Building and Criticizing*, Canberra (pp. 3-11). Astrakhan National University.
- Heidari, A. (2018). *Asar-e Eslām dar pišraft-e Europa* [The effect of Islam on the progression of Europe]. Tehran, Iran: Yeksad-o-Dah Press.
- Heshmati, A., Kadkhodapour, J., & Maleki, A. (2016). Challenges facing interdisciplinary research and education in Iran's higher education system. National Congress on Higher Education in Iran, Tehran, Iran.
- Hobson, J. M. (2010). *Riśehā-ye šarqī-ye tamadon-e Gharbī* [The Eastern origins of Western civilization] (A. Farahi, Trans.). Tehran, Iran: Institute for Cultural and Social Studies. (Original work published 2004)
- Hosseini, S. H. (May 5, 2007). Religious Populism. *Pegāh-e Howzeh*, 206.
- Iman, M.T. (2018). *Raveš šenāsi-ye tahqiqāt-e keyfi* [Methodology of qualitative research]. Qom, Iran: Research Institute of Hawzah and University.
- Kaplan, M. (1969). Problems of theory building and theory confirmation in international politics. In: K Knorr, & S. Verba (Eds.), *The international System: Theoretical Essays* (pp. 6-24). New Jersey: Princeton University Press.
- Khandaghabadi, H. (2002). *Hekmat-e jāvidān* [The Eternal Wisdom: A Look at the Life and Works of Contemporary Traditionalists]. Tehran, Iran: Institute for Humanities Research and Development.
- Khorsandi Taskoh, A. (2009). Interdisciplinarity and its Challenges in Higher Education. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 1(2), 85-101. doi: 10.7508/isih.2009.02.005
- Khorsandi Taskouh, A. (2017). *Goftemān-e miyānrešte'i-ye dāneš* [Interdisciplinary discourse of knowledge]. Tehran, Iran: Institute for Cultural and Social Studies.
- Krayep, Y. (2002). *Nazariyeh-ye ejtemā'i-ye modern; az Parsons tā Habermas* [Modern social theory: From Parsons to Habermas] (A. Mokhber, trans.). Tehran, Iran: Nashr-e Āgah.

BIBLIOGRAPHY

- Afshar Kohan, J. (2012). Beyn-e rešte'i šodan-e jâme'ešenâsi dar Iran [Sociology's Becoming Interdisciplinary in Iran: Opportunities, Challenges, and Hazards]. *Journal of Iranian Social Studies*, 5(4), 4-20.
- Alavitabar, A. (2008). *Az Avâmzadegi tâ Avâmfaribi* [From Populism to Deception]. *Bâzṭâb-e Andisheh*, 98.
- Al-e Ahmad, J. (2021). *Qarbzadegi* [Westoxification]. Tehran, Iran: Jâmi.
- Alikhani, A. A. (2014). Elme siyâsat-e Qarbi; Amalgarâ, em-e siyâsat-e Islâmi; Entizâ'i [Western political science; pragmatic, Islamic political science; Abstract]. *Journal of Islamic Humanities Sciences*, 9.
- Alikhani, A. A. (2022). *Ravš-e lâye'i dar andiŝeh-pažuhi* [Layered approach in thought studies]. Tehran, Iran: Negâh-e Mo'âser.
- Alikhani, A. A. (2023). *Andiŝehâ-ye siyâsi ejtemâ'i dar Mesr dar dorân-e jadid* [Social-political thoughts in Egypt in the modern era]. Tehran, Iran: Tehran University Press.
- Alikhani, A. A. (2024). Tahqqoq-e Solh-e Islami-Irâni [The Realization of Islamic-Iranian Peace; From Ideal to Reality]. In N. Fazeli (Ed.), *Solh-e Irâni* [Iranian Peace]. Tehran, Iran: Hamrah.
- Bagheri, R. (2009). Raveš dar feqh: Âsibhâ va bâyestegihâ [Method in Jurisprudence: Damages and Necessities]. In A. Alilhani et al., *Methodology in Islamic Political Studies*. Tehran, Iran: Imam Sadiq University Press.
- Cananau, L. & Thalén, P. (eds) (2022). *Populism, democracy, and the humanities; interdisciplinary explorations and critical enquiries*. London: Rowman & Littlefield Publishers.
- Chernoff, F. (2009). *Theory and meta-theory in international relations* (A. Tayyeb, Trans.). Tehran: Ney.
- Danaeefard, H. (2007). *Nazariyepardâzi; mabâni va raveššenâsi* [Theory building: fundamentals and methodologies]. Tehran, Iran: SAMT.
- Dubbin, R. (1978). *Theory building*. New York: Free Press.
- Farastakhvâh, M. (2012). Barnâmerizî-ye Âmuzeš-e âli va çâlešhâ-ye Miyânreštî-šodan [Higher education planning and the challenges of interdisciplinarity]. *Journal of Educational Planning Studies*, 1(1), 55-79.
- Frodeman, R., Thompson Klein, J., & Mitcham, C. (2019). *Gozide dastnâme-h-ye Miyân-reshtigi-ye Oxford* [The Oxford Handbook of Interdisciplinarity] (Gh. Darzi, Trans. And Ed.). Tehran, Iran: Imam Sadiq University Press. (Original work published 2010)



one. Second, some of its members are non-academic, meaning their primary concerns and endeavors are not research- or academic-oriented, and they are not regarded as scholarly figures. Third, experts from engineering, basic sciences, and medical sciences have also made decisions concerning the humanities and social sciences as part of its membership or leadership.

Over the decades, this council has integrated all three characteristics—populism, politicization, and social engineering—into the realm of humanities and social sciences in Iran.

NOVELTY

This paper aims to clarify six significant and overarching challenges and obstacles that have weakened and isolated theorizing in the field of humanities and social sciences, particularly in interdisciplinary studies in Iran. Identifying and explaining these challenges represents an innovative approach.

CONFLICT OF INTEREST

The author declared no conflict of interest.



a lack of dynamism and the inability of these fields to respond effectively to current social needs and challenges, as well as to compete with similar disciplines in advanced countries."

6. *Bewilderment*

The humanities and social sciences in Iran are perceived as bewildered, confused, and restless. Factors such as populism, politicization, and social engineering hinder their quest for stability. Even when practitioners manage to navigate these challenges, they often struggle to coexist peacefully, failing to reach consensus and impeding individuals or institutions from pursuing their own paths.

Fundamentally, it seems that a significant aspect of Iranian society is the tendency to obstruct others and create disturbances in the endeavors of others. This characteristic has infused "populist and demagogic politics" into the administrative system and various social institutions. Consequently, one might assert, albeit with some leniency, that "Active Iranians can be divided into two categories: those who seek to accomplish something and those who prevent that work from being done."

CONCLUSION

The dominance of populism, politicisation, and binary opposition undermines the recognition of the necessity and importance of the humanities and social sciences, particularly in their interdisciplinary forms, preventing these fields from fulfilling their essential roles. Issues related to Westoxification, pseudo-traditionalization, and bewilderment in the humanities and social sciences are secondary concerns; if the primary challenges and obstacles allow these fields to thrive in the country, the latter issues will gradually resolve themselves.

Beyond the Ministry of Science, Research, and Technology, which is policymaker and legislator as well as the executor of programs related to humanities and social sciences, the Supreme Council of the Cultural Revolution is another influential body. This council—regardless of its status and performance—has always exhibited three characteristics: First, the political atmosphere has often overshadowed the scientific one. Second, some of its members have been non-academic, meaning their primary concerns and endeavors were not research or academic-oriented, and they were not regarded as scholarly or academic figures. Third, experts from engineering, basic sciences, and medical sciences have also made decisions for humanities and social sciences as part of its membership or leadership.

Beyond the Ministry of Science, Research, and Technology, which acts as both policymaker and legislator while executing programs related to the humanities and social sciences, the Supreme Council of the Cultural Revolution is another influential body. Regardless of its status and performance, this council has consistently exhibited three characteristics: First, the political atmosphere often overshadows the scientific





achievements, and learning from Western models do not constitute Westoxification. Even Jalal Al-e Ahmad, a notable critic of Western influence, was a socialist and leftist himself. However, social Westoxification has become so ingrained in the spirit, soul, and culture of Islam and Iranian society that it is often perceived as native or inherently part of it.

On the other hand, today's liberal West is present in every aspect of Iranian thought and life, even among those who oppose or consider themselves enemies of the West. The extent to which Western influence permeates our lives and thoughts is so apparent that it requires no further evidence; instead, we should seek to identify areas where the West is absent from our daily experiences. However, our discussion here focuses on Westoxification as a significant barrier to the growth of the humanities and social sciences and their theorizing in Iran.

If we define Westoxification as one of the barriers to the advancement of these interdisciplinary fields, we can state that: "Westoxification is the adoption of the content and findings of Western humanities and social sciences under the belief that they are complete or sufficient, to the extent that the creation of indigenous humanities and social sciences is deemed unnecessary or impossible."

5. Pseudo-traditionalization

Tradition is a broad concept deeply rooted in the culture, beliefs, attitudes, convictions, methods, knowledge, dispositions, and temperaments of individuals and societies over centuries. It encompasses both positive and negative characteristics—constructive and destructive, exalted and degenerate, liberating and restraining, wise and foolish, as well as right and wrong. It is important to recognize that Islamic culture is a phenomenon distinct from Islam itself.

The author believes that "the Iranian scientific and intellectual tradition is a collection of teachings, works, ideas, attitudes, and characteristics of scholars from ancient Iran to the present, situated within the context of Iranian Islamic civilization. This tradition has influenced, both positively and negatively, various aspects of the humanities, social sciences, and Islamic knowledge in Iran, serving as a form of spiritual heritage."

pseudo-traditionalization, as a barrier to the growth and development of the humanities and social sciences, as well as theorizing, encompasses existing knowledge within Iranian-Islamic culture and civilization. This pseudo-traditionalization acts as a chain or shackle of epistemological constraints, hindering thought and innovation, resulting in an imitative, stagnant, and soulless engagement with the past.

In defining: "pseudo-traditionalization in the humanities and social sciences refers to being influenced by the epistemological, anthropological, sociological, and methodological foundations of past knowledge and beliefs. This influence results in

Politicisation of the humanities and social sciences refers to the intervention—whether negative or positive—by the government or influential political groups in the programs, policies, and processes of scientific and academic institutions, often for various motivations. Negative intervention involves imposing mandates or restrictions, while positive intervention fails to provide the administrative, financial, and legal support necessary for progress and competition with global scientific institutions.

In Iran, governments, political factions, and politicians are often preoccupied with short-term concerns, rarely looking beyond a four- to eight-year horizon. This short-sightedness has led to the politicization of the humanities and social sciences, with politicians and even technocrats interfering in these fields. This trend has had significant negative impacts, particularly noticeable since 2005 and notably between 2021 and 2024.

3. Binary Opposition

Knowledge management, higher education, educational planning, scientific research, and policymaking are among the significant fields within the humanities and social sciences. However, for decades, policymaking and decision-making in these areas have primarily been shaped by a framework of binary opposition. Most ministers and officials in Iran's Ministry of Science, Research, and Technology, as well as other decision-makers in the humanities and social sciences, often come from non-related fields—typically engineering, basic sciences, or medicine.

Regulations for promotions, guidelines for national research projects, and criteria for national and international festivals and awards in Iran are frequently based on the approaches, standards, and metrics of experimental and engineering sciences. Consequently, the longstanding dominance of these frameworks over the humanities and social sciences has contributed to the marginalization and weakening of these interdisciplinary fields.

The author defines binary opposition in the humanities and social sciences as the practice of policymaking, planning, and evaluation within these subjects based on the frameworks and criteria of basic and engineering sciences.

It is important to note that professors and researchers from fields like engineering and medicine, who have pursued extensive specialized studies and research in the humanities and social sciences, can be considered exceptions to this rule.

4. Westoxification

The author's concept of Westoxification differs from how it is typically understood in Iran's political, social, and media culture, which Jalal Al-e Ahmad famously critiqued (Al-e Ahmad, 2024). According to this view, actions such as traveling to Western countries, living, studying, and working in the West, praising Western





INTRODUCTION

This article argues that contemporary Iran lacks widely accepted theories and theorists in interdisciplinary studies within the humanities and social sciences that align with international standards. The purpose of this paper is to explore the underlying reasons for this deficiency and to examine the multiple factors contributing to the scarcity of prominent theories and theorists in these fields in Iran. Central to this study is the question: What are the challenges and barriers to interdisciplinary theorizing in Iran's humanities and social sciences? In response, the article identifies and analyzes six major challenges that significantly impact the development of interdisciplinary theorizing in Iran's humanities and social sciences.

METHODOLOGY

The study employs both phenomenological and foundational methods, applying them simultaneously throughout the research (see: Iman, 2018, pp. 19-24; Ghasemi, 2021, p. 388; Alikhani, 2022, pp. 29-30).

FINDINGS

The findings reveal six key challenges and barriers to interdisciplinary theorizing in Iran, as follows.

1. Populism

Populism in human and social sciences, particularly in the realm of interdisciplinarity, is a more complex issue. In the new forms of Iranian populism and demagoguery, individuals possess advanced academic degrees or have sometimes managed to publish articles and books; however, their levels of understanding and analysis, commitment and sense of responsibility, personal refinement and self-cultivation, wisdom and worldview, magnanimity and tolerance, and overall erudition and elitism are very low. In other words, "populism in the guise of erudition" has emerged. In the author's definition of this concept in the field of human and social sciences: "Populism in human and social sciences refers to policymaking, decision-making, and influencing programs and processes related to these sciences by individuals who hold a simplistic and non-specialized view of human and social sciences and have not comprehended or disregarded their ontological, epistemological, and methodological foundations or make unfounded statements about the entirety of these sciences or their topics and subjects."

2. Politicisation

The second major challenge facing the humanities and social sciences in Iran, particularly in interdisciplinary fields, is politicisation. This has not only diverted these disciplines from their intended trajectory but has also diminished their status, weakened their functions, and contributed to their decline.



Alikhani, A. (2024). The cultural challenges and barriers of interdisciplinary theorizing in Iran. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 16(3), 5-28. doi: 10.22035/isih.2024.5230.4981

 <https://doi.org/10.22035/isih.2024.5230.4981> URL: https://www.isih.ir/article_483.html

2008-4641 / © The Authors. This is an open access article under the [CC BY 4.0 license](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0>).

Research Paper

The cultural challenges and barriers of interdisciplinary theorizing in Iran

Ali Akbar Alikhani¹

Received: Apr. 6, 2024; Accepted: Jun. 4, 2024

ABSTRACT

The primary function of the humanities and social sciences is to understand and address societal issues and problems, a task that is increasingly complex and specialized through interdisciplinary studies and fields. Even when disciplinary expertise fails to comprehend and resolve these problems, interdisciplinary approaches assume this role with enhanced capabilities, employing multidimensional and multilevel methodologies and epistemologies. The premise of this paper is that, in contemporary Iran, there are no acceptable theories or theorists in the field of interdisciplinary studies that meet international standards. This paper aims to explore the reasons behind the lack of prominent and internationally recognized theories and theorists in Iran today, particularly within the interdisciplinary domains of the humanities and social sciences. The factors contributing to this issue are manifold and exist at various levels; this article seeks to understand some of the main and general causes. The central question is: What are the challenges and obstacles to interdisciplinary theorizing in the field of humanities and social sciences in Iran? The article identifies and discusses six general challenges and barriers to Iranian theorizing in these fields, particularly in interdisciplinary studies: populism, politicisation, binary opposition, Westoxification, Pseudo-traditionalization, and bewilderment. This research simultaneously employs both phenomenological and foundational research methods.

Keywords: Iran, humanities, social sciences, interdisciplinarity, theorizing

1. Associate Professor, Faculty of World Studies, University of Tehran, Tehran, Iran

✉ a.alikhani@ut.ac.ir



Contents

**The Cultural Challenges and Barriers of Interdisciplinary
Theorizing in Iran**

Ali Akbar Alikhani / 5

**A (deep) Relational Reflection on Knowledge through the Flat
Ontology; A Co-Disciplinary Epistemological and Methodological
Framework, and Implications for Spatial Planning**

Razieh Moussavi Khorshidi, Mohammad Hossein Sharifzadegan / 15

**Sociological Analysis of the Contexts and Grounds for Economic
Violence Against Women; A Case Study of Women in Mashhad**

Zahra Mirhosseini, Leila Bagheri Nasab / 31

**Qualitative Study of Background Factors Facilitating Women's
Migration to the United States; Case Study of Iranian Women
Migrants in Boston Universities**

Khorshid Padashi Asl, Mohammad Abaszadeh, Tavakol Aghayari / 39

**Qualitative Comparative Analysis of Economic Development in
Handicraft Workshops with a Creative Industries Approach**

*Arefe Fadaie, Asghar Fahimifar, Hasanali Pourmand,
Mahdi Keshavarz Afshar / 45*

**A Comparative Study of René Magritte's Painting "The Treachery
of Images" with Jacques Derrida's Theory of Deconstruction**

Majid Akhshabi, SeyyedJalal Mirzaei Fadiheh / 51

Quarterly Journal of
Interdisciplinary Studies in the Humanities

Volume 16, Issue 3, Summer 2024

Director-in-Charge: Saeed Ghiasi Nadoushan, PhD

Editor-in-Chief: Hossein Ebrahimabadi, PhD

Publisher: Institute for Cultural, Social and Civilization Studies

Editorial Board

Manoochehri Abbas, Professor of Political Science, Tarbiat Modares University; **Abbas Ashrafi**, Associate Professor of Quran Sciences and Hadith, Allameh Tabataba'i University; **Morteza Bahrani**, Associate Professor of Political Thought, Institute for Social and Cultural Studies; **Saeed Beheshti**, Professor of Education Philosophy, Tarbiyat Modares University; **Micheal Cook**, Professor of Islamology, Princeton University; **Hossin Ebrahimabadi**, Associate Professor of Psychology, Institute for Social and Cultural Studies; **Eckart Ehlers**, Professor of Geography, Bonn University; **Magnsoud Farasatkah**, Professor of Higher Education Planning, Institute for Research and Planning in Higher Education; **Hadi Khaniki**, Professor of Communications, Allame Tabatabaie University; **Reza Mahoozi**, Associate Professor of Science Philosophy, Institute for Social and Cultural Studies; **Mohammad Ali Mazaheri**, Professor of Psychology, Shahid Beheshti University; **Moahmoud Mehrmohammadi**, Professor of Curriculum Planning, Tarbiyat Modares University; **Hosein Mirzaei**, Associate Professor of Sociology, University of Tehran; **Mahdi Mohammadzade**, Professor of Art, Tabriz University of Art; **Fathollah Mojtabaie**, Professor of Religion, Tehran University; **Dariush Rahmanian**, Associate Professor of History, Tehran University; **Mohammad Taqi Rahnamaie**, Associate Professor of Geography, Tehran University; **Mohammad Roshan**, Associate Professor of Private Law, Shahid Motahari University; **Ahmad Hosein Sharifi**, Professor of Philosophy, Imam Khomeini Education and Research Institute; **Mohammad Hadi Zahedi Vafa**, Associate Professor of Economy, Imam Sadiq University.

Referees of this Issue

Saeede Amini, Associate Professor of Sociology, Allame Tabatabaie University; **Abbas Arab Mazar**, Associate Professor of Economy, Shahid Beheshti University; **Firoozeh Asghari**, Ph.D. in Higher Education, Institute for Cultural, Social and Civilization Studies; **Mohamad Asghari**, Professor of Philosophy, Tabriz University; **Farhad Bayani**, Assistant Professor of Sociology, Institute for Cultural, Social and Civilization Studies; **Ghasem Darzi**, Assistant Professor of Quranic Studies, Shahid Beheshti University; **Hosein Ebrahimabadi**, Associate Professor of Education Philosophy, Institute for Cultural, Social and Civilization Studies; **Leila Falahati**, Associate Professor of Women Studies, Institute for Cultural, Social and Civilization Studies; **Esmail Ghaderifar**, Assistant Professor of Technology Management, Allameh Tabatabaie University; **Ali Khorsandi Taskouh**, Assistant Professor of Curriculum Planning, Allameh Tabatabaie University; **Mohammadreza Kolahi**, Assistant Professor of Sociology, Institute for Cultural, Social and Civilization Studies; **Reza Samim**, Associate Professor of Sociology, Institute for Cultural, Social and Civilization Studies; **Abu Ali Vedadhir**, Associate Professor of Sociology, University of Tehran

Indexing Databases



- For further information, please visit: www.isih.ir
- All rights reserved for publisher

Address:

No. 124, Momen Nejad St. (1st Golestan), Pasdaran Ave., Tehran, Iran

P.O Box: 1666914711

Tel: +98 21 22570719

Fax: +98 21 22570722

Email: journalsoffice@iscs.ac.ir

Website: <http://www.isih.ir>

63 **Interdisciplinary Studies in the Humanities**
Volume 16, Issue 3, Summer 2024

The Cultural Challenges and Barriers of Interdisciplinary Theorizing in Iran
Ali Akbar Alikhani

**A (deep) Relational Reflection on Knowledge through the Flat Ontology;
A Co-Disciplinary Epistemological and Methodological Framework,
and Implications for Spatial Planning**
Razieh Moussavi Khorshidi, Mohammad Hossein Sharifzadegan

**Sociological Analysis of the Contexts and Grounds for Economic
Violence Against Women; A Case Study of Women in Mashhad**
Zahra Mirhosseini, Leila Bagheri Nasab

**Qualitative Study of Background Factors Facilitating Women's Migration to the
United States; Case Study of Iranian Women Migrants in Boston Universities**
Khorshid Padashi Asl, Mohammad Abaszadeh, Tavakol Aghayari

**Qualitative Comparative Analysis of Economic Development in Handicraft Workshops
with a Creative Industries Approach**
Arefe Fadaie, Asghar Fahimifar, Hasanali Pourmand, Mahdi Keshavarz Afshar

**A Comparative Study of René Magritte's Painting "The Treachery of Images" with
Jacques Derrida's Theory of Deconstruction**
Majid Akhshabi, SeyyedJalal Mirzaei Fadiheh

